حضرت

محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم)

عثمان نوری توپباش

۲
عهد مدنی

دار الأرقم

بسم الله الرحمن الرحيم

استانبول ـ ١٤٤٣ / ٢٠٢٢

©انتشارات ارقم ۲۰۲۲ / ۱۴۴۳ هجری قمری

حضرت محمد مصطفی (ﷺ) - ۲

عثمان نوری توپباش

عنوان اصلی: Hazret-i Muhammed Mustafâ ﷺ Medine Dönemi *(Ders Kitabı)*

مؤلف: عثمان نوری توپباش

مترجّم: ذبیح الله منصور

ویرایش کپی: محمد آصف نعیمی

گرافیک: راسیم شاکراوغلو

ISBN: 978-625-440-431-3

چاپ: İkitelli Organize Sanayi Bölgesi Mahallesi Atatürk Bulvarı, Haseyad 1. Kısım No:60/3-C Başakşehir, Istanbul, Turkey

تلفن: (+۹۰-۲۱۲) ۶۷۱-۰۷۰۰ pbx

فکس: (+۹۰-۲۱۲) ۶۷۱-۰۷۴۸

ایمیل: info@islamicpublishing.org

وبسایت: www.islamicpublishing.org

چاپ: چاپخانه ارقم

Language: Persian

حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

– ۲ –

عثمان نوری توپباش

دار الأرقم

فصل اول

عهد مدنی نبوّت

سال اول هجرت

ورود پر افتخار پیامبر (ﷺ) به مدینهٔ منوره

هجرت رسول الله (ﷺ) به مدینهٔ منوره برای اسلام و مسلمانان به معنی آغاز یک فصل و دورهٔ تاریخی جدید شد. ایشان در مدینه به صفت یک پناهنده حضور نداشت. بر عکس قسمی که بانی، معمار اصلی و رهبر دنیای آینده بود، رهبر دین مقدس اسلام تازه تأسیس، نیز بود. با تشریف آوری ایشان به شهر مدینه تبلیغ دین مبین اسلام َو تلاش های مسلمین جان تازه یی گرفت.

رسول الله (ﷺ) تا زمان اعمار "مسجد النبوی" در خانهٔ ابو ایوب انصاری[1] (رض) به مدت هفت ماه اقامت گزیده است.

ابوایوب انصاری، میزبان و مهماندار رسول الثقلین حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

حضرت ابو ایوب انصاری (رض) تقریباً هفت ماه پیامبر (ﷺ) را در خانه اش میزبانی و مهمانداری نمود و به این شرف بزرگ نائل آمد و لقب پر افتخارِ "مهماندار رسول الله (ﷺ)" را از آن خود نمود. وقتی رسول الله (ﷺ) به خانهٔ ایشان تشریف آورد، وی بسیار اصرار نمود تا پیامبر (ﷺ) در منزل بالای خانهٔ او مسکن گزین شود. اما با همهٔ تلاش و اصرار ایشان پیامبر (ﷺ) این پیشنهاد شان را قبول ننمود و فرمود:

"- یا ابوایوب! اقامت ما در طبقهٔ پایین منزلت مناسب تر و راحت تر خواهد بود."

به این شکل پیامبر (ﷺ) از اقامت گزیدن در منزل بالای خانهٔ ابوایوب الانصاری اباء ورزید.

---

۱. اسم اصلی او خالد بن زید بن کلیب بن نجار بود.

ابوایوب الانصاری (رض) به مهمان عزیز و گرامی اش حرمت و محبت بی پایان می نمود. شب ها هنگام خواب با حیائی که در مقابل پیامبر (ﷺ) داشتند و از این که نمی خواستند ایشان ناراحت شوند، در کنج خانه های شان می خوابیدند.

روزی کوزه شان شکست و همهٔ آب موجود در داخل آن به زمین ریخت. حضرت ابوایوب الانصاری (رض) برای این که آن آب ریخته شده مبادا رسول الله (ﷺ) را تر نماید، تنها با ملحفه موجود در خانهٔ شان آن آب را خشک نمود. وقتی صبح شد از رسول الله (ﷺ) به اصرار خواهش نمود تا به منزل بالا بروند. رسول الله (ﷺ) برایش فرمود:

"- منزل پایینی برای ما مناسب تر و راحت تر است!

حضرت ابوایوب الانصاری (رض) فرمود:

- تا زمانی که شما در منزل پایین باشید ما نمی توانیم به منزل بالا بر آییم و به خود این اجازه را نمی دهیم. بعد از آن جاهای شان را با رسول الله (ﷺ) عوض نمودند." (مسلم، ۱۷۱؛ ابن هشام، ج، ۲، ۱۱۶)

حضرت ابوایوب الانصاری (رض) و خانوادهٔ شان تا مدتی که رسول الله (ﷺ) و فامیل محترم شان مهمان آنان بود، غذا می پختند و برای آن ها اکرام می نمودند. وقتی قسمت اضافی غذا دوباره برگشت می نمود، آنان از محلی ظرفی که انگشتان پیامبر (ﷺ) با آن تماس و از آن محل غذا میل نموده بودند، غذا می خوردند. (نگا.، مسلم، اشربه، ۱۷۰ـ۱۷۱؛ ابن هشام، ج، ۲، ۱۱۶)

این حرمت و محبت ابوایوب الانصاری (رض) بعد از ختم دورهٔ مهمانی رسول الله (ﷺ) به خانهٔ ایشان نیز ادامه یافته است. چون وقتی پیامبر (ﷺ) فرموده بود:

"قسطنطنیه قطعاً فتح خواهد شد. چه نیکو فرماندهی است آن فرمانده و چه نیکو سپاهی است آن سپاه!"[۲] حضرت ابوایوب الانصاری (رض) برای نائل

۲. احمد، ج، ۴، ۳۳۵؛ حاکم، ج، ۴، ۴۶۸.

شدن به این شرف بزرگ در حالی که حدوداً ۸۰ سال سن داشت، در دو دورهٔ محاصرهٔ قسطنطنیّه اشتراک و در زمرهٔ نخستین شهدای این فتح بزرگ قرار گرفته است. ایشان قبل از شهادت وصیّت نمود تا جنازهٔ شان در آن محل شهادت را در آخرین و نزدیک ترین نقطهٔ به دشمن که بدان جا حمله می کند، دفن کنند.[۳] ایشان با این وصیت و مرقد مبارک شان برای سپاهیانی که صد ها سال بعد برای فتح قسطنطیه می آمدند، هدف را نشان می دادند و آنان را برای دست یافتن به این فتح مبارک تشویق می نمودند.

حضرت انس بن مالك (رض) در حضور سردار کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

حضرت انس (رض) می فرماید:

"وقتی رسول الله (ﷺ) به مدینه تشریف فرما شدند، پدر ناتنی ام ابوطلحه از دستم گرفت و مرا نزد رسول الله (ﷺ) برد و گفت:

'ـ یا رسول الله (ﷺ)! انس کودک بسیار هوشیار و ذهین است؛ او در خدمت شما باشد. خدمت شما را نماید.'"

به این ترتیب خدمتگار رسول الله (ﷺ) شدم. ده سال تمام در هر جا و مکان به خدمت رسول الله (ﷺ) شتافتم. به خدا سوگند در این مدت هیچ گاهی ایشان برای این که خطایی را مرتکب شده ام و کاری را به درستی انجام نداده ام، نگفته است که چرا این گونه کردی و یا چرا آن گونه شد؟" (مسلم، فضائل، ۵۲)

حضرت انس (رض) یک خاطرهٔ دیگری را از خود چنین نقل می کند:

"روزی بعد از این که کار های رسول الله (ﷺ) را انجام دادم، با خود گفتم که ایشان در خواب قیلوله به سر می برد و نزد بچه ها رفتم. من هنگامی که بازی های بچه ها را تماشا می کردم، رسول الله (ﷺ) تشریف آورد و به بچه هایی که در آن جا بازی می نمودند، سلام داد. بعد مرا صدا زد و به جایی فرستاد. من نیز

۳. نگا.، ابن سعد، ج، ۲، ۴۸۴ـ۴۸۵.

رفتم. ایشان تا برگشت من در زیر سایۀ دیوار انتظار مرا کشیدند. من نیز نزد شان مراجعت نمودم و آن مقصد حاصل شد. من باید نزد مادرم می رفتم و برای این که کمی وقت بیشتری فوت شده بود، فوراً نزد مادرم رفتم. او پرسید:

'- چرا دیر آمدی؟

من در پاسخ گفتم:

- رسول الله (ﷺ) برای انجام کاری مرا به جایی فرستاده بود.

مادرم گفت:

- آن کار چه بود؟

در جواب گفتم:

- این کار از رازهای رسول الله (ﷺ) است، نمی توانم برای شما آن را عیان نمایم.

در آن حال مادرم گفت:

- اگر چنین است، پس راز رسول الله (ﷺ) را محافظت کن.'" (احمد، ج، ۲، ۱۹۵)

زنده گی نمونه و الگوی رسول الله (ﷺ)، در خصوص تربیه و تعلیم کودکان نیز برای ما رهبر و رهنمای خوبی است. ایشان کودکان را هم سن و سال خود فرض نموده، آنان را نیز قسماً مخاطب رازهای خویش قرار داده اند. در هر صفحۀ مبارک زنده گی شان، شفقت و محبت زیادی از خود در برابر کودکان نشان داده اند. آنان را نوزش و عملکرد های شان را مهم می پنداشت و حتی برای همسویی و ایجاد حس اندیشۀ مشترک میان خود و آنان، در سطح ایشان تنازل می یافتند. ایشان برای انس (رض) که از خوردی نزدش بزرگ شده بود، چگونه تعلیم داد که در طول این مدت هیچ نیازی به خشمگین شدن نیافت. رسول الله (ﷺ) که ۵۵ سال سن داشت در ذهن حضرت انس (رض) که بیش از ده سال سن نداشت، چگونه رخنه نموده بود که او می توانست شبیه به یک دوست با وفایش با او شوخی کند و در صورت لزوم راز هایش را با او در میان بگذارد.

حضرت انس (رض) که تحت تربیهٔ رسول الله (ﷺ) به بار آمده بود در حالی که در سنین کودکی بود، اما چون انسان های بالغ حرکت می نمود و راز های رسول الله (ﷺ) را محافظت و حتی حاضر بود با آن به قبر رود. این نبوغ، بلوغ و بزرگی یی که حضرت انس (رض) به آن دست یافته بود، بی گمان محصول تطبیق میتود تربیتی پیامبر (ﷺ) می باشد.

به قول سعدی شیرین سخن:

جامهٔ کعبه را که می بوسند او نه از کرم پیله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچو او گرامی شد[۴]

اسلام دین آزادی، برابری و برادری

رسول الله (ﷺ) از لحظه یی که تبلیغ و دعوت به دین مبین اسلام را آغاز نموده بود، همهٔ کسانی را که به دین مبین اسلام مشرف می شدند، بدون در نظر داشت نژاد، رنگ و قبیلهٔ یکسان و برابر می شمرد و میان ایشان به تأسیس اخوت و برادری می پرداخت. آنها دو بار پیمان "مؤاخات" (برادری) یکی در مکه و دیگری در مدینه بسته بودند. پیمان مؤاخات مکه اعلان برادری و برابری تعدادی از مسلمانان مکه با غلامان آزادکردهٔ شان بود. در این اعلان زید بن حارثه (رض) با حضرت حمزه و غلام آزاد شدهٔ ابوحذیفه (رض)، سلیم با ابوعبیده بن جراح و بلال حبشی با عُبید بن حارث برادر خوانده شده بودند. (ابن سید الناس، ج، ۱، ۳۲۱؛ ابن حبیب، ۷۰؛ ابن عبدالبر، الدُرر، ۹۰)

مسلمانان که از نخستین سال های اسلام این گونه به هم پیوند یافته بودند، بعد از هجرت نیز نمونهٔ دیگری از اخوت و برادری اسلامی را چنین به نمایش گذاشتند:

در اولین روز ورود مهاجرین به مدینه، انصار برای مهمان نمودن آنان در خانه های شان با هم به رقابت می پرداختند. حتی تعدادی که نتوانستند بودند

۴. سعدی، گلستان، باب هفت در تأثیر تربیت، حکایت ۸.

مهاجرین را به خانه های شان مهمان نمایند، مجبور شدند با سایرین که در این امر از آنان پیشی گرفته بودند، قرعه اندازند.[۵] رسول الله (ﷺ) پنج ماه بعد از حضور در مدینهٔ منوره، مهاجرین را با انصار متقابلاً به شکل جوره یی برادر اعلان نمود. رسول الله (ﷺ) این پیمان نامهٔ اخوت را در خانهٔ حضرت انس بن مالک (رض) میان حضرت ابوبکر (رض) و خارجه بن زید، حضرت عمر (رض) و عتبان بن مالک، حضرت عثمان (رض) و اوس بن ثابت (رض) و تعداد زیاد دیگر از اصحاب بسته بود.[۶] در این پیمان نامه همخوانی مزاج های طرفین نیز در نظر گرفته شده بود.

هر یک از خانواده های انصار خانوادهٔ یی از مهاجر را نزد خود جادادند. به این ترتیب اصحابی که میان شان عهد برادری منعقد شده بود، به صورت مشترک با هم کار می کردند و دست مزد شان را میان خود منقسم می نمودند. انصار زمین های اضافی شان را به رسول الله (ﷺ) بخشیدند. رسول الله (ﷺ) نیز این زمین ها را میان مهاجرین قسمت نمود. جوانمردی انصار به این نیز منحصر نماند و این پیشنهاد را نیز به رسول الله (ﷺ) دادند.

"- یا رسول الله (ﷺ)! مزارع خرماهای ما را نیز میان ما و برادران مهاجر مان تقسیم کن!"

رسول الله (ﷺ) این پیشنهاد انصار را قبول ننمود و گفت:

- نخیر! این درست نیست!

وقتی رسول الله (ﷺ) این پیشنهاد انصار را رد نمود، انصار به مهاجرین چنین پیشنهاد دادند:

"- پس مراقبت و آبیاری درختان خرما را شما به عهده بگیرد. تا شریک باغهای محصولات ما شوید!"

۵. بخاری، جنائز، ۳، مناقب الانصار، ۴۶
۶. بخاری، ادب، ٦٧

این پیشنهاد که مورد قبول رسول الله (ﷺ) نیز واقع شده بود، هر دو طرف باهم گفتند: "شنیدیم و اطاعت کردیم." و روی این پیمان توافق نمودند. (بخاری، حرث، ۵)

اساس این پیمان را همکاری های مادی و معنوی انصار که با آغوش باز مهاجرینی را که همه دار و ندار شان را در مکه رها و زنده گی شان را در مدینه از صفر آغاز نموده بودند، شکل می داد. انقسام اموال میان مهاجرین و انصار هدف ایجاد برابری و برادری میان این دو طبقه به خصوص مهاجرین را که در اثر مهاجرت از دیار و اموال شان که گاهی حزن و ملالت سراغ شان را می گرفت، در پی داشت. این تقسیم اموال مهاجرینی را که در راه دین شان همه هست و بود دنیوی شان را از دست داده بودند می توانست در جهت یک شروع دوباره در مدینه ولو اندک هم که باشد کار ساز واقع شود.

با انعقاد این پیمان دشمنی های موجود میان قبایل اوس و خزرج در مدینه که از سال ها بدین سو ادامه داشت، برداشته شد. با منعقد شدن این پیمان یک اخوت و برادری یی محکم تر از برادری خونی را میان آن ها تأسیس نمود. آنان در این پیوند باهم چنان استوار بودند که بعد از غروب آفتاب برای دیدن یک دیگر شان انتظار صبح را می کشیدند. وقتی با هم مقابل می شدند با صمیمیت و محبتِ بسیار جویای احوال یک دیگر می شدند. این اخوت و برادری که مظهر لطف خداوند متعال واقع شده بود، در قرآن کریم چنین مورد تمجید قرار می گرفت:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ﴿الحشر، ۹﴾

ترجمه: "همان جماعت انصار که پیش از {هجرت} مهاجرین {در مکه به رسول الله (ﷺ) ایمان آوردند و} مدینه را خانۀ ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آن ها آمدند دوست می دارند و در دل خود هیچ حاجتی {و حسد

و بخلی} نسبت به آن چه {از غنایم بنی نضیر}که به آن ها داده شد، نمی یابد و هرچند به چیزی نیازمند باشند، باز مهاجران را بر خویش مقدم می دارند {و جان شان به کلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است} و هرکس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند، آنان به حقیقت رستگارانِ عالَم اند."

رسول الله (ﷺ) تهداب و اساس یک دولت و جامعه اسلامی را در مدینه پی ریزی می نمود. به این ترتیب اولین کاری که برای دست یافتن به این مقصد باید انجام می شد، تأمین مساوات و برابری اجتماعی بود. به این اساس انعقاد پیمان برادری و اخوت میان مهاجرین و انصار از عناصر اصلی شکل گیری یک جامعۀ بی نظیر اسلامی در تاریخ دنیا شمرده می شود.

رسول الله (ﷺ) این جامعۀ نو تشکیل اسلامی را که در حال شکل گیری بود، بر اساس مولفه هایی چون قبیله، نژاد، فقر، ثروت، آزادی و برده گی صنف بندی ننمود؛ بلکه تنها و تنها مبتنی بر اخوت اسلامی آن را تأسیس نمود. به این ترتیب پیامبر (ﷺ) جوامع انسانی عظیمی را که دارای تفاوت ها و طبقه های زیادی بود در یک ظرف بزرگ حل و یک جامعۀ اسلامی را از نو بناء نمود.

فضائل مهاجرین و انصار

واژۀ "مهاجر" بر علاوۀ این که برای کسانی که از یک جا به جای دیگر کوچ می نمایند، اطلاق می شود؛ در عین حال صفت خاصی است برای مسلمانانی که با افزایش فشار ها و مظالم مشرکین در مکه که از آن جا به مدینه هجرت نموده اند.

مهاجرین هنگام هجرت به غیر از چیز های اندکی که می توانستند با خود بردارند، سایر مال و ملک شان را رها نموده، دست به هجرت می زدند. مشرکین تمامی اموال مهاجرین را بعد از هجرت آنان ضبط می نمودند. مهاجرین مقدار مال هایی که هنگام هجرت از دست می دادند، هنگفت بود. اما در چشم آنان نه مال اهمیتی داشت و نه هر آن منفعت دنیوی دیگری که در پی آن باشد. چون آنان به درک و لذت حقیقی ایمان رسیده بودند. به این سبب هنگامی که رسول الله (ﷺ) برای شان دستوری می داد، بدون تعلّل آن را انجام می دادند می گفتند:

"پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله (ﷺ)!" اصحاب کرام (رض) کوچکترین خواهش رسول الله (ﷺ) را نیز امر تلقی می نمودند و برای اجرای آن سر به کف آماده بودند.

مثلاً یکی از اصحاب کرام (رض) بنام سهیل از مسلمانانی بود که در راه خدا متحمل شکنجه های زیادی شده بود، بعد از حضرت علی کرم الله وجه به مقصد هجرت از مکه بسوی مدینه به راه افتید. تعدادی از مشرکین مکه او را دنبال نمودند و برایش چنین گفتند:

"- تو هنگامی که به این جا {مکه} آمده بودی شخص ضعیف و فقیری بودی. از همنشینی با ما صاحب ثروت و مال زیادی شدی! حالا می خواهی که تمام ثروتت را با خود ببری؟! به خدا قسم که اجازهٔ این کار را برایت نخواهیم داد!

حضرت سهیل (رض) فوراً از مرکب خود پیاده شد و از کسیهٔ تیر هایش را بیرون آورد و خطاب به آنان گفت:

- ای قریشیان! شما خوب می دانید که من یکی از تیر اندازِن ماهر در میان تان هستم. به خدا سوگند که تا آخرین تیر موجودم با شما خواهم رزمید و در صورتی که تیر هایم به اتمام برسد در برابر تان خواهم ایستاد. تا زمانی که یکی از این دو ابزار جنگی در دستم هست، شما هرگز نمی توانید به من نزدیک شوید. حالا اگر محل ثروتم را به شما نشان دهم و آن را برای تان واگذار نمایم، آیا مرا آزاد خواهید گذاشت؟"

مشرکین این پیشنهاد او را قبول نمودند. به این ترتیب حضرت سهیل (رض) با نشان دادن محل ثروتش توانست به راه خود ادامه دهد. در اواسط ماه ربیع الاول به مقام قباء رسید و به پیامبر (ﷺ) ملحق شد.

مهاجرین با تحمل این فداکاری ها و تاب آوردن در برابر این سختی ها بسوی مدینه هجرت می نمودند. از طرفی مسلمانان مدینه نیز با محبت ایمانی مناسب، فداکاری ها و رشادت های مهاجرین را ارج می نهادند و از آنان با آغوش باز استقبال می نمودند و از هیچ گونه همکاری و فداکاری در حق آنان

دریغ نمی نمودند. انصار تمامی داشته های شان را با مهاجرین صادقانه و با خلوص نیت تقسیم می نمودند. تعدادی از مهاجرین که نمی خواستند باری بر دوش برادران انصار خود باشند، از دریافت کمک های برادران انصار خود اباء می ورزیدند و چنین وا نمود می کردند که به آن احتیاجی ندارد. تعدادی از آنان نیز با کار در مزارع خرمای انصار کسب معاش می نمودند. قسمتی از مهاجرین نیز فعالیت های تجاری را ترجیح می دادند و با آن سر و کار داشتند. یکی از این اشخاص حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) بود. سعد بن ربیع (رض) برای برادر خوانده اش اموالش را چنین پیش کش نموده می گوید:

"- این همهٔ اموالم است. نصفش را برایت می بخشم.

حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) برایش چنین پاسخ می دهد:

ـ خداوند (ج) مال هایت را با برکت گرداند. تو برایم بازار مدینه منّوره را نشان بده، کافیست!

حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) به این شکل به تجارت آغاز نمود و به زودی ثروت مند شد. (بخاری، مناقب الانصار، ۳)

مهاجرین که با در نظر داشتِ تمامی سختی ها با ایمان آوردن به رسول الله (ﷺ) در معرض شکنجه های هولناک مشرکین قرار گرفته و بعد از دیار شان اخراج شده بودند، مظهر توصیف خداوند متعال قرار گرفتند. چون آنان بدون چشم داشتن به هیچ گونه منفعتی برای زنده گی نمودن بر اساس عقیده شان بر همهٔ مال و ملک شان پشت کرده بودند. خداوند متعال در توصیف مهاجرین در قرآن کریم چنین فرمود:

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿آل عمران، ۱۹۵﴾

ترجمه: "پس خدا دعاهای ایشان را اجابت کرد که البته من {که پروردگارم} عمل هیچ کس از مرد و زن را بی مزد نگذارم، زیرا شما از یک دیگرید {و همه در نظر من یکسانید} پس آنان که از وطن خود هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون رانده شدند و در راه من رنج کشیدند و جهاد کرده و کشته شدند همانا بدی های آنان را بپوشانم و آن ها را به بهشت هایی در آورم که زیر درختانش نهر ها جاری است. این پاداشی است از جانب خدا و نزد خدا است پاداش نیکو."

برای مردم مدینه که وفادارانه و جوانمردانه برای کمک به هدف و آرمان شان دست یاری بسوی مهاجرین ستم دیده مکه و رسول الله (ﷺ) یازیده بودند، لقب "انصار" که به معنی کمک دهنده گان می باشد، داده شد.

حضرت غیلان بن جریر (رض) می فرماید:

"وقتی از حضرت انس بن مالک (رض) پرسیدم:

'ـ آیا شما را قبل از این هم با صفت انصار خطاب می نمودند و یا این که خداوند متعال این صفت را برای تان عطا نمود؟

او فرمود:

"- این اسم را خداوند متعال برای ما عطا نمود'". (بخاری، مناقب الانصار، ۱)

انصار از هر دو قبیلهٔ برادر؛ اوس و خزرج در مدینه تشکیل شده بود. درسال یازدهم نبوت شش تن به عنوان هیئت از قبیلهٔ خزرج برای جلب همکاری قریشیان، برای مقابله با قبیلهٔ اوس که با آنان در حال جنگ بود، به مکه آمدند. در آن جا با رسول الله (ﷺ) مقابل می شدند و بر اثر دعوت و ارشاد پیامبر (ﷺ) به اسلام گرویدند. این خزرجیان با برگشتن به مدینه، به امید از میان برداشته شدن این دشمنی و کینه توزی از میان دو قبیله به برکت این دین مقدس، نزد قبیله اوس رفتند و آنان را نیز به اسلام دعوت نمودند. به این ترتیب دشمنی و جنگ بی پایان دو قبیلهٔ با هم برادر در مدینه که همه از آن خسته شده بودند، به برکت دین مقدس اسلام خاتمه یافت و جای دشمنی و نفرت را دوستی و برادری فرا گرفت.

دو قبیلۀ با هم برادر درکنار هم قرار گرفتند. در سال های دوازدهم و سیزدهم نبوت به مکه نزد رسول الله (ﷺ) نماینده گان خود را فرستادند و با پیامبر (ﷺ) دیدار و پیمان های اول و دوم عقبه را محقق ساختند. در پیمان دوم عقبه به پیامبر (ﷺ) و مسلمین مکه در صورت هجرت شان به مدینه وعدۀ هر نوع همکاری و محافظت از ایشان را دادند. به این ترتیب آنان هم در هجرت و هم در تاریخ اسلام وسیلۀ ایجاد یک دوره و عصر جدید در تاریخ اسلام و جهان شدند.

وقتی پیامبر (ﷺ) به مدینه تشریف آوردند، مهاجرین به ایشان گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! ما جوانمرد تر و خیر خواه تر از این قومی که ما به سرزمین شان هجرت نموده ایم، ندیدیم. کسانی که مال زیاد دارند، مال بیشری می دهند و کسانی که ثروت کمتری دارند، فداکارانه در تلاش همکاری فزیکی برای مهاجرین هستند. تمامی مشکل معیشت مان را بر طرف نموده اند و ما را شریک اموال شان ساختند. مایان حتی از این موضوع در هراس هستیم که مبادا تمامی اجر و ثواب را آنان کمایی کنند و چیزی به ما باقی نگذارند.

رسول الله (ﷺ) در پاسخ برای شان چنین فرمودند:

ـ نخیر! شما تا زمانی که برای آنان دعاء می کنید و از کمک های شان قدردانی و سپاس گذاری می کنید، {خداوند متعال شما را نیز از ثواب بر خوردار می دارد.}' " (ترمذی، قیامت، ۴۴)

حضرت جابر (رض) چنین نقل می کند:

"انصار وقتی خرماهای مزارع شان را جمع می نمودند، آن را به دو بخش تقسیم می نمودند. در یک قسمت این بخش خرمای بیشتر و در قسمت دیگر خرمای کمتری را قرار می دادند. بعد برای این که خرمای قسمت کم، بیشتر از آن قسمت دیگر که خرمای زیاد دارد، به نظر برسد، در زیر آن شاخه های درختان خرما را قرار می دادند. بعد برای مهاجرین می گفتند: "کدام یکی از این قسمت ها را که می خواهید، بردارید." مهاجرین نیز برای این که قسمت زیاد خرما متعلق به برادران انصار شان شوند، بخش خرمای کم را انتخاب می نمودند و آن را می برداشتند. به این ترتیب قسمت زیاد خرما به مهاجرین اختصاص می یافت.

انصار نیز به این شیوه قسمت کم خرما را به خود می گرفتند. این بزرگواری و فداکاری انصار تا فتح خیبر هم چنان ادامه یافت." (هیثمی، ج، ۱۰، ۴۰)

رسول الله (ﷺ) این فداکاری و جوانمردی انصار را چنین وصف نموده است:

"قسمی که می بینم وقتی که ندای کمک و همکاری به فقرا و مساکین سر داده شد، شما زیاد می شوید و دسته دسته برای همکاری و کمک می آیید؛ اما زمانی که برای تقسیم چیزی میان مسلمین ندا سر داده می شود، شما کمتر می شوید و قناعت کارانه بر خورد می کنید." (علی المتقی، ج، ۱۴، ۶۶)

انصار با فداکاری و غم شریکی یی که در مقابل پیامبر (ﷺ) و مهاجرینی که به دیار شان آمده بود، جنت را بدست آوردند و مهمتر از آن هم رضای پروردگار را.

در سورۀ توبه خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿التّوبه، ۱۰۰﴾

ترجمه: "آنان که به ایمان سبقت جستند، از مهاجرین و انصار {و در دین ثابت ماندند} و آنان که به نیکی پیروی آنان کردند، خدا از آن ها خشنود است و آن ها از خدا خشنود اند و خدا بر همۀ آن ها بهشت هایی که از زیر درختان آن ها نهر ها جاری است مهیا ساخته که در آن بهشت تا ابد مُتنعّم باشند، این به حقیقت سعادت بزرگ است."

انصار برای حفاظت از رسول الله (ﷺ) و دین مبین اسلام از جان های خود نیز گذشتند. در غزوۀ بدر رشادت و فداکاری های بی شماری از خود نشان دادند. وقتی که در غزوۀ احد با حمله نمودن کفار از عقب، جنگ به نفع کفار شکل گرفت و پیامبر (ﷺ) را کفار محاصره نمودند، تعداد زیادی ازکسانی که چون پروانه در اطرف رسول الله (ﷺ) جمع شدند و خود را در مقابل تیغ های

برّان مشرکین قرار دادند و نگذاشتند تا مشرکین به ایشان آسیبی بزند، انصار بودند. آن ها قلباً پیامبر (ﷺ) را دوست داشتند. صداقت و فداکاری ایشان به پیامبر (ﷺ) پیوند ناگسستنی داشت. این پیوند و محبت قلبی ایشان به رسول الله (ﷺ) از این حادثهٔ محبت آمیزی که حضرت انس (رض) برای ما بیان نموده است به خوبی هویدا است:

"روزی با جرار بن عبدالله به مقصد یک سفر به راه افتیدیم. {او در حالی که بزرگ تر از من بود،} خدمت مرا می کرد. وقتی برایش گفتم:

'- چنین نکن!

او گفت:

- من بسا اوقات دیده ام که انصار به رسول الله (ﷺ) خدمات بی شماری کرده است. در آن وقت با خود سوگند خورده بودم که اگر روزی با یک انصاری همراه شدم، من نیز خدمت او را خواهم کرد.'" (بخاری، جهاد، ۷۱؛ مسلم، فضایل الصحابه، ۱۸۱)

تعدادی از سخنان گهرباری که از زبان مبارک رسول الله (ﷺ) در فضیلت انصار بیرون شده است، این هاست:

"کسی که به خدا و آخرت ایمان داشته باشد، باید در مقابل انصار بغض و کینه نداشته باشد." (ترمذی، مناقب، ۲۵)

"مؤمنین آن ها را دوست دارد و منافقین از آن ها نفرت دارند. کسانی که انصار را دوست داشته باشند، خداوند متعال نیز آن ها را دوست دارد و کسانی را که به آنان بغض می کنند، خداوند (ج) نیز دوست نخواهد داشت." (ترمذی، مناقب، ۲۵)

"شما را توصیه می نمایم که با انصار به خوبی بر خورد و معامله کنید. آنان امت همراز و معتمدین من هستند. آن ها وظیفه یی که برای شان محول شده بود را به خوبی انجام داده اند و عوض و بدل خدمات شان نیز تا هنوز به شکل کامل برای شان پرداخت نشده است. {در آخرت به شکل کامل برای شان داده خواهد

شد.} به این سبب با نیکان آنان به نیکی و خوبی و با بدان آنان با عفو و بخشش معامله نمایید." (بخاری، مناقب الانصار، ١١)

رسول الله (ﷺ) به شمول مهاجرین و انصار همهٔ اصحاب شان را دوست داشتند و از تهٔ دل با آنان محبت می ورزید. این محبت چنان عمیق بود که همهٔ اصحاب پیامبر (ﷺ) گمان می نمودند که ایشان بیش تر از هرکس او را دوست دارد.

حضرت کعب بن عجره (رض) این حادثهٔ عبرت انگیز را چنین نقل می کند:

"روزی در مسجد النبی در حضور رسول الله (ﷺ) نشسته بودیم. از هر یک از گروه های انصار، مهاجرین و بنی هاشم افرادی در آن جماعت وجود داشت. ما {این گروه های موجود} میان خود به بحث و جدل پرداختیم که آیا رسول الله (ﷺ) کدام یکی از این گروه های موجود را بیشتر دوست دارد؟

ما گروهٔ انصار میان خود گفتیم:

'ـ ما به رسول الله (ﷺ) ایمان آوردیم، از ایشان پیروی نمودیم و در مقابل دشمنانش با او جنگیدیم. به این سبب رسول الله (ﷺ) ما را بیشتر دوست خواهد داشت.

برادران مهاجر ما نیز با خود گفتند:

ـ ما از بهر خدا و رسولش هجرت نمودیم، در این راه زن و فرزندان خود را ترک کردیم، از اموال خود گذشتیم و در جنگ هایی که شما شرکت نمودید، ما هم اشتراک نمودیم. به این سبب رسول الله (ﷺ) ما را بیشتر دوست خواهد داشت.

برادران بنی هاشم ما نیز میان خود گفتند:

ـ ما از اقارب و نزدیکان رسول الله (ﷺ) هستیم. در همهٔ غزواتی که شما اشتراک نمودید، ما هم شرکت جستیم. به این سبب رسول الله (ﷺ) ما را بیشتر دوست خواهد داشت.

در این حال رسول الله (ﷺ) به ما نزدیک شد و فرمود:

ـ شما میان خود چیزهایی می گویید؟ چیست این چیزهایی که می گویید؟

همۀ گروه ها چیز هایی که میان خود گفته بودند، به پیامبر (ﷺ) تکرار نمودند. رسول الله (ﷺ) خطاب به تمامی گروه ها فرمودند:

ـ شما درست گفته اید! چه کسی می تواند خلاف این را ادعاء کند؟

بعد از آنان پرسید:

ـ آیا می خواهید در این مورد میان تان حکم کنم؟

بعد گفتند:

ـ پدر و مادرمان فدایت باد یا رسول الله (ﷺ)! بفرمایید بگویید!

بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ شما ای گروه انصار! من برادر تان هستم.

گروه انصار با خورسندی تمام گفتند:

ـ الله اکبر! به خدای کعبه سوگند که ما قربت و محبت بیشترِ رسول الله (ﷺ) را بدست آوردیم.

بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ ای گروۀ مهاجرین! من از شما هستم.

مهاجرین نیز با خورسندی زیاد گفتند:

ـ الله اکبر! به خدای کعبه سوگند که ما قربت و محبت بیشتر رسول الله (ﷺ) را کسب نمودیم.

رسول الله (ﷺ) بار سوم رخ بسوی گروه بنی هاشم نمود و فرمود:

ـ ای بنی هاشم! حالا که نوبت به شما رسید، می گویم که شما از من هستید و بسوی من آمدید.

گروه بنی هاشم نیز با خورسندی تمام گفتند:

ـ الله اکبر! به خدای کعبه سوگند که قربت و محبت رسول الله (ﷺ) را ما حاصل نمودیم،

در پایان همهٔ ما با خشنودی از جا برخاستیم و از الطاف رسول الله (ﷺ) خورسند و ممنون شدیم." (هیثمی، ج، ۱۰، ۱۴)

بعد از وفات رسول الله (ﷺ) نیز چیزی از فضایل اصحاب کرام شان کاسته نشد. با وجود گذشتن سال های متمادی، طرز زنده گی، سویهٔ رفاه و ابعاد خانه های شان هیچ تغییری نیافته بود. زنده گی یی مملو از لذت ایمان و هیجان اسلام را سپری نمودند و اموال شان را نیز در راه هدایت خیر و فلاح بشریت به مصرف رسانیدند. زنده گی شان را طوری عیار نمودند که بتوانند رضای الله متعال را بدست آورند. به این ترتیب هویت و شخصیت کامل اسلامی را به نمایش گذاشتند.

مدینهٔ منوره و عهد نامهٔ آن

شهر مدینهٔ منوره در سمت شمال مکهٔ مکرمه واقع شده است. سه سمت این شهر با کوه ها احاطه شده و جنوبش پر از جلگه های حاصل خیز می باشد. این شهر با داشتن آب و هوای مناسب و خاک مساعد برای کشت و کار با باغ ها و مزارع خرمایش یکی از شهرهای سرسبز شبه جزیرهٔ عربستان می باشد.

هنگام هجرت رسول الله (ﷺ) بر علاوهٔ دو قبیلهٔ عرب بنام اوس و خزرج، سه قبیلهٔ یهودی دیگر بنام قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه در آن شهر موجود بود. با گذشت زمان میان اعراب ویهودیان اختلاف شدیدی پدید می آید و قبایل عرب، یهودیان را مغلوب و در نتیجه بر شهر مدینه حاکم می شوند. اما بعد از مدتی بر اثر خدعه و نیرنگ های یهودیان این دو قبیلهٔ برادر، به جان هم می افتند و سال ها با هم می جنگند. آخرین جنگ این دو قبیله جنگ بَعاث می باشد. این جنگ ها در مقاطع زمانی مختلف در طول ۱۲۰ سال ادامه داشته و ۵ سال قبل از هجرت اختتام پیدا نموده بود. در این جنگ ها هر دو جناح تلفات مالی و جانی بسیاری را متقبل شدند و در نهایت ضعیف و درمانده شدند. به این سبب

هنگام هجرت رسول الله (ﷺ) و مسلمین به مدینه، یهودیان به خصوص از جهت اقتصادی نسبت به سایرین حاکمیت و برتری داشتند.

با تشریف آوری و حضور رسول الله (ﷺ) در مدینهٔ منوره به لطف و کرم خداوند متعال دشمنی، کینه و نفرت از میان این دو قبیله برداشته شد.

خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴿ ﴿آل عمران، ۱۰۳﴾

ترجمه: "همه به ریسمان {دین} خدا چنگ زده و به راه های متفرق نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف و نعمت خدا همه برادر دینی یک دیگر شدید، در حالی که در پرتگاهٔ آتش بودید. خدا شما را نجات داد. بدین گونه خدا آیاتش را برای {راهنمایی} شما بیان می کند، باشد که هدایت شوید."

بعد از هجرت مسلمین به مدینه، مشرکین مکه برای جلوگیری از مسکن گزین شدن و قوت یابی مسلمانان در آن جا، نامه های تهدید آمیز و تحریک آمیز برای مشرکین مدینه و یهودیان فرستادند. قسمی که آنان در مکتوبی عبدالله بی اُبی و مشرکین همراه اش را چنین تهدید نموده است:

"شما افراد ما را در نزد خود پرورش می دهید! یا آن ها را می کشید و یا از سرزمین تان می رانید! بر عکس این صورت با تمامی قبایل عرب بر شما حمله نموده، سپاهیان تان را هلاک و خانم های تان را کنیز خود خواهیم ساخت!"

بعد از این تهدید عبدالله بن اُبی و مشرکین همراه او به مقصد نبرد با رسول الله (ﷺ) گرد هم آمدند. وقتی رسول الله (ﷺ) از این موضوع مطلع شد، نزد آنان رفت و خطاب به آنان فرمود:

"گمان می کنم که تهدید های قریشیان شما را بیشتر از حد معمول متأثر ساخته است. ضرری که از آنان به شما وارد می شود، بیشتر از ضرری است که میان خود بجنگید و خود را پارچه پارچه سازید، نخواهد بود. یعنی شما {به عوض مردمان مکه} می خواهید که با برادران و هم تباران اصلی خود بجنگید و آن ها را بکشید؟"

بعد از این سخنان آنان گرد همایی را ترک گفتند و رفتند. (ابوداود، خراج، ۲۲ـ ۲۳؛ عبدالرّزاق، ج، ۵، ۳۵۸ـ۳۵۹)

همهٔ تهدید ها و تحریکات مشرکین بی نتیجه ماند. از طرف دیگر احتمال آن می رفت، قریشیانی که خواست های شان بر آورده نشده بود، بالای مدینه حمله نموده، بدون تفکیک مسلمین، مشرکین و یهودی ها همهٔ اهالی مدینه را قتل عام نمایند. این تهدید که انتظار همهٔ ساکنین مدینه را داشت، سبب شد تا تمامی مشرکین نیز رهبری و سروری رسول الله (ﷺ) را در این نبرد قبول نمایند و در اطراف ایشان به این مقصد گرد هم آیند.

بر علاوه از دیر باز بدین سو، هر یک از قبایل اوس، خزرج و یهودیان خواهان حاکمیت و سروری سران قوم خود بر سایر اقوام بودند و می خواستند که خود رهبری دیگران را به عهده بگیرند. مثلاً خزرجیان رهبرشان را برای سرداری مدینه آماده نموده بودند. در حالی که نه اُوسیان حاضر به قبول یک خزرجی به عنوان حاکم شان بودند و نه خزرجیان حاضر به قبول یک اُوسی بود. به این سبب رسول الله (ﷺ) شخصی بود که همهٔ اهل مدینه می توانستند در این موضوع روی ایشان به توافق برسند.

رسول الله (ﷺ) با این حالت و تحت این شرایط ادارهٔ مدینه را به عهده گرفتند. رسول الله (ﷺ) که با پیمان نامهٔ "مؤاخات" نظام برادری و برابری جامعهٔ مهاجرین و انصار را تأسیس نموده بود، بدون درنگ به اساس یک متن نوشتاری یهودیان را نیز به عنوان شهروندان مدینه اعلان و تعدادی از اساسات دولت شهر مدینه را که حیثیت قانون اساسی را داشت به وجود آورد. تعدادی از

ماده های این پیمان نامه که بنام "وثیقهٔ مدینه" شهرت داشت و سند رسمی ایجاد دولت اسلامی بود، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم

۱. مؤمنین مهاجر و انصار، کسانی که تابع آنان شده اند و کسانی که با آنان یکجا جهاد نموده اند، همه یک امت و ملت اند.

۲. خرابکاری و تجاوز نکنید. مؤمنین صاحب تقوا در برابر کسانی از میان خود شان که سرکشی، ظلم و بی عدالتی می کنند و دست به گنا ه می زنند و میان مؤمنین تفرقه می افگنند، باید بایستند. حتی اگر آن شخص یکی از فرزندان خود آنان نیز باشد.

۳. دست به جنایت نمی زنید. اگر کسی دست به جنایت زد، خون بهای شخص مقتول را همهٔ خانواده های مهاجر و انصار به صورت جمعی مطابق عرف موجودِ جامعهٔ شان خواهد پرداخت. همهٔ قبائل پول و سکه های گرد آورده شان را برای آزادی اسیران، به صورت مجموعی خواهند پرداخت.

۴. مؤمنین، مقروضین و خانواده های پرنفوس بی بضاعت را به حال خودشان رها ننموده، بلکه مبالغِ کفاف روزگار آنان را پرداخت خواهند نمود.

۵. در داخل و بیرون از شَهر مدینه امنیت تأمین خواهد شد. باید امنیت کسانی را که در داخل مدینه حضور دارند و هم کسانی که از این شهر خارج می شوند، تأمین شود. اگر کسی ظلم و گناهی را مرتکب شد، از سیطرهٔ این امنیت بیرون خواهد شد و دیگر از این امنیت بر خوردار نخواهد شد.

۶. یهودیان حق آزادی دینی دارند. یهودیان به دین خود و مسلمانان نیز به دین خود خواهند بود. اگر کسی از یهودیان اسلام آورد، باید مورد هیچ گونه ظلم و جبری قرار نگرفته و از طرف مسلمانان حمایت و پشتیبانی شود. اگر جنگی صورت بگیرد، برای مقابله با آن باید همهٔ قبایل دست به دست هم بدهند. تا وقتی که یهودیان در کنار مسلمانان به جنگ با مخالفین ادامه می دهند، در سهم مصارف جنگی نیز سهیم خواهند بود.

۷. هر دو طرف نیز نباید مشرکین را مورد حمایت قرار دهند. نه قریشیان و نه کسانی که آنان را مورد حمایت قرار می دهند، باید به هیچ شرطی مورد حمایت قرار نگیرد.

۸. هر گونه حربی در داخل شهر مدینه ممنوع می باشد. وادی یثرب (مدینهٔ منوره) برای صاحبان این پیمان (کسانی را که پیمان را بسته بودند.) نامه حرام (ظلم، ستم و جنگیدن در این محوطه) قرار داده شد. اگر حمله یی از بیرون متوجه مدینه شود، طرفین این عهد نامه مناطق خود را از حمله محافظت خواهند نمود. اگر یکی از طرفین این پیمان نامه، صلحی را انجام دهد، باید سایر طرفین نیز از آن متابعت نمایند. {در حالت جنگ} مصارف یهودیان به دوش خودشان و مصارف مسلمانان به دوش خود شان خواهد بود. اما طرفین هنگام جنگ با دشمن به یگدیگر همکاری و به عوض بدی به یگدیگر خیر خواهی و نیکی خواهند نمود. هیچ یکی از طرفینِ متعهد، به یک دیگر شان ضرر نمی رسانند و برای هر مظلومی باید قطعاً و حتماً کمک و همکاری صورت گیرد.

۹. اگر در امری اختلافی پدید آید، هر آن دستوری که رسول الله (ﷺ) صادر می نماید، باید رعایت و به آن عمل شود.

۱۰. وعده و اطمینان خداوند متعال برای همه یکسان و برابر است. این وعده و اطمینان شامل حال مسلمانان که حقیر ترین افراد در نظر مشرکین می باشند، نیز می شود. چون مؤمنین دوست و مُتّفق همدیگر هستند.

۱۱. هیچ فردی از افراد یهودیان، بدون اجازهٔ رسول الله (ﷺ) نمی توانند به سفر جنگی بروند.

بدون شک خداوند متعال از کسانی که مفادات این پیمان نامه را رعایت، راستی و نیکی را پیشه می کنند، راضی خواهد شد. این عهد نامه هرگز مانع جزا دادن به یک ظالم و گنهکار نخواهد شد.

خداوند (ج) نیکی کننده گان و حذر کننده گان از بدی و گناه را مورد حمایت خود قرار می دهد. حضرت محمد مصطفی (ﷺ) پیامبر و فرستاده

اوست." (ابن هشام، ج، ۲، ۱۱۹ـ۱۲۳؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۳، ۲۶۳ـ۲۶۴؛ حمید الله، الوثائق، ۵۷ـ۶۴)

عهد نامۀ یا وثیقۀ مدینه با جنبه ها و ابعاد مختلفی چون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دینی دارد. این عهد نامه دارای هویت کثیر البعدی می باشد. این عهد نامه به وضوح نشان می دهد که تنها عنصر اتحاد و هم بستگی مسلمین، اسلام است. آنان باید همکار و پشتیبان یک دیگر باشند. برابری و عدالت را میان شان مراعت نمایند و در صورتی که دچار اختلاف شدند باید به قرآن خدا و سنت رسول الله (ﷺ) چنگ بزنند.

این عهد نامه اندیشۀ نجات و حمایت افراد قبیلۀ خود را که میان اعراب مروج بود، از میان برداشت. بر اساس این وثیقه اگر مجرم یکی از اقارب طرفین متعهد هم باشد، باید مورد مجازات قرار گیرد. این عهد نامه با دستوراتش عدالت اجتماعی جدیدی را در جامعه شکل داد.

همچنان این وثیقه در تاریخ اسلام برای جوامع چند هویتی که دارای ادیان، نژاد و اقوام مختلفی هستند و یک سرزمین مشترکی دارند، راهکاری به دست می دهد تا نظم، عدالت و سعادت اجتماعی را برای افراد اجتماع به بار آورد و انضباط اجتماعی را در این جوامع شکل دهد.

رسول الله (ﷺ) شهر مدینه را حَرَم قرار می دهد

رسول الله (ﷺ) بعد از این عهد نامه حدود حرم مدینه را نیز چنین نشان میدهد:

"حضرت ابراهیم (ع) مکه را به عنوان حرم اعلان نموده بود؛ من نیز میان دو تپۀ مدینه را حرم اعلان می نمایم." (احمد، ج، ۴، ۱۴۱)

بر اساس این دستور، رسول الله (ﷺ) در محدوده های معین شدۀ حرم، به عنوان نشانه های حدود، سنگ ها گذاشت و به این شکل مرزهای حرم تثبیت شد. از آن روز به بعد به آن منطقۀ حرم، "حرم رسول الله (ﷺ)" گفته شد. تمامی

بخش های حدود تپه های عیر و ثور[7] که از هم سه فرسخ فاصله داشتند، تحت محافظت قرار داده شد. (بخاری، فضائل المدینه، ۱؛ مسلم، حج، ۴۷۱-۴۷۲)

رسول الله (ﷺ) بعد از این که شهر مدینه را حرم اعلان نمودند، چنین فرمودند:

"درختان این شهر قطع نباید شود و در این شهر کسی دست به‌گناه نزند. اگر کسی در آن با کتاب خدا و سنت رسول الله (ﷺ) مخالفت کند، لعنت خدا و تمامی ملائک خدا بر او باد!" (بخاری، فضائل المدینه، ۱)

بعد از آن رسول الله (ﷺ) دستان شان را بسوی آسمان بلند و در حق این شهر دعاء نمودند. به برکت دعای پیامبر (ﷺ) از آن زمان تا امروز مدینه شهر امنیت، آرامش و رحمت شد و نبض انتشار دین مقدس اسلام در تمامی جهان گردید."

اصحاب کرام (رض) بعد از این که شهر مدینه حرم اعلان گردید، بیشتر از قبل به رفتار و اعمال شان دقت به خرچ می دادند. حضرت ابوهریره (رض) دقت و حساسیت خود را در این خصوص چنین به زبان آورده است:

"در آن حال اگر در مدینه آهویی را در حال چریدن می دیدم، او را هرگز ناراحت نمی کردم! چون رسول الله (ﷺ) فرموده بودند: 'میان دو تپهٔ سنگی مدینه، حرم می باشد.'" (مسلم، حج، ۴۷۱)

اصحاب رسول الله (ﷺ) به رفتار های کودکان نیز که خلاف مفادات این معاهده بود، چشم نمی پوشیدند. حضرت عبدالله بن عبید (رض) در این خصوص خاطره یی از دوران کودکی اش را چنین نقل می نماید:

"من در حوالی چاه ابوایهاب پرنده‌گان را صید می نمودم. پدرم عبید، وقتی مرا دید نزدم آمد و پرنده را از دستم دور کرد و برایم گفت:

'- قسمی که حضرت ابراهیم (ع) مکه را حرم قرار داد، رسول الله (ﷺ) نیز میان دو تپهٔ سیاه سنگی مدینه را حرم اعلان نموده است." (ابن اثیر، اسد الغابه، ج، ۳، ۱۵۹)

۷. تپهٔ ثور در مدینه با کوه ثور در مکه مشتبه نشود.

بازار مدینه و بر قراری انضباط تجاری در این شهر

وقتی رسول الله (ﷺ) به شهر مدینه تشریف آوردند، برای مسلمانان مکانِ دیگری را برای تجارت شان جدا از بازار یهودیان نشان دادند و از آنان خواستند تا بعد از این در این مکان داد و ستد تجارتی شان را انجام دهند. ایشان خواهانِ آن بودند، تا مسلمانان در عرصهٔ تجارت مستقل و بازاری جداگانه داشته باشند.

رسول الله (ﷺ) به زنده گی تجاری مسلمانان اهمیت بسیار می داد. با بازار ها و دکاکین از نزدیک ارتباط بر قرار می نمود و گاهی اموال تجارتی آنان را خود مورد تفتیش و بررسی قرار می داد.

روزی رسول الله (ﷺ) در بازار مسلمین به یک فروشنده سر زد. دست شان را در میان گندمی که در مقابل فروشنده اندوخته شده بود، فرو برد. وقتی احساس نمود که این گندم نمناک و تر است، از فروشنده پرسید:

"- این چه هست؟

آن شخص به رسول الله (ﷺ) گفت:

- ای رسول خدا (ﷺ)! باران آن را تر و نمناک نموده است.

بعد رسول الله (ﷺ) فرمود:

- آیا نمی توانستی که این قسمت تر و نمناک را هم در معرض دید مشتریان قرار دهی؟ فریبکاران از ما نیست!" (مسلم، ایمان، ۱۶۴)

قیس بن ابی غریزه [۸](رض) می گوید:

در زمان رسول الله (ﷺ) مردم ما را در بازار "سمسار" {دلال} می گفتند. روزی رسول الله (ﷺ) به ما سر زدند و اسم ما را از سمسار به تجار تغییر دادند و بعد چنین فرمودند:

'- ای گروه تجار! بدون شک در تجارت دروغ و سوگند خلط می شود؛ شما به آن درستی و صداقت را اضافه کنید!'" (احمد، ج، ۴، ۶؛ ابوداود، بُیوع، ۱)

۸. شکل ترکی اسم مبارک این صحابی، از متن کتاب: Kays bin Ebî Gareze -radıyallâhu anh

انسان ها به هر اندازه یی هم که دقت به خرچ دهد، باز هم یا بر اثر فراموشکاری و یا بر اثر غفلت در داد و ستد شان بی عدالتی به میان خواهد آمد. برای تدبیر در برابر هر حالتی، باید از مفاد تجارت زیاد صدقه و انفاق کرده شود. رسول الله (ﷺ) در حدیث فوق به این مورد اشارات صریحی نموده اند.

رفا بن رائف (رض) می گوید: "ما با رسول الله (ﷺ) به مصلّی (جایی که نماز های عید خوانده می شود.) می رفتیم. در مسیر راه رسول الله (ﷺ) کسی را دید که در حال داد و ستد است. او را چنین صدا زد:

'ـ ای جماعت تجّار!

آنان با شنیدن صدای رسول الله (ﷺ) به ایشان گوش فرا دادند و بعد رسول الله (ﷺ) چنین ادامه دادند:

ـ بدون شک در روز آخرت تاجران به صفت فاجران (بدکاران) حشر خواهد شد. تنها کسانی که نیکی و صداقت را پیشه نموده اند، از این امر مستثنی خواهد بود.'" (ترمذی، بیوع، ۴)

رسول الله (ﷺ) که خود در جوانی با کاروان های تجارتی به سیاحت های زیادی رفته و تجارت را به خوبی آموخته بود، وقتی به مدینهٔ منوره تشریف فرما شدند، قواعد و قوانینی در این عرصه نیز طرح و به منصهٔ اجرا گذاشتند. ایشان در بارهٔ اهمیت تجارت چنین فرموده اند:

"نه فیصد از ده فیصد مفاد، در تجارت است."

"بهترین و حلال ترین غذایی که افراد آن را مصرف می نمایند، غذایی است که با آبلهٔ دست خود آن را کمایی می نمایند." (ابن ماجه، تجارت، ۱)

چون مواد غذایی در کنار تاثیر مادی، تاثیر معنوی و روحی نیز دارد. لقمهٔ انسان با توجه به راه هایی که به دست آمده است، بر روحیات و معنویات انسان ها تأثیر گذار می باشد. لقمه های حلال تأثیری مثبت و لقمه های حرام و مشکوک تأثیرات سؤ و منفی بر حالت روحی و معنوی و حتی نسلی که از ما پدید می آید، داشته می تواند.

کسانی که با حرص اندوختن مال بیشتر با در نظر داشت منفعت شان اساسات و قوانینی که رسول الله گذاشته اند رعایت ننموده و گمان نموده بودند، سود بیشتری به دست می آورند، از جملهٔ فقیران روز آخرت خواهند شد. تجاران درست و صادقی که در پی به دست آوردن سرمایهٔ آخرت هستند، مصداق این مژدهٔ مبارک رسول الله (ﷺ) می باشند:

"تاجران مسلمان، امین و راست گفتار، در روز آخرت با شهدا حشر می شوند." (ابن ماجه، تجارت، ۱)

مسجد النبوی و اعمار لانهٔ سعادت

شهر مدینه در اوایل مسجدی نداشت. رسول الله (ﷺ) در هر جایی که می بودند، نماز شان را در آن جا بر پا می نمودند. اندکی نگذشته بود که رسول الله (ﷺ) بعد از مسجد قباء دومین مسجد را نیز بناء نمودند. این مسجد "مسجد النبی" است، که امروزه نیز وجود دارد.

رسول الله (ﷺ) هنگامی که به مدینه تشریف آورده بودند، شتر شان قصواء در برابر خانه های بنی نجار در جایی که باید مسجد بناء می شد، نشت نموده بود. این زمین در آن وقت از دو جوان یتیم قبیلهٔ بنی نجار بنام های سهل و سهیل بود که خرماهای شان را در آن جا خشکَ می نمودند. رسول الله (ﷺ) که شتر شان در آن جا نشست نموده بود، از شتر فرود آمد و فرمود:

"- انشان الله مکان ما این جا خواهد بود!"

بعداً ایشان پرسیدند:

- این زمین متعلق به کیست؟

حضرت معاذ بن افراء (رض) گفت:

- یا رسول الله (ﷺ)! این زمین از فرزندان عمر، سهل و سهیل می باشد.

رسول الله (ﷺ) آنان را صدا زد و خواست این زمین را از ایشان خریداری نماید. رسول الله (ﷺ) از ایشان پرسیدند:

ـ قیمت این زمین تان را برایم بگویید؟

جوانان خطاب به رسول الله (ﷺ) گفتند:

ـ نخیر یا رسول الله (ﷺ)! ما آن را برای شما هدیه می دهیم! به خدا سوگند که ما قیمت و بدل آن را به جز از خداوند متعال از کس دیگری نخواهیم گرفت!"

رسول الله (ﷺ) این هدیهٔ آنان را قبول ننمودند و در بدل پرداخت قیمت آن، زمین را از آنان خریداری نمودند. (بخاری، مناقب الانصار، ۴۵، صلاة ۴۸؛ مسلم، مساجد، ۹)

در آن زمین قبر مشرکین، بلندی ها و پستی ها وجود داشت. رسول الله (ﷺ) دستور دادند و بر اساس دستور ایشان قبر مشرکین گشوده شد و استخوان های مشرکین به جاهای دیگری انتقال یافت و قسمت های ناهموار و خراب این عرصه، هموار و آباد و درختان خرمای آن نیز قطع کرده شد[۹]. بعد رسول الله (ﷺ) دستور داد تا خشت برای اعمار دیوار آماده کنند.[۱۰]

رسول الله (ﷺ) برای اعمار مسجد با دستان خود همراهٔ اصحاب شان خشت حمل و نقل نمودند. یکی از اصحاب کرام که خود نیز در حال انتقال خاک بود، وقتی دید رسول الله (ﷺ) خشت حمل نموده است، برای شان گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! اجازه دهید که خشت های تان را من حمل کنم!

رسول الله (ﷺ) در جواب فرمودند:

ـ تو برو خشت های دیگری را بردار! چون تو نسبت به من محتاج تر به الله نیستی!" (السمهودی، ج، ۱، ۳۳۳)

رسولِ الله (ﷺ) هم به مقصد ادای مسئولیت معنوی و هم تشویق مسلمین خود عملاً در اعمار این مسجد کار می کرد.

در جریان اعمار مسجد شخصی از اهل حضر الموت که در ساخت خشت از گلِ و لای تجربهٔ خوبی داشت، آمد. تا در اعمار این مسجد سهیم شود. رسول الله (ﷺ) برایش فرمود:

۹. مسلم، مسجد، ۹.
۱۰. ابن سعد، ج، ۱، ۲۳۹.

"رحمت خداوند متعال بر کسی باد که صنعت و هنرش را به درستی انجام می دهد! می بینم که تو کارت را به خوبی انجام می دهی. تو به این کارت ادامه بده." (السمهودی، ج، ۱، ۳۳۳؛ دیاربکری، ج، ۱، ۳۴۴)

همه یک یک دانه خشت برای اعمار مسجد انتقال می داد؛ اما حضرت عمار بن یاسر (رض) دو دو دانه خشت یکی برای خود و یکی دیگر برای رسول الله (ﷺ) انتقال می داد. وقتی رسول الله (ﷺ) او را دید، فوراً نزدش آمد، گرد و خاک لباس هایش را تمیز کرد و از او پرسید:

"- ای عمار (رض)! تو چرا مثل دوستانت یک یک دانه خشت را انتقال نمی دهی؟

او در پاسخ گفت:

- من از خداوند متعال پاداش این کارم را می خواهم!

بعد رسول الله (ﷺ) بر پشت او دست محبت کشید و فرمود:

- ای فرزند سمیّه (رض)! برای دیگران یک اجر داده می شود و برای تو دو اجر!" (احمد، ج، ۳، ۹۱؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۳، ۲۵۶)

مسجد النبی دارای ساختمانی به شکل مربع می باشد. طول و عرض آن تقریباً ۱۰۰ ذراع[۱۱]، بلندی آن ۵ الی ۷ ذراع که ۳ ذراعِ قسمت تحتانی آن از سنگ و قسمت فوقانی آن از خشت معمور شده است. درَ میان خشت های دیوار های اطراف مسجد النبوی گِل بکار برده شده است.[۱۲] در سمت قبلهٔ مسجد تنه های درختان خرما را به حیثِ پایه بکار بردند.[۱۳] در سقف و ستون های مسجد از چوب درختان خرما استفاده نمودند.[۱۴] برای مسجد یک محراب و سه دروازه گذاشتند. محرابش به سمت بیت المقدس بود. وقتی قبله از بیت المقدس بسوی کعبه تغییر جهت یافت، رسول الله (ﷺ) یکی از دروازه های سه گانهٔ قبلی را مسدود و به عوض آن از سمت شام دروازهٔ دیگری گشوده بود. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۴۰)

۱۱. ذراع یک واحد اندازه گیری آن زمان جامعهٔ عرب بود که امروزه ۱ ذراع ۷۵ سانتی متر می شود.
۱۲. ابن سعد، ج، ۱، ۲۳۹.
۱۳. دیاربکری، ج، ۱، ۳٤٤.
۱۴. بخاری، صلاة، ۶۲.

در کنار مسجد برای اقامت رسول الله (ﷺ) و خانوادۀ شان دو اتاق نیز اعمار گردید. بعد ها شمار این اتاق ها افزایش یافت.

به قول حسن بصری رحمة الله علیه که کودکی خود را در نزدیکی های خانۀ مبارک رسول الله (ﷺ) سپری نموده است، می گوید که بلندی سقف های آن خانه ها به اندازه یی بود که دست من بدان می رسید.[۱۵] این سخنان حسن بصری رحمة الله علیه نشان می دهد که آن خانه ها چندان بلند نبوده است. دروازه های خانۀ مبارک رسول الله (ﷺ) از نمد پشمی (پشم سیاه) بود. (ابن سعد، ج، ۱، ۴۹۹)

از امامان بزرگ تابعین سعید بن مصیب خبر می دهد که این حجره ها در زمان خلافت امویان تخریب و به مسجد النبی ملحق شده است. ایشان حزن و اندوه شان را از شنیدن این خبر چنین به زبان می آوردند:

"به خدا سوگند می خورم که از تۀ دل می خواستم که این اتاق ها به آن شکلی که بود، باید حفظ می شد! زیرا نسل جدیدی که به بار می آید و کسانی که به زیارت آن مکان مبارک می رود، باید زنده گی رسول الله (ﷺ) را از نزدیک مشاهده کند و ببیند که رسول الله (ﷺ) به چه چیزی از مال دنیا قناعت نموده بود. تا باشد آنان نیز به این شکل از حرص مال اندوزی و مفتخر شدن به آن دست بکشد." (ابن سعد، ج، ۱، ۴۹۹ـ۵۰۰)

برای این که سقف مسجد با شاخه های خرما پوشانیده شده بود، وقتی باران می آمد، داخل مسجد مملو از گل و لای می شد. رسول الله (ﷺ) زمانی که در ماه رمضان در مسجد به اعتکاف نشسته بودند، باران از لایه های شاخه ها عبور و در داخل مسجد رخنه کرد. رسول الله (ﷺ) وقتی نماز صبح را با پیش نمازی خود اداء نمود، نشانه های گِل در پیشانی شان دیده شده است.[۱۶] یکی از شب های دیگر باران باریده بود و زمین تر شده بود. شخصی با دامن خود ریگ آورد و بر زمین مسجد که تر شده بود، پاشید. رسول الله (ﷺ) بعد از این که نماز را اداء نمودند، با اظهار امتنان خطاب به آن شخص چنین فرمودند:

۱۵. ابن سعد، ج، ٦، ١٦١؛ سهیلی، ج، ۱، ٢٤٨.
۱۶. بخاری، اعتکاف، ۱.

"این کاری که تو انجام دادی کار خیلی خوبی بود!" (ابوداود، صلاة، ۱۵)

تمیم داری (رض) وقتی از شام بسوی مدینه بر می گشت، با خود تعداد زیادی چراغ، تار و روغن آن را به مقدار کافی با خود آورد. هنگامی که به مدینه رسید، روز جمعه بود. به یکی از خدمتکارانش بنام ابوالبرّادعه دستور داد تا بر خیزد، تارها را در مسجد ببندد، چراغ ها را در آن ها بیاویزد، در آن چراغ ها فتیله ببندد و روغن بریزد. او نیز قسمی که برایش دستور داده شده بود، آن را عملی نمود و زمانی که خورشید غروب کرد، چراغ ها را روشن نمود. هنگامی که رسول الله (ﷺ) وارد مسجد شد و آن روشنایی را دید، پرسید:

"- این کار را چه کسی انجام داده است؟

کسانی که در آن جا وجود داشتند گفتند:

- یا رسول الله (ﷺ)! این کار را تمیم (رض) کرده است!

رسول الله (ﷺ) که از عمل تمیم (رض) بسیار خشنود شده بود، فرمود:

- تو اسلام را منور و مسجدش را مزین ساختی! خداوند متعال نیز تو را در دنیا و آخرت منوّر گرداند." (السمهودی، ج، ۲، ۵۹۶-۵۹۷؛ ابن حجر، الإصابه، ج، ۲، ۱)

مسجد النّبی بر اساس حدیث رسول الله (ﷺ) یکی از سه مسجدی است که باید به مقصد عبادت و زیارت به آن سفر نمود.[۱۷] قسمی که رسول الله (ﷺ) در یک حدیث شریف شان چنین فرموده اند:

"میان خانه و منبر ام، باغچه یی از باغچه های جنت می باشد. منبرم بر بالای حوضم قراردارد." (بخاری، فضائل الصلاة، ۵، فضائل المدینه، ۱۱؛ مسلم، حج، ۵۰۲)

رسول الله (ﷺ) اداء نماز در مسجد النبوی را بعد از مسجد الحرام، هزار مرتبه افضل تر از اداء نماز در سایر مساجد بیان فرموده است. (بخاری، فضایل الصلاة، ۱؛ مسلم، حج، ۵۰۵-۵۱۰)

حضرت انس (رض) روایت می کند که رسول الله (ﷺ) در مسجد النبی بر تنهٔ یک درخت خرما تکیه می زد و برای اهل جماعت خطبه ایراد می نمودند.

۱۷. بخاری، فوائد الصلاة، ۱؛ مسلم، حج، ۵۰۵-۵۱۰.

بر اساس ضرورت اصحاب کرام (رض) برای پیامبر (ﷺ) منبری ساختند و بعد رسول الله (ﷺ) از فراز آن منبر شروع به ایراد خطبه نمودند. بعداً از آن درخت خرمایی که پیامبر (ﷺ) بر تنه اش تکیه زنان برای مردم خطبه ایراد می فرمود، صدایی که شبیه به صدای نالش و گریه شتر بود شنیده شد. وقتی پیامبر (ﷺ) این صدا را شنیدند از منبر پایین آمدند و با دستان شان تنهٔ آن درخت را نوازش کردند. بعد از نوازش دستان مبارک رسول الله (ﷺ) آن تنه درخت خاموش شد و صدایی بر نیاورد. (بخاری، جمعه، ۲۶؛ ترمذی، مناقب، ۶)

بعد رسول الله (ﷺ) رو به اصحاب کرام نمود و فرمود:

"او برای این که از شنیدن ذکر یاد الله متعال به دور مانده بود، می گریست!" (بخاری، مناقب، ۲۵؛ احمد، ج، ۳، ص۳۰۰)

بعداً آن تنهٔ درخت خرما را در زیر منبرِ رسول الله (ﷺ) و به روایتی در سقف مسجد النبی گذاشتند. وقتی مسجد النبی در زمان حضرت عثمان (رض) برای اعمار دوباره تخریب شد، این تنهٔ درخت را حضرت عبید بن کعب (رض) گرفت و تا وقتی که مور ها آن را خورده به پایان نرسانیده بود، آن را در خانه با خود داشت. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۵۱_۲۵۲)

وقتی رسول الله (ﷺ) به مدینه تشریف آوردند، یکی از اولین گام هایی که برای اعمار و تشکیل یک جامعهٔ درست و سالم اسلامی گذاشت، اعمار مسجد نبوی بود. چون در فراهم نمودن زمینهٔ برادری میان مسلمانان، با آمدن آنان برای اقامهٔ پنج وقت نماز در روز به خانهٔ خدا، اثر بس شگرفی داشت. به این سبب ساختمان های شهر های اسلامی به صورت عموم طوری است که از داخل یا مرکز به بیرون توسعه یافته است. یعنی در مرکز شهر مسجد و در اطراف آن خانه ها و سایر مَساکن موقعیّت یافته است.

مساجد در زمان پیامبر (ﷺ) بر علاوهٔ این که مکان عبادت بوده؛ هم چنان مکتبی برای آموزش، مکان مشاوره وجلسهٔ های مهم مؤمنین، مرکز سوق و ادارهٔ مسائل اداری و عسکری و در صورت لزوم شفاخانه و استراحت گاه مسلمین نیز بود. هم چنان مکان درس های دائمی مؤمنین، اذکار و صحبت های اصحاب

کرام و خانۀ بی خانمان و مجرد ها نیز، قسمت صفۀ مسجد نبوی بود. از این جهت مسجد نبوی حیثیت مسافر خانه را نیز در آن زمان ایفاء می نمود.

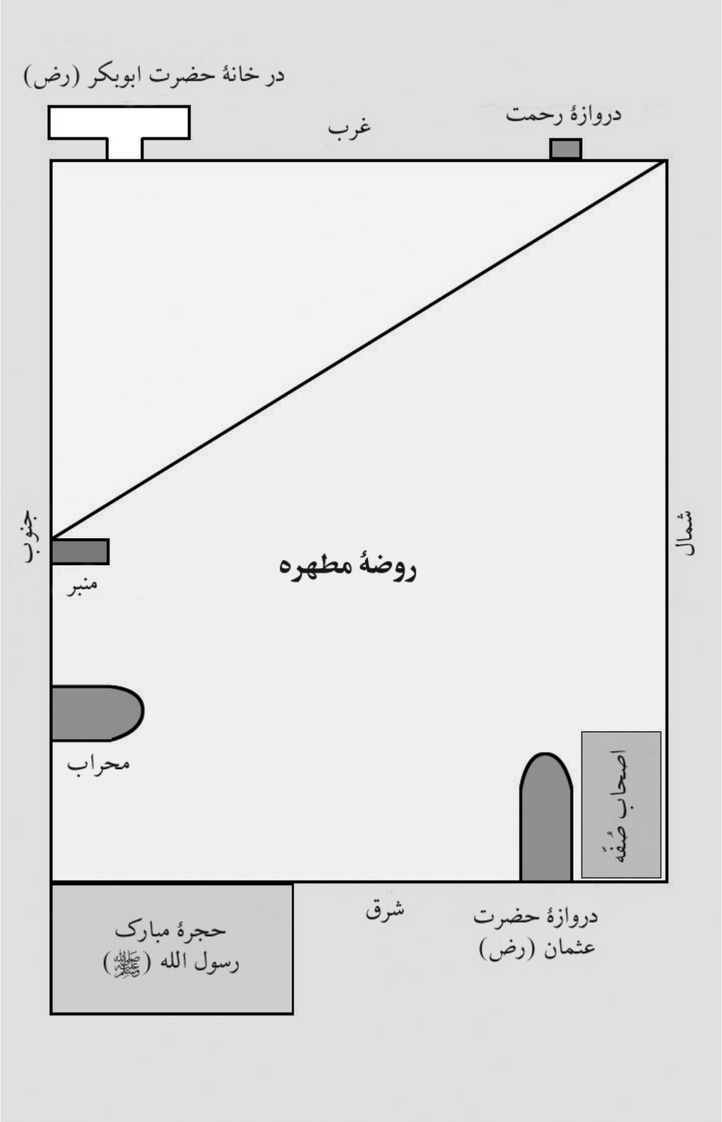

تشویق مؤمنین به ادای نماز با جماعت

تربیۀ اجتماعی یکی از اساسات مهم اسلامی بوده و نخستین گام برای تربیۀ اجتماعی مسلمان نیز با نماز خواندن در جماعت آغاز می شود. ادای نماز با جماعت از عواملی است که جامعۀ اسلامی را به پا داشته است. در هر مکانی که نماز با جماعت اداء شود، ساختمان معنوی و اجتماعی اسلام در آن جا قابل درک و لمس می باشد. اسلام قسمی که خواهان ایجاد برابری و همسویی میان منسوبینش می باشد، مسلمانان را نیز با دستور انجام نماز با جماعت از سایرین متمایز می نماید. دین مبین اسلام پیوسته گی و تداوم در نماز جماعت و حضور در مسجد را از نشانه های اصلی مؤمنین شمرده است. رسول الله (ﷺ) چنین می فرموده اند:

"اگر دیدید کسی به رفتن به مسجد عادت نموده است، به مؤمن بودن وی شهادت دهید." چون خداوند متعال چنین فرموده است:

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴿ ﴾ (التوبه، ١٨)

ترجمه: "مساجد خدا را تنها کسانی اعمار می کنند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند و نماز برپا دارند و زکات مال خود را بدهند و از غیر خدا نترسند، پس امید است که از هدایت یافته گان راه خدا باشند." (ابن ماجه، مسجد، ١٩)

یعنی اعمار معنوی مسجد با رفتن در آن و ادای نماز با جماعت به صورت متواتر در کنار اعمار ظاهری آن، از وظایف مهم بنده گی شمرده می شود. در این باره رسول الله (ﷺ) در حدیثی که حضرت ابوهریره (رض) آن را روایت نموده است، چنین می فرماید:

"در دنیا چهار چیز بیچاره و غریب است:

١. قرآن کریم که در حافظۀ شخص ظالم باشد.

٢. مسجدی که در منطقۀ مسلمین باشد و کسی در آن نماز نکند.

۳. مصاحف قرآنی که در دیوار خانه آویزان است و خوانده نمی شود.

۴. شخص صالحی که در میان مردمِ بد زنده گی می کند." (دیلمی، ج، ۳، ۱۰۸)

خداوند متعال به ادای نماز های با جَماعت اهمیت بسیاری داده است. حتی در اثناء جنگ نیز به اداء نماز با جماعت امر شده و شیوهٔ انجام آن را نیز در قرآن کریم تعلیم داده است.

ابوهریره (رض) چنین روایت می کند:

"کاروان رسول الله (ﷺ) در اثناء یک سفر میان دجان و عصفان اتراق نموده بودند. مشرکین وقتی کاروان و اداء نماز با جماعت این کاروان را در این نقطه دیدند، گفتند:

'ـ آنان یک نمازی دارند که آن نماز برای شان نسبت به فرزندان و پدران شان با اهمیت تر است. این نماز نماز عصر است. آماده شوید و هنگام ادای این نماز به صورت جمعی بالای شان حمله ور شوید!'"

به این اساس حضرت جبرئیل با آوردن آیهٔ ۱۲۰ سورهٔ نساء چگونه گی ادای نماز با جماعت در اثنای جنگ را به آنان تعلیم داد." (ترمذی، تفسیر، ۲۱/۴)

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (النّساء، ۱۰۲)

ترجمه: "{ای رسول ام} هرگاه شخص تو در میان سپاه اسلام باشی و نماز بر آنان به پا داری باید آن ها با تو مسلح به نماز بایستند و چون سجدهٔ نماز به جای آورند {و نماز را انفرادی تمام کردند}در پشت سر شما رفته و گروهی که نماز نخوانده بیایند و با تو نماز گذارند و البته با لباس جنگ و اسلحه. زیرا کافران آروز و انتظار دارند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید، تا ناگهان

یکباره بر شما حمله ور شوند. و اگر بارانی یا مرضی شما را از گرفتن سلاح به رنج اندازد، باکی نیست که اسلحه را فروگذارید. ولی از دشمن بر حذر باشید، خدا برای کافران عذابی سخت خوار کننده مهیا ساخته است."

یعنی در هر شرایط مسلمین ادای نماز آن هم با جماعت را باید ترک نکنند. تعدادی از احادیثی که رسول الله (ﷺ) در آن اهمیت نماز جماعت و تشویق به ادای آن نموده است، چنین است:

"نمازی که با جماعت اداء شده است، ۲۷ درجه افضل تر از نمازی است که به صورت انفرادی خوانده می شود." (بخاری، آذان، ۳۰)

"اگر یکی از شمایان به خوبی وضوء نماید و بعد برای ادای نماز از خانه بیرون شود، وقتی پای راستش را بر زمین بگذارد، خداوند متعال برایش یک ثواب و وقتی پای چپش را بر زمین بگذارد، خداوند متعال یک گناه اش را از بین خواهد برد؛ خواه مسجد نزدیک باشد، خواه دور. اگر به مسجد برسد و در آن جا نماز گذارد، تمامی گناهانش بخشیده خواهد شد. اگر به مسجد برسد و قسمتی از رکعات نماز را از دست داده باشد، با آن هم به جماعت بپیوندد و رکعات از دست داده را بعد از آنان خود اداء نماید، نیز تحت این حکم قرار خواهد گرفت و اگر در حالی به مسجد برسد که امام نماز را به اختتام رسانیده باشد و او نمازش را به صورت انفرادی بخواند، باز هم این حکم در مورد آن شخص پا بر جا خواهد بود." (ابوداود، صلاة، ۵۶۳/۵۰)

"{اگر یک مؤمن} داخل مسجد شود و تا هنگام اقامۀ نماز انتظار بکشد، آن زمانِ انتظار نیز از جملۀ زمان نماز به حساب می آید." (ابن ماجه، مساجد، ۱۴)

حضرت یزید بن عامر (رض) نقل می کند:

"هنگام ادای نماز در جماعت نزد رسول الله (ﷺ) رفتم. آن جا نشستم و با آنان در نماز جماعت ملحق نشدم. وقتی رسول الله (ﷺ) نماز را به اختتام رسانید و رخ بسوی ما کرد، دید در گوشه یی نشسته ام. بعد فرمودند:

'ـ ای یزید! آیا تو مسلمان نشدی؟

من برای شان گفتم:

ـ نخیر! یا رسول الله (ﷺ)! من مسلمان شدم!

رسول الله (ﷺ) فرمود:

ـ پس چه چیزی تو را واداشت تا به ادای نماز با جماعت با ما ملحق نشوی؟

من گفتم:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! من گمان کردم که شما نماز را اداء نموده اید، از آن سبب من در خانه نماز کردم و بعد به این جا آمدم.

بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ اگر به قصد اداء نماز به مسجد بیایی و جماعت را دریابی، به آنان بپیوند و با آنان نمازت را اداء کن. اگر قبلاً نماز کرده باشی، باز هم به آنان بپیوند و دوباره نماز کن! این نماز برایت از نوافل به حساب خواهد آمد. نمازی را که در خانه ات اداء نموده ای بجای فرض محسوب خواهد شد.'" (ابوداود، صلاة، ۵۷۷/۵۶)

رسول الله (ﷺ) هیچ غذر و بهانه یی را برای ترک ادای نماز با جماعت نپذیرفته اند. از مسلمانان خواسته است که کار و شرایط زنده گی شان را مطابق به اوقات آذان عیار نمایند. قسمی که حضرت عبدالله بن ام مکتوم نزد رسول الله (ﷺ) آمد و گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! چشمانم نابیناست. خانه ام نیز از مسجد خیلی فاصله دارد، یک رهنما دارم آن هم مرا یاری نمی کند. آیا اجازه می دهی که نمازم را در خانه ام اداء کنم؟

رسول الله (ﷺ) از او پرسید:

'ـ آیا صدای آذان را در خانه می شنوی؟

ـ بلی! یا رسول الله (ﷺ).

ـ پس نمی توانم برایت اجازه دهم که به مسجد نیایی.’" (ابوداود، صلاة، ۵۵۲/۴۶)

رسول الله (ﷺ) برای کسانی که به نماز با جماعت پای بندی نداشته اند، هشدار هایی داده است. اُبی بن کعب (رض) چنین نقل می کند:

"روزی با رسول الله (ﷺ) نماز صبح را در مسجد اداء نمودیم. بعد ایشان پرسید:

‘ـ آیا فلان شخص به نماز آمده است؟

اهل جماعت گفتند:

ـ نخیر! نیامده است.

بعد پرسیدند:

ـ آیا فلان شخص دیگر به نماز آمده است؟

ما گفتیم:

ـ نخیر! نیامده است.

بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ این دو نماز {نماز عشاء و نماز صبح} دو نمازی خیلی سنگین بر منافقین می باشد. اگر می دانستید که در این دو نماز به چه اندازه اجر و ثواب وجود دارد، در صورت لزوم کشان کشان روی زانو های تان نیز به جماعت می آمدید. صف نخست نماز چون صفوف ملائک است. اگر فضیلت آن را می دانستید، در ایستادن در صف اول با هم به رقابت می پرداختند. ثواب و فضیلت نماز یک نفر کمتر از نماز با جماعتی است که دو نفر با هم اداء می نمایند. فضیلت و ثواب نماز شخصی که با دو نفر نماز اداء می نماید، بیشتر از فضیلت و ثواب نمازی است که با یک نفر اداء می نماید. به هر اندازه یی که تعداد نماز گذاران در جماعت زیاد باشد، خداوند متعال به آن اندازه خشنود می شود." (ابوداود، صلاة، ۵۵۴/۴۷)

رسول الله (ﷺ) در حدیث دیگر شان چنین فرموده اند:

"نماز کسی که همسایۀ مسجد است، وقتی مقبول درگاه خداوند متعال قرار می گیرد که در مسجد اداء شود." (ابن ابی شیبه، ج، ۱، ۳۰۳)

وقتی از حضرت علی (رض) پرسیده شد که این همسایۀ مسجد که در حدیث شریف مذکور است چه کسی می باشد؟ حضرت علی (رض) گفت:

"هر آن کسی که صدای آذان را بشنود." (بیهقی، السنن الکبری، ج، ۳، ۵۷)

این حدیث مبارک رسول الله (ﷺ) هشدار مهمی برای کسانی است که نماز جماعت را ترک گفت اند:

"اگر در یک قریه و یا صحرا سه شخص وجود داشته باشد ولی نماز را میان شان با جماعت اداء ننمایند، شیطان آنان را محاصره و مغلوب خواهد نمود. در هر حالتی به اداء نماز با جماعت پا بند باشید. چون، گوسفندی که از گله به دور مانده باشد، گرگ آن را خواهد درید." (ابوداود، صلاة، ۵۴۷/۴۶)

نخستین ندای ملکوتی از مسجد نبوی

قبلاً وقتی که زمان نماز فرا می رسید، مسلمین برای مطلع ساختن دیگران از وقوع وقت نماز، آنان را با الفاظ، "بسوی نماز! بسوی نماز!" به مسجد فرا می خواندند.

بعد رسول الله (ﷺ) در مورد چگونگی خواستن مسلمین به مسجد برای اداء نماز، با اصحاب کرام شان به مشورت نشستند. در این مشورت نظریات مختلفی ارائه شد. تعدادی از اصحاب کرام گفتند: "زمانی که وقت نماز فرا رسید، پرچمی بر فراز مسجد به اهتزاز در آوریم و مسلمانان با دیدن آن هم خود برای ادای نماز به مسجد بیایند و هم دیگران را با خبر سازند." اما رسول الله (ﷺ) این پیشنهاد را نه پسندید.

تعدادی از اصحاب نیز پیشنهاد نمودند تا هنگام وقوع وقت نماز توله نواخته شود. ایشان آن را نیز نپسندید و گفت: "آن آلۀ یهودیان است." بعضی نیز خواستند تا ناقوس به صدا در آورده شود. رسول الله (ﷺ) فرمودند: "آن نیز از مسیحیان است."

حضرت عبدالله بن زید (رض) از اصحابی بود که رسول الله (ﷺ) را از دل و جان دوست می داشت و پیوند عمیق قلبی با ایشان داشت. از درد و غم آنان دردمند و محزون و از شادی و سرور ایشان مسرور و شادان می شد. وقتی او از مجلس مشورت در مورد آذان به خانه برگشت و با این اندیشه به رخت خواب خود رفت؛ در حالت نیمه خواب و نیمه بیداری الفاظ و افادات امروزی آذان محمدی را شنید. فوراً نزد رسول الله (ﷺ) رفت و این حالت را برای ایشان چنین توضیح داد:

"- یا رسول الله (ﷺ)! من در میان خواب و بیداری بودم که شخصی آمد و آذان را برایم تعلیم داد."

در این هنگام حضرت عمر (رض) نیز همین رویا را در خواب دیده و به پیامبر (ﷺ) توضیح داده بود. بعد از آن رسول الله (ﷺ) خطاب به حضرت بلال حبشی فرمود:

"برخیز ای بلال! الفاظی را که عبدالله بن زید بیان نمود، در عمل اجرا کن!"

حضرت بلال (رض) نیز طبق بیانات والفاظی که حضرت عبدالله بن زید (رض) فرموده بود، آذان خواند. (ابوداود، صلاة، ۴۹۸/۲۷)

وقتی حضرت بلال حبشی اولین آذان را خواند، این دعوت مقدس بر چهار گوشهٔ مدینه رسید. آسمان ها با صدای آذان به اهتراز در آمد. مسلمین با نشاط و سرور بسیار به سوی مسجد شتافتند. به این ترتیب آذان هم رویای صادقه، هم اقرار نبوت رسول الله (ﷺ) و هم سنتی شد که با قوت وحی به اثبات رسید.

رسول الله (ﷺ) تمامی پیشنهاد هایی که برای دعوت مسلمین به نماز به ایشان پیشکش شده بود، رد نمودند. اما آذان را با ممنونیت زیادی قبول نموده بودند. چون آذان، مفهوم خدا، پیامبر، عبادت و زنده گی در اسلام را مختصراً بیان و میان شان رابطهٔ سالمی را بر قرار می نماید.

آذان به عنوان یک دعوت مقدس وثابت شده توسط آیات و احادیث که تقریباً هزار و چهار صد سال بدین سو میان مسلمین ادامه دارد. آذان یک ندای جهان شمول و فرا ملیتی برای دعوت بسوی نماز می باشد. به این سبب به جز از

زبان اصلی ویژه گی های منحصر به فردش نباید خوانده شود. آذان نغمه و ندای مقدس الهی آسمان هاست. چون آذان:

- فانی بودن دنیا، فنا پذیری تمامی اشیا و موجودات را به خاطر تداعی می کند. هم چنان آذان هشدار الهی یی است که حرص و هوای بیهوده را از وجود انسان می زداید.
- موجودیت خالق متعال و بزرگی آن ذات اقدس را به خاطر می آورد و انسان را از کبر، غرور و سرکشی باز می دارد.
- ندای الهی یی است که از صد ها سال بدین سو در قلوب مؤمنین در های آرامش، حضور و معنویت را می گشاید.
- آهنگ و موسیقی دینی ما مسلمانان است که در آموزش و پرورش نسل های جدید مان تأثیر به سزایی دارد.
- یکی از دلائل و اسنادی است دال بر زنده گی نمودن مسلمین در محیط و ماحول مطابق به فرهنگ و اصول اسلامی خود شان. این ندا برای انسان حس ـ من در مملکت خود هستم و در محیطی که به ارزش هایم ارج نهاده می شود، زنده گی می نمایم ـ را به انسان تداعی می نماید.

رسول الله (ﷺ) در حدیثی از وارد شدن تکرار کننده آذان با مؤذن به جنت، خبر داده است. (مسلم، صلاة، ۱۲) ایشان در مورد دعای بعد از آذان نیز چنین فرموده اند: "هر آن کسی که آذان را بشنود، باید این دعا را بخواند:

اَللّٰهُمّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلَاةِ القَائِمَةِ

اٰتِ مُحَمَّدً انِ الوَسيلَةَ وَالفَضِيلَةَ وَابعَثهُ مَقَامًا مَحمُودًانِ الّذی وَ عَدتَهُ

ترجمه: "به نام خدای این ندای کامل و نماز برپا شده، وسیله و فضیلت را به محمد عطاء فرما و در روز قیامت او را به مقام محمود و ستوده یی که به او وعده داده یی نائل بگردان." (بخاری، آذان، ۸؛ ابوداود، صلاة، ۵۲۹/۳۷)

در مورد این ندای حق یعنی آذان، حضرت پیامبر (ﷺ) در حدیث دیگری چنین می فرمایند:

"دو دعایی که از جانب خداوند لایزال رد نمی شود ویا کمتر مورد رد قرار گرفته است؛ یکی آن دعایی است که بعد از آذان خوانده می شود و دیگرش دعایی که هنگام جهاد وقتی که انسان ها بر یگدیگرش در حال تهاجم باشند." (ابوداود، جهاد، ۲۵۴۰/۳۹)

اصحاب صفّه شاگردان مکتب علم و عرفان

در یک سمتِ مسجد نبوی، صفّه یی اعمار شد که اطرافش باز و سقفش با شاخه های خرما پوشانیده شده بود. مسلمین فقیر و بی خانمان در این جا اقامت می نمودند. آنان را "اصحاب صفّه" یا "اهل صفّه" خطاب می کردند. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۵۵) تعداد آنان نیز به سبب این که بعضی از آن ها ازدواج می نمودند، به سفر می رفتند و فات می نمودند، گاهی کاهش و گاهی افزایش می یافت.

در بعضی از منابع تعداد این اصحاب به بالاتر از ۱۰۰ صحابی ذکر شده است. امرار معاش اینان نیز از جانب رسول الله (ﷺ) صورت می گرفت. ایشان از اصحابی که وضع مالی نسبتاً خوبی داشت، می خواست که به اصحاب صفّه کمک و همکاری کنند.

حضرت ابوهریره (رض) که خود از اصحاب صفّه بود، چنین بیان می نماید:

"اهل صفّه مهمانان و مسافران اسلام بودند. آنان نه سر پناهی برای پناه گرفتن، نه مالی برای خرچ کردن و نه اقاربی برای زیارت نمودند داشتند. اگر برای پیامبر (ﷺ) صدقه یی می آمد، بدون این که خود کمترین مقداری از آن بردارد، آن را برای اهل صفّه می فرستادند. و یا گاهی اگر به پیامبر (ﷺ) هدیه یی می آمد، ایشان اندکی از آن را می برداشتند و بقیه را برای اهل صفه می فرستادند. رسول الله (ﷺ) به این ترتیب هدایای تقدیم شده برای شان را میان اهل صفّه قسمت می نمودند." (بخاری، رقاق، ۱۷)

فضاله بن عبید (رض) نیز چنین بیان می نماید:

"تعدادی از اصحاب رسول الله (ﷺ) هنگامی که در مسجد نبوی با امامت رسول الله (ﷺ) به نماز جماعت می ایستادند، از فرط گرسنگی زیاد، بی هوش می شدند و به زمین می افتیدند. اینان اصحاب صفه بودند. اعرابیانی که از صحاری مدینه گاه و بیگاه به مسجد نبوی سر می زدند و با این صحنه مواجه می شدند، از این که از حقیقت موضوع اطلاعی نداشتند، این اصحاب کرام را دیوانه می خواندند. وقتی رسول الله (ﷺ) نماز را به اختتام می رسانید، نزد کسانی که از گرسنه گی بی هوش افتیده بودند، می رفت و برای تسلی خاطر برای شان می فرمود:

'اگر می دانستید نزد خداوند متعال به چه جایگاهی نائل شده اید، خواهان فقر و قافۀ بیشتر از این نیز می شدید.'" (ترمذی، زهد، ۳۹)

اهل صفه وقتی که کاری می یافتند، کار می کردند و هنگامی که کاری برای شان میسر نمی شد، با آموزش علم و عبادت در مسجد نبوی مشغول می شدند. اصحابی از میان اهل صفه که قوت جسمی لازم برای کار کردن را داشتند، به کوه ها می رفتند و در پشت های شان هیزم می آوردند و یا برای خانه ها آب می بردند. با مزدی که از این راه بدست می آوردند، برای دوستان شان مواد غذایی خریداری می نمودند. (بخاری، مغاذی، ۲۸، جهاد، ۹؛ ابن سعد، ج، ۳، ۵۱۴) آنان از اعمالی که عفت، شخصیت و وقار شان را آسیب می رساند، جداً دوری می نمودند. به این سبب از هیچ کسی چیزی نمی خواستند.

اصحاب صفّه درس اخلاق و معنویت را در یک حد متعالی از نزد رسول الله (ﷺ) همه روزه اخذ می نمودند. از همین رو بیشترین تعداد رویان احادیث از میان آنان برخاسته است و در رأس تمامی راویان نیز حضرت ابوهریره (رض) قرار دارد.

گروه هایی از مسلمان که به مقصد آموزش اسلام به مدینه می آمدند، از طرفی با پیامبر (ﷺ) دیدار می نمودند و از جانب دیگر نادانسته های شان را در مورد اسلام از اصحاب صفه می آموختند. پیامبر (ﷺ) وقتی می خواست معلمی برای

آموزش احکام و مناسک دینی برای قبائل تازه مسلمان شده بفرستد، این معلمین را از میان آنان انتخاب می نمود.

اصحاب صفه از لحاظ فضیلت، بعد از خلفای راشدین، عشرهٔ مبشره و اصحاب بدر در درجهٔ چهارم قرار دارند. خداوند متعال آنان را در آیات مختلف مدح نموده اند:

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ ﴿البقره، ۲۷۳﴾

ترجمه: "صدقات مخصوص فقیرانی است که در راه خدا باز مانده و ناتوان شده اند و توانایی گشتن در روی زمین را {و کاری پیش گیرند} ندارند و از فرط عفاف چنانند که هر کس از حال آن ها آگاه نباشد، پندارد که غنی و بی نیازند، به {فقر} آن ها از سیمای شان پی می بری. هرگز چیز از کسی در خواست نکنند و هر مالی که انفاق کنید، خدا به آن آگاه است."

یکی از اصحاب صفه حضرت ابوسعید (رض) چنین حکایت می کند:

"باگروهی از فقرای مهاجرین نشسته بودم. یکی از آنان برای این که لباسی نداشت تا تمامی وجودش را پنهان نماید، تحت سایهٔ رفقایش می ایستاد تا قسمت هایی از بدنش را که برهنه بود، بپوشاند. یک نفر نیز برای ما قرآن تلاوت می نمود. در این اثناء رسول الله (ﷺ) تشریف آوردند. با تشریف آوری رسول الله (ﷺ) آن شخصی که قرآن تلاوت می نمود، تلاوت را متوقف نمود. رسول الله (ﷺ) برای ما سلام داد و پرسید:

'ـ چه می کنید؟

ما نیز به به ایشان گفتیم:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! آن شخص استاد ماست و به ما قرآن می خواند. ما نیز کلام خداوند متعال را می شنویم.'

بعد رسول الله (ﷺ) در همان جا با ما نشستند و با اشارهٔ دست، دستور فرمودند، تا ما حلقه یی را دور ایشان تشکیل دهیم. ما نیز فوراً در اطراف پیامبر (ﷺ) حلقه زدیم و رخ بسوی ایشان انتظار سخن مبارک آن جناب شدیم. بعد جناب رسول الله (ﷺ) برای ما چنین مژده داد:

"ای مهاجرین فقیر! شما را مژده باد! برای شما در روز قیامت مژدهٔ یک نور را می دهم. شما در روز قیامت نیم روز قبل تر از ثروتمندان داخل جنت خواهید شد. این نیم روز {در مقایسه به روز های دنیا} ۵۰۰ سال است." (ابوداود، علم، ۱۳)

ازدواج پیامبر (ﷺ) با مادر مان حضرت عایشه صدّیقه (رض)

نکاح حضرت پیامبر (ﷺ) با مادر مان حضرت عایشه صدیقه (رض) قبل از هجرت در مکه منعقد شده بود، اما ازدواج شان در مدینهٔ منوره تحقق یافته است.

حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) این موضع را با زبان خود چنین بیان نموده است:

رسول الله (ﷺ) هنگامی که به مدینه هجرت نمودند، ما و دختران شان را در مکه گذاشته بودند. بعد زید بن حارثه و ابورافع را با دو شتر، ۵۰۰ درهم و تمامی مواد مایحتاج لازم به مکه فرستاد. پدرم ابوبکر (رض) نیز عبدالله بن اُریقط را با دوشتر و یا سه شتر به همراهی آنان فرستاد. پدرم به برادرم عبدالله خبر فرستاده بود، تا من، مادرم، اُم رومان و خواهرم اسماء را سوار بر شتر ها نموده، به مدینه بفرستد.

ابورافع، فاطمه، ام گلثوم و سوده بنت زمعه و زید نیز اُم اَیمنه و پسرش اُسامه را به شتران سوار نمودند. همه باهم به راه افتیدیم[۱۸]. وقتی از منا به مقام بیاض رسیدیم، شتر ما فرار نمود. ما در درون هودج[۱۹] بودیم. مادرم با دیدن فرار شتر

۱۸. زینب دختر دیگر رسول الله (ﷺ) برای این که شوهرش ابوالعاص بن ربیع (تا آن هنگام مسلمان نشده بود.)، اجازهٔ سفر نداده بود، چند مدت دیگر نیز در مکه باقی ماند.
۱۹. اتاق کوچکی که برای حمل خانم ها بر بالای شتر می نهد. کجاوه

فریاد و فغان می کرد. مدتی بعد به فضل کرم خداوند شترمان آرام گرفت و ما سالم ماندیم.

در نهایت با خیر و سلامت به مدینهٔ منوره رسیدیم. در حالی که نکاح مان با پیامبر (ﷺ) در مکه منعقد شده بود، باز هم من با خانواده ام یکجا به سر می بردم. در آن هنگام مسجد نبوی و اتاق های جوار آن جدیداً اعمار شده بود. اعضای خانوادهٔ رسول الله (ﷺ) به اتاق های شان جا بجا شدند. مدتی بعد پدرم حضرت ابوبکر (رض) از پیامبر (ﷺ) پرسید:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! چه چیزی شما را از عروسی با خانواده تان باز داشته است؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- مَهر یا ابوبکر!"

بعد پدرم به قصد همکاری برای رسول الله (ﷺ) دوازده و نیم اوقیه[۲۰] فرستاد. رسول الله (ﷺ) نیز مهرم را پرداخت و در ماه شوال با من عروسی نمود.[۲۱] برای عروسی ما نه گوسفند و نه شتر ذبح شد. تنها حضرت سعد بن عباده برای پیامبر (ﷺ) یک ظرف بزرگِ غدا فرستاد. (احمد، ج، ۶، ۲۱۱)

حکمت های تعدّد زوجات پیامبر (ﷺ)

قسمی که می دانید، نخستین ازدواج پیامبر (ﷺ) با حضرت خدیجه الکبری (رض) صورت گرفته است. این ازدواج تا رحلت حضرت خدیجه (رض) ادامه یافت و پیامبر (ﷺ) در طول این مدت با خانم دیگری ازدواج ننموده است. رسول الله (ﷺ) تنها بعد از ۵۵ ساله گی به بعد با بیش تر از یک خانم ازدواج نموده است. هر یکی از ازدواج های ایشان دلائل و حکمت های زیادی دارد. خداوند متعال پیامبر مان حضرت محمد (ﷺ) را در عرصه های مختلف زنده

۲۰. واحد قدیمی پول نقره است که یک اوقیه تقریبا معادل ۱۲۸ گرام نقره می باشد. اوقیه هم چنان به عنوان واحد سنگینی و وزن نیز به کار رفته است.

۲۱. ابن سعد، ج، ۸، ص ۵۸، ۶۲-۶۳.

گی به ما به حیث الگو و نمونه قرار داده است. مهمترین و بارزترین این نمونه ها زنده گی خانواده گی می باشد.

ما در این جا به عوض شرح و بسط تمامی صفحات حیات خانواده گی و ازدواج های پیامبر (ﷺ)، ویژه گی های برجسته و معین ازدواج های ایشان را می شماریم. این توضیح اندک نیز برای دست یافتن به اندیشه یی درست و حصول قناعت کامل در این خصوص می تواند کافی باشد.

در بارۀ اخلاق و عملکرد های نوجوانی و جوانی پیامبر (ﷺ) جز عفت و صداقت هیچ اطلاع و ادعای دیگری وجود ندارد. این موضوع از صفت "الامین" که مشرکان مکه برای شان داده بود، نیز قابل استنباط است. هم چنان از زمان اعلان نبوت رسول الله (ﷺ) تا هنگام وفات شان، هیچ یکی از مشرکین ایشان را با بی عفتی مورد بهتان قرار نداده است.

رسول الله (ﷺ) در طول دوران نبوت شان در مکه، دوبار ازدواج نموده است. ایشان در هنگام ازدواج با حضرت خدیجه الکبری (رض) ۲۵ سال داشت در حالی که حضرت خدیجه (رض) ۴۰ ساله بود. حضرت خدیجه (رض) بیوه و صاحب فرزند بود. این ازدواج پیامبر (ﷺ) ۲۵ سال دوام ادامه یافت. ایشان در طول این ۲۵ سال با هیچ زن دیگر ازدواج ننموده است. در حالی که رسم و عادات موجود در آن جامعه برای ازدواج های بیشتر از این مساعد بود. رسول الله (ﷺ) تنها بعد از وفات مادر مان حضرت خدیجه (رض) برای سهولت در اجرای کار های خانه و سرپرستی فرزندان شان با خانمی بیوه و مُسن بنام حضرت سوده (رض) ازدواج نمودند. شوهر حضرت سوده بعد از هجرت مسلمین به حبشه، وفات نموده بود و حضرت سوده (رض) تنها و بی پناه مانده بود. اقاربش نیز برای این که او مسلمان شده بود، از او دست کشیده بودند و حتی او را تحت فشار نیز قرار می دادند. رسول الله (ﷺ) با ازدواج شان اعتبار و حقی را که این خانم در راه اسلام به آن دست یافته بود، برایش اعاده نمود.

از میان خانم هایی که رسول الله (ﷺ) با ایشان ازدواج نموده بود، تنها حضرت عایشه (رض) جوان و باکره بود. حضرت عایشه (رض) درحالی که

سن کمتری داشت از ذکاوت و فهم بالایی بر خوردار بود. رسول الله (ﷺ) به سبب ازدواج با حضرت عایشه (رض) قاعده های فقهی مرتبط به خانم ها را آموخته اند. چون حضرت عایشه (رض) با روایت ۲۲۱۰ حدیث از رسول الله (ﷺ) در میان ۷ روای یی قرار می گیرد که بیشترین حدیث را از رسول الله (ﷺ) روایت نموده است. رسول الله (ﷺ) نیز به این حقیقت چنین اشاره می فرمایند:

"سه بر یک حصه {یک قسمت از سه قسمت} دین تان را از خانۀ عایشه (رض) بیاموزید!" (دیلمی، ج، ۲، ۱۶۵/ ۲۸۲۸)

همچنان پیامبر محبوب ما حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بر اثر ازدواج با حضرت عایشه (رض)، دوستی دیرینه و صمیمی شان با حضرت ابوبکر (رض) به قرابت و خویشاوندی مبدل نمود.

رسول الله (ﷺ) در ازدواج با حفصه (رض) دختر حضرت عمر (رض) نیز ایجاد یک پیوند و علاقۀ قومی را در نظر داشته اند. حضرت عمر (رض) خواست دخترش حفصه را که شوهرش در غزوۀ بدر زخمی و بعد شهید شد، به ازدواج حضرت ابوبکر (رض) و یا حضرت عثمان (رض) در آورد؛ اما آنان این پیشنهاد حضرت عمر (رض) را بدون جواب گذاشته بودند. در عوض پیامبر (ﷺ) در سال سوم هجرت با او ازدواج نمود.

ازدواج پیامبر (ﷺ) با حضرت زینب (رض) نیز یکی از ازدواج های بحث بر انگیزی است که حکمت های زیادی نیز در خود دارد. رسول الله (ﷺ) دختر عمه اش زینب (رض) را می خواست با غلام آزاد کرده اش زید (رض)، مزدوج نماید. زینب در حالی که با این ازدواج موافقت زیادی هم نداشت، آن را قبول نمود. این ازدواج تفرق طبقاتی مثل غنی، فقیر، اصلی و غلام را از میان برداشت و هم چنان نشان می داد که تمامی انسان ها مثل دندانه های یک شانۀ مو با هم برابر اند. بعداً این ازدواج بر اثر اصرار و مخالفت زیاد حضرت زینب و اقاربش به حالتی غیر قابل تداوم رسید. حضرت زید چندین بار برای مشورت در بارۀ صدور طلاق نزد پیامبر (ﷺ) رفته بود. اما به نتیجه یی در این خصوص دست نیافته بود. او بیشتر از این نتوانست متحمل این حالت شود و زینب (رض) را طلاق کرد.

با آیاتی که چند روز قبل نازل شده بود،[۲۲] دستور ازدواج پیامبر (ﷺ) با دختر عمه شان حضرت زینب صادر شد. پیامبر (ﷺ) نیز با زینب (رض) ازدواج نمود. به این ترتیب "ممانعت ازدواج با خانم فرزند خوانده" که در زمان جاهلیت مروج بود، با این ازدواج رسول الله (ﷺ) رَسماً از میان برداشته شد و این عمل ایشان تفاوت فرزند اصلی با فرزند خوانده گی را به صورت واضح در میان گذاشت.

کسانی که با سخن های ناشایسته ادعاء می کنند که پیامبر (ﷺ) وقتی زیبایی زینب را دید، حیران او شد و با او ازدواج نمود. با تأسف حقانیت این حقایق را در نظر ندارند.

زینب (رض) دختر عمهٔ حضرت رسول الله (ﷺ) می باشد. از کودکی با او بزرگ شده بود و بار ها او را دیده است. اگر پیامبر (ﷺ) خواستار این کار می بود، می توانست قبل از ازدواج زید (رض) با حضرت زینب (رض)، از او خواستگاری کند. حضرت زینب (رض) نیز با خورسندی و خوشی تمام این پیشنهاد رسول الله (ﷺ) را قبول می کرد و هیچ مانعی فرا راه ازدواج شان قرار نداشت. از طرفی خود ایشان زینب را خود او به نکاح زید در می آورد و خواست های زید (رض) را مبنی بر طلاق زینب (رض) را رد می نماید. به این ترتیب تعداد زیادی از احکام الهی در مورد خانواده و ازدواج در زنده گی پیامبر (ﷺ) محقق و استنباط شد.

ازدواج رسول الله (ﷺ) با دختر رئیس یهودیان حضرت صفیه (رض) به مقصد ایجاد یک رابطه و پیوند خویشی با یهودان و بهتر سازی روابط موجود، صورت گرفته است. یعنی این ازدواج به هدف سیاسی انجام شده است.

ازدواج رسول الله (ﷺ) با جویریه (رض) دختر یکی از سران قبایل بعد از غزوهٔ المریسیع سبب آزادی و ایمان آوردن هزاران اسیر جنگی و مسلمان شدن آنان شد.

ازدواج پیامبر (ﷺ) با اُم حبیب دختر ابوسفیان به معنی نوازش و ملاطفت نمودن به این خانم رنج دیده و ستم کشیده می باشد. چون شوهر اُم حبیب در حبشه از دینش برگشته بود. او نیز تحت شرایط دشوار زیادی به دین خود استوار

۲۲. آیهٔ ۳۷ سورهٔ احزاب.

ماند و از دینش دفاع نمود. در حالی که پدرش ابوسفیان از سران بزرگ مشرکین مکه بود، می توانست از او نیز کمک بخواهد که نخواست. رسول الله (ﷺ) او را تحت حمایت خود قرار داد و با او ازدواج نمود. بر اثر ازدواج از شدت دشمنی موجود میان مشرکین مکه و مسلمانان نیز اندکی کاست.

نعوذ بالله اگر رسول الله (ﷺ) این مزاوجت ها را از سر شهوت انجام می داد، ایشان می توانست، با هر آن دوشیزهٔ زیبایی از مهاجرین و انصار در مدینهٔ منوره ازدواج نماید. مادران و پدران آنان نیز ازدواج دختر شان را با پیامبر (ﷺ) شرف و عزت می شمردند و دل دختران شان نیز برای زوجهٔ پیامبر (ﷺ) بودن و مادر مؤمنان شدن می تپید. اما رسول الله (ﷺ) این کار را نکرده است.

پس می توان گفت که رسول الله (ﷺ) به دلائل زیاد دینی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی و به خصوص برای کسب تجارب بیشتر در مورد حقوق و خصایص زنان در اسلام و احکام زنانه به امر خدای متعال با بیشتر از یک زن ازدواج نموده اند.

همچنان در بسیاری از مسائل شرعی مرتبط با خانم ها رأی تنها یک خانم نمی تواند، کافی باشد. حقوق زن و رویکرد اسلام در مورد زن که خود دینی فراگیری برای تمامی جغرافیا و ادوار است، ممکن نیست به تمام معنا به وسیلهٔ یک زن تا زمان ما انتقال بیابد. هم چنان ممکن بود آن یک خانمی که پیامبر (ﷺ) باید با آن ازدواج می نمود، قبل از وفات پیامبر (ﷺ) دار فانی را وداع گوید. به این ترتیب معیارات حقوق زنان و ظرافت های آن به معنای واقعی اش به میان نمی آمد. چنان مسائلی وجود دارد که زنان از پرسیدن آن سوال از مردان، حیا می نمایند و آنان این مسائل را تنها با یک خانم می توانند به راحتی به بحث بگیرند. به این اساس جامعهٔ اسلامی همیشه به خانم هایی دانا و رسیده احتیاج دارد.

وضعیت ناهنجار در مدینه

عهد مدنی که رهبری اسلام و مسلمانان در آن به صورت واقعی آن شکل گرفت، عهدی است که تمامی اساسات اسلام در آن پی ریزی شده است. اساسات این عهد پر هیجان با خون شهدا و غازیان غزوات تحکم یافته است.

آغوش باز و همکاری های بی دریغ انصار، برای مسلمانان باز هم نمی توانست برای آنان راحت و آرامش کامل تلقی شود. یعنی هنوز هم تعدادی از چالش ها و خطرات آنان را تهدید می نمود. چون در مدینه بر علاوۀ مهاجرین و انصار، منافقین و یهودیان نیز در این شهر موجود بود. اینان در هر فرصت ممکن، تلاش می نمودند، تا مانع گسترش اسلام شوند.

منافقین، اگرچه ظاهراً اسلام را قبول نموده بودند و خود را پیرو آن نشان می دادند، اما در درون بت پرستی و عقاید باطل گذشته شان هنوز هم زبانه می کشید.

خداوند رحمان که قطعاً نورش را کامل می گرداند، آنان را شدیداً چنین تهدید نمود:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ* ﴿التوبه، ۱۰۱﴾

ترجمه: "و بعضی از اعراب بادیه نشین اطراف شما {اطراف مدینه} منافق اند و بعضی اهل شهر مدینه هم منافق و بر نفاق ماهر و ثابت اند که تو از آن ها آگاه نیستی. ما از آن ها آگاهیم، آنان را دو بار عذاب خواهیم کرد. {در دنیا قبل از مرگ و در برزخ بعد از مرگ} عاقبت هم به عذاب سخت و ابدی دوزخ باز گردانیده می شوند."

در حقیقت منافقین در نفاق و شقاق شان به اندازه یی ماهر و توانمند شده بودند که در پاره یی از موارد حیله ها و مکر های آنان برای رسول الله (ﷺ) نیز قابل لمس و استدراک نبود. از این رو خداوند متعال ایشان را از نفاق منافقین با خبر و به این وسیله از مکر آنان مطلع می شد. چون منافقین کوچکترین نقدی را که بر علیه شان صورت می گرفت، قبل از قبل تشخیص و با توجه به آن مخفیانه و مدبرانه عمل می نمودند.

در همین هنگام مشرکین مکه که پیامبر (ﷺ) و مسلمین را مجبور به ترک مکه نموده بودند نیز بیکار نمی نشستند. بلکه بر آتش فتنه یی که منافقین مدینه آن را مشتعل ساخته بودند، هیزم بیشتری می ریخت. آنان اسکان و توسعۀ اسلام

را در مدینه نمی توانستند تحمل نمایند و برای از میان برداشتن اسلام و مسلمین به صورت پیهم با منافقین مخابره می نمودند. هم چنان مشرکین مکه آنان را تهدید می نمودند که در صورت عدم همکاری آنان، ایشان تمامی قبایل عرب را گرد هم آورده بر آنان حمله ور می شوند و بدون تمایز منافق با مشرک و مسلمان همه را از دم تیغ می گذرانند. حتی برای ایجاد رعب و وحشت در دل منافقین و تحریک آنان در برابر مسلمین، مشرکین مکه گروهی از دزدان را به مدینه فرستادند و گله های آنان را به یغما بردند.

وضعیت مدینه به اندازه یی جدی، وخیم و پر مخاطره شده بود که مسلمانان در کوچه های مدینه به طور نوبتی گزمه می نمودند و در برابر هر گونه حمله یی تدبیر اتخاذ می نمودند. حتی رسول الله (ﷺ) نیز شب های شان را با بی خوابی به سر می رساندند. مسلمین با فرستادن واحد های گزمه و بررسی به بیرون از مدینه همه جوانب را مورد نظارت و بررسی قرار می دادند.

از طرفی قبائل یهود بدترین دشمن مسلمانان که هر لحظه در پی بدست آوردن فرصتی بودند و هیچ فرصتی را برای ایجاد فتنه و اختناق از دست نمی دادند، نیز در مدینه حضور داشتند.

صدور جواز جنگ برای مسلمین

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ...﴾ (البقره، ۱۹۰)

ترجمه: "کسانی که می خواهند با شما بجنگند شما نیز با آنان بجنگید!..."

قبلاً برای پیامبر (ﷺ) اجازۀ جنگیدن در برابر مشرکین داده نشده بود. رسول الله (ﷺ) قبلاً مؤظف به دعوت مشرکین برای قبول یگانگی الله متعال و صبر نمودن در مقابل مشقت ها و مظالم آنان بود. مشرکین قریش نیز برای این که بتوانند مسلمانان را از دین شان برگردانند، انواع مظالم و شکنجه ها را بر آن ها تحمیل می نمودند. تعدادی از مسلمانان بر اثر اعمال شکنجه های هولناک از دین شان برگشتانده شدند و تعدادی نیز برای حفظ دین شان به حبشه هجرت و

بعضی از آن ها نیز با ترک سرزمین مادری، خانه و کاشانهٔ شان مجبور به هجرت شدند.

حوادث و جریانات چنان به سرعت و سیر آغاز نموده بود که روش و پالیسی "صبر و مدارای" پیامبر (ﷺ) دیگر کارا به نظر نمی خورد و ممکن نبود، مسلمین از آن طریق به صلح و آرامش دست یابند. بعد رسول الله (ﷺ) و مسلمین با سلاح های دست داشته شان به روش مدافعه از خود متوسل شدند. وقتی رسول الله (ﷺ) دید که روش مدافعهٔ مسلحانه نیز ره به جایی نمی برد، به پرودگارش پناه برد و انتظار وحی از جانب او را در این خصوص کشید.

نهایت زمانی که مشرکین به خوبی از حد و حدود خود عدول نموده و سرکش شده بودند، خداوند متعال نیز آیاتی را که در آن اجازهٔ جهاد برای مسلمانان داده شده بودرا به پیامبرش نازل نمود که بدان وسیله مسلمانان می توانستند از دین، وطن و ناموس خود به صورت واقعی محافظت نمایند:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ* ﴿الحج، ۳۹-۴۰﴾

ترجمه: «به مسلمانان که مورد قتل {و غارت} قرار گرفته اند، اجازهٔ {جنگ با دشمنان} داده شد. زیرا آن ها از دشمن سخت ستم کشیدند و همانا خدا بر یاری آن ها قادر است. آن مؤمنانی که به ناحق از خانه هاشان آواره شده {و جرمی نداشتند} جز آن که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست و اگر خدا {رخصت جنگ ندهد و} دفع شر بعضی از مردم را با بعضی دیگر نکند، همانا صومعه ها، دیرها، کنشت ها و مساجدی که در آن {نماز و} ذکر خدا بسیار می شود، همه خراب و ویران شود و هر که خدا را یاری کند، البته خدا او را یاری خواهد کرد. حقا که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است."

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

﴿البقره، ۱۹۰﴾

ترجمه: "در راه خدا با آنان که به جنگ و دشمنی شما بر خیزند جهاد کنید. لیکن از حد تجاوز نکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد."

خداوند متعال هدف و مقصدی که جهاد در راه آن باید انجام شود، را نیز چنین تصریح نموده است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِله فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ ﴿الانفال، ۳۹﴾

ترجمه: «{و ای مؤمنان} با کافران بجنگید تا دیگر فتنه و فساد نماند و آیین، همه دین خدا گردد و چنانچه دست {از کفر} کشیدند، خدا به اعمال شان بیناست.»

صدور اجازۀ حرب با مشرکین و مخالفین، نتیجۀ دشمنی ها و تضاد های مشرکین با مسلمانان بود. مهم ترین عنصر برای حفظ موجودیت جامعه، حفظ حقوق و آزادی های فردی چون مال، جان، نسل، عقل و دین انجام فریضۀ جهاد می باشد که خداوند متعال آن را برای دفع حملات دشمنان و حفظ موارد فوق فرض نموده است. با این دستور الهی، جزا دادن به کسانی که از دین خدا گمراه شده اند و برداشتن موانعِ فرا راه تبلیغ دین خدا، هدف قرار داده شده است.

بر وصف مرحمت، لطف و مهربانی عمیق و فراگیر فخر کائنات سلطان انبیاء حضرت محمد مصطفی (ﷺ) که به عنوان رحمت اللعالمین فرستاده شده بود، ایشان غزوات بسیاری انجام داده اند که این حرب ها و غزوات مبتنی بر ضرورت تأمین صلح و امنیت در جامعه و پخش عقیدۀ دین مبین اسلام صورت گرفته است. به این سبب رسول الله (ﷺ) در یک حدیث شریف شان چنین می فرمایند:

«من پیامبر رحمت و حرب هستم!» (احمد، ج، ۴، ۳۹۶)

بعد از این بیانات الهی رسول الله (ﷺ) و مؤمنینی که از ایشان متابعت می نمودند، برای مقابله وحرب با مشرکین به صورت جدی آماده شدند.

جهاد در راه خدا

جهاد به معنی، مقابله و تزکیهٔ نفس، اطاعت و اجرای مخلصانهٔ اوامر خداوند متعال، پرهیز از حرام[۲۳]، نصیحت نمودن برادر مسلمان، ارائهٔ دلائل برای اقناع غیر مسلمانان به دین خدا[۲۴]، حفظ دین، ناموس، جان، وطن، ملکیت و حرب نمودن برای پخش و نشر دین مبین اسلام با جان، مال، زبان و تمام توان می باشد[۲۵].

به این سبب پدیدهٔ جهاد در مفهوم دینی اش اصطلاحی فراگیر است که برای انواع فعالیت های اصلاح نفس، برپایی دین مبین اسلام چه به صورت فردی یا گروهی... به مقصد کسب رضای خداوند متعال اطلاق می شود. به این ترتیب می توان گفت که تمامی ۲۳ سالِ زنده گی دوران نبوت پیامبر (ﷺ) با جهاد گذشته است.

خداوند متعال نعمت هایی چون مال و جان را که به ما عطا فرموده است و آن ها را وسیلهٔ امتحان ما قرار داده است. خداوند متعال می خواهد که با این نعماتش در راه وی جهاد کنیم و در این مورد با آیات کریمه اش هشدار های زیادی نیز به ما داده است. الله متعال در آیهٔ کریمه در این مورد چنین می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* ﴿الصّف، ۱۰-۱۱﴾

۲۳. نسائی، حج، ٤.
۲۴. احمد، ج، ۳، ٤٥٦.
۲۵. برای آیات کریمه در این خصوص نگا.، نساء، ۹۵؛ الانفال، ۷۲؛ التوبه، ۲۰، ٤۱، ٤٤، ۸۱، ۸۸. برای احادیث متبرکه در این خصوص نگا.، بخاری، مظالم، ۳۳؛ مسلم، ایمان، ۲۲٦؛ ابوداود، سنّت، ۲۸_۲۹.

ترجمه: «ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک {آخرت} نجات می بخشد دلالت کنم؟ به خدا و رسول او ایمان آرید و با مال و جان در راه خدا جهاد کنید که این کار {از هر تجارت} اگر دانا باشید برای شما بهتر است.»

روزی اصحاب کرام (رض) از رسول الله (ﷺ) پرسیدند:

«ـ یا رسول الله (ﷺ)! انسان با خیر چه کسی است؟

رسول الله (ﷺ) چنین فرمودند:

ـ مؤمنی که با جان و مالش در راه خدا جهاد کند.» (بخاری، جهاد، ۲؛ مسلم، عمارت، ۱۲۲)

هدف از جهاد با مال و جان در آیات کریمه و حدیث شریف، تنها جنگیدن با سلاح نیست. چون سلاح وسیله یی است که می توان در حالاتی ضروری چون از میان برداشتن ظلم و تحقق عدالت از آن استفاده نمود؛ اما درحقیقت فتح اصلی فتح قلوب است که این فتح نخست به واسطۀ زبان، نوشتار و بسیاری از اعمال دیگر می تواند محقق شود.

آیات زیادی در عهد مکی در بارۀ جهاد نازل شده بود، اما در آن دوران مؤمنین صاحب قدرت جنگی قابل ملاحظه یی نبودند. مسلمانان در آن هنگام در برابر مظالم، شکنجه ها و ترور های مشرکین، تنها می توانستند با به میان گذاشتن شخصیت حلیم و صبور دینی عدالت و صلح اسلامی را تأسیس نمایند. این حالت مسلمین اوائل اسلام را خداوند متعال در قرآن کریم به نام «جهاد کبیر» خوانده است و در آیت کریمه خطاب به مؤمنین چنین فرموده است:

﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ (الفرقان، ۵۲)

ترجمه: «پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آن ها چنان که مخالفت قرآن و دین حق کنند، سخت جهاد و کارزار کن.»

در حقیقت جهاد نمودن با زبان و تبلیغ بهتر و مفید تر از جهاد نمودن در مقابل دشمن با سلاح می باشد. رسول الله (ﷺ) در آغازین سال های نبوت، جهاد را تنها با قرآن انجام می دادند.

در قرآن کریم آیاتی با مفهوم هدایت انسان ها به وسیلۀ جهاد زیاد مذکور است. اما در تعداد خیلی اندکی از این واژه ها از جنگ گرم و جنگیدن متقابل بحث می شود. این جنگ گرم نیز در حالات ضروری مطرح بحث می تواند باشد.

تمامی غزواتی که پیامبر (ﷺ) در آن اشتراک نموده اند به صورت عموم غزوات مدافعه وی می باشد. چون غزوات بدر، احد و خندق. هم چنان سرّیۀ مؤته و تبوک نیز یک غزوۀ مدافعه وی برای بر طرف نمودن یک حملۀ احتمالی بود. فتح مکه نیز به مقصد به دست آوردن حقوق حقّۀ مسلمین که غصب شده بود و اضمحلال پیمان نامۀ یی که مشرکین با مسلمانان منعقده نمود بود، صورت گرفته است. یعنی در عقب تمامی محاربه های پیامبر (ﷺ) اندیشۀ مرحمت و عدالت نهفته بود و هر یکی از این محاربه ها حیثیت رحمت برای بشریت را ایفاء نموده است.

رسول الله (ﷺ) در ٢٩ غزوه و ٩٠ سریّه که به صورت مجموعی در ١٢٠ عملیات حربی اشتراک نموده اند. ایشان در این عملیات های حربی با مرحمت و رحمت تمام چنان سیاستی را در پیش می گیرند که بر علاوۀ تحت تسلط در آوردن شبه جزیرۀ عربستان، مانع ریخته شدن خون بیشتر، هم در اردوی اسلام و هم در اردوی دشمن می شود.[٢٦]

چون هدف و مقصد اصلی جنگ در اسلام؛ گشتن انسان ها، بدست آوردن غنایم، تخریب آبادی ها و انتقام جویی نبوده. بلکه بر عکس، از میان برداشتن ظلم، تأمین زمینۀ آزادی عقیده، وسیلۀ هدایت انسان ها و به این ترتیب زایل نمودن و از میان برداشتن هر نوع بی عدالتی و ظلم بر بشریت می باشد.

وقتی به همۀ غزوات پیامبر (ﷺ) به صورت عمومی نظر اندازی شود، دیده می شود که هیچ غزوه و حربی بیهوده و بدون هدف مدافعه و برپایی دین مبین

٢٦. برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به پایان نامۀ دکتورای به چاپ رسیدۀ، ایل شاد محمد اوف، جنگ های رسول الله (ﷺ) با دلائل و نتایجش
(Sebep ve Sonuçları İtibarı ile Hazret-I Peygamber’in Savaşları) سال ٢٠٠٥.

اسلام صورت نگرفته است. جنگ هایی که به مقصد به دست آوردن خاک و سرزمین بیشتر انجام شده است، جز ظلم و بدنامی تاریخی چیز دیگری نبوده است. خداوند متعال در این باره در قرآن کریم چنین می فرمایند:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ
فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ ﴿المائده، ۳۲﴾

ترجمه: «... هرکس نفسی را بدون حق و یا بی آن که فساد و فتنه یی در زمین کرده، بکشد؛ مثل آن باشد که همهٔ مردم را کشته و هرکس نفسی را حیات بخشد {از مرگ نجات دهد}مثل آن است که همهٔ مردم را حیات بخشیده است...»

پس به اساس این معیارات و دست یابی به اهداف اسلامی هر آن تلاش و حرکت مؤمنان که با جان و مال شان انجام می دهند، جهاد محسوب می شود و وسیلهٔ بدست آوردن لطف بی کران خداوند متعال یعنی جنت خواهد شد.

سریّهٔ سیفُ البحر

رسول الله در این سریّه با قطع راه کاروان تجارتی مشرکین قریش که بسوی شام در حرکت بود و این مشرکین که مسلمانان مدینه را اذیت و مانع حجاجی که به حج عمره می رفت بود منافقین مدینه را بر علیه مسلمانان تحریک می نمود، صورت گرفت. رسول الله (ﷺ) و مسلمین می خواستند با قطع راه کاروان تجارتی مشرکین آنان را از جهت اقتصادی و تجاری ضعیف سازند تا آنان نتوانند بر مسلمین حمله کنند.[۲۷] رسول الله (ﷺ) با این هدف هفت ماه بعد از هجرت به مدینه در ماه رمضان، حضرت حمزه (رض) را با ۳۰ تن از مهاجرین به منطقهٔ «سیفُ البحر»[۲۸] فرستاد.

حمله بر کاروان قریشان را نمی توان به حیث یک چپاول و تاراج ساده که به مقصد تاراج انجام شده باشد، بر شمرد. چون وضعیت به پیش آمده فی

۲۷. بخاری، مغازی، ۲؛ ابوداود، خراج، ۲۲ـ۲۳/ ۳۰۰٤.
۲۸. سیفُ البحر در ناحیهٔ عیص موقعیت داشته، اراضی آن متعلق به جهینه بیان بود. این منطقهٔ از جهت این که در کنار ساحل واقع شده است، به این نام مسمّا شده است.

مابین مردمان دولت شهرهای مکه و مدینه کاملاً یک وضعیت جنگی و خصمانه بود. این وضعیت جنگی خود حق تسلط مال، جان و سایر منافع دشمن را بر طرفین الزامی و هموار می نمود. در وضعیت موجود میان این دو اجتماع "قوانین جنگی" کماکان جاری شده بود. با توجه به وضعیت حاکم موجود میان طرفین این عمل یک حرکت و سوقیات نظامی است و مناسبت چندانی به توقف و تاراج یک کاروان تجارتی ندارد.

یکی از موارد دیگری که نیز در این جا باید بدان دقت شود، هجوم مسلمانان در تمامی حمله های نظامی تنها و تنها بر کاروان های مشرکین مکه بوده است. از این حملات جوامع غیر مسلمین سایر مناطق این سرزمین کاملاً در امان بوده است و بر هیچ یکی از مردمان دیگر چنین حمله یی از طرف مسلمانان نشده است. (نگا.، حمید الله، پیامبر اسلام، ج، ۱، ۲۱۹؛ غزوات پیامبر (ﷺ)، ۵۶)

غزوهٔ ابواء

یازده ماه بعد از هجرت در ماه صفر رسول الله (ﷺ) شخصاً خود به غزوهٔ ابواء[۲۹] اشتراک نمودند. این نخستین غزوهٔ یی بود که رسول الله (ﷺ) در آن شرکت نموده بودند. وقتی رسول الله (ﷺ) مدینه را به این مقصد ترک می نمودند، سعد بن عبادهٔ انصاری را در آن جا وکالتاً به عوض خود گذاشتند.

در این غزوه با مشرکین مقابله نشد و جنگی نیز صورت نپذیرفت. تنها با بنی دمران از قبیلهٔ کنانه عهد نامه یی منعقد شد. بر اساس این عهد نامه مسلمین و مشرکین بر علیه یک دیگر نخواهند جنگید، آنان برای جنگ و مقابله با مسلمین دست به جمع آوری اموال و اسلحه نخواهد زد و با دشمنان مسلمانان همکاری نخواهند کرد. رسول الله (ﷺ) این عهد نامه را میان شان به شکل مکتوب در آورد. این غزوهٔ ۱۵ روز به طول انجامید. (ابن هشام، ج، ۲، ۲۲۳ـ۲۲۴؛ واقدی، ج، ۱۲؛ ابن سعد، ج، ۸)

---

۲۹. ابواء؛ دهی است میان فروع و جحفه که از مدینه ۲۳ میل فاصله دارد. قبر بی بی آمنه مادر حضرت پیامبر (ﷺ) در این جا موقعیت دارد. ودّان نیز میان مکه و مدینه بوده ۸ میل از ابواء فاصله دارد. ودّان در نزدیکی جحفه شامل اراضی قبائل دمران، غفار و کنانه می شود.

قسمی که دیده می شود، رسول الله (ﷺ) با استفاده از کوچکترین فرصت با کسانی که به صلح و سلامت تمایلی دارند، با مرحمت و مهربانی معامله نموده است.

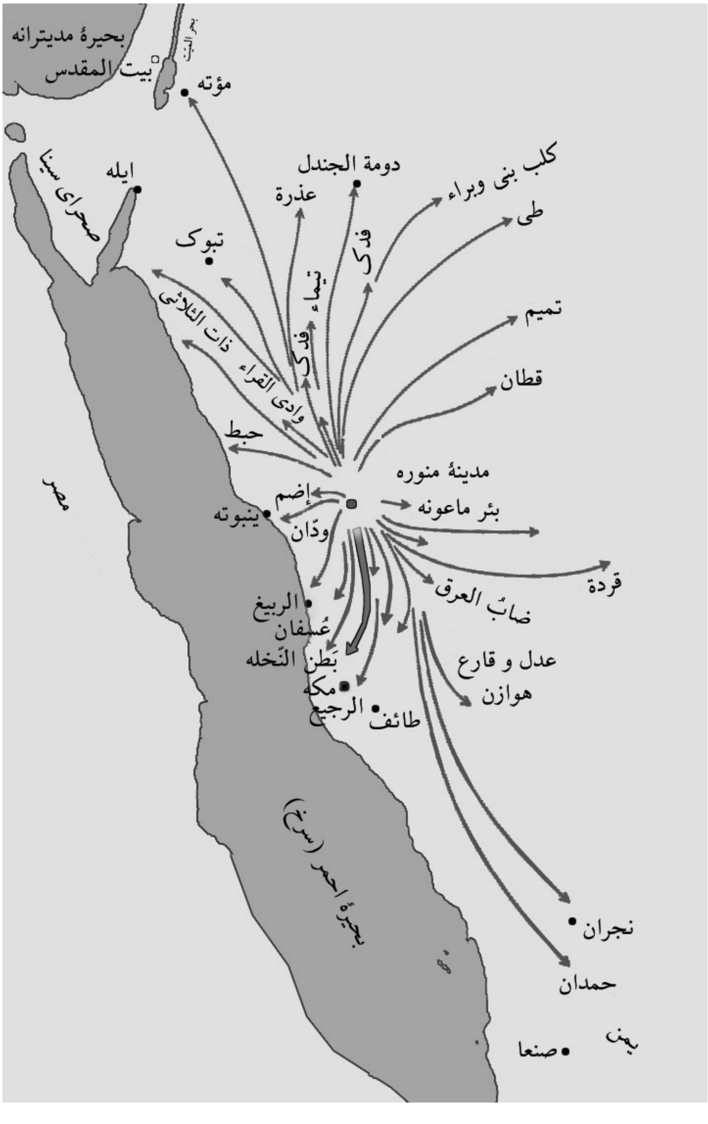

این نقشه از صفحهٔ ۱۹۸ کتاب "اطلس القرآن" (دمشق، ۲۰۰۳) دکتور، شوقی ابوخلیل اخذ شده است.

سال دوم هجرت

بعضی از غزوات و سریّهٔ بطن النّخلهٔ

در اوائل نخستین ماه سال دوم هجرت یعنی اواسط ماه ربیع الاول، یک گروپ صد نفری از مسلمین برای مقابله با یک کاروان تجارتی قریش که متشکل از ۲۵۰۰ شتر بود، گسیل شدند. غزوهٔ بواط[۳۰] به این ترتیب محقق شد. رسول الله (ﷺ) در عوض خود یکی از مسلمین انصار بنام سعد بن معاذ را به عوض خود به حیث وکیل در مدینه گذاشت و با دوصد تن از اصحاب کرام شان به راه افتیدند. اما بدون هیچ درگیری دوباره به مدینه برگشتند.[۳۱] هم چنان غزوهٔ صفوان[۳۲] و ذو العشیره نیز به وقوع پیوسته است. (ابن سعد، ج، ۲، ۹-۱۰)

همچنان گروهی از مسلمین به سرکرده گی حضرت عبدالله بن جهش پسر عمهٔ رسول الله (ﷺ) که به مقصد بررسی کاروان های تجارتی مکه فرستاده شده بودند، در مکانی بنام "بطن النّخله" بر کاروان مردمان مکه یورش بردند. مشرکین مکه که در انتظار چنین بهانه و فرصتی بودند تا بر مسلمانان حمله نمایند، با وقوع این حادثه فرصت را مغتنم دانسته به جوش آمدند.

مشرکین که بر علیهٔ پیامبر (ﷺ) و مسلمین می غرّیدند و نعره دشمنی سر می دادند، به مناسبت این که حادثهٔ بطن النّخلة در یکی از ماه های حرام یعنی ماه رجب به وقوع پیوسته بود، گفتند:

"- محمد (ﷺ) ماه حرام را بر خود حلال کرد و خون بر زمین ریخت. افراد ما را اسیر کرد و اموال مان را غصب نمود."

---

۳۰. بواط، یکی از کوه های مناطق مردمان جهینه می باشد و از مدینهٔ منورهٔ ۳۶ میل فاصله دارد.
۳۱. واقدی، ج، ۱، ۱۲، ابن سعد، ج، ۲، ۸-۹.
۳۲. نام یک وادی در نواحی بدر است.

در اصل رسول الله (ﷺ) به این کار دستور نداده بود. ایشان بعد از وقوع این حادثه مطلع شدند. بعد از اطلاع این خبر رسول الله (ﷺ) به عبدالله بن جهش فرمود:

"- من شما را به حمله در ماه های حرام دستور ندادم!"

همچنان ایشان از گرفتن غنایم جنگی بدست آمده از این حمله نیز پرهیز نمودند. بعد از آن مجاهدین بسیار محزون شدند و گمان نمودند که هلاک خواهند شد.[۳۳] وقتی مشرکین این موضوع را با پروپاگند های شان بیش از حد بزرگ ساختند و این را بر علیه مسلمین قرار دادند، خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل نمود:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿البقره، ۲۱۷﴾

ترجمه: "{ای پیامبر (ﷺ)} از تو راجع به جنگ در ماه حرام سؤال کنند؛ بگو: گناهی است بزرگ، ولی باز داشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل حرم از آن {که مشرکان مرتکب شدند} نزد خدا بسیار گناه بزرگتر است و فتنه گری، فساد انگیز تر از قتل است و کافران پیوسته با شما مسلمین کار زار کنند تا آن که اگر بتوانند شما را از دین تان برگردانند و هرکس از شما از دین خود برگردد و به حال کفر باشد تا بمیرد، اعمال چنین اشخاص در دنیا و آخرت ضایع و باطل گردیده و اهل جهنم خواهند بود. در آن همیشه {معذّب} خواهند بود."

۳۳. ابن هشام، ج، ۲، ۲۴۱.

عبدالله بن جهش (رض) با دوستانش بعد از نزول این آیهٔ مبارکه اندکی راحت نمودند و بعد از رسول الله (ﷺ) پرسیدند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آیا همان اجری که برای مهاجرین داده شده است، برای ما هم داده خواهد شد؟" در پاسخ به این پرسش آنان این آیهٔ کریمه نازل شد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿البقره، ۲۱۸﴾

ترجمه: "آنان که به دین اسلام گرویدند و از وطن خود هجرت نموده در راه خدا جهاد کردند، امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند که خدا بخشاینده و مهربان است."

این آیات در حالی که مؤمنین را از جهت معنوی تقویه می نمود، از جهت دیگر سبب ترغیب و تشویق بیشتر مشرکین علیهٔ مسلمانان می شد. اگر این آیات نازل هم نمی شد، مشرکین بر علیهٔ مؤمنین بر انگیخته و برآشفته بودند. چون با گذشت هر روز به تعداد مسلمین افزوده می شد و دولت اسلامی قوت بیشتری می یافت. حتی بر اساس آماری که از مدینه در آن زمان گرفته شده بود، تعداد مردانی که مسلمان شده بودند به ۱۵۰۰ نفر می رسید.[۳۴] این رقم بلند و رو به افزایش مسلمانان برای مشرکین رقمی نبود که آنان می توانست آن را نادیده بگیرد از این انکشاف چشم بپوشند. اطلاعات مبتنی بر افزایش تعداد روز افزون مسلمین برای مشرکین به معنی یک تهدید بزرگ و قریب الوقوع بود. بر علاوه مدینهٔ منوره بر سر راه کاروان های تجارتی مردمان مکه قرار داشت و این هم خطر جدی برای شان محسوب می شد. چون تنها راه امرار معاش آنان از طریق تجارت اکمال می شد. از این سبب آنان خواستند قبل از این که این تهدید بزرگتر شود، باید بر آن چاره یی بجویند و آن را از سر راه شان بردارند. به این اساس برای مشورت گرد هم آمدند و تصمیم حمله بر مدینه را گرفتند.

۳۴. ابن هشام، ج، ۲، ۲۱۴.

در حملهٔ بطن النخله که بالای کاروان مشرکین مکه صورت گرفته بود، در میان اسیرانی که عبد الله بن جهش (رض) اسیر گرفته بود، حاکم بن قیسان نیز بود. فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) حاکم را به اسلام دعوت نمود. ایشان اسلام را برای حاکم با تفصیلاتش به صورت طولانی توضیح داد و برای رفع شبهات موجود و مرتبط در ذهنش به کرّات برایش شرح و بسط نمود. بر وصف این همه زحمات و تلاش های پیامبر (ﷺ) که حاکم هنوز اسلام نیاورده بود، حضرت عمر (رض) بسیار بر آشفته شد و گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! چرا با این فرد به سخن گفتن ادامه می دهی. به خدا سوگند که او هیچ گاهی مسلمان نخواهد شد! اجازه ده تا گردنش را بزنم، تا به جهنم برود!

با آن هم رسول الله (ﷺ) به سخنان حضرت عمر (رض) اعتنایی ننمود و به دعوت خود ادامه داد.

در این هنگام حاکم حواسش را جمع نمود و از پیامبر (ﷺ) پرسید:

'ـ اسلام چیست؟

رسول الله (ﷺ) در پاسخ فرمودند:

ـ بدون شریک آوردن به خدای یگانه باید بنده گی و اطاعت او کنی و محمد (ﷺ) را به عنوان بنده و فرستاده او قبول نمایی!

حاکم با شنیدن این سخن گفت:

ـ پس مسلمان شدم.

بعد رسول الله (ﷺ) رخ به سوی اصحاب کرد و فرمود:

ـ اندکی قبل تر از این اگر من از شما پیروی می نمودم و به دعوت ادامه نمی دادم، او فعلاً به جهنم رفته بود!"

حضرت عمر (رض) می فرماید:

ـ وقتی مسلمان شدن حاکم (رض) را دیدم؛ تمامی واقعات گذشته و آینده مرا تحت فشار قرار داد! به خود گفتم: در حالی که پیامبر (ﷺ) از من بهتر می داند، من

چگونه می توانم چیزی مخالف خواست ایشان بخواهم. بعد با گفتن این که هدف من کسب رضای خدا و رسولش می باشد، خود را تسلی نمودم. حاکم مسلمان شد. به خدا سوگند به خوبی و زیبایی تمام به اسلام نیز عمل نمود. در هنگام جهاد در راه خدا در بئر معونه به شهادت رسید." (ابن سعد، ج، ۴، ۱۳۷ـ۱۳۸؛ واقدی، ج، ۱، ۱۵ـ۱۶)

از این حادثه چنین فهم و استنباط می شود که اسلام را بدون برآشفته گی و بر انگیخته گی با نرمی، لطافت، صبر، حکمت و پند آمیزی باید تبلیغ و دیگران را به آن فرا بخوانیم.

تغییر جهت قبله

مسلمانان بعد از هجرت هنگام ادای نماز بسوی مسجد الاقصی نماز می کردند. این حالت تا ماه چهارم و پنجم سال دوم هجرت به این شکل ادامه یافت. اما یهودیان به سبب این که آنان نیز هنگام عبادت قبل از مسلمانان رخ بسوی مسجد القصی می نمودند، بر خود اظهار فضل و تفاخر می نمودند. این موضوع قلب مبارک پیامبر (ﷺ) را نیز محزون و متألم می نمود. چون قبلۀ مقبولِ قلبِ ایشان خانۀ کعبه بود. اگر کعبه به عنوان قبلۀ مسلمانان برگزیده می شد، این به معنی برداشته شدن اولین گام برای فتح مکه بود. رسول الله (ﷺ) برای این مقصد با حسرت تمام انتظار دستور خداوند (ج) را در این امر داشت. برای این که این دستور و اجازه از جانب الله متعال نیامده بود، این آروزی ایشان نیز در حد فکر و اندیشه باقی مانده بود و با صبر و شکیبایی انتظار نزول وحی در این خصوص را داشت.

نهایت در اواسط ماه رجب در یکی از روز های سه شنبه هنگام اقامت نماز ظهر در مسجد بنی سلیمه از جانب خداوند متعال برایش وحی رسید:

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿البقره، ۱۴۴﴾

ترجمه: "ما توجه تو را بر آسمان {به انتظار وحی و تغییر قبله} بنگریم و البته روی تو را به قبله یی که به آن خشنود شوی گردانیم. پس روی کن به طرف مسجد الحرام و شما {مسلمین} نیز هر کجا باشید {در نماز} روی بدان جانب کنید و گروۀ اهل کتاب به خوبی می دانند که این تغییر قبله به حق و راستی از جانب خداست {نه به دلخواه کس} و خدا از کردار آن ها غافل نیست."

در این اثناء که پیامبر (ﷺ) در پایان رکعت دوم نماز رسیده بود، فوراً به سوی مکه تغییر جهت دادند. صفوف مقتدیان پیامبر (ﷺ) در این نماز نیز با ایشان همنوا تغییر جهت دادند. همه با هم رخ به سوی قبلۀ جدید نمودند. به این ترتیب دو رکعتِ باقی نماز بسوی کعبۀ معظمه اداء شد. به این اساس آن مسجد بعد از آن "قبلتین" (دارای دو قبله) نامیده شد. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۴۱-۲۴۲)

یکی از کسانی که با پیامبر (ﷺ) این نماز را اداء نموده بود، از آن جا جدا شد و به مسجد دیگری سر زد. جماعتی از مسلمین در آن مسجد در حال نماز بود. همه در حال رکوع بودند. این شخص نزد آنان رفت و خطاب به آنان چنین گفت:

"- شهادت می دهم که با رسول الله (ﷺ) یک جا رخ بسوی کعبه نماز کردیم!"

جماعت بعد از این سخن آن شخص با حفظ موقعیت شان بسوی کعبه تغییر جهت دادند.

تغییرِ جهت قبله در میان مسلمین پیامد های خوبی به بار آورد. در حالی که این حادثۀ سبب به میان آمدن شایعات نادرست زیادی میان مشرکین، منافقین و یهودیان شد. دشمنان اسلام بعد از این حادثه شروع به گفتن سخن های نامقبول نمودند. به این سبب این آیۀ کریمه از جانب خداوند متعال نازل گردید:

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِله الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿البقره، ۱۴۲﴾

ترجمه: "مردم بی خرد خواهند گفت: 'چه موجب شد که مسلمین از قبله یی که بر آن بودند {از بیت المقدس} روی به کعبه آوردند؟' بگو: 'مشرق و مغرب

برای خداست و هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند.’" (بخاری، ایمان، ۳۰، صلاة، ۳۱؛ مسلم، مساجد، ۱۱)

تغییر جهت قبله یک حادثهٔ بسیار مهم و بزرگ بود. چون تغییر جهت قبله زمینهٔ ظهور فتنه و فساد توسط منافقین و دشمنان قسم خوردهٔ اسلام را فراهم نمود. به این اساس دساتیر و اوامر مرتبط به قبله چندین بار به دفعات تکرار شده است. این موضوع مکرراً هم به رسول الله (ﷺ) هم به مؤمنین و هم به هر دو گروپ مذکور تأکید و امر شده است که در هر کجایی که باشند به تغییر جهت قبله با ثبات عمل نمایند.[۳۵]

از تغییر جهت قبله این حکمت ها را می توان آموخت:

۱. با تغییر جهت قبله، اطلاعات مندرج در کتب یهودیان و مسیحیان مبتنی بر تغییر جهت قبله توسط آخرین پیامبر (ﷺ) بسوی مکه، مُهر تأیید گذاشته شد. این حادثه یک بار دیگر برای مشرکین اثبات نمود که رسول الله (ﷺ) پیامبر بر حق ودینش آخرین دین خداوند متعال می باشد.

۲. یکی از حکمت های دیگر تغییر قبلهٔ مسلمین، اتمام نعمت های خداوند (ج) بر مؤمنان می باشد. چون نعمت حقیقی دست یافتن به راه راست است. قبله نیز یکی از حصه های این راه راست می باشد.

۳. یکی از حکمت های نماز کردن پیامبر (ﷺ) در ماه های اول هجرت بسوی بیت المقدس، به توحید ادیان سماوی در بنیاد و اساس اشاره نموده و به این ترتیب نظر یهودیان و مسیحیان را نیز به سوی اسلام معطوف می نماید. این عملکرد حد اقل سبب خفته نگهداشتنِ واکنش های یهودیان و مسیحیان در نحله های اول شکل گیری جامعه و دولتِ اسلامی شده است.

روزه، صدقهٔ فطر و زکات

از طرفی بنیهٔ سیاسی اسلام با غزوات استحکام بیشتر می یافت و از طرف دیگر سازهٔ روحانی مختص به خودش، رو به تکامل بود. عبادت روزهٔ رمضان

۳۵. نگا.، البقره، ۱۴۸ـ۱۴۹.

در ماه ششم سال دوم هجرت، یعنی در ماه شعبان به عنوان یک عبادت مغذّی و مقوی روحی برای مؤمنین فرض گردانیده شد. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۴۸)

خداوند متعال روزهٔ ماه مبارک رمضان را با این آیهٔ کریمه فرض گردانید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ ﴿البقره، ۱۸۳﴾

ترجمه: «ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید، چنان که اُمم گذشته را فرض شده بود و این دستور برای آن است که پاک و پرهیزکار شوید.»

رسول الله (ﷺ) نیز در این مورد چنین فرموده اند:

«اسلام بر پنج بناء استوار می باشد:

۱. شهادت دادن به نبودن خدایی به غیر از خدای یکه و یگانه و این که محمد (ﷺ) بنده و فرستادهٔ اوست.

۲. نماز کردن.

۳. زکات دادن.

۴. حج نمودن.

۵. روزهٔ ماه مبارک رمضان را گرفتن.» (بخاری، ایمان، ۱، ۲؛ تفسیر، ۳۰/۲؛ مسلم، ایمان، ۱۹ـ۲۲)

رسول الله (ﷺ) فضیلت روزه را در یک حدیث قدسی مبارک شان به چنین زیبایی بیان فرموده اند:

«خداوند عزوجل فرموده است:

'تمامی عبادات بنده به غیر از روزه اش از خود وی می باشد. اما عبادت روزه از برای من است. {به این سبب} مکافات آن را نیز من خواهم داد.'

روزه سپر است. اگر روزی یکی از شمایان روزه داشته باشد، سخن زشت نگوید و جدل نکند. اگر کسی او را مورد دشنام و جدل قرار دهد، برایش بگوید: 'من روزه دار هستم!'

همچنان رسول الله (ﷺ) می فرمایند:

«به خدایی که جان محمد در دست اوست، سوگند یاد می کنم که بوی دهان روزه دار، در نزد خداوند متعال از بوی مشک هم خوشبوتر است. روزه دار دو لحظهٔ خورسندی دارد؛ یکی آن هنگام افطار و دیگرش هنگامی که با ثواب روزه با پروردگارش ملاقات می کند." (بخاری، الصوم، ۹؛ مسلم الصیام، ۱۶۳)

روزه عبادتی است که ما به وسیله آن می توانیم به ارزش و اهمیت نعمات بیشمار خداوند متعال که در دسترس ما است، بیشتر پی ببریم. هم چنان این عبادت حس شکر گذاری را در قبال این نعمات خداوند متعال در وجود مان زنده می سازد. این عبادت آرزو ها و تمایلات نفسانی را بر طرف نموده، انسان را با مزیت بزرگ اخلاقی یعنی صبر، متوسل می سازد. قسمی که این عبادت زمینهٔ درک حالت فقراء و مساکین را فراهم می نماید، از طرفی انسان را صاحب قلبی پر از لطف و مرحمت می نماید. قسمی که حضرت یوسف (ع) در حالی که اختیار خزانه های کشورِ پهناوری چون مصر را در اختیار داشت، با آن هم در هنگام قحطی برای این که از احوال فقراء و مساکین با خبر باشد، با شکم سیر غذا نمی خورد. (بورسوی، ج، ۴، ۲۸۴)

روزه با تمامی این حِکماتش یکی از اوامر الهی یی است که نقش مهمی در زدودن تمامی رویکردها و اندیشه های منفی در زنده گی اجتماعی چون کینه، حسد و بخل دارد. رازِ دست کشیدن از نعمات فانی دنیا و رسیدن به لذّات ابدی تنها با عبادت روزه که خداوند متعال دستور داده است، ممکن و مقدور می باشد. این عبادت سپری است که انسان را در مقابل خواهشات نفس چون خوردن، نوشیدن، شهوت و هم چنان آرزو های بی حد و حصر محافظت می نماید.

مبروک گردانیدنِ شب های رمضان با ادای نماز تراویح که روز هایش با روزه احیاء شده است، از سنت های پر برکت رسول الله (ﷺ) می باشد. چون ایشان در حدیث شریفی فرموده اند:

«خداوند متعال روزه را در ماه مبارک رمضان فرض گردانید، من نیز نمازش {تراویح} را در این ماه سنت گردانیدم.» (ابن ماجه، صلاة، ۱۷۳)

برای این که بتوانیم از ماه رمضان به بهترین شکل استفاده نماییم؛ روزها را با گرفتن روزه و شب ها را با برپایی نماز شب زنده داری کنیم. از هر گونه کار های بیهوده در این ماه پرهیز نماییم. زبان مان را با دعاء و ذکر آمیخته و قلوب خود را باید با استغفار و اشک شستشو دهیم. نشستن در اعتکاف در آخرین دهۀ رمضان نیز از سنت های مهم پیامبر (ﷺ) می باشد.

احیای شب های رمضان با دعا و عبادات وسیلۀ رحمت و مغفرت است. رسول الله (ﷺ) چنین فرموده اند:

«کسی که با عقیده و باور کامل و ایصالِ ثواب، شب های رمضان را با عبادات صبح کند، تمامی گناهان گذشته اش عفو کرده می شود." (بخاری، تراویح، ۴۶)

حضرت عایشه (رض) چنین می فرمایند:

«رسول الله (ﷺ) در ماه مبارک رمضان یک شب نماز نفل کرد. اصحاب زیادی وقتی ایشان را آن شب دیدند، به تبعیت از ایشان نماز کردند. وقتی صبح شد؛ اصحاب کرام میان خود گفتند:

'ـ رسول الله (ﷺ) امشب در مسجد نماز کرد.

حضرت محمد (ﷺ) فردا شب نیز همین گونه در مسجد نماز کرد. فردای آن روز مؤمنین دوباره این موضوع را میان خود به بحث گرفتند. کسانی که در این نماز های شبانگاهی پیامبر (ﷺ) را همراهی می نمودند، با گذشت هر شب افزایش می یافت. شب سوم و چهارم مؤمنین کثیری باز هم به مسجد گرد هم آمدند. این بار تعداد آنان چنان زیاد بود که در مسجد نمی گنجیدند. اما شب بعد رسول الله (ﷺ) به مقصد ادای این نماز به مسجد نیامد. صبح آن شب رسول الله (ﷺ) به اصحاب کرام فرمودند:

ـ وقتی کثرت و حضور شما را دیدم. ترس فرض شدن این نماز مرا وا داشت تا نزد شما نیایم." (بخاری، تراویح، ۱؛ مسلم، مسافرین، ۱۷۷)

رسول الله (ﷺ) نماز تراویح را با جماعت اداء نموده است. ایشان انجام عبادت را به تناسب توان و قوت هر شخص مناسب دانسته است. نماز تراویح

در زمان خلافت حضرت ابوبکر (رض) نیز به صورت انفرادی اداء می شد. اما نخستین بار در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به ادای آن به شکل جمعی و با جماعت اقدام شده است.

بعد از عبادت روزه ادای نماز عید و دادن صدقهٔ فطر بر مؤمنین امر شد. رسول الله (ﷺ) مؤمنین را از فرض شدن صدقهٔ فطر بر بالای زن، مرد، خورد، بزرگ، آزاد و برده به مقدار یک صاع[٣٦] خرما یا جو خبر داد. (بخاری، زکات، ٧٠ـ٧٨؛ مسلم، زکات، ١٣)

در مورد فقرا و مساکین نیز فرمودند:

«آنان را از گرسنه ماندن در این روز {عید} نجات دهید!» (ابن سعد، ج، ١، ٢۴٨)

صدقهٔ فطر اگر قبل از ادای نماز عید فطر داده شود، به عنوان صدقهٔ فطر و اگر بعد از نماز عید داده شود، به عنوان صدقهٔ فطر نه، بلکه به عنوان یک صدقهٔ عادی مورد قبول واقع خواهد شد. (ابن ماجه، زکات، ٢١)

مدتی بعد از صدقهٔ فطر، زکات فرض گردانیده شد. خداوند متعال در آیات کریمه در این مورد چنین بیان داشت:

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (الذّاریات، ١٩)

ترجمه: «و در اموال شان بر فقیر سائل و محروم حقّی منظور می داشتند.»

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ (المؤمنون، ۴)

ترجمه: «آنان که زکات (مال خود را به فقراء) می دهند."

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (التوبه، ١٠٣)

٣٦. واحد اندازه گیری کمیت یا مقدار است. یک صاع به اساس اندازهٔ شرعی تقریباً معادل ٢٫٩١٧ گرام و بر اساس واحد عرفی آن معادل ٣٫٣٣٣ گرام می باشد.

ترجمه: «تو از اموال مؤمنان صدقات را دریافت کن! زیرا با آن صدقات نفوس آن ها را پاک و پاکیزه می سازی و رشد و برکت می دهی! آن ها را با دعای خیر یاد کن که دعای تو در حق آنان موجب تسلّی خاطر آن ها شود و خدا شنوا و داناست."

زکات مانع سرکشی و طغیان مُتموّلین و اغنیایی است که غرق در اموال، ثروت و مکنت شان است. همچنین زکات حسد، کینه، نفرت و تمایلات منفی را نسبت به اغنیا از ذهن فقراء دور می سازد و فاصلهٔ این طبقات اجتماعی را از میان می بردارد. سبب حفظ بیشتر نظم اجتماعی شده و افراد اجتماع را مثل حلقه های زنجیر با محبت به هم پیوند می دهد. عبادت زکات و انفاق از جهت تأمین توازنِ محبت میان طبقهٔ غنی و فقیر، از اهمیت بالایی در اسلام بر خوردار می باشد.

یکی از حکمت های دیگر زکات جلوگیری از افزایش و تورّم بیش از حد سرمایه دریک فرد و استثمار افراد ثروتمند توسط فقراء و ضعفاء می باشد. با انجام این عبادت نفرت و خصومت از بین خواهد رفت. اگر ثروت و مکنت در جامعه یی وسیلهٔ افتخار و غرور تلقی شود، در این صورت پایان غنامندی و ثروت، جز درد و رنج چیز دیگری در پی نخواهد داشت.

باید دانست که ملک به صورت قطعی از آن خداوند متعال است. تَملُّک انسان ها بر املاک به شکل «مالکیت نوبتی» می باشد. یعنی ثروت امانت خداوند (ج) است که برای بنده اش مؤقتاً داده شده است. به این سبب استفادهٔ افراد از این اموال تابع یک تعداد قوانین الهی می باشد. پس این مال و ملک باید در جایی که مورد پسند صاحب حقیقی آن است به مصرف برسد. اگر ثروت در جاهایی مخالف دستورات الهی به مصرف برسد، زمینهٔ سوق دادن انسان ها به کبر، ظلم و بی عدالتی را به خوبی فراهم می نماید. محبت مال و ثروت در قلوب کسانی که به سوی این آفات سوق داده می شود، جا می گیرد. خداوند متعال نیز این اشخاص را چنین هشدار داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ* يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ*﴾ (التّوبه، ۳۴-۳۵)

ترجمه: «ای اهل ایمان بسیاری از علما و راهبان {یهود و نصارا} اموال مردم را به باطل طعمه خود می کنند و {خلق را} از راه خدا منع می کنند و کسانی که طلا و نقره راگنجینه و ذخیره می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آن ها را به عذابی درد ناک بشارت ده! روزی که آن طلا و نقرهٔ ذخائر شان در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی، پشت و پهلوی آن ها را به آن داغ کنند {و فرشتگان عذاب به آن ها گویند} این است نتیجهٔ آن چه بر خود ذخیره کردید، اکنون بچشید {آتش حسرت و عذاب} همان سیم و زری که می اندوختند.»

در انجام عبادت زکات و صدقات باید به نزاکت های رفتاری و گفتاری مان نیز جداً دقیق و حساس می باشد. از رفتار هایی چون منت نمودن و تظاهر در دادن زکات وصدقهٔ فطر قطعاً باید پرهیز کنیم. به خصوص دهندهٔ زکات و صدقه دهنده انتظار تشکر و سپاسگذاری را از گیرندهٔ نداشته باشد. چون گیرندهٔ زکات، زکات دهنده را در انجام یک عبادت از یک فرض، یاری رسانیده، سبب کسب ثواب برایش می شود. صدقاتِ داده شده، هم چنان صدقه دهنده را در مقابل امراض و مصیبت ها حفاظت می نماید. فقراء، مساکین و بیچاره گان در حقیقت نعمتی برای اغنیا و مُتموّلین هستند. چون دروازه های جنت با دعاها و نیاز های آنان به روی اغنیاء گشوده می شود.

آیاتی که در آن آداب و اخلاق دادن صدقه، هنگام انجام این عبادت باید رعایت شود، چنین مذکور است:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ* قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالأَذَى

كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿البقره، ٢۶٢-٢۶۴﴾

ترجمه: «آنان که مال شان را در راه خدا انفاق کنند و در پی انفاق منّتی نگذارده و آزاری نکنند. آن ها را پاداش نیکو نزد خدا خواهد بود و از هیچ پیش آمدی بیم ناک نباشند و هرگز اندوه ناک نخواهند بود.{فقیر سائل را به} زبان خوش و طلب آمرزش {رد کردن} بهتر است از صدقه یی که بعد از آن آزار کنند. خداوند بردبار و بی نیاز است. ای اهل ایمان! صدقات خود را به سبب منّت و آزار تباه نسازید مانند آن که مال خود را از روی ریا {برای جلب توجه دیگران} انفاق کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد. مثال این ریا کاران بدان ماند که دانه را {به جای آن که در زمین قابلی افشانند} بر روی سنگ صاف و غبار گرفته یی ریزند و تند بارانی غبار آن را بشوید و آن سنگ را همان طور صاف و بی گیاه به جای گذارد که نتوانند هیچ حاصلی از آن به دست آورند و خداوند (ج) گروهٔ کافران را راه {سعادت} ننماید."

اعتکاف

اعتکاف نشستن در مسجد در یک وقت معین برای عبادت خداوند متعال را گویند. برای این که در مورد مدت زمان نشستن به اعتکاف در مسجد آیت و حدیثی وجود ندارد، نشستن در مسجد به اندازهٔ ولو یک ساعت هم، اعتکاف شمرده می شود. این اعتکاف اعتکاف نفلی محسوب خواهد شد. اما این آیهٔ کریمه:

وَلا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ ﴿البقره، ١٨٧﴾

ترجمه: «... و با زنان هنگام اعتکاف در مساجد مباشرت نکنید!..."

از این آیهٔ کریمه چنین استنباط می شود که گرفتن روزه حتمی و مدت نشستن در اعتکاف حد اقل کمتر از یک روز نمی باشد. این اعتکاف در حقیقت

اعتکاف شرعی است. به این سبب اعتکاف معمولاً با نشستن در مسجد به حالت روزه عملی شده است. مخصوصاً در اعتکاف روز ها را با روزه و شب ها را با عبادت و ذکر سپری نمودن از بهترین نمونه های اعتکافی است که انسان را به معنی حقیقی بسوی بنده گی و اطاعت سوق می دهد.

اعتکافی که در آخرین دهه رمضان انجام می شود، سنت مؤکده است. این سنت شبیه به سنت های دیگر نیست که همه باید یکسان آن را نجام دهند، بلکه "سنت کفایی" است. چون فرض کفایی که اگر شخصی آن را انجام دهد، سایرین نیز از انجام بلاتکلیف می شوند. همچون نماز جنازه که فرض کفایی است و با خواندن چند شخص این فرض از گردن دیگران نیز ساقط می شود. اگر کسی قبل از قبل برای نشستن در اعتکاف نیت کرده باشد، نشستن در اعتکاف بر وی واجب می شود. در غیر صورت سایر اعتکاف هایی که انجام می شوند به عوض عبادات نفل محسوب می شوند.

کسی که در اعتکام نشسته است، باید اهتمام و دقت بیشتری در انجام این عبادت از خود نشان دهد و به جز مرفوع ساختن ضروریاتی چون، طهارت، رفع حاجت... و دیگر نیاز های ضروری از مسجد تا حد ممکن بیرون نشود.

اعتکاف خانم ها در خانه های شان صورت می گیرد. چون خانم های پیامبر (ﷺ) برای اعتکاف در اتاق های خود می نشستند. رسول الله (ﷺ) خیمه ها و اتاقک هایی که در مسجد برای اعتکاف خانم های شان زده شده بود، را بر کنده است. به این سبب خانم های مسلمان باید در گوشه یی از خانه های شان که آن را به عنوان مسجد بکار می برند باید به اعتکاف بنشینند.

حضرت عایشه (رض) چنین می فرماید:

«وقتی ده روز آخر ماه مبارک رمضان فرا می رسید، رسول الله (ﷺ) شب ها را برای بنده گی و عبادت پروردگارش اختصاص می داد. اعضای خانواده را نیز از خواب بیدار می نمودند و خود را تماماً وقف عبادت می کردند." (بخاری، فضل ليلة القدر، ۵؛ مسلم، اعتکاف، ۷)

باز هم به اساس روایات مادر مان حضرت عایشه صدیقه (رض):

"رسول الله (ﷺ) تا هنگام وفات، دهه های آخر ماه رمضان را در اعتکاف نشسته اند و در آخرین رمضان قبل از وفات شان ۲۰ روز در اعتکاف نشسته اند. بعد از وفات ایشان نیز خانم های شان به این سنت عمل نموده اند." (بخاری، اعتکاف، ۱، ۱۷؛ مسلم، اعتکاف، ۵)

از این حدیث شریف برعلاوۀ اهمیت و فضیلت اعتکاف، نیاز فراموش ننمودن وظایف فردی و اجتماعی نیز به وضوح مشهود است:

"در یکی از روز ها هنگامی که حضرت ابن عباس (رض) در مسجد النبوی در اعتکاف نشسته بود، مردی نزدش آمد سلام کرد و نشست. حضرت ابن عباس (رض) برایش گفت:

'ـ تو را خسته و ملول می بینم!

ـ بلی ای پسر کاکای رسول خدا (ﷺ)! ملول هستم! فلان شخص بر بالایم حقی دارد. نتوانستم قرضش را بپردازم. بعد مرقد مبارک رسول الله (ﷺ) را نشان داد و گفت: حق صاحب این قبر را می گویم که نمی توانم آن را پرداخت نمایم.

حضرت ابن عباس (رض) از وی پرسید:

ـ آیا با صاحب قرضت در مورد تو سخن بگویم؟

آن شخص در پاسخ گفت:

ـ اختیار با توست یا عباس (رض)!

بعد حضرت ابن عباس (رض) کفش هایش را به دست گرفت و از مسجد خارج شد. وقتی آن شخص او را در این حال دید. گفت:

ـ آیا فراموش کردی که در اعتکاف هستی؟

حضرت ابن عباس (رض) گفت:

ـ نخیر! من از این کسی که در این مرقد مبارک جا گرفته است و جدیداً از میان ما رخت سفر بربسته است، یعنی حضرت محمد مصطفی (ﷺ) شنیدم که می گفت[۳۷]:

۳۷. حضرت ابن عباس (رض) این سخنان را در حالی می گفت که اشک از چشمان شان جاری بود.

هر که اگر مشکل یک برادر خود را پیگیری و از آن مشکل برادر مؤمن خود را حل نماید، این عمل وی برای او بهتر از ده سال ماندن در اعتکاف است. در حالی که اگر کسی یک روز در اعتکاف بنشیند خداوند متعال میان او و آتش جهنم سه خندق ایجاد می نماید. فاصلهٔ هر یک از این خندق ها با دیگرش به اندازهٔ فاصلهٔ شرق با غرب است." (بیهقی، شعب الایمان، ج، ۳، ۴۲۴-۴۲۵)

غزوهٔ بدر

این غزوه در هفدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت مطابق به ۱۳ مارچ سال ۶۲۴ میلادی به وقوع پیوسته است.

در سال دوم هجرت قریشان با سرمایهٔ اشتراکی زنان و مردان مکه به مقدار مجموعی ۵۰۰۰۰ دینار و ۱۰۰۰ شتر یک کاروان عظیم تجارتی آماده نموده بودند. این کاروان به بازار غزّه در شام رفته بود. در این کاروان تقریباً ۳۰ الی ۴۰ تن از سران و سرداران قریش چون ابوسفیان، محمد بن نوفل و عمرو بن عاص حضور داشتند.

مشرکین مکه برای این که مانع زیارت حج مسلمین شده بودند، می دانستند که مسلمین نیز این برخورد شان را بی پاسخ نخواهند گذاشت و بر کاروان تجارتی آنان که بسوی شام در حرکت بود، حمله خواهند نمود. آنان هنگام مراجعت از تجارت شام در خوف بودند. ابوسفیان دمدام بن عمرو را که از کاروانیان بود، در مقابل بیست مثقال طلا استخدام نمود و از تبوک با عجله به مکه فرستاد. (ابن هشام، ج، ۲، ۲۴۴؛ واقدی، ج، ۱، ۲۷-۲۸۸)

دمدام در حالی که بینی شترش را بریده، جهاز بالای آن را منقلب و لباس هایش را دریده بود، به مکه رسید. او هنگامی که در میان وادی مکه قرار گرفت، به اندازه یی که می توانست صدایش را بلند کرد و فریاد کنان گفت:

"- ای جماعت قریش! کاروان! کاروان! محمد (ﷺ) و اصحابش بر اموال تان که نزد ابوسفیان بود، تعرض نمود! (نگا.، ابن هشام، ج، ۲، ۲۴۴-۲۴۷؛ واقدی، ج، ۱، ۲۹-۳۱)

قریشیان فوراً آماده شدند. تمامی آماده گی شان را در مدت سه الی چهار روز به اتمام رسانیدند. برای کسانی که اسلحه نداشتن سلاح خریداری نمودند. اغنیا هر آن چه که در توان داشتند، برای فقرا در این راستا کمک نمودند. از بزرگان و مُتموّلین قریش کسانی چون سهیل بن عمرو و زمعه بن اسود گفتند:

ـ اگر کسی شتر می خواهد این شتر! و اگر کسی خوراکی می خواهد این هم مواد غذایی! همه تان به جنگ و مقابله آماده شوید. هیچ کسی از شمایان در این جا نماند! اگر محمد (ﷺ) کاروان تجارتی تان را تحت سلطهٔ خود در آورد، به آن بسنده نخواهد کرد، بلکه بر بالای تان و به مکه نیز داخل خواهد شد!"

در این حرکت نظامی همهٔ مردان اشتراک نمودند و کسانی هم که نتوانستند اشتراک کنند به عوض خود شخصی را در مقابل مزد فرستادند. روزی که ابوجهل دستور حرکت بسوی بدر و سوار شدن بر شتران را به کاروانیان صادر نمود، اُمیه بن خلف نخواست از مکه خارج شود. چون او خبر کشته شدن خودش به دست مسلمانان را از "صادق الوعد الامین" حضرت محمد مصطفی (ﷺ) شنیده بود. او در این هنگام در حالی که خوف زیادی بر او مستولی شده بود، گفت:

"- به خدا سوگند هنگامی که محمد (ﷺ) سخن بگوید، هیچ گاهی دروغ نمی گوید!"

ابوجهل نزدش رفت و تا این که او را برای بردن با خود شان راضی نساخته بود، از نزدش جدا نشد. نهایت او نیز آهنگ سفر کرد.

عتبه بن ربیعه هنگامی که با برادرش شیبه اسباب سفر شان را آماده می نمودند، غلام شان عدّاس (رض) از آنان پرسید:

"- چه می کنید؟

ـ آیا کسی را که در باغ ما در طائف برایش انگور اکرام نموده بودی، به خاطر داری؟

گفتم:

ـ بلی به خاطر دارم!

آن ها گفتند:

- میرویم تا با او بجنگیم!

عدداس (رض) فوراً با فریاد و ناله از جا بر خاست و گریه کنان به آنان گفت:

- لطفاً نروید! بدون شک او پیامبر است! شما به جایی می روید که از پا درآورده می شوید!"

او در حالی که اشک چشمانش از روی گونه هایش سرا زیر می شد، این سخنان را برای آن ها می گفت. اما عتبه و شیبه به سخنان او هیچ اعتنایی ننمودند و رفتند.

تعداد مشرکین در این غزوه به صورت مجموعی به ۹۵۰ ویا ۱۰۰۰ نفر می رسید. ۱۰۰ الی ۲۰۰ تن از آنان اسپ سوار و به تعداد ۷۰۰ نفر از آنان نیز سوار شتر بودند. تعداد کثیری از عساکر مشرکین ملبس به زره جنگی بودند. تمامی سران قریش در این جنگ اشتراک و حتی با خود مطربان و کنیزان خود را نیز آورده بودند. طرب ها می نواختند و سرود هایی در مذّمت مسلمین ساز کردند و آهنگ سفر نامیمون خود آغاز کردند. (واقدی، ج، ۱، ۳۱_۳۹؛ بخاری، مناقب، ۲۵؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۳، ۲۹۴_۲۹۵)

دوازدهم ماه رمضان سال دوم هجرت، رسول الله (ﷺ) عبدالله بن ام مکتوم (رض) را به عوض خود به پیش نمازی نماز گذارانِ مسجد النبوی وکیل انتخاب نمودند و با اصحاب کرام شان که متشکل از ۳۱۳ نفر بود از مدینه خارج شدند. ۶۴ نفر از این اصحاب رسول الله (ﷺ) از جملهٔ مهاجرین و باقی همه انصار بودند. سه نفر از گروهٔ ایشان سوار بر اسپ، هفتاد نفر سوار بر شتر و بقیه پیاده بودند. (واقدی، ج، ۱، ۲۳_۲۴؛ ابن هشام، ج، ۲، ۲۵۰_۲۵۱؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۲)

رسول الله (ﷺ) در فاصلهٔ یک میل دورتر از مدینه مجاهدین اسلام را در جایی بنام بیوتُ السّکیا توقف دادند. کسانی را که سن کمتری داشتند، دوباره به مدینه فرستادند. سعد بن ابی وقّاص (رض) این موضوع را چنین بیان می نماید:

"اندکی قبل از این که رسول الله (ﷺ) نو جوانان خورد سن را دو باره به مدینه بفرستد، برادرم عمیر را دیدم که در بین مجاهدین پنهان می شد. از او پرسیدم:

'ـ چرا چنین می کنی برادر؟

او گفت:

ـ من خوف از آن دارم که رسول الله (ﷺ) مرا در میان مجاهدین ببیند و بگوید که تو کوچک هستی و از این جهت مرا دوباره به مدینه بفرستد. در حالی که من بسیار خواهان آنم که در جهاد اشتراک نمایم و خداوند متعال شهادت را برایم نصیب نماید.

در حقیقت هم وقتی رسول الله (ﷺ) برادرم را دید، برایش فرمود:

ـ تو به مدینه بر گرد!'

عمیر وقتی این سخن را از رسول الله (ﷺ) شنید، به گریه افتاد. بعد از آن رسول الله (ﷺ) برایش اجازه داد تا به این غزوه اشتراک نماید. برای این که کوچک بود و نمی توانست که شمشیرش را ببندد، برایش من بسته بودم. او در غزوۀ بدر به شهادت رسید و در این هنگام ۱۶ سال داشت." (واقدی، ج، ۱، ۲۱؛ ابن سعد، ج، ۳، ۱۴۹ـ ۱۵۰)

وقتی رسول الله (ﷺ) با اصحاب شان به مقصد این غزوه به راه افتیدند، به سبب قلت شتر سه نفر به نوبت بالای یک شتر سوار می شدند. رسول الله (ﷺ) نیز بالای شترش با حضرت علی (رض) و حضرت ابولُبابه (رض) به نوبت سوار می شدند. وقتی نوبت فرود آمدن پیامبر (ﷺ) از شتر فرا می رسید، یاران شان برایش می گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! شما سوار شوید! ما به عوض شما پیاده می رویم!

رسول الله (ﷺ) در جواب می فرمودند:

ـ شما در راه رفتن نسبت به من از تحمل بیشتری بر خوردار نیستید. بر علاه من نیز در خصوص کسب ثواب نسبت به شما، مستغنی نیستم." (ابن سعد، ج، ۲، ۲۱؛ احمد، ج، ۱، ۴۲۲)

رسول الله (ﷺ) با این عملکرد شان میزان اشتیاق شان را در راه عبادت، خدمت و محبت به خداوند متعال نشان داده اند. هم چنان این رفتار ایشان نشان می دهد که در رعایت عدالت، حق و حقوق، قطع نظر از کیستی فرد، باید محتاط و مواظب بود.

رسول الله (ﷺ) در روز های دشوارِ این غزوه که مصادف به ایام ماه رمضان شده بود، به اصحاب شان دستور شکستن روزه های شان را داد. چون مسلمانان از لحاظ جسمی نیز باید در مقابل مشرکین از قوت لازم بر خوردار می بودند. اما در عوض همهٔ مومنینی که با اشتراک در این جهاد روزه های شان را به دستور رسول الله (ﷺ) شکسته بودند، نیّت اعادهٔ دوبارهٔ آن را داشتند.

اردوی مجاهدین که اولین اردوی اسلام نیز بود، با ایمان و اخلاص کامل بسوی بدر در حرکت بود. به وادی عقیق رسیدند. در این هنگام دو شخص به نام های خُبیب بن یساف و قیس بن محرث به مقصد حصول غنائم جنگی از این جنگ، به اردوی مجاهدین اسلام ملحق شدند. رسول الله (ﷺ) از یکی از این دو شخص یعنی خُبیب بن یساف پرسید:

"- آیا شما به همراهٔ ما از مدینه خارج شدید؟

خبیب در پاسخ به رسول الله (ﷺ) گفت:

ـ نخیر! اما تو پسر خواهر ما و همسایهٔ ما هستی! ما با اقارب خود یکجا برای گرفتن غنیمت به سفر بر آمدیم.

رسول الله (ﷺ) این بار چنین پرسیدند:

ـ آیا تو به الله و رسولش ایمان آوردی؟

خبیب گفت:

ـ نخیر!

وقتی رسول الله (ﷺ) این پاسخ را شنید، فرمود:

ـ پس شما به عقب برگردید! ما به کمک و همکاری یک مشرک احتیاجی نداریم!

خبیب برای ماندن اصرار نمود و گفت:

ـ قومم مرا به عنوان بهادری که از کشته پشته می سازم، می شناسد. اگر مسلمان نشوم آیا نمی توانم در بدل غنیمت در کنار تو با دشمن بجنگم؟

رسول الله (ﷺ) برایش گفت:

ـ نخیر! باید اول مسلمان شوی و بعد با دشمن بجنگی!"

رسول الله (ﷺ) این سخن را گفت و به راه اش ادامه داد.

خبیب مدتی بعد دوباره آمد و پیشنهادش را تکرار نمود. اما جواب پیامبر (ﷺ) همان بود که برایش گفته شده بود. خُبیب با دیدن این حالت بسیار متعجب شد. چون او در میان اعراب به حیث یک جنگاورِ جسور و نترس شناخته می شد؛ اما رسول الله (ﷺ) برای این که او مسلمان نبود به او اجازهٔ راه یافتن به اردوی مسلمین را نمی داد. در حالی که اردوی مسلمین از لحاظ کمیت خیلی کمتر از اردویِ عظیم و پرساز و برگ مشرکین بود. این عملکرد پیامبر (ﷺ) خبیب را عمیقاً متأثر ساخت. او به سیر عالم معنی و نور معرفت قدم گذاشت و با قلبی سرشار از عشق و ایمان از عقب پیامبر (ﷺ) شتافت. این بار او متفاوت تر از دفعات قبل به پیامبر (ﷺ) مراجعت نمود. بعد از مراجعت وقتی رسول الله (ﷺ) از او پرسید:

"- ای خبیب! آیا به الله و رسولش ایمان آوردی؟

خبیب با شور و هیجان زیاد در برابر این پرسش رسول الله (ﷺ) گفت:

ـ بلی یا رسول الله (ﷺ)...!

از این پاسخ او رسول الله (ﷺ) بسیار خورسند شد و فرمود:

ـ پس حالا هر آن چه می خواهی انجام بده!" (مسلم، جهاد، ۱۵۰؛ ترمذی، سیر ۱۵۵۸/۱۰؛ واقدی، ج، ۱، ۴۷؛ ابن سعد، ج، ۳، ۵۳۵)

این حادثه یک معیار خوب دینی را به نمایش می گذارد و آن این که اگر شرایط دست یافتن به یک هدف دینی به هر اندازه یی هم که دشوار و پر چالش باشد، نباید یک میتود غیر دینی برای نیل به این هدف به کار گرفته شود. کار بنده این است که بعد از اتخاذ تدابیر باید به پروردگارش توکّل نماید و سرانجام کار را به او تعالی حواله کند. رسول الله (ﷺ) نیز با اجازه ندادن خبیب برای الحاقش به اردوی مسلمین قبل از ایمان آوردن، حساسیت و احتیاط شان را در این مورد به وضوح به نمایش گذاشتند.

ابوسفیان وقتی دانست که اردوی مسلمانان بسوی بدر جهت گرفته اند، مسیر کاروان را عوض نمود. بدر را در سمت چپش گذاشت و بسوی ساحل به سرعت در حرکت شد. (ابن هشام، ج، ۲، ۵۷) وقتی دانست که کاروان تجارتش را نجات داده است، برای اردوی قریش که در مکه آمادهٔ حرکت بودند، چنین خبر فرستاد:

"- شما برای حفاظت و نجات کاروان تجارتی، اموال و افراد تان به راه افتیده بودید. خداوند نیز آنان را نجات داد. حالا به عقب بر گردید! نیازی به آمدن شما وجود ندارد."

بعد از مواصلت خبر ابوسفیان به مکه قبایل بنی زهره و عدی بن کعب که از اقوام اخنس بن شریق بودند، بر اساس توصیهٔ او به عقب بر گشتند. اما ابوجهل گفت:

"تا به بدر نرسیدیم به عقب بر نمی گردیم! ما در آن جا سه روز اردو می زنیم. شتر های ذبح و خورد و نوش می کنیم. زنان خواهند رقصید و سرود ها به نوا در خواهد آمد. اعراب همجوار آن مناطق به تماشای ما خواهد نشست. بعد از آن همیشه از ما باید بترسند! بیایید برویم!"

ابوسفیان وقتی شنید که لشکر مشرکین با تبعیت از ابوجهل بر نگشته است، گفت:

"واه به حال قوم ام! این کار، کار عمرو بن هشام (ابوجهل) است! او با تبعیت از نفس و هوای رهبری و سرداری بر دیگران نخواسته که بر بگردد. این کار او سرکشی و طغیان است. طغیان و سرکشی ضرر و نکبت به بار خواهد آورد." (واقدی، ج، ۱، ۴۳-۴۵؛ ابن هشام، ج، ۲، ۲۵۸)

رسول الله (ﷺ) سیر انکشاف وقایع سیاسی را قدم به قدم تعقیب می نمود و دانست که این جنگ، جنگِ زنده گی و مرگ است و آنان را گریزی از آن نیست. بعد اصحاب کرام شان را جمع نمود و در باب مشورت از آنان پرسید:

"- به نظر شما آیا بهتر است کاروان را تعقیب کنیم و یا در مقابل اردوی قریش قرار بگیریم؟"

به نماینده گی از مهاجرین حضرت ابوبکر (رض) و حضرت عمر (رض) به پا خاستند و آماده گی شان را برای مقابله با اردوی قریش نشان دادند.

بعد حضرت مقداد بن اسود (رض) از جا برخاست و این بیانه را ایراد نمود:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! ما برای تو قسمی که قوم موسی (ع) برایش گفت ـ تو و خدایت بروید و بجنگید.ـ نمی گوییم. ما به پیمانی که با تو در عقبه بسته بودیم، استوار هستیم و از پیش و پس، چپ و راست با دشمن تا آخرین رمق مجادله خواهیم نمود و برای این کار آماده هستیم!" (بخاری، مغازی، ۴؛ تفسیر، ۴/۵)

رسول الله (ﷺ) خواست که نظر انصار را در این مورد داشته باشد. سعد بن معاذ (رض) به این مقصد به پا خاست و گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! ما به تو ایمان آوردیم. به حقانیت قرآنی که آوردی شهادت دادیم. هر آن چه که می خواهی همان طور کن! اگر در آب دریا خود را بیندازی، ما نیز به پیروی از تو چنین خواهیم کرد و یک تن از انصار نیز بدون تو بر نخواهد گشت!"

بعد از این سخنان مملو از صداقت و تسلیمیت، بر سیمای مبارک رسول الله (ﷺ) لبخند جاری شد. با دعای خیر چنین فرمودند:

"- پس بر خیزید و به برکت الله متعال روانه شویم! برای شما مژده باد که خداوند متعال یکی از دو طائفه {یا کاروان تجارتی یی که ازشام می آید ویا لشکر قریش} مغلوب شما گرداند. به خدا سوگند من گویا صحنه های شکست قریشان را در میدان محاربه می بینم!" (مسلم، جهاد، ۸۳؛ واقدی، ج، ۱، ۴۸ـ۴۹؛ ابن هشام، ج، ۲، ۲۵۳ـ۲۵۴)

وقتی لشکر مجاهدین برای جنگ مقرّی گزیدند و آراسته شدند؛ حضرت سعد بن معاذ (رض) گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! ما برای شما سایه بانی بسازیم و مرکب های تان را نیز نزد تان قرار دهیم. بعد ما با دشمن خواهیم جنگید. اگر خداوند (ج) قوت بدهد و ظفر نصیب ما گردد، بسیار خوب و اگر چنین نشد، تو اسپت را سوار می شوی و نزد برادران ما که در مدینه باقی مانده اند، خواهی رفت. آنان نیز تو را به اندازهٔ ما دوست دارند. اگر آنان می دانستند که تو خود وارد جنگ می شوی، هرگز در آن جا نمی ماندند. خداوند تو را به وسیلهٔ آنان محافظت خواهد نمود. آنان از دل و جان تو را دوست دارند و در کنار توجهاد خواهند نمود."

رسول الله (ﷺ) حضرت سعد (رض) را وصف و برایش دعای خیر نمود. سعد (رض) شمشیرش را در کمر بست و در مقابل دروازه خیمهٔ رسول الله (ﷺ) برای محافظت از ایشان به پا ایستاد. (ابن هشام، ج، ۲، ۲۶۰؛ واقدی، ج، ۱، ۴۹)

رسول الله (ﷺ) حضرت عمر (رض) را برای آخرین بار نزد قریشیان فرستاد تا برای آن ها بگوید:

"ای لشکر قریش! رسول الله (ﷺ) می فرماید: 'به عقب برگردید و بروید! برای من جنگیدن با دیگری خوش تر از جنگیدن با شماست!'"

حاکم بن حظام وقتی این پیام رسول الله (ﷺ) را شنید گفت:

"- به خدا سوگند این یک پیشنهاد منصفانه است! فوراً آن را قبول کنید! بعد از این با شما این گونه منصافه بر خورد نخواهد شد!"

اما ابوجهل خصمانه مشرکین را چنین تشویق به جنگ نمود:

"- به الله[۳۸] سوگند که او برای ما فرصتی فراهم نموده است تا انتقام خود را بگیریم، بدون این که انتقام خود را نگیریم، قطعاً بر نخواهیم گشت! باید آنان را

۳۸. قبل از اسلام اعراب موجودیت الله (ج) را قبول می نمودند. اما آنان برای این که خدایانی به غیر از خدای یگانه را نیز می پرستیدند، از عقیدهٔ توحید منحرف و به شرک مبتلا شده بودند. مثل این نمونه آنان گاهی با ذکر نام الله الوهیت وی را بیان می داشتند. سبب ابتلای آنان به شرک پناه بردن به بتان و پرستش اصنام به مقصد شفاعت خواهی از آنان و کسب عزت و شرف به وسیلهٔ آن ها بود. (نگا.، العنکبوت، ۶۱؛ الزمر، ۳)

جزایی دهیم که تا بعد از این نه ناظری برای نظارت کاروان های ما داشته باشند و نه هم در مقابل کاروان های ما بایستند!" (واقدی، ج، ۱، ۶۱-۶۵) (۲۹۸)

قریشیان برای تجسس از چند و چون اردوی اسلام، عمیر بن وهب و ابواسامه را به صورت جداگانه فرستادند. این دو ناظر که اردوی اسلام را از هرجانب نظارت نموده بود، این اطلاعاتِ تقریباً مشابه را به مشرکین آورد:

"به خدا سوگند ما گروهی آماده و مجهز با اسپ ها، شتر های و افراد زیاد را ندیدیم. اما چنان گروهی را دیدم که آنان خواهان برگشتن نزد خانواده های شان نه، بلکه آرزوی شهادت را داشتند! به جز شمشیر نه چیزی دارند که به وسیلهٔ آن از خود دفاع کنند و نه جایی دارند که به آن پناه ببرند!" (واقدی، ج، ۱، ۶۲)

حضرت عمر (رض) می گوید:

"رسول الله (ﷺ) هنگام غروب آفتاب در بدر، جاهایی که قرار بود در آن ها مشرکین کشته شوند، با دست شان تک تک نشان می دادند و می گفتند: 'این جا ان شاء الله فردا جایی خواهد بود که فلان شخص از پا در خواهد آمد و کشته خواهد شد!، به خدایی که او را به عنوان پیامبر بر حق فرستاد، سوگند یاد می کنم که هیچ یکی از آنان از حدود و نشانه هایی که پیامبر (ﷺ) آن را مشخص نموده بود، نگذشت و در همان جا ها کشته شدند. بعد جسد های شان در چاهی سر به سر انداخته شد." (مسلم، جنت، ۷۶، جهاد، ۸۳)

زمینی که مسلمین در غزوهٔ بدر در آن جا موقعیت گزیده بودند، ریگزار بود. به این سبب ممکن نبود انسان به راحتی بر بالایش حرکت کند. بر علاوهٔ با کاهش تدریجی آبی که در دست داشتند، قلت آب نیز در میان شان آشکار شده بود. یافتن آب برای طهارت و غسل دشوار شده بود. شیطان نیز با این دشواری ها و یا با کثرت و قوت ظاهری لشکر مشرکین تلاش می نمود، تا در دل مؤمنین رعب و ترس ایجاد نماید.

آن شب خداوند متعال برای آن ها از آسمان باران نازل نمود. چنان بارانی که از وادی سیل جاری شد. مسلمانان ظروف شان را پر از آب نمودند. ایشان وضوء گرفتند، غسل نمودند و مواشی شان را سیراب نمودند. مشرکین قریش

به سبب وفرت باران نتوانستند از جاهای شان تکان بخورند. بر علاوه خداوند متعال برای مؤمنین خوابی آرام و راحت بخش عنایت فرمود. (طبری، تفسیر، ج، ۹، ۲۵۶ـ۲۶۱)

خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ﴾ ﴿الانفال، ۱۱﴾

ترجمه: "{به یاد آرید} هنگامی که خواب راحت را بر شما فرو پوشانید برای این که ا زجانب او ایمنی یابید و از آسمان آبی می فرستاد که شما را به آن پاک گرداند، وسوسه و کیدِ شیطان را از شما دور سازد، دل های شما را محکم و استوار گرداند و گامهای شما را استوار بدارد."

رسول الله (ﷺ) در طول شب نماز خواند و به الله متعال دعا نمود. این حالت رسول الله (ﷺ) را حضرت علی کرم الله وجه چنین بیان می نماید:

"خوب به یاد دارم که به غیر از رسول الله (ﷺ) همه ما به خواب رفتیم و رسول الله (ﷺ) تا صبح در زیر یک درخت نماز کرد و گریست. (ابن خزیمه، ج، ۲، ۵۲)

وقتی شفق ظاهر شد، رسول الله (ﷺ) مسلمین را چنین صدا زد:

'ـ ای بنده گان خدا! نماز نماز!" بعد از اقامهٔ نماز آنان را به جهاد تشویق نمودند.' (احمد، ج، ۱، ۱۱۷)

قبل از این که لشکر مشرکین صف آرایی کنند و در مقابل مجاهدین قرار گیرند، رسول الله (ﷺ) مجاهدین را با تیر دست داشته شان رهنمایی و آنان را در صفوف مشخص صف آرایی نمودند. در این اثناء به شکم سواد بن غازیه که از صف بیرون شده بود، دست زد و فرمود:

"- ای سواد! به صف بیا!

سواد گفت:

ـ یا رسول الله جانم را بدرد آوردی! خداوند تو را به عنوان پیامبر بر حق فرستاد! قصاص می خواهم!"

رسول الله (ﷺ) فوراً شکم مبارک شان را برهنه نمود. انصار به سواد گفتند:

ـ ای سواد چه می کنی؟ ایشان رسول خدا است!

سواد گفت:

ـ در تحقق عدالت هیچ بشری بر دیگری فضیلت ندارد!

رسول الله (ﷺ) گفت:

ـ عجله کن قصاصت را بگیر!

سواد خود را دراز نمود و شکم مبارک رسول الله (ﷺ) را بوسید. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) از سواد پرسید:

ـ ای سواد! چرا چنین کردی؟

سواد گفت:

ـ می بینید که به جنگ آماده شده ام. خواستم آخرین لحظه ام، لحظه یی باشد که با تو ام!'

بعد از آن رسول الله (ﷺ) در حق وی دعای خیر نمود." (ابن هشام، ج، ۲، ۲۶۶ـ۲۶۷؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۵ـ۱۶)

هر دو اردو در ۱۷ هم رمضان سال دوم هجرت روز جمعه در صحرای بدر در مصاف هم برای مقابله صف آراستند. روز بسیار گرمی بود. تا آن روز جنگ اعراب همیشه روی مسائلی چون قوم، نژاد، قبیله و سایر ملحوضات بود؛ اما اساس جنگ امروزی شان را عقیدهٔ شان شکل می داد. حس برپایی و اعلای کلمه الله، حساسیت های قومی و تباری برجسته و مشهود در وجود آنان را زدوده بود. این حساسیت های قومی و قبیلوی در میان مسلمانان چنان زدوده شده بود که پدر، کاکا، ماما، پسر کاکا، فرزند و برادر در میان طرفین جنگ برای مقابله با هم وجود داشتند. در آن روز حضرت ابوبکر با فرزندش، حضرت ابوعبیده

بن جراح با پدرش و حضرت حمزه با برادرش در برابر هم شمشیر زدند. در این جنگ صحنه های عبرت انگیزی به میان آمد.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لأُولِي الأَبْصَارِ﴿

﴿آل عمران، ۱۳﴾

ترجمه: "نشانه و آیتی {از لطف خدا} برای شما در این بود که چون دو گروه با یک دیگر روبرو شدند، {در غزوهٔ بدر} گروهی در راه خدا جهاد می کردند و گروه دیگر کافر بودند و خدا توانایی و یاری دهد به هر که خواهد و از این آیت الهی اهل بصیرت عبرت جویند."

مشرکین مغرور، سرکش و متکبرانه وارد میدان جنگ شده بودند و خود را گروهی رویین تن و شکست ناپذیر گمان می نمودند. خداوند متعال این حالت مشرکین را در قرآن کریم چنین بیان می نماید:

وَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴿ وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿ ﴿الانفال، ۴۷، ۴۸﴾

ترجمه: "و شما مؤمنان مانند آن کسان {یعنی کافران} نباشید که برای هوس، غرور، ریا و تظاهر از دیار خویش خارج شدند و از راه خدا منع می کنند و {بترسند که} علم خدا به هرچه کنند محیط است. و {یاد آر} آن گاه که شیطان کردار {زشت} آنان را در نظرشان زیبا نمود و گفت: 'امروز احدی از مردم بر شما غالب نخواهد گشت و من هنگام سختی یار و فریاد رس شما خواهم بود' {و بدین سخنان کفار قریش را مغرور کرد} تا آن گاه که دو سپاه {اسلام و کفر} مقابل شدند و شیطان پا به فرار گذاشت و گفت که من از شما بیزارم، من لشکری

{از فرشتگان آسمان} می بینم که شما نمی بینید و من از خدا می ترسم و عقاب خداوند بسیار سخت است."

این غرور و تکبر آنان در برابر عظمت و عزت الهی زیر و زبر گردید.

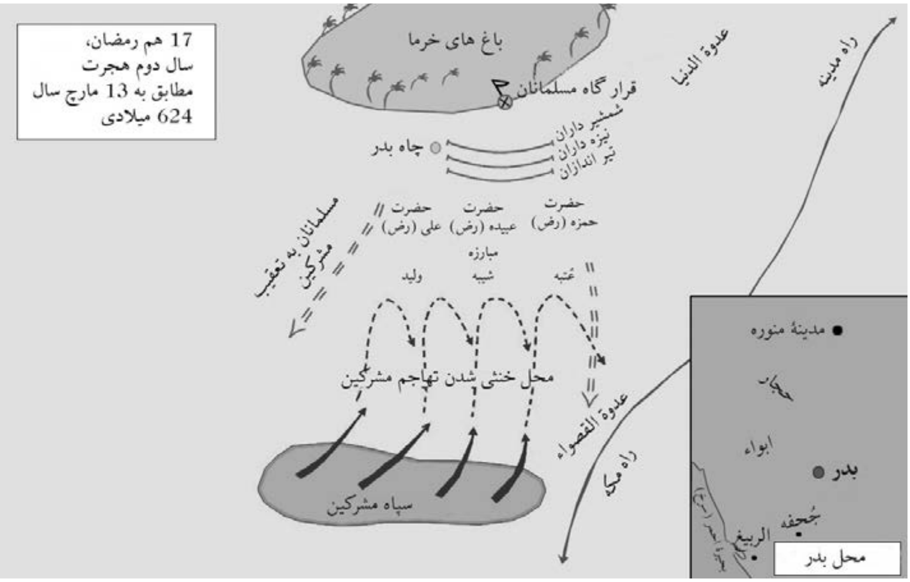

فرشتگان آسمانی به مدد می رسند

تعداد مشرکین در این غزوه در حدود یک هزار نفر و تعداد گروه مسلمین به ۳۱۳ نفر می رسید. رسول الله (ﷺ) رخ بسوی قبله نمود و با صدای بلند چنین به پروردگارش شروع به تضرع نمود:

"پروردگارا! وعده یی که بر من نموده بودی بجا بیاور! برایم پیروزی عطا کن! خداوندا! اگر این جماعتِ مسلمان را هلاک نمایی، بعد از آن در روی زمین کسی وجود نخواهد داشت که تو را عبادت کند!"

رسول الله (ﷺ) با دستان باز بسوی آسمان چنان به تضرع ادامه داد که خرقهٔ مبارک از شانهٔ شان به زمین افتید. وقتی ابوبکر (رض) این حالت ایشان را دید، نزدشان رفت و خرقهٔ مبارک را برداشت و به شانهٔ شان گذاشت و گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! این مقدار تضرع و ناله کافیست. خداوند (ج) پیمان و وعده یی را که با تو نموده است، قطعاً آن را بجا خواهد نمود."

قلوب تمامی مؤمنین در حال نیاز و عذر بود. تمامی آنان با کلام الهی چنین مژده داده شد:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ* وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* ﴿الانفال، ۹، ۱۰﴾

ترجمه: "{به یاد آرید} هنگامی که استغاثه و زاری به پروردگار خود می کردید، پس دعای شما را اجابت کرد که من سپاهی منظم از هزار فرشته به مدد شما می فرستم. این مدد فرشتگان را خدا نفرستاد مگر آن که بشارت و مژدهٔ فتح باشد و تا دل های شما {به وعده خدا} مطمئن شود و {بدانید که} نصرت و پیروزی نیست مگر از جانب خدا که خدا را کمال قدرت و حکمت است."

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ* بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ*

﴿آل عمران، ۱۲۳-۱۲۵﴾

ترجمه: "خدا شما را در غزوهٔ بدر یاری کرد با آن که ضعیف بودید. پس پرهیزگار شوید، باشد که شکر نعمت های او به جای آرید. آن گاه که به مؤمنین می گفتی، آیا این شما را کفایت نمی کند که خدا سه هزار فرشته به یاری شما فرو فرستد؟! بلی اگر صبر و مقاومت پیشه کنید و پرهیزگار باشید. چون کافران بر سر شما شتابان بیایند خدا پنج هزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام بود، به مدد شما می فرستد."

الله متعال آن روز به واسطۀ ملائک به مؤمنین کمک نمود.[۳۹] خداوند متعال با توجه به اخلاص مؤمنین تعداد ملائک را به ۱۰۰۰، ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ افزایش داد.

به اساس روایت حضرت انس (رض)، وقتی مشرکین نزدیک شدند، رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- برای داخل شدن در جنتی که وسعتش به اندازه آسمان ها و زمین است، به پا خیزید!"

یکی از اصحاب انصار رسول الله (ﷺ) بنام عمیر بن همام (رض) از ایشان پرسید:

"- یا رسول الله (ﷺ)! جنتی که وسعتش به اندازۀ آسمان ها و زمین است؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- بلی!

عمیر (رض) گفت:

- چه خوب و اعلی!

رسول الله (ﷺ) پرسید:

- چرا چنین گفتی ای عمیر؟

حضرت عمیر (رض) گفت:

- به خدا سوگند می خورم یا رسول الله (ﷺ) از برای این که از اهل جنت باشم چنین پرسیدم. هیچ قصد و نیت دیگری نداشتم.

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- بدون شک که تو جنتی هستی.

بعد از این مژدۀ رسول الله (ﷺ)، عمیر (رض) چند خرمایی از همیان خود در آورد و شروع به خوردن نمود و گفت:

---

۳۹. بخاری، مغازی، ۴، ۶؛ مسلم، جهاد، ۵۸.

ـ اگر تا اتمام این خرما ها زنده بمانم؛ این زنده گی برایم خیلی طولانی خواهد بود."

بعد خرماهای دست داشته اش را به دور پاشید و بسوی جهاد شتافت و تا هنگام شهادت با مشرکین جنگید. (مسلم، ایماره، ۱۴۵؛ احمد، ج، ۳، ۱۳۷)

حضرت عمیر بن همام (رض) بعد از شنیدن این مژده وقت گذرانیدن در این دنیا به اندازۀ یک خرما را هم به ضرر خود دانسته است و برای شهادت و داخل شدن به جنت به سرعت به میدان جنگ می شتابد.

غزوۀ بدر با مقابلۀ تن به تن چند جنگاور در آغاز برای این که از عادات جنگ در آن زمان بود، شروع شد. مجاهدین بزرگی که مسلمانان برای مقابله در این مقدمه از خود به میدان نبرد فرستادند، همۀ رقبای شان را مغلوب نمودند. از میان مجاهدین و پهلوانان اسلام، حضرت حمزه، حضرت علی و حضرت عبیده (رض) به میدان رفته بودند. از میان این سه مجاهد بزرگ اسلام تنها حضرت عبیده (رض) از پایش زخم خورد. بعد از برگشت، رسول الله (ﷺ) برایش گفت: "تو به آن مقام مقدس نائل شدی!" او بعد از شنیدن این مژده به سبب جراحتی که داشت جان به جان آفرین تسلیم نمود و جام شهادت نوشید. (واقدی، ج، ۱، ۶۹ـ۷۰)

بعد از نبرد تن به تنِ چندین شخص در مقدمه، هر دو گروه آهسته آهسته به همدیگر نزیک می شدند. رسول الله (ﷺ) به اصحاب شان اجازۀ حملۀ فوری و تهاجمی را بر علیه گروۀ مشرکین نداد. چون در میان مشرکین کسانی هم موجود بود که به سبب نجات کاروان تجارتی قریش دیگری خواهان جنگیدن با مسلمانان نبودند. با عدم وجود هجوم فوری مسلمین این خواست آنان افزایش می یافت و سبب تزلزل و شکست عزم جنگ در صفوف مشرکین می شد. بر علاوۀ شکست انفرادی جنگجویان شان در نبرد تن به تن در مقدمۀ جنگ، آنان را متردد و متزلزل ساخته بود. اما ابوجهل ملعون با تمام تنفّر و کینه فریاد بر می آورد و می گفت:

"شما از کشته شدن یک دو سه شخص نترسید! حمله کنید!" (واقدی، ج، ۱، ۷۱)

بعد از آن مشرکین به صورت جمعی بر مسلمین تعرض نمودند. نیاز ها و تکبیر های خالصانۀ مؤمنین به پیشگاه خداوند متعال، به صورت یک نعرۀ رعب آور و توحش زا در صفوف مشرکین رخنه ایجاد می نمود. نعره های "الله اکبر" و "لا اله الا الله" هر لحظه بلند تر می شد و سینه های مؤمنین را به شور و شعف در می آورد. نهایت رسول الله (ﷺ) دستور هجوم یا حمله را صادر نمود. هر دو گروه به جان هم افتیدند و آتش جنگ مشتعل شد. جنگ به شدت آغاز یافت و با گذشت هر لحظه به شدت آن افزوده می شد.

رسول الله (ﷺ) بر علاوه تضرع و التجا به درگاه خداوند سبحان، هم چنان به قصد تشویق و بلند بردن همت و روحیۀ مجاهدین اسلام، از میان مجاهدین مسلمان می گذشت و آیۀ ۴۵ سورۀ قمر را برای شان چنین می خواند:

سَيُهۡزَمُ الۡجَمۡعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (القمر، ۴۵)

ترجمه: "به زودی آن جماعت {در غزوۀ بدر} شکست خورده و به جنگ پشت خواهند کرد!"

بعداً آن ها را چنین مژده می داد:

"هر آن کسی که امروز از دشمن رخ بر نتابد و در مقابلش پایداری نماید، خداوند متعال حتماً او را در جنت خود قرار خواهد داد. برای شهدای امروز جنت الفردوس آماده شده است. هجوم بیاورید و یورش ببرید!" (ابن هشام، ج، ۲، ۲۶۷ـ۲۶۸)

رسول الله (ﷺ) بعد از این سخنان رخ بسوی حضرت ابوبکر (رض) که در کنارش بود، نمود و فرمود:

"مژده باد! جبرئیل و ملائک به مدد رسیدند."

شیران غزوۀ بدر

حضرت علی کرم الله وجه چنین بیان نموده است:

"ما در غزوۀ بدر به رسول الله (ﷺ) تکیه می نمودیم. حضور ایشان در میدان نبرد ما را قوت می بخشید. ایشان در آن روز از کسانی بود که به دشمن خیلی

نزدیک می ایستاد. فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) جسورترین و متین ترین فرد بشر بود." (احمد، ج، ۱، ۸۶)

در مورد جسارت رسول الله (ﷺ) حضرت براء (رض) نیز چنین گفته است:

"به خدا سوگند، وقتی جنگ شدتِ بیشتر می یافت، ما به رسول الله (ﷺ) پناه می بردیم. جسورترین و دلیرترین افراد ما تنها می توانست با پیامبر (ﷺ) در یک صف در مقابل مشرکین قرار گیرد." (مسلم، جهاد، ۷۹)

رسول الله (ﷺ) در این غزوهٔ قهرمانی و فداکاری بزرگی از خود نشان داد. هم چنان شیر خدا حضرت حمزه (رض) نیز در این غزوه نمونهٔ بی نظیری از شجاعت و مردانه گی را از خود به نمایش گذاشته اند. قسمی که از سران قریش امیه بن خلف از حضرت عبدالرحمن بن عوف پرسید:

"- در هنگام جنگ شخصی که به عنوان نشانه یا علامت پر شتر مرغ را در سینه اش گذاشته بود، چه کسی است؟

حضرت عبدالرحمن بن عوف گفت:

- او حمزه (رض) بن عبدالمطلب است.

وقتی امیه این پاسخ را شنید، گفت:

- هر آن چه که بر سر ما آمد از دست اوست!" (ابن هشام، ج، ۲، ۲۷۲)

حضرت علی کرم الله وجه نیز بسان کاکایش حضرت حمزه (رض) در این جنگ از خود قهرمانی و رشادت بی شماری به خرچ داده و سرهای مشرکین را با ضربات سریع شمشیر بر زمین انداخته است. (ابن اثیر، اُسد الغابه، ج، ۴، ۹۷)

ابوجهل در این جنگ نشسته بر بالای اسپ برای مشرکین با آواز بلند اشعار و سرود های حماسی می خواند و ادعا می کرد که در هیچ جنگی کسی نتوانسته است از وی انتقام بگیرد. او با غرور و افتخار سوگند یاد می کرد که مادرم و پدرم مرا جز برای این کار نزاده است. (ابن هشام، ج، ۲، ۲۷۵)

حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) چنین نقل می کند:

"در روز غزوهٔ بدر به طرف چپ و راستم نگاه کردم. دیدم که در میان دو جوان انصاری قرار گرفته ام. در حالی که در دل می خواستم در میان اشخاصی قوی تر از این نوجوانان قرار داشته باشم. در این حال یکی از آنان بدون این که دیگرش بشنود، از من پرسید:

- ای کاکا! آیا تو ابوجهل را می شناسی؟

من برایش گفتم:

- بلی می شناسم!

با او چه می خواهی بکنی؟

جوان گفت:

- قسمی که من شنیدم او به رسول الله (ﷺ) دشمنام می فرستاده و ایشان را مورد توهین و تحقیر قرار داده است. به خدا سوگند اگر او را ببینم، تا وقتی که مرگ یکی از هردوی ما فرا نرسد، از نزدش جدا نخواهم شد.

سخنان این جوان مرا متعجب ساخت. آن جوان دیگر نیز برایم چنین چیز هایی گفت. حالا دیگر بر خلاف دقایق قبل، از این که در میان چنین جوانانی حضور داشتم، بسیار خورسند بودم. کمی بعد در میدان معرکه ابوجهل را که مغرورانه گشت می زد، دیدم و برای آن دو جوان گفتم:

- به این طرف نگاه کنید. ببینید! آن شخص، کسی است که در جستجویش بودید!

این دو جوان به سرعت شمشیر های شان را به دست گرفتند و بسوی ابوجهل شتافتند. بر او یورش بردند و او را از پا در آوردند. این دو جوان معاذ بن عفراء و معاذ بن عمرو (رض) بودند." (بخاری، مغازی، ۱۰، مسلم، جهاد، ۴۲)

حضرت معاذ بن عمرو (رض) آن واقعه را چنین بیان می نماید:

"وقتی ابوجهل را از دم تیغ گذرانیدم، فرزندش عکرمه با شمشیر به دستم زد. استخوان دستم شکست و برپوست آویزان شد. در طول روز دستم را در کنارم گرفته بودم و کشان کشان به هر طرف می رفتم و کماکان به جنگ ادامه می دادم.

تحمل این حالت و در عین حال جنگیدن با دیگری در میدان، برایم سنگینی می نمود. دست آویزانم مانع جنگیدنم در میدان نبرد می شد. وقتی شدت درد و ناراحتی در ناحیهٔ فزونی یافت، پایم را بالای دستم گذاشتم و به شدت و سرعت آن را از تنم جدا نمودم!" (ابن هشام، ج، ۲، ۲۷۵ـ۲۷۶)

در اثناء جنگ وقتی رسول الله (ﷺ) فرمود:

"- می خواهم بدانم که ابوجهل مصروف چه کار است؟ و چه کسی مرا از احوال او مطلع می سازد؟

حضرت عبدالله بن مسعود (رض) برای جستجوی او رفت و او را درحالی که بر زمین افتیده بود یافت. ادامهٔ واقعه را خودش چنین بیان می نماید:

من او را در آخرین لحظات زنده گی اش دیدم و شناختم. پایم را در گلویش گذاشتم و گفتم:

'ـ ای دشمن خدا! دیدی که تو را خداوند متعال چگونه ذلیل و حقیر گردانید!

او گفت:

ـ واقعاً الله مرا با چه چیزی خوار و ذلیل گردانید. در میان کسانی که توسط قومت کشته شده است، از من بزرگتر وجود ندارد. شما جز این که یک فرد را بکشید کار بیشتری نکرده اید. ای چوپانک گوسفندان برجایی بلند قرار گرفته یی و بر گلویم می فشاری. بگو ببینم پیروز نبردِ امروزی چه کسی است؟

گفتم:

ـ الله متعال و رسولش!'

بعد با شمشیر خود سر آن ملعون را از تنش جدا نمودم و نزد رسول الله (ﷺ) بر گشتم و گفتم:

'ـ ابوجهل را کشتم یا رسول الله (ﷺ)!

رسول الله (ﷺ) خدا را حمد و ثنا کرد و فرمود:

ـ او فرعون این امت بود.’" (بخاری، مغازی، ۱۲؛ ج. ۱، ۴۴۴؛ ابن هشام، ج، ۲، ۲۷۷؛ واقدی، ج، ۱، ۸۹ـ ۹۰)

فرزندم حارث در این غزوه با یکی از تیرهای پرتاب شدۀ دشمن به شهادت رسیده بود. بعد از شهادت او مادرش نزد رسول الله (ﷺ) آمد و گفت:

"-ای پیامبر خدا (ﷺ)! اگر فرزندم حارثه در جنت باشد، صبر می کنم و انتظار اجر آن را دارم. اگر چنین نباشد، برای او با تمام توان گریه خواهم کرد."

رسول الله (ﷺ) به او این مژده را داد:

"- ای اُم حارثه! در جنت درجات زیادی برای جنتیان وجود دارد. فرزندت در بلند ترین آن درجات یعنی فردوس اعلی قرار گرفت." (بخاری، جهاد، ۱۴؛ احمد، ج، ۳، ۲۷۲)

اُم حارثه با شنیدن این مژده تبسم نمود و رفت و او هنگامی که می رفت با خود می گفت:

‘ـ خوشا به حال تو ای حارث صاحب چه نصیب خوشی شدی!’" (ابن اثیر، اسد الغابه، ج، ۱، ۴۲۶)

غزوه بدر غزوۀ تداوم وجودی و ابقاء حیاتی ایمان و اسلام بود. اصحاب برگزیده یی که در این غزوه بزرگ اشتراک نموده بودند، با شرف بهترین و افضل ترین مسلمانان نائل شدند. خداوند متعال در این غزوه اردویی از فرشتگان را به مدد مسلمین فرستاد. هم چنان فرشتگانی که به این غزوه اشتراک نموده بودند نیز نسبت به سایر فرشتگان از عزت و فضیلت ویژه یی بر خوردار شدند. وقتی جبرئیل (ع) از حضرت رسول الله (ﷺ) پرسید:

"- یا رسول الله (ﷺ)! در مورد اصحاب بدر چه فکر می کنید؟

رسول الله (ﷺ) فرمود:

ـ آنان را از افضل ترینِ مسلمانان به حساب می آوریم.

حضرت جبرئیل (ع) نیز در مقابل چنین پاسخ داد:

ـ ما نیز فرشتگانی را که در این غزوه اشتراک نموده اند، از بهترین و با خیرترین ملائک به حساب می آوریم." (بخاری، مغازی، ۱۱)

نبرد بدر که آن روز تا هنگام ظهر ادامه یافته بود، با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت. ۱۴ تن از مسلمین در این غزوه به شهادت رسیدند. از گروه کفار به شمول ابوجهل ۷۰ تن از مشرکین کشته و نزدیک به ۷۰ تن دیگر شان نیز اسیر شدند. به این ترتیب مشرکین بدبختی که در آرزوی سر کشیدن قدح های پیروزی به بدر آمده بودند، با نوشیدن جام های اجل مغلوب این نبرد شدند. کنیز های آنان به عوض سرایش سرود ها و آهنگ های مُتغنّم، با گریه و نوحهٔ باداران شان از آن جا برگشتند.

غزوه بدر که با غلبهٔ نور اسلام بر ظلمتِ شرک به پایان رسیده بود، مملو از معجزه ها و دروس عبرت انگیزی است که خداوند متعال با همکاری به بنده های صمیمی و متقی خود آن را به نمایش گذاشته است.

بعد از این پیروزی باشکوه، خداوند متعال برای اصحاب کرام این آیت کریمه را نازل نمود، تا آنان دچار خود پسندی و غررور نشوند:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿ (الانفال، ۱۷)﴾

ترجمه: "{ای مؤمنان!} نه شما بلکه خدا کافران را کشت و {ای رسول (ﷺ)} چون تو تیر {یا خاک} افکندی نه تو بلکه خدا افکند. {تا کافران را شکست دهد} و برای آن که مؤمنان را به آزمونی نیکو، از سوی خود بیازماید که خدا شنوا و داناست."

در حقیقت قدرت و قوت اصلی از آن خداوند قادر است. استفاده از قدرت و قوتی که خداوند متعال برای انسان داده است نیز وابسته به ارادهٔ او می باشد. از این جهت در هر کار با گفتن:

لَاحَولَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ العَلِيِّ العَظِيمِ

ترجمه: "هیچ قوت و قدرتی به غیر از خدای بزرگ و توانا نیست." اقدام می نماییم.

بازگشت از غزوهٔ بدر

رسول الله (ﷺ) عادت داشتند، اگر منطقه یی را فتح می نمودند، مدت سه روز در یک ساحهٔ باز آن منطقه به سر می بردند. وقتی سه روز از اتمام غزوهٔ بدر گذشت، رسول الله (ﷺ) خواست که شتر شان را بیاورند. اسباب لوازم پیامبر (ﷺ) را آوردند و بالای شتر گذاشتند. رسول الله (ﷺ) با پای پیاده به حرکت آغاز نمودند. اصحاب شان نیز به تعقیب ایشان پرداختند و به یک دیگر گفتند:

"- به هرحال رسول الله (ﷺ) برای انجام کاری می رود."

نهایت رسول الله (ﷺ) در کنار چاهی که در آن اجساد مشرکین انداخته شده بود، توقف نمود و آنان را با اسامی شان چنین مورد خطاب قرار داد:

"ای ابوجهل! ای اُمیه بن خلف! ای عتبه بن ربیعه! ای شیبه بن ربیعه! اگر شما از الله و رسولش اطاعت می نمودید، آیا حال تان بهتر از این نمی بود. ما هر آن چه را که خداوند متعال برای ما وعده نموده بود، حق پنداشتیم و آن به اثبات رسید! آیا چیزی را که خدای شما برای تان وعده نموده بود، محقق شد؟

حضرت عمر (رض) پرسید:

- یا رسول الله (ﷺ)! آیا با اجساد بی روح سخن می گویید؟! آنان لاشه یی بیش نیستند، چگونه می توانند به شما جواب بدهند؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- به خدایی که جان محمد (ﷺ) در دست اوست سوگند یاد می کنم که آنان سخنان مرا بهتر از شما می شنوند! تنها قادر نیستند که جواب بدهند!"

(بخاری، مغازی، ۸، مسلم، جنت، ۷۷)

این پیروزی بزرگ، شهرمدینه را در خوشی و سرور غرق و مکه را در گلیم غم و ماتم نشاند. در این غزوه ابولهب با تقدیر الهی کشته شد[۴۰] و وعدهٔ الهی نیز محقق شد.

اما سرور و شادمانی پیروزی غزوهٔ بدر در میان مسلمانان، با وفات دختر گرامی رسول الله (ﷺ) رُقیه چندان دوام نیافت.

برخورد مسلمین با اسیران غزوهٔ بدر

رسول الله (ﷺ) بعد از اختتام جنگ در سه روز در آن جا اقامت گزیدند و بعد به مدینه باز گشتند. ایشان در مورد اُسرای این غزوه با حضرت ابوبکر (رض)، حضرت عمر (رض) و حضرت علی (رض) به مشوره نشستند. حضرت ابوبکر (رض) خطاب به پیامبر (ﷺ) گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! اینان اقارب و برادران ما هستند! من می گویم که باید از اینان فدیه (سربها) گرفته شود و فدیه یی که ما از آن ها می گیریم، می توانند ما را در مقابل مشرکین بیشتر تجهیز نماید و یا شاید اگر خداوند متعال آنان را هدایت نماید، همکار ما خواهند شد.

بعد رسول الله (ﷺ) بسوی حضرت عمر (رض) نگریست و پرسید:

'- ای فرزند خطاب (رض)! تو چه می گویی؟

حضرت عمر (رض) گفت:

- نخیر یا رسول الله (ﷺ)! من با حضرت ابوبکر (رض) نظر موافقی ندارم! این اسیران سران و رهبران مشرکین هستند. اجازه ده که سر آنان را از تن شان جدا نماییم، تا خداوند (ج) عدم وجود ضعف و نرمی را در قلب ما نسبت به کفار به نمایش بگذارد!"

۴۰. ابن هشام، ج، ۲، ۲۸۹.

فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) رأی حضرت ابوبکر (رض) را پسندید و دستور اجرای آن را داد. (مسلم، جهاد، ۵۸؛ ترمذی، سیر، ۱۵۶۷/۱۸؛ احمد، ج، ۱، ۳۰-۳۱، ۳۸۳-۳۸۴) (۳۰۹)

چون او انتظار داشت که این اسیران روزی هدایت خواهند یافت و از خود نسلی به جا خواهد گذاشت که الله متعال را عبادت کند.

به این ترتیب قسمتی از اسیران در مقابل فدیه آزاد شدند و کسانی که توانایی پرداخت فدیه را نداشتند نیز بدون فدیه آزاد کرده شدند. اما از میان آنان کسانی که خواندن و نوشتن می دانستند، به عوض پرداخت فدیه، مکلف شدند تا برای ده کودک اهل مدینه خواندن و نوشتن را یاد بدهند. آنان نیز می توانستند با انجام این کار فدیه های شان را پرداخت نمایند. حضرت زید بن ثابت (رض) که بعداً با جمع آوری اشیای لازم برای نوشتن آیات قرآن کریم آن را به شکل یک مجموعه در آورد، سواد خواندن و نوشتن را از این اسیران فرا گرفته است. (احمد، ج، ۱، ۲۴۷؛ اسارت و برده گی در اسلام؛ واقدی، ج، ۱، ۱۲۹؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۲)

جایگاه اسارت و برده گی در اسلام[41]

برادر حضرت مصعب بن عمیر (رض)، ابوعزیز این حادثۀ عبرت انگیز را چنین حکایت می کند:

"من در غزوۀ بدر از کسانی بودم که اسیر و به یکی از گروه های انصار تسلیم داده شدم. رسول الله (ﷺ) فرموده بود: 'با اسیران رفتار درست کنید!' گروهی از انصاری که من نزد آنان اسیر بودم، برای رعایت و عمل نمودن به دستور پیامبر (ﷺ)، سهم نان صبح و شام شان را به من می دادند و خود با خوردن خرما اکتفا می نمودند. من حیاء می نمودم و آن نان را به یکی از آنان می دادم. او نیز بدون این که از آن نان اندکی بردارد، آن را برایم دوباره اعاده می نمود." (هیثمی، ج، ۶، ۸۶؛ ابن هشام، ج، ۲، ۲۸۸)

۴۱. در این جا اسارت و برده گی با هم مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. چون منشأ برده گی اسارت است. یعنی غلامان در اصل اسیرانی هستند که در جنگ اسیر گرفته شده اند.

این برخورد نهایت انسانی، بشردوستانه و محترمانهٔ پیامبر (ﷺ) و اصحاب کرام شان با اسیران در آن عصرِ میانه که ظلم و بی عدالتی رواج و رونق معمول داشت، یک برخورد الگو و نمونه در تاریخ بشر تا قیامت خواهد بود. این بر خورد از اهمیت و فضیلت والایی بر خوردار است. معامله و برخورد نیک و جوانمردانهٔ پیامبر (ﷺ) آنان را عملاً تحت تأثیر قرار داد و بعد زمانی که قلوب آنان نرم شد، پیامبر (ﷺ) برای شان اسلام را شرح می داد. قسمت اعظم اسیران غزوهٔ بدر تحت تأثیر این برخورد نیک رسول الله (ﷺ) و اصحاب شانَ مسلمان شده اند.

دین اسلام قسمی که هیچ حمایتی از برده داری ننموده است، انسان ها را نیز به این کار تشویق نکرده است. اما با درک این که در آن زمان برده داری یک حقیقت موجود اجتماعی بود و برداشته شدن آن سبب ایجاد تشنج های مختلف اجتماعی می شد، حکم قطعی منع این پدیده را در آن زمان نیز اعلان ننموده است. لاکن با طرح قوانین جدی مرتبط به نظام برده داری، به بهترین شکل از حقوق برده ها دفاع و آن را تنظیم نموده است.

از طرفی تا زمانی که جنگ میان ملت ها وجود دارد و تا قیام قیامت وجود خواهد داشت، به قواعد وقوانینی که مدافع و تنظیم کنندهٔ حقوق اسیران و کسانی که آزادی شان را از دست داده است، نیاز می باشد. به این اساس به عوض برداشتن و تحریم قطعی این پدیده، طرح تنظیم قواعد و قوانین برده گی لازم دانسته شده است.

اسلام با وضع این روش، مناسبات برده و بادار را با هم قریب و برای رهایی برده ها و اسیران از این وضع تلاش به خرچ می دهد. بالفرض اگر یک مسلمان به کاری که انجام آن خارج از توانش می باشد، سوگند یاد کند ویا بدون ضرورت مهم روزه اش را بشکند، در قدم نخست اسلام از او آزادی یک غلام را به عنوان کفاره خواسته است. در جاهای دیگری وقتی از ثواب تعداد کثیری از اعمال دیگر بحث می شود، از این عبارت - "مثل آزاد نمودن این مقدار غلام است!" - استفاده می شود. بیان این عبارت و تأکید اسلام به این روش، نشانگر اهمیت،

فضیلت و مقدار ثواب و درجۀ توسل غلامان به این حق طبیعی شان می باشد و نشان می دهد که این عمل از چه اهمیتی بر خوردار می باشد. برعلاوه برده نمودن یک انسان را بدون هیچ موجبی اسلام بزرگترین گناه و جرم تلقی نموده است. از طرف دیگر اسلام عزیز دستور داده است که تا با غلامان و کنیزان به نیکویی برخورد شود.

همچنان دین مبین اسلام به صورت متواتر با اشکال متفاوت در بیانات مختلف برای صاحب برده تصریح و تلقین نموده است که از هر آن چیزی که خود می خورد، به او بخوراند، از هر آن چیزی که می نوشد به او بنوشاند، از هر آن چیزی که می پوشد به او بپوشاند و در صورتی که روزه دار باشد بر او بار زیادی حمل نکند و احتیاجات او را مرفوع نماید! اسلام رهایی برده را برای یک مؤمن به عنوان راه نجات نشان داده است. اسلام چنان حقوق مدافعی یی برای برده ها وضع نموده است که با توجه به آن برده نداشتن، بهتر و با خیر تر از برده داشتن است.

به این صورت اسلام تمامی روزنه های برده داری و برده سازی را در حد ممکن مسدود نموده و درهای بیرون رفت از آن را تا نهایت باز گذاشته است. برعلاوه اسلام در هر فرصت لازم انسان ها را تشویق نموده است تا این اشخاص را برای رسیدن به آزادی شان یاری و همکاری نمایند.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) برای کاکایش حضرت عباس (رض) که در میان اسیران بود، فرمود:

"- ای عباس! تو شخص متموّلی هستی. برای آزادی خود، بردار زاده ات عقیل، نوفل بن حارثه و عتبه بن عمرو که میان تان پیمانی وجود دارد، فدیه بپرداز!

عباس (رض) گفت:

- یا رسول الله (ﷺ)! من مسلمان بودم، قریش مرا به زور به این جنگ آورد!

رسول الله (ﷺ) فرمود:

ـ تنها خداوند متعال می داند که آیا تو مسلمان بودی و یا نه! چیزی را که می گویی اگر درست باشد، البته که خداوند متعال برایت پاداش خواهد داد. اما تو ظاهراً در مقابل ما قرار داشتی. پس فدیه ات را باید پرداخت کنی."

بعد رسول الله (ﷺ) ۸۰۰ درهمی را که نزد کاکایش بود، به عنوان غنیمت جنگی از نزدش گرفت.

عباس گفت:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! حد اقل این را بعنوان فدیه حساب کن!

رسول الله (ﷺ) فرمود:

ـ این غنیمتی است که خداوند متعال برای ما نصیب نموده است.

عباس گفت:

ـ یعنی تا آخر عمر دست مرا بسوی دیگران دراز می نمایی!

رسول الله (ﷺ) برایش فرمود:

ـ ای عباس! طلاهایی که برای خانمت اُم الفضله داده یی چه می شود؟

عباس گفت:

ـ کدام طلاها ای رسول خدا (ﷺ)!؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ یادت هست روزی که از مکه براه افتیده بودی، وقتی میان تو و همسرت اُم فضله جز خدا شخص دیگری وجود نداشت او را نزد خود خواندی و برایش گفتی: 'من دقیقاً نمی دانم که در این سفر بر سرم چه خواهد آمد. اگر دچار مصیبتی شدم، این مقدار طلا برای خودت، این مقدار مال عبیدالله، این مقدار مال فضله، این مقدار مال قسیم و این مقدارش نیز مال عبدالله باشد.' آن طلا را می گویم.

عباس که با شنیدن این سخنان حیرت زده شده بود، گفت:

ـ به خدایی که تو را به عنوان پیامبر فرستاده است، سوگند یاد می کنم که از این موضوع جز من و همسرم اُم الفضله فرد دیگری، اطلاعی ندارد. بدون شک تو رسول خدا هستی!'" (احمد، ج، ۱، ۳۵۳؛ ابن سعد، ج، ۴، ۱۳ـ۱۵)

در میان اُسرای بدر، داماد حضرت پیامبر (ﷺ)، شوهر حضرت زینب (۲) ابوالعاص بن ربیع نیز موجود بود. ابوالعاص از سران و تاجران نامدار و قابل اعتماد مکه بود. مادرش خوله بنت خویلد خواهر حضرت خدیجهٔ الکبری (رض) بود. وقتی مادر مان حضرت خدیجه (رض) در قید حیات بود، ابوالعاص را چون فرزندش دوست می داشت.

مشرکین قریش برای داماد های پیامبر (ﷺ) گفته بودند:

"- شما با گرفتن دختران محمد (ﷺ) او را از درد سر نجات دادید. دخترانش را دوباره نزدش بفرستید تا او با آن ها مشغول شوند!"

همچنان برای ابوالعاص نیز گفتند:

"- از خانمت جدا شو! هر آن خانمی را که از قریش بخواهی، آن را برایت خواهیم گرفت!

اما ابوالعاص گفت:

ـ به خدا سوگند من از همسرم جدا نخواهم شد و هیچ یکی از زنان قریش را نیز به جای او قرار نخواهم داد!

وقتی اهل قریش برای رهایی اُسرای شان شروع به فرستادنِ فدیه نمودند، حضرت زینب (رض) نیز برای رهایی شوهرش ابوالعاص مقداری مال و گردن بندی که مادرش حضرت خدیجه (رض) هنگام ازدواج برایشِ هدیه نموده بود، به عنوان فدیه فرستاد. رسول الله (ﷺ) بادیدن گردن بند فوراً آن را شناخت و بسیار متأثر شد و خطاب به مجاهدین فرمود:

"- اگر رها نمودن اسیر زینب و مسترد نمودن فدیه اش را شایسته و مناسب می دانید، چنین کار را کنید!

مجاهدین گفتند:

- درست است یا رسول الله (ﷺ)!"

بعد ابوالعاص را آزاد نمودند. اموال و گردنبندی را که حضرت زینب (رض) فرستاده بود، را نیز دوباره مسترد نمودند.

رسول الله (ﷺ) بعد از آزادی ابوالعاص با او پیمان بست که بعد از عزیمت به مکه دخترش زینب (رض) را به مدینه نزد او بفرستد. اما این پیمان و شرط باید میان آن ها مخفی نگهداشته شود و از آن کسی مطلع نشود. (ابن هشام، ج، ۲، ۲۹۶-۲۹۷، ابوداود، جهاد، ۲۶۹۲/۱۲۱، ج، ۶، ۲۷۶)

در این غزوه تعداد زیادی از سران قریش کشته و اسیران شان نیز با دستان بسته به مدینه آورده شدند. به این ترتیب خداوند متعال مشرکین مدینه، منافقین و یهودان را به خاک مذلت کشید. عبدالله بن اُبی و مشرکان همراه اش وقتی دیدند، پیروزی و ظفر رخ بسوی مسلمانان و اسلام نموده است، مجبور شدند تا با پیامبر (ﷺ) بیعت کنند و مسلمان شوند. (بخاری، تفسیر، ۱۵/۳؛ واقدی، ج، ۱، ۱۲۱)

نزول حکم الهی در مورد غنائم جنگی

به سبب عدم وجود قاعدهٔ معین اسلامی در تقسیم غنائم جنگی، بدر اختلاف پدید آمد. برعلاوه سعد بن ابی وقاص (رض) شمشیری که به وسیلهٔ آن سعید بن عاص برادرش را کشته بود، بر داشت و نزد رسول الله (ﷺ) آمد و از ایشان خواست تا این شمشیر را برایش بدهد. به این اساس و سایر خواسته های دیگر قبل از ترک موقعیت بدر و انقسام غنائم جنگی، آیهٔ اول سورهٔ انفال نازل گردید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الأَنْفَالُ لِله وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿ ﴿الانفال، ۱﴾

ترجمه: "{ای رسول ما} امت از تو حکم انفال را سؤال کنند {یعنی غنائمی که بدون جنگ از دشمنان به دست مسلمانان آید و زمین های خراب و بی مالک، معادن، بیشه ها، فرازکوه ها، کف رودها، ارث کسی که وارث ندارد، قطایع ملوک، خلاصه ثروتی که بی رنج مردم حاصل شود} جواب ده که انفال

مخصوص خدا و رسول اوست {که رسول و جانشینانش به هرکس و هر قدر صلاح دانند ببخشند}پس شما مؤمنان باید از خدا بترسید و در رضایت، مسالمت و اتحاد میان خود بکوشید و خدا و رسول او را اطاعت کنید. اگر اهل ایمانید."

رسول الله (ﷺ) این غنائم را در نزدیکی های مدینه قبل از وردشان به این شهر میان مجاهدینی که در این غزوه اشتراک نموده بودند، به صورت مساوی تقسیم نمودند. (احمد، ج، ۱، ۱۷۸، ج، ۵، ۳۲۳-۳۲۴؛ ابوداود، جهاد، ۱۴۴-۲۷۳۷/۱۴۵-۲۷۴۴.)

رسول الله (ﷺ) قسمت کمی از سهم خود را که نیاز های اعضای خانوادۀ شان را مرفوع می نمود، برداشت و باقی سهم شان را در بیت المال گذاشتند، تا به وسیلۀ آن نیاز های مسلمانان محتاج و اردوی مسلمین مرفوع شود. (بخاری، فرائض، ۳، خمس، ۱، نفقه، ۳؛ مسلم، جهاد ۴۹)

عمرو بن عبسه (رض) چنین حکایت می کند:

"رسول الله (ﷺ) درحالی که یک شتر از غنائم جنگی داشت و درسمت قبله آن را قرار داده بود تا با عبور افراد در نماز خللی وارد نشود، برای ما نماز داد. بعد از ادای نماز یک تار موی از آن حیوان را برداشت و با دست آن را نشان داد و فرمود:

'از غنائم تان به جز خُمس {پنج بر یک حصه مال که برای خزانۀ دولت اختصاص می یابد} به اندازۀ این تار مو نیز برای من حلال نیست. برعلاوۀ این خمس نیز برای شما به مصرف می رسد.' (ابوداود، جهاد، ۲۷۵۵/۱۴۹)

رسول الله (ﷺ) هر آن چه را که در دست می داشتند برای اصحاب محتاج شان می بخشیدند. در حالی که در خانۀ خود ایشان روزها آتشی برای پخت و پز غذا روشن نمی شد و غذایی پخته نمی شد. حتی موضوعِ عدم وجود غذای یک روزه در خانۀ پیامبر (ﷺ) از روایت های زیادی قابل فهَم است. این روش نیکو و اخلاق حسنۀ ایشان در این خصوص از این روایت به خوبی قابل فهم است:

حضرت انس (رض) روایت می کند:

"برای رسول الله (ﷺ) از بحرین مال آوردند و آن را به رسول الله (ﷺ) تقدیم نمودند. رسول الله (ﷺ) فرمودند:

'ـ آن را در مسجد تخلیه کنید.' این مال بیشترین مالی بود که تا آن روز برای پیامبر (ﷺ) آورده شده بود. رسول الله (ﷺ) به نماز رفت و هیچ نظری بسوی مال ننمود. وقتی نماز ختم شد، آمد و نزد مال ایستاد و به هر آن کسی که در آن جا نزدش بود، از آن مال برایش داد. رسول الله (ﷺ) این مال را تا آخر یعنی تا زمانی که پارچه یی از آن هم باقی نماند، آن جا را ترک ننمود." (بخاری، صلاة، جزیه، ۴، جهاد، ۱۷۲)

مقام و مرتبهٔ شهید

شهادت بلند ترین و علوی ترین مقامی است که یک بندهٔ مؤمن در این دنیا می تواند به آن دست یابد. در حالی که پایین ترین طبقهٔ جنت از دنیا و مافیها، بهتر و با خیرتر است، شهداء به سبب متعالی بودن و مکافات بزرگ شان در دنیا می خواهند که بار بار به دنیا بیایند و شهید شوند. خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۞

﴿آل عمران، ۱۵۷﴾

ترجمه: "اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید {در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نائل شوید که} همانا آمرزش و رحمت خدا بهتر از هر آن چیز است که {در حیات دنیا برای خود} فراهم آورند."

حضرت ابوقتاده (رض) روایت می کند:

"روزی رسول الله (ﷺ) در میان اصحاب شان به پا خاست و چنین خاطرنشان ساخت:

'ـ ایمان آوردن به خدا و جهاد نمودن در راه او از افضل ترین اعمال است.

با شنیدن این سخن مبارک رسول الله (ﷺ)، شخصی از آن میان برخاست و پرسید:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! اگر در راه خدا کشته شوم، این می تواند کفارۀ گناهانم در نزد خداوند متعال باشد؟

رسول الله (ﷺ) در پاسخ به آن شخص فرمودند:

ـ بلی! اگر تو با صبر، استقامت و انتظار پاداش تنها از جانب خداوند متعال بدون ترک جبهه در مقابل دشمن، در راه خدا شهید شوی، این می تواند کفارۀ گناهانت شود. اما قروض از این امر مستثنی می باشد. این را برایم حضرت جبرئیل (ع) گفت.'" (مسلم، اماره، ۱۱۷؛ ترمذی، جهاد، ۱۷۱۲/۳۳)

در روایتی دیگر نیز رسول الله (ﷺ) فرموده است:

"تمامی گناهان شهید را به جز حق بنده، خداوند متعال مورد عفو خود قرار می دهد." (مسلم، عماره، ۱۱۹)

همچنان رسول الله (ﷺ) روزی برای اصحاب شان چنین فرمودند:

"من شب در خواب دو شخص را دیدم. آن دو نزدم آمدند و مرا به درختی بالا نمودند. بعد به خانه یی بردند. آن خانه با زیبایی بی نظیرش گرانبها ترین خانه یی بود که تا الحال دیده بودم. بعد آن دو شخص برایم گفتند:

'ـ این خانۀ بی نظیر قصر شهیدان است.'" (بخاری، جهاد، ۴؛ جنائز، ۹۳)

رسول الله (ﷺ) اهتمام خاصی برای آن عده از اصحاب شان که به مقام رفیع شهادت نائل آمده است، نشان داده اند. ایشان با مژده حضور آن اصحاب شان در جنت، هم نزدیکان آنان را تسلی خاطر نموده اند و هم اصحاب دیگر شان را آرزومندِ رسیدن به این مقام ساخته اند.

شهادت در حقیقت به معنی مرگ ویا کشته شدن نیست، بلکه حیات جاودانی غیر قابل ادراکی است که انسان در آن زنده گانی به نعمات ابدی دست پیدا می کند. از این جهت خداوند متعال استعمال واژۀ "مرده" را برای بنده گان شهیدش ممنوع اعلان نموده است. و در آیۀ مبارکه می فرماید:

وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لا تَشْعُرُونَ﴿البقره، ۱۵۴﴾

ترجمه: "و به آنان که در راه خدا کشته شوند مرده نگویید، بلکه زندهٔ ابدی هستند و لیکن همهٔ شما این حقیقت را در نخواهید یافت."

شهدا در روز آخرت، با همان خون جاری یی که در هنگام شهادت از وجود شان جریان یافته بود، به هر طرف گشت و گذار می نمایند و دیگران از بوی خوش آن خون وجود شان آن ها را می شناسند و در این حال به فضیلت و شرف آنان شهادت می دهند. به این سبب خونِ جنازهٔ شهدا در دنیا شسته نمی شود.

رسول الله (ﷺ) سهولت و آسانی یی را که خداوند متعال در هنگام شهادت به بنده اش فراهم می کند، چنین به زبان می آورد:

"یک شخص به هر اندازه یی که از دندان مورچه هنگام گزیدن درد بیند، شخصی که شهید می شود نیز به همان اندازه از مرگ درد می کشد." (ترمذی، فضایل الجهاد، ۱۶۶۸/۲۶؛ نساء، جهاد، ۳۵؛ ابن ماجه، جهاد، ۱۶)

خداوند متعال به مقصد تشویق بنده گانش به شهادت چنین می فرماید:

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴿النّساء، ۷۴﴾

ترجمه: "پس کسانی باید در راه خدا جهاد کنند که {دست از جان شسته اند و} زنده گی این جهان را به آن جهان می فروشند و هرکس در راه خدا جهاد کند و کشته شود یا فاتح گردد، زود باشد که او را اجری عظیم دهیم."

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) آرزوی عمیق قلبی شان را برای شهادت چنین به زبان می آورند:

"اگر این کار به امتم سنگینی نمی کرد، از هیچ یکی از سریه ها (جنگی که پیامبر (ﷺ) در آن شرکت نموده است.) به عقب نمی ماند و در همهٔ آنان اشتراک می نمودم. می خواستم در راه خدا شهید شوم. بعد بار دیگر زنده گردانیده شوم و دوباره

شهیدی شوم. بار دیگر زنده گردانیده شوم و دوباره شهیدی شوم." (بخاری، ایمان، ۲۶؛ مسلم، عماره، ۱۰۳، ۱۰۷)

رسول الله با اشاره به این که هر مسلمان باید آرزوی شهادت را داشته باشد، چنین می فرمایند:

"کسی که از عمق قلب آرزوی شهادت را کند، اگر در رخت خوابش نیز وفات کند خداوند متعال برای او مرتبۀ شهادت را عطا می نماید." (مسلم، عماره، ۱۵۷؛ نسائی، جهاد، ۳۶)

"کسی که از ته دل آروزی شهادت را نماید، اگرچه شهید هم نشود، باز هم به اجر شهادت نائل می شود." (مسلم، عماره، ۱۵۶)

برعلاوه رسول الله (ﷺ) تعدادی از افراد ذیل را درحکم شهید قبول نموده است. باری رسول الله (ﷺ) از اصحاب شان پرسیدند:

"- شما چه کسانی را شهید می پندارید؟

اصحاب شان گفتند:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! هر آن شخصی که در راه خدا کشته شود، او شهید است.

پیامبر (ﷺ) فرمودند:

ـ پس اگر چنین است، تعداد شهدای امت ام، خیلی کم و اندک است."

اصحاب کرام (رض) از رسول الله (ﷺ) پرسیدند:

ـ پس شهداء چه کسانی هستند یا رسول الله (ﷺ)!

رسول الله (ﷺ) چنین فرمودند:

ـ کسی که در راه خدا کشته شود شهید است؛ کسی که در راه خدا بمیرد شهید است؛ کسانی که به اثر مریضی های ساری از بین می روند شهید هستند؛ کسی که بر اثر مریضی اسهال از دنیا می رود شهید است و کسی که با غرق شدن در آب می میرد، شهید محسوب می شود." (مسلم، عماره، ۱۶۵؛ ابن ماجه، جهاد، ۱۷)

در روایات دیگری رسول الله (ﷺ) کسانی را که در راه حفظ مال، خون، دین و ناموس خود نیز جان های شان را از دست می دهند، شهید خوانده است.
(نگا.، بخاری، مظالم، ۳۳؛ ایمان، ۲۲۶؛ ابوداود، سنت، ۲۸ـ۲۹؛ ترمذی، دیّات، ۲۱)

حضرت زینب (رض) در راه رسیدن به پدر بزرگوارش

وقتی داماد پیامبر (ﷺ) ابوالعاص که در غزوهٔ بدر به دست مسلمانان اسیر افتاده بود، آزاد شد و به مکه باز گشت، به خانمش حضرت زینب اجازه داد که به مدینه نزد پدرش برگردد. تقریباً یک ماه بعد از غزوهٔ بدر پیامبر (ﷺ) زید بن حارثه و فردی از انصار را بسوی حضرت زینب (رض) فرستاد و برای شان گفت:

"- تا وقتی که زینب (رض) نزد تان نیامده است، در وادی یأجوج منتظر آن باشید. وقتی او نزد تان آمد او را نزد من بیاورید."

ابوالعاص به زینب (رض) گفت که نزد پدرش برود. او نیز رخت سفر بربست. کنانه برادر ابوالعاص شتری را برای سفر نزد حضرت زینب (رض) آورد. او نیز بر کجاوهٔ شتر سوار شد. کنانه کمان و خریطهٔ تیرهایش را بر شانه اش انداخت و با گرفتن افسار شتر از مکه به راه افتید.

وقتی موضوع سفر حضرت زینب (رض) نُقل مجالس قریش شد. تعدادی برای برگشتاندن حضرت زینب (رض) فوراً به راه افتیدند. در محلی بنام زیتوا به او رسیدند. حبّار بن اسود با نیزه اش بر کجاوهٔ شتر زد و حضرت زیب (رض) را در صخره یی از شتر فرود آورد. حضرت زینب (رض) در آن وقت حامله بود. او از سبب ترس و وحشت این حادثه در آن هنگام دچار سقط حمل شد. کنانه به زمین زانو زد تیری از خریطه بیرون آورد، برکمان نهاد و گفت:

"- کسی نزدیک نشود! اگر کسی نزدیک شد با تیر او را خواهم زد!

معاندین با شنیدن این سخنان از تعقیب آنان دست برداشتند و برگشتند. ابوسفیان با تعدادی از مشرکین به آن جا آمدند و به کنانه گفتند:

ـ ای مرد! از پرتاب تیر بسوی ما دست بکش با تو سخن خواهیم گفت!

کنانه از پرتاب تیر دست کشید. ابوسفیان نزد او آمد و گفت:

ـ تو کار درستی نکردی! با این زن به صورت علنی هنگام روز در مقابل چشمان همه بسوی مدینه به سفر برآمدی. در حالی که تو از زحمات و رنج هایی که از جانب محمد (ﷺ) به ما رسیده است، آگاه هستی! وقتی تو دختر او را به صورت علنی از مقابل چشمان ما بسوی او ببری؛ این کار در نظر دیگران اثر ذلت و مصیبت روی داده به ما تلقی خواهد شد و در نظر آنان ما را ضعیف و ناتوان جلوه می دهد. به جانم سوگند یاد می کنم که نگهداشتن زینب در مکه و نفرستادن او نزد پدرش هیچ سودی برای ما ندارد. هدف ما از این کار انتقام گیری نیز نمی باشد. تو حالا حرف های مرا بپذیر و او را به مکه برگردان! وقتی صداها خاموش شد، آتش خشم آنان فروکش نمود و مردم دانستند که او را برگشتانده ایم، آن گاه او را مخفیانه از مکه بیرون کن و نزد پدرش ببر!"

کنانه نیز چنین کرد. چند شب در مکه ماند و انتظار فروکش کردن صداهای معترضان شد و بعد یک شب با حضرت زینب (رض) به راه افتیدند و او را به زید بن حارثه و همراه اش که در ناحیه یأجوج انتظار آنان را می داشتند، سپرد. آنان نیز حضرت زینب (رض) را نزد پدر بزرگوارش بردند. (ابن هشام، ج، ۲، ۲۹۷ـ ۲۹۹؛ ابن عبدالبدر، ج، ۴، ۱۸۵۴؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۳، ۳۶۲ـ۳۶۳)

ابوالعاص در سال ششم هجرت با کاروان تجارتی یی که خود آن را رهبری می کرد، دوباره اسیر گرفته شد. او بعد از اسارت صبح هنگام به دختر پیامبر (ﷺ) حضرت زینب خبر فرستاد و از او خواست تا او را از پدرش به عاریت بگیرد. هنگامی که رسول الله (ﷺ) برای مسلمین اقامۀ نماز صبح را می کرد، حضرت زینب (رض) سرش را از پنجرۀ اتاقش بیرون نمود و گفت:

"- ای مردم! من زینب دختر رسول الله (ﷺ) هستم! ابوالعاص را در حمایت خود قرار دادم.

بعد رسول الله (ﷺ) فرمود:

ـ شخصی که در حمایت تو قرار داشته باشد در حمایت ما نیز قرار دارد!

وقتی رسول الله (ﷺ) نزد زینب آمد، زینب (رض) برای شان گفت:

ـ ابوالعاص هم اقارب و هم پدر فرزندانم است. از این جهت او را در حمایت و پناه خود قرار دادم!

بعد رسول الله (ﷺ) به مجاهدین فرمود:

ـ اگر هرجی نیست و شایسته می دانید، اموالش را برایش دوباره بدهید و گرنه می توانید که اموالش را برایش ندهید. چون آن اموال متعلق به شما است. مجاهدین گفتند:

ـ نخیر یا رسول الله (ﷺ)! اموالش را برایش اعاده خواهیم کرد!"

ابوالعاص با اموال و کاروانش به مکه برگشت. اموالی از اهل مکه را که در کاروان بود، به صاحبانش تسلیم نمود و بعد از آنان پرسید:

"- ای مردم قریش! آیا کسی میان تان هست که مالش را برایش نسپرده باشم؟

ـ نخیر! به خدا سوگند کسی از ما نمانده که اموالش را تسلیم ننموده باشی!

این بار ابوالعاص پرسید:

ـ آیا تعهدی که با شما نموده بودم، آن را به جا آوردم؟

ـ بلی! به خدا سوگند به جا آوردی! خداوند تو را جزای خیر دهد! ما تو را انسانی شریف و وفادار یافتیم!

بعد از آن ابوالعاص خطاب به آنان گفت:

ـ به خدا سوگند، ترس این که مبادا شما گمان کنید به مقصد غصب نمودن اموال ما او اسلام را اختیار نموده است، در مدینه مسلمان نشدم. حالا من شهادت می دهم که هیچ خدایی به غیر از الله وجود ندارد و شهادت می دهم که محمد (ﷺ) بنده و رسول اوست."

ابوالعاص این را گفت و به مدینه نزد رسول الله (ﷺ) باز گشت.

رسول الله (ﷺ) حضرت زینب (رض) را بر اساس همان نکاح قبلی و یا نکاح جدیدی دوباره به عقدش در آورد. (واقدی، ج، ۲، ۵۵۳ـ۵۵۴، ابن سعد، ج، ۸، ۳۲ـ۳۳)

یهودیان و غزوهٔ بنی قینقاع

این غزوه در ماه شوال سال دوم هجرت مطابق به ماه اپریل سال ۶۲۴ به وقوع پیوسته است. یهودیان اطراف مدینه که نفوس قابل ملاحظه یی را دارا بودند، گاه و بیگاه از آمدن پیامبری برای اعراب سخن می گفتند. آنان برای این که گمان می نمودند آن پیامبر از میان خود شان ظهور خواهد کرد، این خبر را با گرمی و شور زیادی به هر طرف پخش می نمودند. اما ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) از میان اعراب برخلاف انتظار آنان سبب مشتعل شدن آتشِ حسادت آنان گردید. آنان بعد از ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) فوراً سخن خود را عوض کردند و به یکباره گی رسالت پیامبر (ﷺ) را انکار نمودند. خداوند متعال نیز در باره آنان چنین گفت:

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ* ﴿البقره، ۹۰﴾

ترجمه: "بد معامله یی با خود کردند که به نعمت قرآن که خداوند (ج) بر آن ها نازل کرد، کافر شدند از روی حسد و ستمگری که چرا خدا، فضل خود را مخصوص بعضی از بنده گان گرداند {چرا پیامبری از غیر بنی اسرائیل برانگیخته؟!} و به واسطهٔ این حسد باز خشم دیگری از خدا برای خود گرفتند و برای کافران عذاب سختی مهیّاست.

یکی از دلائل این برخورد یهودیان وابسته گی و دلبسته گی آن ها به دنیا بود. این ویژه گی درونی آنان، در آیهٔ کریمه نیز چنین تصریح شد:

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ* ﴿البقره، ۹۶﴾

ترجمه: "و بر تو {و بر همه} پیداست که یهودیان به حیات مادی حریص تر از همه خلق اند. حتی از مشرکان و از این رو هر یهودی آروزی هزار سال عمر

می کند؛ ولی عمر هزار سال هم او را از عذاب خدا نرهاند و خدا به کردار ناپسند آنان بیناست.

برعلاوه یهودیان به سبب داشتن قدرت و حاکمیت اقتصادی در بازار تجارتی بیش از اندازه مغرور شده بودند و بدین سبب خود را قومی برتر و برگزیده پنداشته و می گفتند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِله مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴿ ﴿المائده، ۱۸﴾

ترجمه: "یهود و نصارا گفتند:‘ما پسران خدا و دوستان اوییم.’..."

وقتی در برابر گناهان شان عذاب سختِ الهی را یاد آور می شدند، در جواب می گفتند:

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ﴿ ﴿البقره، ۸۰﴾

ترجمه: "و یهود گفتند که: ‘هیچ وقت آتش عذاب به ما نرسد مگر چند روزی معدود.’ به آنان بگو: ‘آیا بر آنچه دعوی می کنید عهد و پیمانی از خدا گرفته اید که خدا هم از آن عهد هرگز تخلف نکند یا چیزی به خیال جاهلانه خود به خدا نسبت می دهید؟’"

اما خداوند متعال رد این ادعای بی اساس را با این آیهٔ کریمه چنین خبر داد:

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿

﴿البقره، ۸۱﴾

ترجمه: "آری! هرکس اعمالی زشت اندوخت و کردار بدش او را احاطه نمود، چنین کسانی اهل دوزخ اند و در آن آتش پیوسته معذّب خواهند بود."

یهودیان مدینه در حالی که پیمان صلح و دوستی با رسول الله (ﷺ) و مسلمین بسته بودند، اما با آن هم در خفا در دشمنی با پیامبر (ﷺ) مداومت نشان می دادند. آنان با برجسته نمودن و مشتعل ساختن آتشِ نکته ها اختلافی موجود، اما خوابیده میان قبایل عرب در مدینه، دست به فتنه و فساد می زدند. این اعمال آنان را خداوند متعال برای رسول الله (ﷺ) و مؤمنین چنین آشکار ساخت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ* هَا أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ*﴾ (آل عمران، ۱۱۸-۱۲۰)

ترجمه: "ای اهل ایمان، به غیر از هم دینان خود{مسلمانان} دوست صمیمی و همراز نگیرید. چون آن ها از خلل و فساد در کار شما ذرّه یی کوتاهی نکنند، آن ها مایل اند شما همیشه در رنج باشید. دشمنی شما را بر زبان هم آشکار سازند و محققاً آن چه در دل دارند، بیش از آن است. ما به خوبی برای شما بیان آیات کردیم. اگر عقل را به کار بندید. آگاه باشید، چنانچه شما آن ها را دوست می دارید، آنان شما را دوست نمی دارند و شما به همهٔ کتب آسمانی ایمان دارید و آن ها در مجامع شما اظهار ایمان کرده و چون تنها شوند، از شدت کینه بر شما سر انگشت خشم به دندان گیرند. بگو: 'بدین خشم بمیرید.' همانا خدا از درون دل ها آگاه است. اگر شما {مسلمین} را خوشحالی پیش آید از آن غمگین شوند و اگر به شما حادثهٔ ناگواری رسد خوشحال شوند. اما اگر شما صبر پیشه کنید و پرهیزکار باشید، مَکر و عداوت آنان آسیبی به شما نرساند که همانا خدا بر آن چه می کنید واقف و آگاه است."

یهودیان پر از حسادت، بغض و کینه نسبت به مسلمانان قسمی که در آیات کریمه تصریح شد، وقتی مسلمانان در غزوهٔ بدر غالب شدند، آنان بسیار اندوه

گین شدند. حتی یهودیان بنی قینقاع این ناراحتی و اندوه شان را نتوانستند، پنهان کنند و تصمیم جنگ با مسلمانان را گرفتند و عزم جنگ کردند.

پلان های مطروحهٔ یهودیان با یکی از دوستان نزدیک شان عبدالله بن اُبی رئیس منافقین مدینه در بازار یهودیان، حیثیت یک دیگ جوشان سود آور مملو از فساد را برای آنان پیدا نموده بود. آنان هیچ اندیشهٔ مثبتی در مورد مسلمانان نداشتند. حتی آنان طرح ترور پیامبر (ﷺ) را نیز می کشیدند.

روزی یهودیان که در دشمنی با مسلمانان دست بالایی پیدا نموده بودند، به جان یک زن مسلمان در بازار یهودیان که از یک جواهر فروش متاعی خریده بود، افتیدند. لباس زن را از جانش در آوردند و او را مورد تمسخر قرار دادند. سخنان و رفتار های ناشایسته در برابر آن انجام دادند. یکی از مسلمانانی که از آن جا می گذشت شاهد آن حادثه بود، با شنیدن ناله و فریاد آن زن صبر از کفش ربوده شد و برجواهر فروش یهودی حمله نمود. در این حال جنگ میان این دو درگفت و در نتیجه آن یهودی به دست شخص مسلمان کشته شد. یهودیانی که در آن جا جمع شده بودند، نیز آن فرد مسلمان را شهید نمودند. وضعیت حالتِ رقّت باری را به خود گرفت و پیمان موجود میان یهودیان و مسلمین منحل شد. بعد از آن رسول الله (ﷺ) مسلمین و یهودیان را جمع نمود و برای شان فرمود:

"- ای گروه یهودیان! از خدا بترسید! از نزول بلا و مصیبتی که بر بالای قریش نازل نمود بپرهیزید و مسلمان شوید! چون شما از این که من پیامبر خدا هستم آگاه هستید. این موضوع را از کتاب تان که خدای متعال آن را برای شما فرستاده است، می دانید."

رسول الله (ﷺ) با این حدیث مبارک شان هم برای آنان پرداختِ بدل کردار نادرست شان را خاطر نشان ساخت و هم خواست برای آنان در مورد پابرجایی پیمان صلح اشاره یی داشته باشد. بعد از آن، پیشنهاد تجدید پیمان صلح را به آنان نمود. اما در مقابل با این جواب گستاخانه و وقیح یهودیان مواجه شدند:

"- ای محمد (ﷺ)! آیا تو ما را چون قریش گمان می کنی که از جنگ چیزی نمی دانستند؟ ما جنگجویان قوی تر از آنان هستیم. اگر با ما جنگیدی خواهی دانست که جنگ چیست و چگونه انجام می شود!"

بر این اساس خداوند متعال این آیهٔ کریمه را وحی نمود:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ* قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لأولِي الأَبْصَارِ*﴾ آل عمران، ۱۲-۱۳

ترجمه: "بگو به آنان که کافر شدند و به زودی مغلوب خواهید شد و به جهنم محشور خواهید گشت که بسیار بد جایگاهی است. نشانه و آیتی {از لطف خدا} برای شما در این بود که چون دو گروه با یک دیگر روبرو شدند {در غزوهٔ بدر} گروهی در راه خدا جهاد می کردند و گروهی دیگر کافر بودند و گروه کافر، مؤمنان را دو برابر خود به چشم می دیدند و خدا توانایی و یاری دهد به هر که خواهد و در این آیت الهی اهل بصیرت، عبرت جویند." (نگا.، ابوداود، حراج، ۲۱- ۳۰۰۱/۲۲)

به این ترتیب فسخ پیمان نامه از طرف یهودیان به معنی اعلان جنگ آنان بر علیه مسلمانان بود. این عملکرد آنان نیّت شوم آن ها را به خوبی آشکار نمود. در مقابل پیامبر (ﷺ) حضرت علی را به عنوان علمبردار گروه مسلمین انتخاب و با هم به مقصد حمله بسوی یهودیان بنی قینقاع در حرکت شدند. یهودیان در قلعهٔ شان را بستند و در حصار قلعه خود را محصور نمودند. یهودیان بنی قینقاع بر وصف این که با همدستی منافقین مدینه پلان های زیادی بر علیه مسلمین طرح نموده بودند، اما نتوانستند از قلعه بیرون شوند و حتی تیری هم بسوی مسلمانان پرتاب کنند. چون رسول الله (ﷺ) از طرفی آنان را در محاصرهٔ سختی قرار داده بود و از طرف دیگر تدابیر لازم در برابر تمامی حرکت های احتمالی منافقین را اتخاذ نموده بودند.

طرح مسدود نمودن در قلعه بر روی مسلمین را به یهودیان رئیس منافقین مدینه عبدالله بن اُبی برای آنان توصیه نموده بود و گفته بود که آنان راهمکاری خواهد کرد. اما رئیس منافقین به سبب وحشتی که بر او مستولی شده بود، نتوانست به سخنش عمل نماید. از این رو آنان را تنها گذاشت.

محاصره ۱۵ روز ادامه یافت. در قلب یهودیان که نتوانسته بودند در طول این مدت هیچ حرکتی از خود نشان دهند، ترس و وحشت زیادی غالب شد. از طرفی وقتی دیدند هیچ کسی به مدد شان نرسید، چاره را در پناه خواستن از مسلمین دیدند و از آنان پناه خواستند و به هر آن جزایی که از طرف رسول الله (ﷺ) برای شان داده می شد، اظهار رضایت نمودند.

رئیس منافقین عبدالله بن اُبی برای یهودیانی که بر اساس عرف و عادت خود شان باید کشته می شدند، از پیامبر (ﷺ) عفو خواست. رسول الله (ﷺ) بر اساس خواست های واصلهٔ عفو بیشمار، آنان را نکشت و به عنوان جزاء آنان را در مناطق شمالی مدینه یعنی سوریه و شام تبعید نمود. وقتی آنان به وادی القراء رسیدند، یک ماه در آن جا اقامت نمودند. یهودیان ساکن در وادی القراء برای آنان خوراک و مرکب دادند. زنده گی یهودیان بنی قینقاع که بعد از آن وادی نیز کوچیدند و به سفر ادامه دادند، زیاد به طول نینجامید. (ابن هشام، ج، ۲، ۴۲۶-۴۲۹؛ واقدی، ج، ۱، ۱۷۶-۱۸۰؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۸-۳۰)

ازدواج حضرت علی کرم الله وجه با حضرت فاطمه (رض)

از اشراف قریش، قبل از این همه کسانی چون حضرت ابوبکر (رض) و حضرت عمر (رض) خواستگار حضرت فاطمه (رض) بودند. اما رسول الله (ﷺ) برای شان فرموده بودند:

"من در مورد او انتظار حکم الهی را می کشم."

بدین سبب حضرت علی (رض) با وجود تشویقات اقاربش بنی هاشم، نمی توانست در این خصوص حرفی به زبان بیاورد. مدتی بعد بر اساس اصرار و پافشاری نزدیکانش به حضور رسول الله (ﷺ) مشرف شد. (ابن سعد، ج، ۸، ۱۹)

حضرت علی (رض) ادامۀ این واقعه را خود چنین بیان نموده است:

"در نهایت به حضور رسول الله (ﷺ) به این هدف شرف یاب شدم. ایشان با تمام وقار معنوی و هیبت شان نشسته بودند. من نیز در مقابل شان زانو زدم و سکوت اختیار نمودم و نتوانستم برای شان در این خصوص چیزی به زبان بیاورم. بعد ایشان خود از من پرسید:

'ـ چرا آمدی؟ آیا ضرورتی داری؟ گمانم فاطمه را می خواهی!؟'

در این حال من نتوانستم چیزی بگویم و سکوت نمودم." (ابن کثیر، البدایه، ج، ۳، ۳۷۹)

بعد از این که رسول الله (ﷺ) به این کار رضایت نشان دادند، حضرت علی کرم الله وجه تعدادی از اشیای خود را به فروش رسانید و مبلغ ۴۸۰ درهم به عنوان مهر آماده و به رسول الله (ﷺ) داد. رسول الله (ﷺ) این مبلغ را به سه حصه تقسیم نمودند و دستور دادند تا با دو حصه آن عطر و خوشبویی و با یک حصه باقی مانده آن لباس خریداری نماید. (ابن سعد، ج، ۸، ۱۹)

رسول الله (ﷺ) یک شال، یک ظرف آب و یک رخت خواب که میان آن پر از علوفه بود، به عنوان جهزیه به دخترش حضرت فاطمه (رض) داد. (نسائی، نکاح، ۸۱)

بعد به حضرت بلال (رض) گفت:

"- ای بلال! آرزو دارم که امتم طعام دادن در عروسی را سنت نمایند!"

بعد به حضرت بلال (رض) دستور دادند، تا در این مراسم غذا آماده نماید. بعد از آن حضرت علی کرم الله وجه سپر جنگی خود را نزد یک یهودی به گرو گذاشت و با آن پول نیم پیمانه جو خرید و با آن در ضیافت عروسی غذای شیرینی بنام حیس آماده نمود. مهاجرین و انصار گروه گروه آمدند و از آن طعام خوردند و رفتند. (ابن سعد، ج، ۸؛ عبدالرزاق، ج، ۵؛ دیاربکری، ج، ۱، ۴۱۱)

نور عالم فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ)، ظرفی آب خواست و با آن وضوء نمود. حضرت علی کرم الله وجه را صدا زد. از آب طهارتش بر سینه

و میان دو کتفش اندکی پاشید. بعد حضرت فاطمه (رض) را خواست. بر او نیز همین عمل را انجام داد و گفت که او را با بهترین و با خیر ترین فرد خانواده و مردم نکاح نموده است. بعد برای حضرت فاطمه (رض) و حضرت علی کرم الله وجه چنین دعاء نمود:

"پرودرگارا! از شیطان رانده شده در مورد آنان و فرزندان شان به تو پناه می برم!" (ابن سعد، ج، ۸، ۲۴؛ دیار بکری، ج، ۱، ۴۱۱)

رسول الله (ﷺ) وقتی کارهای زنده گی را میان آن دو تقسیم می نمودند، حضرت فاطمه (رض) را برای انجام کارهای خانه و حضرت علی کرم الله وجه را برای انجام کار های بیرونی توصیه نمودند. (قاسانی، ج، ۴، ۲۴)

رسول الله (ﷺ) برای تربیۀ معنوی افراد خانودۀ شان و آماده ساختن آنان از این مجرا برای زنده گی ابدی دقت و اهمیت زیادی نشان می دادند. مثلا وقتی آیات **۳۲** و **۳۳** سورۀ احزاب نازل شد:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلا مَعْرُوفًا* وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأولَى وَأَقِمْنَ الصَّلاةَ وآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا* ﴿الاحزاب، ۳۲-۳۳﴾

ترجمه: "ای زنان پیامبر! شما مانند دیگر زنان نیستید {بلکه مقام تان رفیع تر است.} اگر خدا ترس و پرهیزکاری باشید، پس زنهار نازک و نرم {با مردان} سخن مگویید. مبادا آن که دلش بیمار {هوا و هوس} است به طمع افتد. {بلکه متین} و درست و نیکو سخن گویید و در خانه های تان بنشینید و آرام گیرید {و بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید} و مانند دورۀ جاهلیت پیشین با آرایش و خود آرایی بیرون نیایید و نماز به پا دارید و زکات {مال به فقیران} بدهید و از امر خدا و پیامبرش اطاعت کنید. خدا چنین می خواهد که هر رِجس و آلایشی را از شما خانودۀ {نبوت} ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند."

رسول الله (ﷺ) در طول ۶ ماه هر صبح هنگامی که برای ادای نماز صبح به مسجد می رفتند، درِ خانۀ حضرت فاطمه را می زدند و می فرمودند:

"به نماز {برخیزید} ای اهل بیت! خداوند (ج) می خواهد که گناهان شما را عفو و شما را پاک و منزّه گرداند." (ترمذی، تفسیر، ۳۳)

همچنان پیامبر (ﷺ) بعضی از شب ها درِ خانۀ حضرت علی و حضرت فاطمه (رض) را می زد و می فرمود:

"آیا نماز نمی خوانید؟" (بخاری، تهجد، ۵)

حضرت علی کرم الله وجه در خصوص دقت پیامبر (ﷺ) در تربیۀ معنوی فرزندان شان این حادثۀ آموزنده را چنین نقل می کند:

"فاطمه (رض) دوست داشتنی ترین فرد خانواده و فرزندِ رسول الله (ﷺ) بود. دستان حضرت فاطمه (رض) برای این که همه روزه آسیاب سنگی را می چرخاند و شانه اش برای این که مشک آب را با آن حمل می نمود، زخم شده بود. سر و صورتش نیز هنگام جارو زدن خانه پر از گرد و خاک می شد. یک بار تعدادی از اسیر ها را نزد رسول الله (ﷺ) آورده بودند. من به فاطمه (رض) گفتم:

'ـ اگر فعلاً نزد پدرت بروی و برای خود خدمتگاری بخواهی خوب خواهد شد.

حضرت فاطمه (رض) وقتی نزد پدرش رفت، دید ایشان با اطرافیان شان در حال صحبت هستند. نتوانست برای پیامبر (ﷺ) چیزی بگوید و بازگشت. فردا رسول الله (ﷺ) به خانۀ فاطمه (رض) سر زد و از او پرسید:

ـ دختر ام، چه احتیاجی داشتی؟ و چرا دیروز نزدم آمده بودی؟

حضرت فاطمه (رض) سکوت نمود و پاسخ نداد. من مداخله نمودم و گفتم:

ـ من عرض کنم ای رسول خدا (ﷺ)!

و موضع را به سمع آنان رسانیدم. بعد از استماع، رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ ای فاطمه (رض)! از خدا بترس! فریضه های خداوند متعال را ادا کن! کارهای خانه ات را خود انجام بده! وقتی وارد بستر خوابت می شوی، **۳۳** بار

سبحان الله، **۳۳** بار الحمد لله و **۳۴** بار الله اکبر بگو. مجموعاً **۱۰۰** می شود. این برای تو بهتر از خدمتگار است و به خدا سوگند اهل صفه، از گرسنه گی بر شکم های شان سنگ می بندند و من درحالی که نمی توانم شکم آنان را سیر کنم، چگونه برای تو خدمتکاری بدهم. در بدل آزادی اسیران فدیه دریافت می کنم و آن را نیز صرف اصحاب صُفه می نمایم. (احمد، ج، ۱، ۱۰۶)

حضرت فاطمه (رض) گفت:

- از خدا و رسولش راضی هستم!'

به این ترتیب رسول الله (ﷺ) برای او خدمتگاری نداد." (ابوداود، خراج، ۱۹ـ۲۰)

اهل بیت و محبّت شان

معنی لغوی عبارتِ "اهل بیت" به افرادی که در یک خانواده زنده گی می کنند، اطلاق می شود. اما در این جا این اصطلاح تمامی افراد خانوادۀ پیامبر (ﷺ) را در بر می گیرد. به این معنا رسول الله (ﷺ) و تمامی افراد خانوده شان؛ علی، جعفر، عقیل، عباس و خانوادۀ شان از جملۀ اهل بیت محسوب می شوند. قسمی که فرستادن صلوات و سلام بر تمامی مؤمنین واجب می باشد، محبت و حرمت اهل بیت نیز از وظایف مسلمانان به حساب می رود. (احمد، ج، ۶، ۳۲۳)

گرفتن مال زکات برای اهل بیت رسول الله (ﷺ) حرام می باشد. روزی رسول الله (ﷺ) دید که حضرت حسن (رض) یک دانه خرمای زکات را که متعلق به بیت المال بود در دهان گرفت. فوراً آن خرما را از دهان حضرت حسن (رض) بیرون نمود و فرمود:

"آیا نمی دانی که اهل بیت محمد (ﷺ) مال زکات را نمی خورند؟" (بخاری، زکات، ۵۷؛ احمد، ج، ۱، ۲۰۰)

رسول الله (ﷺ) چنین فرموده اند:

"خداوند متعال را از بهر نعمات بی پایانی که برای ما عطا نموده است، دوست بدارید. مرا نیز برای این که خداوند (ج) را دوست دارید، دوست داشته

باشید. اهل بیتم را نیز برای این که مرا دوست دارید، دوست داشته باشید!" (ترمذی، مناقب، ۳۷۸۹/۳۱)

همچنان روزی رسول الله (ﷺ) دستان نواسه های شان حضرت حسن و حسین (رض) را به دست گرفتند و چنین فرمودند:

"هر آن کسی که مرا، این دو را {اشاره به حسنین} و مادر و پدر آن ها را دوست داشته باشد، در روز آخرت با من یک جا خواهند بود." (ترمذی، مناقب، ۲۰)

اصحاب کرام (رض) محبت و احترام زیادی نسبت به نزدیکان رسول الله (ﷺ) از خود نشان می دادند. چون عاشق به نسبت عشقی که به معشوقش دارد، هر آن چیزی که متعلق به معشوق است از قبیل؛ دوستان، خدمتکاران، اقارب، غذایی که او می خورد و لباسی را که او می پوشد... دوست می دارد. با افزایش محبت عاشق محیط سرایت عشق او به اشیا و افراد ماحول او نیز، گسترش می یابد.

اصحاب برگزیده یی که رسول الله (ﷺ) را بیشتر از جان شان دوست می داشتند، به اندازه یی بر پیامبر (ﷺ) و اهل بیت شان حرمت داشتند که هرگاه یکی از نزدیکان ایشان عزم سوار شدن بر مرکبی را می نمودند، آن ها رکاب آن مرکب را می گرفتند، تا آن ها به راحتی بر آن سوار شوند. (هیثمی، ج، ۹، ۳۴۸)

اصحاب گرامی پیامبر (ﷺ) از جان و دل آروزی ازدواج با یکی از اقارب پیامبر (ﷺ) را داشتند؛ تا از این راه پیوند و قرابتی با رسول الله داشته باشند و به برکت آن پیوند مفتخر شوند. (هیثمی، ج، ۹، ۱۷۳)

مردمان زیادی از نسل پاک و تمیز پیامبر اسلام فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) امروز در مناطق مختلف جغرافیای اسلامی زنده گی می کنند. کسانی را که از اعقاب حضرت امام حسین (رض) به دنیا آمده اند، "سید" و کسانی را که از اعقاب حضرت امام حسن (رض) به دنیا آمده اند، "شریف" می خوانند.

سوالات فصل چهارم

الف. سوالات تشریحی:

۱. چرا پیامبر (ﷺ) به زنده گی تجاری مسلمانان اهمیت داده است؟

۲. سه توصیهٔ یی را که پیامبر (ﷺ) به تاجران نموده بود، بیان دارید؟

۳. مهم ترین درسی که از اشتراک پیامبر (ﷺ) در اعمار مسجد نبوی و انتقال خشت و گِل با دستان خود شان، می توان استخراج کرد، چیست؟

۴. از زنده گی پیامبر (ﷺ) حادثه یی را نقل کنید که در آن اهمیت ادای نماز با جماعت بیان شده باشد؟

۵. آذان چه تاثیری در دنیای درونی و معنوی مؤذن ایجاد می نماید؟ بیان دارید؟

۶. الفاظ عربی دعای آذان و معنی آن چگونه می باشد؟

۷. ترجمه: "کسانی که نمی دانند، از جهت عفت شان آن ها را ثروتمند گمان می کنند. تو از سیمای شان آن ها را می شناسی." مخاطب و مراد این آیهٔ مبارکه چه کسانی می باشد؟

۸. پیامبر (ﷺ) به سبب نداشتن مهر کافی ازدواج شان را با حضرت عایشهٔ (رض) به تأخیر می اندازد. از این واقعه چه درس هایی می توان گرفت؟

۹. دو روشی را نام ببرید که به وسیلهٔ پدیدهٔ جهاد از حق و ارزشی که اسلام به انسان داده است، محافظت صورت می گیرد؟

۱۰. بعد از غزوۀ بطن النخله حکم بن قیس بر اثر تبلیغ و دعوت زیاد رسول الله (ﷺ) اسلام را قبول نمود. از این حادثه چه آموزه هایی را می توان آموخت؟

۱۱. از نماز تراویحی که پیامبر (ﷺ) اداء نموده بودند، تعداد رکعات و طرز انجام آن را چگونه می توان استخراج نمود؟

۱۲. زکات دهنده، هنگام دادن زکات باید چه احساس و تفکری داشته باشد؟

۱۳. هدف از انجام اعتکاف که سنت رسول الله (ﷺ) است، چه می باشد؟

۱۴. دلائل و حکمت هایی که رسول الله (ﷺ) در غزوه بدر همکاری یک جوان دلیر یعنی خبیب را قبل از اسلام آوردن قبول ننمود، چه می باشد؟

۱۵. سه کمک الهی یی را که در غزوۀ بدر خداوند متعال برای مسلمانان نموده است، نام ببرید؟

۱۶. برای این که در یک جنگ خداوند متعال فرشته هایش را به مدد بفرستد، مسلمانان باید دارای کدام اوصاف باشند؟

۱۷. از معاملۀ یی که در غزوۀ بدر با اسیران صورت گرفت، کدام ارزش هایی را که اسلام به انسان داده است می توان استنتاج نمود؟

۱۸. برای کسی که اتهام می بندد و می گوید: "اسلام دینی است که برده گی را قبول دارد و ارزش حقیقی انسان را برایش نداده است." چه پاسخی می توان ارائه نمود؟

۱۹. بزرگی و تقدس مقام شهادت را از کدام سخنان پیامبر (ﷺ) می توان فهمید؟

۲۰. یک مسلمان چرا باید اهل بیت را دوست داشته باشد؟

ب. سوالات خانه خالی:

۱. .... از اهل بیتِ رسول الله (ﷺ) بود که هنگام هجرت بسوی مدینه نزد پدرش توسط مشرکین از شتر پایین کرده شد.

۲. .... به معنی مؤاخات می باشد که میان مهاجرین و انصار انجام شده است.

۳. رسول الله (ﷺ) در طول زنده گی شان .... غزوه و .... سریهٔ مجموعاً .... سوقیات نظامی ترتیب داده اند.

۴. اولین حرکت نظامی پیامبر (ﷺ) که خود ایشان نیز در آن اشتراک داشت ند.................... نام دارد.

۵. نماز تراویح در زمان خلافت .... به شکل جمعی و با جماعت اداء شده است.

۶. در غزوهٔ بدر تعداد مسلمین .... و تعداد مشرکین به .... نفر می رسید.

۷. به کسانی که از نسل حضرت حسین (رض) به دنیا آمده اند .... و به کسانی که از نسل حضرت حسن (رض) به بار آمده اند، .... گفته می شود.

۸. روزه در سال .... هجرت بر مسلمانان فرض گردانیده شد.

۹. ابولهب بعد از غزوهٔ .... از شدت خشم و اندوه بسیار از دنیا رفته است.

۱۰. رسول الله (ﷺ) در مورد صدقهٔ فطر فرموده اند: "آنان را از .... در این روز .... نجات دهید!"

ج. سوالات گزینه یی:

۱. از برخورد و مناسبت حضرت رسول الله (ﷺ) با حضرت انس (رض) کدام یکی از روش های آموزشی ذیل قابل استفهام نیست؟

الف: با مخاطب نهایت با صبر و پذیرش باید بر خورد صورت گیرد.

ب: نظر به سویه و مزاج مخاطب باید با و محبت و نزدیکی صورت گیرد.

ج: اگر برخوردِ مخاطب خوب یا بد به هرشکلی که باشد، باید با نزاکت و ظرافت تمام با وی برخورد صورت گیرد.

د: اگر سن مخاطب خورد هم باشد باید به وی به مثابهٔ بزرگان احترام قائل شد و محترمانه با وی رفتار شود.

۲. کدامی یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ عناصری است که در برادری میان مهاجرین و انصار انجام نشده است؟

الف: تقسیم خانه ها و عاید حاصلات باغچه های شان میان هم.

ب: دادن تمامی مال و اموال برای برادرِ مؤمن خود.

ج: تقسیم خوشی و شادی در هنگام سرور و انقسام غم واندوه در حالت مصیبت میان همدیگر.

د: دادن چیزی برای برادرِ مؤمن خود با درک حالت او و در حالی که خود بدان احتیاج دارد.

۳. کدام یکی از گزینه های ذیل می تواند نتیجهٔ ادعای گروه مهاجرین و انصار مبنی بر این که پیامبر (ﷺ) کدام یکی از مایان را دوست دارد و جواب های پیامبر (ﷺ) در این ارتباط، باشد؟

الف: رسول الله (ﷺ) مهاجرین و بنی هاشم را بیشتر از انصار دوست داشتند.

ب: رسول الله (ﷺ) انصار را بیشتر از مهاجرین و بنی هاشم دوست داشتند.

ج: رسول الله (ﷺ) به انصار، مهاجرین و بنی هاشم محبت زیادی نسبت به اهل بیت داشتند.

د: رسول الله (ﷺ) هر آن کسی را که در راه اسلام فداکاری نموده بود، دوست داشتند.

سوالات فصل چهارم

۴. کدام یکی از گزینه های ذیل در رابطه به عهد نامهٔ مدینه درست می باشد؟

الف: عهد نامهٔ مدینه از تمام جهات یک قانون اساسی کامل و شامل می باشد.

ب: عهد نامهٔ مدینه برای دفاع از حق مسلمین در برابر مشرکین آماده شده بود.

ج: در این عهد نامه مسلمین نسبت به یهودیان و مسیحیان از امتیاز بیشتری برخوردار شدند.

د: عهد نامهٔ مدینه، برای تمامی طبقات اجتماعی، نژادی و دینی عدالت و انضباط اجتماعی را به بار آورده است.

۵. کدام یکی از مفادات موجود در گزینه های ذیل شامل عهد نامهٔ مدینه نمی شود؟

الف: اگر کسی جنایتی را انجام دهد، قبیلهٔ وی مجبور است تا خون بهای او را به تنهایی پرداخت نماید.

ب: در صورت به میان آمدن یک اختلاف، این اختلاف تحت حَکمیّت پیامبر (ﷺ) حل و فصل خواهد شد.

ج: جنگ در داخل مدینه ممنوع می باشد. اگر حمله یی از خارج بر مدینه صورت گیرد، طرفین هر یک مسؤول دفاع از مناطق خود هستند.

د: طرفین پیمانه نباید مشرکین را مورد حمایت قرار دهد.

۶. وقتی پیامبر (ﷺ) به مدینه هجرت نمودند، بازار تجارتی مسلمین را از یهودیان جدا و با تشویق مسلمین در این راه و حضور شان در بازار اهتمام زیادی در این امر نشان دادند. از این اهتمام پیامبر (ﷺ) کدام یکی از آموزه های اجتماعی - اقتصادی ذیل قابل استنتاج می باشد؟

الف: در بلادِ اسلام تجارت به غیر از مسلمانان برای دیگران مجاز نمی باشد.

ب: سایر طبقاتی که منسوب به ادیان دیگری به غیر از دین مبین اسلام است، باید دچار ضعف اقتصادی شده و مجبور شوند تا به اسلام رو آورند.

ج: انجام معامله در یک بازار با یهودیان، مسیحیان و مشرکین تا زمانی که ضرورت مبرمی برای آنان به پیش نیامده باشد.

د: قوت یابی مسلمانان در امر اقتصادی و تجاری و داشتن یک اقتصاد پویا برای مسلمانان، یکی از عناصر تقویت کننده اسلام می تواند باشد.

۷. اولین مسجد در اسلام، یعنی مسجد النبوی به غیر از عبادت دیگر به کدام مقاصد ذیل به کار گرفته نشده است؟

الف: به عنوان مکان جلسه برای بحث ها و مسائل اداری و نظامی اسلام و جامعهٔ اسلامی.

ب: به عنوان استراحت گاه، شفاخانه و مکان عرضهٔ خدمات صحی مورد استفاده قرار گرفته است.

ج: به عنوان درسگاهی که علوم دینی و مباحث مرتبط به آن در آن جا آموزش داده می شد.

د: به عنوان مرکز تجارتی یی که هر نوع اموال تاجران در آن گذاشته می شد، مورد استفاده قرار گرفته شده است.

۸. از این حدیث پیامبر (ﷺ): "اگر در یک قریه یا صحرا سه نفر باشد و آنان نماز شان را با جماعت اداء ننمایند، شیطان آنان را محاصره و مغلوب می نماید. پس به خواندن نماز با جماعت ادامه بدهید." کدام یکی از گزینه های ذیل قابل فهم نیست؟

الف: در این حدیث به گروه های انسانی یی که در هر نقطهٔ زمین زنده گی می کنند دستور داده شده است، تا نماز شان را با جماعت اداء نمایند.

ب: از اهمیت اداء نماز با جماعت در جوامع بشری بحث شده است.

ج: ادای نماز با جماعت تنها مقید به قریه ها وصحراها شده است.

د: تأکید صورت گرفته است که در هر مکان و زمان مسلمین باید نماز شان را با جماعت اداء نمایند.

۹. کدام یکی از موارد ذیل در بارهٔ اهمیت آذان درست نمی باشد؟

الف: آذان اعلان مشترک نماز میان ملل مختلف می باشد که نباید به غیر از ساختار و زبان اصلی آن خوانده شود.

ب: آذان هشدار الهی یی است که آمدن و رفتن از این دنیا را در اذهان مؤمنین تداعی می نماید.

ج: آذان فرض قطعی یی است که در قرآن کریم برای ما آموزش داده شده است.

د: آذان در آموزش موسیقی برای نسل های بعدی، یک شاهکار هنری بی بدیل می باشد.

۱۰. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ دلائل و حکمت های تعدد زوجات پیامبر (ﷺ) نمی باشد؟

الف: برقراری روابط حسنه و نیک با مردم قبایل و باور های مختلف تا بدین وسیله سبب هدایت دیگران شود.

ب: برای این که مجبور شده بود، سال های اول جوانی اش را با حضرت خدیجه سپری نماید.

ج: برای تجلی بهتر بعضی از احکام شرعی اطاعت از اشارات آیات الهی در ارتباط به ازدواج شان.

د: به قصد همکاری با خانم های پاک و با عفت نخستین مسلمانان و مهاجرین که شوهر های شان را از دست داده و دچار چالش های اقتصادی شده بودند.

I. چالش های اقتصادی و قحطی.
II. تحریک یهودیان به وسیلهٔ مشرکین مکه.
III. اهانت یهودیان و فعالیت های آنان بر علیه اسلام.
IV. فعالیت دشمن به شکل تشکیلات و قوت تسلیحاتی آنان.
V. فعالیت های مخفی و مرموز منافقین.

۱۱. کدام یکی از موارد فوق مانع اصلی فرا راه انتشار و انکشاف دین اسلام در مدینه را تشکیل می داد؟

الف: II, III, V

ب: I, III, IV

ج: II, III, V

د: I, III, IV

۱۲. ترجمه: "به مسلمانان که مورد قتل {و غارت} قرار گرفته اند، اجازهٔ {جنگ با دشمنان} داده شد، زیرا آن ها از دشمن سخت ستم کشیدند و همانا خدا بر یاری آن ها قادر است. آن مؤمنانی که به ناحق از خانه هاشان آواره شده اند {و جرمی نداشتند} جز آن که می گفتند:'پروردگار ما خدای یکتاست و اگر خدا {رخصت جنگ ندهد و} دفع شر بعضی از مردم را با بعضی دیگر نکند همانا صومعه ها، دیرها، کنشت ها و مساجدی که در آن {نماز و} ذکر خدا بسیار می شود، همه خراب و ویران شود و هرکه خدا را یاری کند، البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است."

از این آیات کریمه کدام یکی از نتایج ذیل قابل فهم نیست؟

الف: جهاد آخرین انتخاب برای مسلمانان است، وقتی که بر آنان حمله صورت گیرد و راه دیگری نداشته باشند.

ب: جهاد حق دفاعی یی برای مسلمانان است که وقتی آنان مورد ظلم قرار گیرند و مانع زنده گی شان با اساسات اسلام شوند، بتوانند از حق خود به این وسیله دفاع کنند.

ج: جهاد تلاش هدایت نمودن توسط شمشیر و زور برای کسانی می باشد که ایمان نیاورده اند.

د: جهاد مجادله برای حفظ دین، ناموس، جان، وطن، مال و انتشار اسلام با تمام امکانات دست داشته از قبیل جان، مال، زبان و سایر الزامات می باشد.

۱۳. کدام یکی از گزینه های ذیل از اهداف جهاد در اسلام بوده نمی تواند؟

الف: انجام فتوحات برای بدست آوردن منافع بیشتر اقتصادی و تسلط یافتن بر مناطق بیشتر.

ب: از میان برداشتن ظلم و شکنجه یی که در یک مکان بر مظلومین جاری است.

ج: حفظ آزادی اندیشهٔ انسان ها و فراهم نمودن زمینهٔ آشنایی آن ها با اسلام.

د: حفظ و دفاع از هرگونه حق و آزادی مسلمانان.

۱۴. کدام یکی از گزینه های ذیل از فوایدی نیست که روزه برای تزکیهٔ نفسی یک مسلمان فراهم نکند؟

الف: انسان با گرفتن روزه برای این که در برابر با آرزو های نفسانی اش می ایستد، صبر و مبارزه را می آموزد.

ب: انسان با گرسنه ماندن، حال فقرا و غُربا را بهتر درک می کند و با شفقت و مهربانی با آنان بر خورد می کند.

ج: در برابر آرزو های شهوانی و خواست های متعدد نفسانی برای انسان شرف و حیثیت کمائی می نماید.

د: سحر خیزی، صحت مندی و سلامتی را برای انسان ها فراهم می سازد.

۱۵. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ زیبایی هایی نیست که بعد از فرض شدن زکات در جوامع اسلامی پدید آمد؟

الف: جلو ثروتمند شدن بیش از حد اغنیا گرفته شد و در آمد ماهیانهٔ فقرا نیز به این وسیله تأمین گردید.

ب: میزان تفاوت در آمد و ثروت میان فقراء و اغنیاء بیشتر شده و از افزایش میزان فقر فقراء جلوگیری به عمل آمد و فقراء بیش از حد فقیر شدند.

ج: احساس برادری و محبت افزایش یافت و آرامش اجتماعی و وحدت جمعی به میان آمد.

د: سردی روابط از میان اغنیا و فقراء برداشته شد و هر دو طرف به یک دیگر شان با محبت و دوستی نگریستند.

۱۶. کدام یکی از گزینه های ذیل دلائل وقوع غزوهٔ بدر نمی تواند به شمار آید؟

الف: دشمنی، کینه و نفرت بی حد و حصر مشرکین بر علیه مسلمانان.

ب: خواست جنگیدن مسلمانان با مشرکینی که آنان را از دیار شان مکه بیرون کرده بودند.

ج: افزایش روز افزون قوت مسلمین در مدینه و تحت کنترول در آوردن راه تجارتی کاروان های قریش.

د: اطمینان قطعی سران قریش از پیروزی در این جنگ و به این وسیلهٔ داشتن آرزو و تمایل به این جنگ.

۱۷. "در غزوهٔ بدر اقارب نزدیکی چون، پدر، کاکا، ماما، اولاد برادر و پسر کاکا در طرفین جنگ حضور داشتند. آن روز حضرت ابوبکر (رض) با پسرش، حضرت ابوعبیده بن جرّاح (رض) با پدر و حضرت حمزه (رض) با برادرش جنگیدند."

مهم ترین نتیجهٔ یی که از متن فوق می توان استنباط نمود، کدام یکی از گزینه های ذیل می باشد؟

الف: در اسلام پیوند های خانواده گی و اقارب بسیار قوی هستند.

ب: بعد از آمدن اسلام، در جنگ ها، رابطهٔ خونی نه، بلکه رابطهٔ اخوت دینی اساس قرار داده شد.

ج: اسلام برای مسلمانان اجازه داده است که در راه منافع شان می توانند با اقارب شان بجنگند.

د: اسلام برای مسلمین دستور داده است که در مقابل کسانی که ایمان نیاورده اند، تا زمانی که ا یمان می آورند، بجنگند.

۱۸. ترجمه: "آگاه باشید، چنانچه شما آن ها را دوست می دارید، آنان شما را دوست نمی دارند و شما به همهٔ کتب آسمانی ایمان دارید و آن ها در مجامع شما اظهار ایمان کرده و چون تنها شوند از شدت کینه بر شما، سر انگشت خشم به دندان گیرند و بگویید: 'بدین خشم بمیرید.' همانا خدا از درون دلها آگاه است." (آل عمران، ۱۱۹)

از این آیهٔ کریمه کدام عمل اجتماعی ذیل قابل درک است؟

الف: ایجاد روابط بین الملی با یهودیان در دین ما ممنوع قرار داده شده است؟

ب: یهودیان در طول تاریخ در مقابل مسلمانان دشمنی و کینه داشته اند.

ج: داشتن رابطهٔ عمیق تجاری با یهودیان در دین ما مناسب دانسته نشده است؟

د: قسمی که در طول تاریخ هیچ یهودی یی مسلمان نشده است، از این پس نیز نخواهد شد.

سوالات فصل چهارم

۱۹. ترجمه: "ای زنان پیامبر! شما مانند دیگر زنان نیستید {بلکه مقام تان رفیع تر است.} اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید، پس زنهار نازک و نرم {با مردان} سخن مگویید. مبادا آن که دلش بیمار {هوا و هوس} است به طمع افتد {بلکه متین} درست و نیکو سخن گویید. در خانه های تان بنشینید و آرام گیرید {و بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید} و مانند دورهٔ جاهلیت پیشین با آرایش و خود آرایی بیرون نیایید و نماز به پا دارید و زکات {مال به فقیران} بدهید و از اوامر خدا و رسول اطاعت کنید. خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما خانواده {نبوت} ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند." (الاحزاب، ۳۲_۳۳)

با توجه به این آیات کریمه کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ نکات ظریفی است که یک خانم مسلمانِ پیرو اهل بیت نمی تواند آنَ را از آیات فوق استخراج نماید؟

الف: پرهیز از پوشیدن لباس ها، تزئینات، رفتار و گفتاری که توجه مردان بیگانه را به خود جلب کند.

ب: پرهیز از برجسته ساختن عمدی زیبایی های بدنی در انظار عام، استفاده از ابزاری که این زیبایی ها را بیشتر برجسته می سازد.

ج: در قبال محتاط بودن به انجام عبادات، در خدمات اجتماعی نیز با احساس و مسئولیت باید سهیم شد.

د: پاک شدن از هرگونه گناه و داشتن یک زنده گی معصومانه و عاری از گناه.

۲۰. محبت و حرمت به اهل بیت در اسلام از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. کدام یکی از گزینه های ذیل از دلائل این محبت و حرمت بوده نمی تواند؟

الف: آروزی نزدیک تر شدن از جهت معنوی به رسول الله (ﷺ).

ب: وجود یک حرمت و محبت قوی در رابطه به پیامبر (ﷺ).

ج: به سبب این که مردم در جامعه به سید و شریف ارزش زیادی می دهند.

د: خداوند متعال در قرآن کریم برای اهل بیت ارزش و اهمیت ویژه یی داده است.

فصل دوم

سال سوم هجرت

سال سوم هجرت

اُحد؛۴۲ غزوه یی مملو از تجلّیات عبرت

این غزوه در روز هفتم ماه شوال سال سوم هجرت مصادف به ۲۳ مارچ سال ۶۲۵ میلادی به وقوع پیوسته است. مشرکین مکه بعد از مغلوبیت در غزوهٔ بدر، غرق در ماتم بزرگی شدند. چون همه مشرکین کماکان یکی از نزدیکان شان را در این غزوه از دست داده بودند. در سینه های شان شعله های انتقام زبانه می زد. هند خانم رئیس جدید قریش نیز در رأس اینان قرار داشت. در نتیجه، مدتی بعد از غزوهٔ بدر یک اردوی ۳۰۰۰ نفری از مشرکین آماده شد. قریش این اردو را با امول کاروانی که ابوسفیان در غزوهٔ بدر آن را از چنگ مسلمانان نجات داده بود، تجهیز نمودند. از اعراب اطراف مکه نیز کمک گرفتند. (واقدی، ج، ۱، ۱۹۹ـ۲۰۳)

در این جریان کاکای حضرت پیامبر (ﷺ)، عباس تمامی کارها و فعالیت های جاری در مکه را به پیامبر (ﷺ) در مدینه گذارش داد[۴۳]. رسول الله (ﷺ) نیز فوراً مجلس حرب تشکیل داد و با اصحاب شان در این امر به مشورت نشست و از آنان مشورت خواست که آیا در داخل شهر مدینه مستقر شوند و حالت تدافعی اتخاذ نماید و یا این که در بیرون از شهر بروند و بر دشمن هجوم آورند؟

بر اساس خواست و اصرار حضرت حمزه (رض) و جوانانی که در غزوهٔ بدر نتوانسته بودند، در جهاد شرکت کنند و فضایل مشترکین آن غزوه را شنیده بودند، فیصله بر بیرون رفتن از شهر و انجام این جنگ به شکل تعرضی شد.[۴۴] حتی تعدادی از این جوانان می گفتند:

۴۲. اُحد در قسمت شمال مدینه واقع شده است و فاصلهٔ آن از مدینه به مقدار ۵ کیلومتر می باشد. اما امروزه با وسعت یافتن شهر مدینه تقریبا در وسط شهر مدینه قرار گرفته است.

۴۳. ابن سعد، ج، ۲، ۳۷.

۴۴. ابن هشام، ج، ۳، ۶ـ۷.

"ما سخت انتظار چنین روزی را داریم!"

بعد از آن رسول الله (ﷺ) وارد اتاق شان شد و لباس زرهی شان را پوشید. در این جریان کسانی که خواهان ماندن در مدینه و قرار گرفتن در حالت دفاعی بودند، گروه مخالف دیگر را به ماندن در مدینه و قرار گرفتن در حالت دفاعی اقناع نمودند. سعد بن معاذ و اُسید بن خدیر (رض) گفتند:

"- رسول الله (ﷺ) نمی خواست تا اردوی مجاهدین از مدینه خارج شود، اما شما به این کار اصرار نمودید. در حالی که امر برای ایشان از آسمان ها می آید. شما این کار را به ایشان واگذار کنید و هر آن چه که ایشان می گویند، به آن عمل کنید![۴۵]

آنان نیز فوراً بسوی پیامبر خدا (ﷺ) شتافتند و گفتند:

- یا رسول الله (ﷺ)! ما مخالف دیدگاه شما بوده نمی توانیم. ما خطا کردیم. شما هر طوری که می خواهید همان گونه دستور بفرمایید!

پاسخ رسول خدا (ﷺ) قطعی شده بود. ایشان فرمودند:

- یک پیامبر وقتی لباس رزمی اش را پوشید، بدون این که بجنگد نمی تواند آن را از تن بیرون کند! شما به هر آن چه که من می گویم، عمل کنید! بر خیزید و به نام خدا حرکت کنید! اگر با صبر و استقامت به وظیفهٔ تان عمل کنید، خداوند متعال دوباره ظفر را برای شما احسان خواهد نمود!" (واقدی، ج، ۱، ۲۱۴؛ ابن سعد، ج، ۲، ۳۸)

همچنان رسول الله (ﷺ) بعد از ادای نماز جمعه عبدالله بن اُم مکتوم را در مدینه به حیث قائم مقام خود گذاشت و با اردوی ۱۰۰۰ نفری خود به راه افتید. در راه رئیس منافقین عبدالله بن اُبی برای ایجاد نفاق و تفرقه در اردوی مسلمانان، با ۳۰۰ تن از افراد خود از راه برگشت. به این ترتیب تعداد عساکر موجود در اردوی مسلمانان به ۷۰۰ نفر تقلیل یافت. خداوند متعال در این باره این آیات کریمه را وحی نمود:

۴۵. واقدی، ج، ۱، ۲۱۳-۲۱۴.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالا لاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ* ﴿آل عمران ۱۶۶، ۱۶۷﴾

ترجمه: "و آن چه در روز {احد هنگام} مقابلۀ دو صفِ کارزار به شما رسید، به قضا و مشیّت نافذ خدا بود {تا آن که بیازماید اهل ایمان را} و تا معلوم کند چه کسانی ثابت قدم در ایمان اند و تا معلوم کند حال آنان که نفاق و دو رویی کردند و {چون} به آن ها گفته شد: 'بیایید در راه خدا جهاد و یا دفاع کنید!' {عذر آوردند و} گفتند: اگر ما به فنون جنگی دانا بودیم، از شما تبعیت نموده و به کارزار می آمدیم. اینان به کفر نزدیکتر اند تا به ایمان. به زبان چیزی اظهار کنند که در دل خلاف آن پنهان داشته اند و خدا بر آن چه پنهان می دارند آگاه تر از خود آن هاست."

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ*

﴿آل عمران، ۱۲۱-۱۲۲﴾

ترجمه: "{و به یاد آر ای پیامبر (ﷺ)} صبحگاهی که از خانه خود به جهت صف آرایی مؤمنان برای جنگ بیرون شدی و خدا {به همه گفتار و کردار تو} شنوا و دانا بود. آن گاه که دو طایفه از شما، بد دل و ترسناک {و در اندیشه فرار از جنگ} شدند و خدا یار آن ها بود و همیشه باید اهل ایمان به خدا توکل کنند."

جدا شدن منافقین از سپاه اسلام از جهتی لطف بزرگ الهی بود. چون جدا شدن آنان از اردوی اسلام سبب تضعیف اردو نشد، بلکه بر عکس اردو از انسان های ترسو و منافق پاک شد. به این ترتیب مجاهدین مسلمان به قوت و جسارت معنوی حقیقی خود دست یافتند. چون خیانت و مکر آنان در اثنای جنگ منجر به تضعیف روحیۀ مجاهدین مسلمان شده می توانست که این خود پیامدی ناگوار برای مسلمانان به بار می آورد.

اشتیاق شهادت در اصحاب رسول الله (ﷺ)

حضرت عمرو بن جموح انصاری رئیس قبیلهٔ بنی سلیم، یک شخص معلول بود و از یک پا می لنگید. او خود با چهار پسر در غزوات با رسول الله (ﷺ) اشتراک می نمودند. هنگامی که رسول الله (ﷺ) عزم غزوهٔ اُحد نمود، عمرو بن جموع (رض) نیز خواستار الحاق در این نبرد با آنان شد. فرزندانش به او گفتند:

"- تو مکلف به انجام جهاد نیستی! خداوند متعال تو را از جملهٔ معذورین محسوب نموده است. ما به عوض تو می رویم.

عمرو (رض) به فرزندانش گفت:

- شما در روز بدر مانع رفتن من به جنت شدید! به خدا سوگند، اگر من امروز زنده هم بمانم، قطعاً روزی شهید خواهم شد و به جنت خواهم رفت!"

بعد رو به خانمش کرد و گفت:

- در حالی که دیگران شهید می شوند و به جنت می روند، من نزد شما بنشینم؟

فوراً سپر خود را با خود گرفت و چنین دعا نمود:

- پروردگارا! مرا دوباره نزد خانواده ام برنگردان!

بعد از این دعا نزد رسول الله (ﷺ) رفت و گفت:

- فرزندانم می خواهند که مرا در مدینه بگذارند. مانع اشتراکم در جنگ بر علیهٔ مشرکین می شوند. به خدا سوگند من آروزی داخل شدن در جنت با این پای لنگ را دارم.

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- خداوند متعال تو را معذور ساخته است. جهاد بر تو فرض نیست.

عمرو (رض) گفت:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! آیا شما مرا شایستهٔ این نمی دانید که با این پای لنگم تا آخرین رمق در راه خدا بجنگم، شهید شوم و با این پای لنگم در جنت راه بروم؟

حضرت رسول الله (ﷺ) نیز فرمودند:

ـ بلی! تو را شایستهٔ این حالت می دانم.

بعد رسول الله (ﷺ) به فرزندان عمرو نیز فرمودند:

ـ از این به بعد پدر بزرگوار تان را از اشتراک در جهاد منع نکنید. شاید خداوند متعال برای او شهادت را نصیب نماید.

بعد عمرو (رض) رخ بسوی قبله نمود و چنین دعا کرد:

ـ خداوندا! به من شربت شهادت را بنوشان! مرا محروم و محزون نزد خانواده ام بر مگردان!"

این صحابی که با اشتیاق و هیجان شهادت در این غزوه اشتراک نموده بود و در اثناء جهاد می گفت: "به خدا سوگند شوق دیدار جنت به دلم چنگ می زند." با یکی از فرزندانش که در اثنای جنگ از او نیز محافظت می نمود، شهید شد. بعداً رسول الله (ﷺ) در حق ایشان چنین فرموده اند:

"به خدایی که زنده گانیم در دستان اوست سوگند یاد می کنم که در جنگ عمرو (رض) را در حالی که لنگان لنگان راه می رفت، دیدم!" (واقدی، ج، ۱، ۲۶۴ـ۲۶۵؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج، ۴، ۲۰۸)

رسول الله (ﷺ) هنگام حرکت بسوی غزوهٔ اُحد سپاه شان را بررسی می نمودند و به جوانانی که سن وسال اشتراک در جهاد را داشتند، اجازه می دادند، تا به جهاد اشتراک کنند و کسانی را که سن و سال مساعدی به این کار نداشتند، منع می نمودند. ثموره بن جندب و رافع بن هدیج (رض) نیز از جملهٔ کسانی بودند که اجازهٔ اشتراک در جهاد را نیافتند.

زهیر بن رافع نمی خواست او از سپاه مسلمین جدا شود، از این رو به رسول الله (ﷺ) گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! رافع تیر انداز ماهری است."

رافع بن هدیج (رض) ادامۀ داستان را خود چنین نقل می کند:

"درپاهایم موزۀ مسح داشتم. بر بالای انگشتان پاهایم ایستادم تا قدم بلند تر به نظر جلوه کند. رسول الله (ﷺ) نیز اجازۀ اشتراک در جهاد را برایم داد. وقتی ثموره بن جندب شنید که رسول الله (ﷺ) اجازۀ اشتراک در جهاد را برایم داده است، او به پدر اندرش مُری بن سینان گفت:

'- پدر جان! رسول الله (ﷺ) برای رافع اجازۀ اشتراک در جهاد را داد. اما مرا از این کار باز داشت. درحالی که من در کُشتی (جنگ تن به تن) او را مغلوب می نمایم.

مُری (رض) نزد پیامبر (ﷺ) رفت و گفت:

- یا رسول الله (ﷺ)! فرزند مرا از اشتراک در جنگ باز داشتید و برای رافع اجازۀ اشتراک در جهاد را دادید، در حالی که فرزندم در کُشتی رافع را مغلوب می نماید.

رسول الله (ﷺ) به من و ثموره (رض) گفت:

- زود باشید یک کُشتی بگیرید، می خواهم ببینم چگونه کُشتی می گیرید!'

با هم کُشتی گرفتیم در نتیجه ثموره مرا مغلوب نمود. بعد از آن رسول الله (ﷺ) به او نیز اجازه داد تا به این جنگ اشتراک نماید." (طبری، تاریخ، ج، ۲، ۵۰۵-۵۰۶؛ واقدی، ج، ۱، ۲۱۶)

حضرت رسول الله (ﷺ) اردویش را در مقابل کوه اُحد قرار داد. طوری که کوه اُحد در عقب اردوی رسولله (ﷺ) واقع شد. از بهر تدبیر در تپۀ عینین نیز ۵۰ تیر انداز ماهر را قرار داد تا مشرکین نتوانند از عقب بر آنان حمله نمایند. در رأس آنان نیز عبد الله بن جبیر (رض) را گذاشت و بعد آنان را با این تنبیه مخاطب قرار داد:

"- شما از قسمت عقب ما را محافظت می نمایید. اگر دشمن غالب شود و یا مغلوب، تا زمانی که از من خبری برای تان نیامده است، از جاهای خود بی جا نشوید!" (ابن هشام، ج، ۳، ۱۰؛ احمد، ج، ۱، ۲۸۸)

به اساس عرف و عادت جنگ در آن زمان باز هم جنگ تن به تن در مقدمهٔ نبرد آغاز گردید. شیر خدا حضرت علی کرم الله وجه در یک حمله پرچمدارِ مشرکین طلحه را به زمین زد. این بار برادر طلحه عثمان به میدان آمد، او را نیز حضرت حمزه (رض) از بین برد. سومین پیش آهنگ قریش را نیز سعد بن ابی وقاص (رض) کشت.

نهایت جنگ به شدت آغاز گردید. هنگامی که آتش جنگ میان طرفین به خوبی مشتعل شد، رسول الله (ﷺ) شمشیرشان را که بر بالایش نوشته شده بود: "در بزدلی و ترس، ننگ و ذلت و در بیشروی شرف و عزت نهفته است." نشان داد و فرمودند:

"- این شمشیر را چه کسی می گیرد؟

اصحاب رسول الله (ﷺ) همه می گفتند:

- من! من! من!...

و دستان شان را بسوی شمشیر دراز می نمودند.

وقتی رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- چه کسی می خواهد که با گرفتن این شمشیر حق آن را اداء نماید؟

در این حال همه از گرفتن آن شمشیر دست کشیدند. از میان آنان حضرت ابودجانه (رض) از انصار به پا خاست و از رسول الله (ﷺ) پرسید:

- یا رسول الله (ﷺ) حق آن چه است؟!

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- حق آن جنگیدن با دشمن توسط آن تا خم شدن و افتیدن است؟

ابودجانه (رض) گفت:

ـ یا رسول الله (ﷺ)! من برای پرداختن حقش آن را می گیرم."

ابودجانه (رض) شمشیر را به دست گرفت و دستار سرخش را بر سر نهاد و میان صفوف سپاه مسلمانان و مشرکین با سری بلند وسینه یی گشاده به حرکت آغاز نمود. وقتی رسول الله (ﷺ) او را در این حالت دید فرمود:

ـ این حرکت چنان حرکت با غرور است که اگر خداوند متعال در غیر این حالت چنین حرکتی را می دید با آن بغض می نمود!'" (ابن هشام، ج، ۳، ۱۱ـ۱۲؛ واقدی، ج، ۱، ۲۵۹؛ مسلم، فضائل الصحابه، ۱۲۸)

در اثنای جنگ، محیرق یک تن از عالمان یهودی مسلمان شد. او پیامبر (ﷺ) را با اوصافی که در تورات از ایشان یاد شده بود، به خوبی می شناخت. حقیقتی را که از راه علم به آن دست یافته بود، نتوانسته بود تا غزوهٔ اُحد آشکار کند. وقتی رسول الله (ﷺ) در غزوهٔ اُحد، او خطاب به یهودیان گفت:

"- ای جماعت یهودیان! به خدا سوگند شما به خوبی می دانید که محمد (ﷺ) پیامبر و فرستادهٔ خداست و شما باید با او همکاری کنید!

یهودیان گفتند:

ـ امروز روز شنبه است. دست به هیچ کاری نباید ببریم!

محیرق به آنان گفت:

ـ برای شما چیزی به نام روز شنبه وجود ندارد!

بعد شمشیرش برداشت و اشیای لازمه اش را با خود گرفت و به یکی از اقاربش چنین وصیت نمود:

ـ اگر امروز کشته شوم، همهٔ دار و ندارم مال محمد (ﷺ) باشد. ایشان هر طوری که خداند متعال خواسته باشد، آن اموال را به همان شکل به مصرف خواهد رساند!"

برای جهاد به غزوهٔ اُحد رفت و در آن جا شهید شد. هفت باغ خرمایی که از او به جا مانده بود، رسول الله (ﷺ) همه اش را گرفت و در راه خداوند متعال وقف نمود و فرمود:

"- محیرق بهترین و با خیر ترینِ یهودیان است!" (ابن هشام، ج، ۳، ۳۸؛ واقدی، ج، ۱، ۵۰۱_۵۰۳)

در غزوۀ اُحد صحنه ها و حالات عبرت انگیز زیادی به وقوع می پیوست. از جمله، یکی از اهالی مدینه بنام قزمان هفت تن از مشرکین را در آن جنگ کشت و خود نیز بر اثر جراحت عمیقی وفات نموده بود. با آن هم رسول الله (ﷺ) فرمود:

"- قزمان دوزخی است!

چون وقتی قتاده (رض) برایش در آخرین لحظات عمرش برایش گفت:

ـ شهادتت مبارک ای قزمان!

او در جواب گفت:

ـ من برای قبیله ام جنگیدم نه برای شهادت!"

و بعد با شمشیرش خود را کُشت. (واقدی، ج، ۱، ۲۶۳)

همچنان اُصیرم که نخست مخالف مسلمان شدن اهل قبیله اش بود، حالا از سر تا به پا مسلح نزد رسول الله (ﷺ) آمد و گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آیا نخست با شما در جنگ اشتراک کنم و یا این که مسلمان شوم؟

رسول الله (ﷺ) فرمود:

ـ نخست مسلمان شو، بعد به جهاد اشتراک کن!

به این ترتیب اُصیرم مسلمان شد. بعد جنگید و به شهادت رسید. رسول الله (ﷺ) در مورد اُصیرم فرمود:

ـ کار کمی کرد، اما سود زیادی به دست آورد." (بخاری، جهاد، ۱۳؛ مسلم، اِماره، ۱۴۴)

او هنگامی که در میان زخمیان خوابیده بود و آخرین نفس هایش را می کشید به کسانی که با کنجکاوی به وی می نگریستند می گفت:

ـ من برای مسلمان شدن آمدم. برای رضای الله و رسولش جنگیدم و زخمی شدم!

ابوهریره (رض) گاه و بیگاه به شکل چیستان این حادثه را از اصحاب رسول الله (ﷺ) چنین می پرسید:

ـ چه کسی می تواند بگوید: 'آن کسی که در همهٔ عمرش یک بار نماز نخوانده اما به جنت رفته است، چه کسی می باشد.؟'"

دیگران وقتی پاسخ آن را نمی دانستند، از او می خواستند که او خود آن را پاسخ دهد.

ابوهریره (رض) نیز می گفت:

"- آن شخص، اُصیرم، یعنی عمرو بن ثابت (رض) می باشد!" (ابن هشام، ج، ۳، ۳۹ـ۴۰؛ واقدی، ج، ۱، ۲۶۲)

حملات کوبنده و پر اشتیاق مجاهدین مسلمان بر دشمن در مدت کوتاهی، منتج به شکست مشرکین گردید. دشمن گر چه از جهت کمیت و تجهیزات بر مسلمانان فزونی و برتری داشت،اما با آن هم پا به فرار نهاد. مسلمانان که اندکی بعد از تعقیب آنان از پیروزی شان اطمینان حاصل نموده بودند، شروع به جمع آوری غنائم کردند. تیر اندازان نیز درحالی که فرمانده شان توصیه ها و تنبیه های پیامبر (ﷺ) را برای شان خاطر نشان می ساخت، به سخن فرمانده شان گوش نداند و به مقصد جمع آوری، غنائم موقعیت شان را ترک گفتند. در آن تپه تنها فرمانده تیر اندازان عبدالله (رض) با هفت تن از یارانش باقی مانده بود.

بعد یکی از فرماندهان بیدار دشمن خالد بن ولید[۴۶] از این فرصت به خوبی استفاده نمود و او با هم سوران خود فوراً تپه را دور زد و عبدالله بن جهش و هفت تن از یارانش را در آن نقطهٔ استراتیژیک به شهادت رسانید و از عقب بر مسلمانانی که در حال جمع آوری غنائم بودند، به شدت تهاجم نمود. عساکر متلاشی شدهٔ دشمن که پا به فرار نهاده بودند، وقتی این حالت را دیدند، فوراً به

۴۶. خالد بن ولید تا آن زمان مسلمان نشده بود. او درسال هفتم هجری پس از صلح حدیبیه اسلام آورد. مترجم

عقب برگشتند و بر مسلمانان جدیداً حمله نمودند. سپاه اسلام در میان دو آتش قرار گرفت و از دو طرف توسط مشرکین محاصره گردیدند و در میان لشکر دشمن حالات دشواری را سپری نمودند.

سالار شهداء حضرت حمزه (رض)

در این هنگام مرد دلیر اسلام، جنگاور شکست ناپذیر سالار شهداء حضرت حمزه (رض) به هر سو می دوید و سینهٔ سپاه مشرکین را می درید؛ اما با پرتاب نیزه یی از سوی وحشی سینهٔ مبارک خود شان دریده شد. وحشی که هنوز برده بود این کار را در مقابل وعده آزادی خود که از طرف خانم ابوسفیان هند، گرفته بود، انجام داد. هند با حرص و ولع بسیاری که از دیر باز انتظار چنین فرصتی را داشت، به آن دست یافت. وحشتَ و بربریت آن به حدی بود که خود به میدان جنگ رفت و بعد از شهادت سینهٔ مبارک حضرت حمزه را درید و جگرش را به دندان گرفت. از این رو او را "اکل الاکباد" (جگر خور) لقب دادند.

غم و اندوه شهادت حضرت حمزه (رض) چون ابری سیاه و تیره بر سر مؤمنین سایه افگند و آنان را در گلیم غم نشاند. خداوند متعال این حالت را چنین بیان فرمود:

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَا تُحِبُّونَ مِنكُم مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ*

﴿آل عمران، ۱۵۲﴾

ترجمه: "و به حقیقت خداوند صدقِ و عده خود را به شما نمود آن گاه به فرمان خدا کافران را به خاک هلاکت می افکندید تا وقتی که در کار جنگ {اُحد} سستی کرده و اختلاف برانگیختید و نافرمانی {حکم پیامبر} نمودید. پس از آن که خدا آن چه آروزی شما بود، به شما نمود، منتها برخی جهت دنیا و برخی

جهت آخرت می کوشیدند، سپس تقصیر شما در گذشت که خدا را با اهل ایمان عنایت و رحمت است."

خداوند متعال در این آیۀ کریمه به کسانی که آن تپه را ترک نموده بودند، چنین هشدار داد: "برخی از شما جهت به دست آوردن دنیا می کوشیدید." و کسانی را که آن تپه را ترک ننمود و به شهادت رسیدند، چنین مدح گفت: "و برخی دیگر جهت به دست آوردن آخرت می کوشیدند."

مشرکین در آن روز مؤمنین زیادی را به شهادت رسانیدند. حتی گروهی از مشرکین مستقیم به سوی رسول الله (ﷺ) تاختند و ایشان را مورد حمله قرار دادند. تهاجم بر بالای رسول الله (ﷺ) به خوبی شدت یافت. طلحه بن عبیدالله (رض) می گوید:

"وقتی اصحاب رسول الله (ﷺ) پراکنده شدند، مشرکین از هر طرف ایشان را محاصره نمود. میزان کثرت حملاتی که از چپ و راست و پس و پیش بر آنان وارد می شد، به اندازه یی زیاد بود که دقیقاً نمی دانستم، از کدام سمت زود تر آنان را مورد مدافعه قرار دهم. با ضربات شمشیر خود کسانی را که از پیش و پس وارد می شدند، به عقب راندم. در نهایت دور شدند." (واقدی، ج، ۱، ۲۵۴)

مالک بن زهیره یکی از تیر اندازانِ ماهر مشرکین بر پیامبر (ﷺ) یک تیر پرتاب نمود. حضرت طلحه بن عبیدالله (رض) وقتی دانست که تیر به رسول الله (ﷺ) اصابت خواهد نمود، دست خود را در برابر تیر قرار داد. تیر به انگشتانش اصابت نمود و او را از یک دست معیوب نمود. (ابن سعد، ج، ۳، ۲۱۷)

بعد فوراً گروهی از مسلمانان مهاجر و انصار اطراف پیامبر (ﷺ) را حلقه زدند و به شهادت در نزد آنان بیعت نموده چنین گفتند:

- روی ام در مقابل چهره ات سپر و تنم فدای جسم مبارکت باد! سلام خداوند ج همیشه بر بالای تو باشد! هیچ گاه از نزدت جدا نخواهیم شد." و تا آخرین لحظه جنگیدند. (ابن سعد، ج، ۲، ۴۶؛ واقدی، ج، ۱، ۲۴۰)

حضرت ابوطلحه (رض) یکی از تیر اندازانی بود که کمانش را سخت می کشید. در روز اُحد دو و یا سه کمان را بر اثر کثرت استعمال تیر ها شکست.

در آن روز هر آن کسی که با خریطهٔ تیر از نزد رسول الله (ﷺ) می گذشت برایش می فرمود:

"- خریطهٔ تیر هایت را نزد طلحه (رض) خالی کن!"

وقتی رسول الله (ﷺ) از عقب او برای دیدن مشرکین سرش را بیرون می کشید، ابوطلحه (رض) برای شان گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ) پدر و مادرم فدایت باد! سرت را بلند مکن! شاید یکی از تیر های مشرکین بر تو اصابت کند. سینه ام برای حفظ تو سپر شود. چیزی که می خواهد بر تو اصابت کند، به من اصابت کند!" (بخاری، مغازی، ۱۸)

حضرت قتاده بن نعمان (رض) برای محافظت از رسول الله (ﷺ) در مقابل آنان قرار گرفت و تا خم شدن و شکستن کمانش بر مشرکین تیر انداخت. در نهایت خودش مورد اصابت یک تیر از چشمش قرار گرفت. چشمش از کاسه بیرون آمد و بر رخسارش افتید. وقتی رسول الله (ﷺ) حضرت قتاده را به این حال دید، اشک از چشمانش جاری شد. بعد چشم او را به دستش گرفت، دعا کرد و به جایش گذاشت و سپس چشم او شفایاب شد و از آن لحظه به بعد آن چشم بهتر و شفاف تر از چشم دیگرش می دید. (حاکم، ج، ۳، ۵۲۸۱/۳۳۴؛ هیثمی، ج، ۶، ۱۱۳؛ ابن سعد، ج، ۳، ۴۵۲)

ام عماره (رض) نیز یکی از صحابیان زن بود که در غزوهٔ اُحد اشتراک و باتیر و کمانش با دشمن جنگیده بود. بعد از جنگ به مدینه باز گشت و رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- در اثنای جنگ وقتی به چپ، راست و هر طرف نظر می کردم، اُم عماره را در حال نبرد با دشمن می دیدم." (ابن حجر، الا اصابه، ج، ۴، ۴۷۹)

حضرت اُم عماره خاتون که شایستهٔ دعاها و الطفات های بی شمار رسول الله (ﷺ) قرار گرفته بود، به رسول الله (ﷺ) گفت:

"- به خداوند دعا کن که در جنت همسایهٔ تو شویم.

پیامبر (ﷺ) در حق او چنین دعا نمود:

ـ خداوندا! این ها را در روز آخرت دوست و همسایه من بگردان!

بعد اُم عماره (رض) گفت:

ـ بعد از این هر آن مصیبتی که در دنیا برایم برسد، غم آن را ندارم!" (واقدی، ج، ۱، ۲۷۳؛ ابن سعد، ج، ۸، ۴۱۵)

در هنگام شدت جنگ در یکی از تهاجماتی که بر رسول الله (ﷺ) انجام شد، عتبه برادر مشرک حضرت سعد بن ابی وقاص (رض)، سنگی به سوی پیامبر (ﷺ) پرتاب نمود. بر اثر اصابت آن سنگ بر مغفر مبارک ایشان که زمین و آسمان به لرزه در آمد، دو حلقهٔ آن مغفر بر رخسار مبارک ایشان فرو رفت و با عبور از گوشت چهرهٔ شان، یک دندان مبارک شان را شهید نمود.[۴۷] در این اثناء حضرت پیامبر (ﷺ) در یکی از خندق هایی که ابوعامر منافق برای افتیدن مسلمانان، حفر نموده بود، افتید. حضرت علی کرم الله وجه دستان مبارک رسول الله (ﷺ) را گرفت و حضرت طلحه بن عبید الله (رض) نیز ایشان را به پا ایستاد نمود و از خندق بیرون کردند. حضرت ابوعبیده بن جراح (رض) یکی از حلقه های مغفری که بر رخسار مبارک ایشان فرو رفته بود، را با دندان شان بیرون آورد. در اثنای بیرون کشیدن آن حلقه، دندان پیش روی او نیز شکست. وقتی می خواست حلقهٔ دیگر را بیرون آورد، دندان دیگرش نیز شکست. آن وقت همهٔ اصحاب رسول الله (ﷺ) و حتی ملائک خدا نیز محزون و اندوه گین شدند. این حالت برای اصحاب رسول الله (ﷺ) بسیار سنگینی نمود و به رسول الله (ﷺ) گفتند:

"- مشرکین قریش را بد دعا کنید؟!

رسول الله (ﷺ) چنین دعا نمودند:

ـ من به عنوان لعنت کننده فرستاده نشده ام. بر عکس به عنوان دعوت کننده به راه راست و رحمت فرستاده شده ام. پروردگارا! قومم را هدایت کن!

۴۷. دندان های فرزندانی که از نسل عتبه بن ابی وقاص مشرک به دنیا آمدند، به عنوان عبرت الهی شکسته و کج به بار می آمد. (رمضان اوغلو، محمد سامی، غزوهٔ احد، ص. ۲۶)

چون کاری را که آنان می کنند نمی دانند." (بخاری، مغازی، ۲۴؛ هیثمی، ج، ۶، ۱۱۷؛ واقدی، ج، ۱، ۲۴۴ـ۲۴۷؛ قاضی ایاز، ج، ۱، ۹۵)

رسول الله (ﷺ) هنگامی که زخم خورده بودند، فرمود:

"- خداوند (ج)! به قومی که رسول او را زخمی کرد، بر آشفته شد!"

حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) چنین نقل می کند:

"- به خدا سوگند! وقتی آن سخن رسول الله (ﷺ) را شنیدم، برکشتن برادرم عتبه که پیامبر (ﷺ) را زخمی نموده بود، چنان حریص شدم که هیچ گاه حرص کشتن کسی در وجودم به آن اندازه طغیان ننموده بود!"

همچنان حضرت سعد (رض) برای کشتن برادرش عتبه چندین بار به صفوف مشرکین رخنه هایی ایجاد نمود و حملات زیادی انجام داد. اما رسول الله (ﷺ) مانع او شد و نگذاشت تا برادرش را به قتل برساند. (واقدی، ج، ۱، ۲۴۵)

سعد بن ابی وقاص (رض) در نزد فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) حضور داشت و بدون درنگ بر مشرکین تیر می بارید. رسول الله (ﷺ) نیز برایش می فرمود:

"- بزن یا سعد! پدر و مادرم فدایت باد!"

حضرت علی کرم الله وجه که خود شاهد این صحنه بود، چنین نقل نموده است:

" من هیچ گاهی نشنیدم که رسول الله (ﷺ) به غیر از سعدبن ابی وقاص (رض) به کسی گفته باشد که 'پدر و مادرم فدایت باد!' (ترمذی، ادب ۶۱، مناقب ۲۶؛ احمد ج. ۱، ۹۲)

رسول الله (ﷺ) در این هنگامه و همهمهٔ بزرگ نیز با ایمان راسخ و متانت کامل به خداوند متعال توکل می نمود. از طرفی درحالی که خون جاری رخسار مبارک شان را پاک می نمود، از طرف دیگر به الله متعال چنین التجا و تضرع می کرد:

"پروردگارا! قوم من جاهل هستند! کاری را که انجام می دهند، نمی دانند. تو آنان را هدایت کن!"

غزوۀ اُحد غزوۀ یی مملو از این صحنه های حزن آور بود. این غزوه که در بدو وقوع به نفع مجاهدین اسلام بود، به سبب اطاعت ننمودن برخی از مجاهدین از دستور رسول الله (ﷺ) بر علیه آنان واقع شد. در اطراف رسول الله (ﷺ) تنها ۱۴ شخص باقی مانده بود. رسول الله (ﷺ) به تعدادی از مؤمنین که وحشت زده و دست پاچه شده بودند، چنین صدا زد:

"- ای بنده گان خدا! بسوی من آیید. من رسول خدا هستم!" (واقدی، ج، ۱، ۲۳۷)

این حالت در قرآن کریم نیز چنین بیان شده است:

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

﴿آل عمران، ۱۵۳﴾

ترجمه: "{به یاد آرید} هنگامی که به مکانهای دور دست می گریختید و توجه به اَحدی نداشتید. در حالی که پیامبر شما را به یاری دیگران در صف کارزار می خواند! پس خداوند {کیفر این بی ثباتی} غمی بر غم شما افزود تا از این پس بر آن چه از دست رفت، یا برای رنج و اَلَمی که به شما می رسد اندوه ناک نشوید و خدا به هرچه کنید آگاه است."

تعدادی از مسلمین هم که خبر شهادت پیامبر (ﷺ) را شنیده بودند، شبیه به کسانی صاعقه زده باشد، از حال رفتند و چنان پراکنده شده بودند که می گفتند: "اگر رسول الله (ﷺ) کشته شده باشد، پس ما چرا در این جا هستیم!" و میدان جنگ را ترک می نمودند. در اصل اینان کسانی بودند که برای محافظت از مدینه مراجعت نموده بودند، اما از طرف زنان مدینه دوباره به میدان جنگ برگشتانده شدند.

تعدادی از آنان نیز در میدان جنگ با گفتن: "اگر پیامبر خدا (ﷺ) وفات نموده است، خدا باقیست!" به استقامت و مجاهدت در میدان جنگ ادامه می

دادند. حضرت انس بن نضر (رض) با یأس و اندوه ناشی از خبر وفات پیامبر (ﷺ) برای تعدادی از کسانی که با شنیدن خبر شهادت پیامبر (ﷺ) در وضعیت اسف باری قرار گرفته بودند، چنین صدا زد:

"- بعد از شهادت رسول الله (ﷺ) شما چرا زنده هستید؟ شما نیز مثل ایشان بجنگید و شهید شوید!"

و با آنان یکجا بر مشرکین تهاجم نمود. اندکی بعد با خوردن بیشتر از هشتاد زخم بر پیکرش، جام شهادت نوشید. (احمد، ج، ۳، ۲۵۳؛ ابن هشام، ج، ۳، ۳۱)

در غزوهٔ اُحد وقتی جنگ بر علیه مسلمانان شد، تعدادی از اصحاب رسول الله (ﷺ) میدان جنگ را ترک گفتند آنان کسانی بودند که به رسول الله (ﷺ) گفته بودند که " به بیرون از شهر برویم و بر مشرکین تعرض کنیم." خداوند متعال در خطاب به آنان فرموده است:

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ* ﴿آل عمران، ۱۴۳﴾

ترجمه: "شما هانید که آروزی کشته شدن {در راه دین} می کردید پیش از آن که با آن رو برو شوید. پس چگونه امروز که به آن مأمور شدید، از مرگ نگران می شوید؟!"

هشداری الهی یی که برای کسانی که به پیامبر (ﷺ) گفته بودند، آماده مرگ هستند، اما با شنیدن شایعهٔ کشته شدن ایشان بدون نگاه کردن به عقب گریختند، بسیار شدید بود:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ*

﴿آل عمران، ۱۴۴﴾

ترجمه: "محمد {صلی الله علیه و آله و سلّم} جز یک پیامبر نیست که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و درگذشتند. آیا او اگر به مرگ یا شهادت در گذشت،

شما نیز به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هرکه مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید و البته خدا جزای نیک اعمال به شکر گذاران عطا کند."

در آن روز وحشتناک بر وصف تمامی مصاعب و متاعب رسول الله (ﷺ) چون ستارۀ قطب نما از جایی که قرار داشتند، بی جا نشده و با درایت و فراست نبوی شان، در مقابل مشرکین ایستاده گی نمودند. ایشان در جسارت، شجاعت و ایستاده گی شان نیز برای مجاهدین الگو شد. زیرا خداوند متعال چنین فرموده است:

﴿وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ*﴾ (آل عمران، ۱۳۹-۱۴۰)

ترجمه: "شما هرگز سستی نکنید و {از فوت متاع دنیا} اندوه ناک نشوید. زیرا شما پیروزمندترین و بلند ترین ملل دنیایید، اگر در ایمان ثابت قدم باشید. اگر {در اُحد} به شما آسیبی رسید، به دشمنان شما نیز {در بدر} آسیب رسید. {پس مقاومت کنید}این روزگار را با {اختلاف احوال} میان خلایق می گردانیم تا خداوند مقام اهل ایمان را معلوم کند و از شما مؤمنان {آن را که ثابت است} گواه دیگران گیرد و خدا ستمکاران را دوست ندارد."

خداوند متعال در این غزوه به پیامبر (ﷺ) و مؤمنین لطف و احسانِ زیادی نمود. چون با وجود تمامی این حالات مشرکین نتوانستند به هدف نهایی شان دست پیدا کنند. در این اثناء وقتی اصحاب کرام (ﷺ) دیدند که رسول الله (ﷺ) زنده هستند و به نبرد ادامه می دهند، آهسته آهسته به اطراف ایشان گرد آمدند. تهاجم مشرکین را مؤمنین دفع کردند و مجاهدین مسلمان با قوت تمام از پیامبر (ﷺ) محافظت نمودند. مشرکین مکه دوباره ضعیف شدند و ضایعات می دادند. آنان برای این که بیشتر دچار خسران شوند، اندکی عقب نشینی کردند. رسول الله (ﷺ) نیز با استفاده از این فرصت به دامنۀ کوه اُحد صعود نمود. این بار نیز گر

چه ابوسفیان بر فراز کوه بر آمده بود و بر مسلمان به شدت می تازید، اما نتوانست مؤفق شود.

مشرکین دیگر قدرت و مؤثریت شان را در حمله بر مسلمین از دست داده بودند و حملات آنان دیگر تأثیری بر مسلمین نداشت. در این لحظۀ ترسناک خداوند لایزال برای مؤمنین یک حالت خواب لطف نمود. آنان در جایی که قرار داشتند به خواب خوش و شیرین رفتند. حتی شمشیر های تعدادی از آنان به دفعات از دست شان بر زمین افتید. این خواب تنها بر مؤمنین مستولی شد. درچشمان منافقین و افراد مشتبه در صفوف مسلمین، خواب نبود. آنان از آمدن مشرکین و کشته شدن توسط آنان هراس داشتند. (بخاری، مغازی، ۱۸، ۲۰؛ واقدی، ج، ۱، ۲۹۵_۲۹۶)

یک بار میان ابوسفیان و حضرت عمر (رض) بحث و جدل مختصری رخ داد.[۴۸] بعد وقتی ابوسفیان که نتوانسته بود، نتیجۀ تطمیع کننده و قابل ملاحظه از مذاکره و جدل با حضرت عمر (رض) به دست بیاورد، به عقب برگشت و با حرص خطاب به حضرت عمر (رض) گفت:

"- سال آینده در بدر ببینیم!؟

حضرت عمر (رض) انتظار پاسخ رسول الله (ﷺ) را در این مورد داشت. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) برایش فرمود:

ـ بگو! درست است آن جا مکان دیدار ما باشد!" (ابن هشام، ج، ۳، ۴۵؛ ابن سعد، ج، ۲، ۵۹)

در حقیقت در دل مشرکین ترس و واهمه غالب شده بود، از آن سبب سرگردان بودند. هم چنان یکی از معجزاتی که به رسول الله (ﷺ) داده شده بود، پدید آمدن ترس و وحشت ایشان در دل دشمن از راه دور بود. خداوند متعال می فرماید:

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ* ﴿آل عمران، ۱۵۱﴾

۴۸. ابن هشام، ج. ۳، ۴۵.

ترجمه: "به زودی در دل کافران بیم و هراس افکنیم، زیرا که آنان برای خدا چیزی را شریک قرار دادند که خدا اصلاً بر آن دلیلی فرو نفرستاده است و منزلگاه آنان آتش است و سرای ستمکاران بد منزلگاهی است."

مشرکین به سبب ترسی که بر وجود شان غالب شده بود، در حالی که بر مسلمانان غلبه نموده بودند، نتوانستند، دست به استیلای شهر مدینه که کاملاً خارج از مدافعه مسلمین قرار گرفته بود، زنند. بر علاوه در حالی که یک اسیر مسلمان را نیز در دست نداشتند، به مکه باز می گشتند. حقا که این لطف بی کران خداوند متعال به پیامبر (ﷺ) و مؤمنین بود.

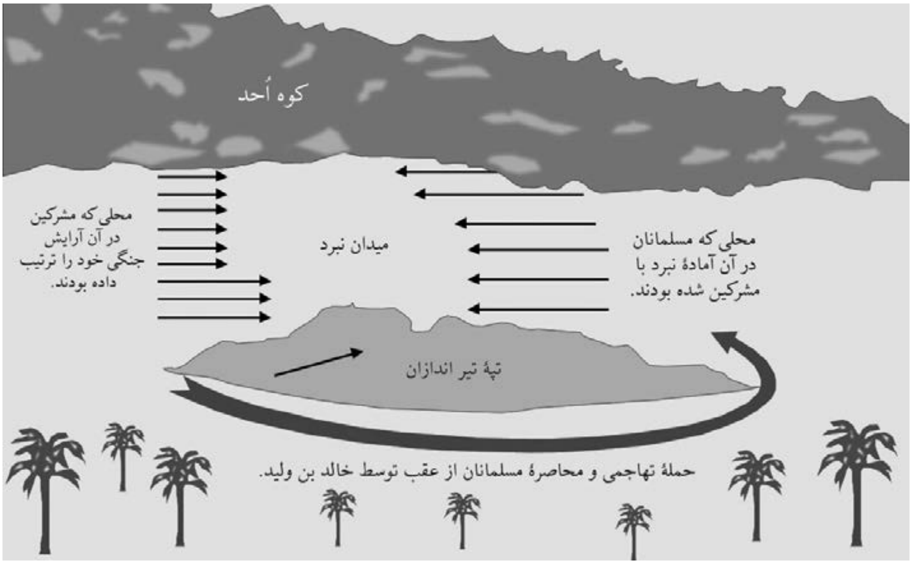

شهدای غزوهٔ اُحد

وقتی مشرکین کاملاً ساحهٔ اُحد را ترک نمودند، پیامبر (ﷺ) وارد میدان جنگ شدند و شهدای راه اسلام را دفن نمودند. تعداد شهدای مسلمان در این غزوه مجموعاً به ۷۰ نفر می رسید. در میان آنان جنگاورانی چون حضرت حمزه (رض) و جوانمردانی چون حضرت مصعب بن عمیر (رض) نیز وجود داشت.

پرچمدار اسلام حضرت مصعب بن عمیر (رض) هنگام دفاع از پیامبر (ﷺ) شهید شده بود. اما یک فرشته به صورت او در آمده و بیرق اسلام را به دست گرفته بود. رسول الله (ﷺ) که هنوز از شهادت او خبری نداشت، خطاب به پرچمدار فرموده است:

"- به پیش حرکت کن یا مصعب!"

بعد آن فرشته به سوی رسول خدا (ﷺ) نگاه می کند و رسول الله (ﷺ) متوجه می شود که او فرشته است و حضرت مصعب (رض) به شهادت رسیده است. بعداً جسد مبارک حضرت مصعب (رض) یافت می شود. اما کفنی نمی یابندکه با آن او را تکفین نمایند. (ابن سعد، ج، ۳، ۱۲۱-۱۲۲)

با لباسی که شهید مبارک بر تن داشت برایش کفن آماده نمودند، این کفن به اندازه یی بود که اگر قسمت سرش پوشانیده می شد، پاهایش برهنه می ماند و اگر پاهایش را می پوشانیدند، سرش برهنه می ماند. اصحاب کرام که نمی دانستند با این حالت چگونه بر خورد نماید، نزد رسول الله (ﷺ) مراجعه نمودند. رسول الله (ﷺ) نیز دستور دادند که قسمت سر حضرت مصعب (رض) با کفن و قسمتِ برهنهٔ پاهای او نیز با بته های خوشبو پوشانیده شود.

در حالی که حضرت مصعب (رض) یکی از ثروتمند ترین و اصیل ترین فرزند یک خانوادهٔ قریش بود. تمام جوانان مکه حسرت زنده گی او را داشتند. اما او در مقابل تمامی فشار های خانوادهٔ مشرک خود ایستاد و بر متاع های دنیوی و نعمات مادی آنان پشت پا زد. حتی میراث آنان را نیز قبول ننمود و ماندن در کنار رسول الله (ﷺ) را ترجیح داد. او چنان با محبت و عشق حیران و دلباختهٔ رسول الله (ﷺ) شد که در مقابل این فداکاری و عشق او هنگام شهادت یک فرشته به صورت او در آمد و پرچم اسلام را به دست گرفت. به این ترتیب فداکاری و تحمل حضرت مصعب (رض) با این لطف زیبای الهی پاداش داده شد.

این تابلوی حزین چنان تأثیری عمیقی در قلوب مسلمین گذاشته بود که وقتی سال ها بعد هنگامی که اسلام قوت و شکوه زیادی یافته بودند، یکی از اصحاب رسول الله (ﷺ) بنام عبدالرحمن بن عوف (رض) که بیتشرین اموالش

را در راه اسلام انفاق می کرد، روزه بود و فرزندش در مقابلش چندین نوع، طعام گذاشت بود، با متأثر شدن از این حالت می گفت:

"- حضرت مصعب (رض) در غزوهٔ اُحد شهید شد. او با فضل تر از من بود. اما به جز یک خرقه لباس تن پوش که آن هم کفنش شد، چیزی بیش نداشت. آن لباس هم به اندازه یی بود که اگر سرش را می پوشانیدم، پا هایش و اگر پاهایش را می پوشانیدیم، سرش برهنه می ماند. حالا خداوند متعال برای ما همه چیز های دنیا را لطف نموده است. در حقیقت بیم از آن دارم که خداوند متعال پاداش نیکی های ما را در این دنیا داده باشد."

بعداً عبد الرحمن بن عوف شروع به گریه نموده و سفره را ترک گفته است.
(بخاری، جنائز، ۲۷)

بزرگترین غم و اندوهی که در غزوهٔ اُحد رسول الله (ﷺ) و مسلمین را در خود غرق نمود، شهادت قهرمان بی بدیل سپاه اسلام، شیر خدا حضرت حمزه (رض) بود.

حضرت صفیه (رض) برای دیدن جسد مبارک برادرِ شهیدش حضرت حمزه (رض)، به سمتی که شهدا در آن جا موقعیت داشت، می رفت. فرزندش حضرت زبیر (رض) نزدش رفت و برایش گفت:

"- رسول الله (ﷺ) دستور داده اند که باید به عقب برگردی.

او گفت:

- چرا؟ آیا برادرم را نبینم؟ من از سلاخی شدن او مطلع هستم. او برای رضای خدا دچار این مصیبت شد. ما را نیز به جز این چیز دیگری نمی تواند تسلی دهد. انشا الله صبر خواهیم کرد و پاداشش را از خدا خواهیم خواست.

حضرت زبیر (رض) رفت و سخن های مادرش را به رسول الله (ﷺ) بیان نمود. رحمه للعالمین حضرت محمد (ﷺ) فرمود:

- پس اجازه ده که ببیند!"

بعد حضرت صفیه (رض) نزد جسد برادرش رفت و دعا کرد. (ابن هشام، ج، ۳؛ ابن حجر، الإصابه، ج، ۴، ۳۴۹)

حضرت زبیر بن عوام (رض) منظرهٔ اخوت بی بدیلی را که در غزوهٔ اُحد به نمایش گذاشته شد، چنین نقل می کند:

"مادرم صفیه (رض) دو پارچه لباسی را که با خود آورده بود، کشید و گفت:

'ـ این ها را آوردم تا برای برادرم حضرت حمزه (رض) کفن بسازید.

آن ها را برداشتیم و نزد جسد حضرت حمزه (رض) رفتیم. در نزد او یک جسد بی کفن دیگر از برادران انصار مان نیز وجود داشت. نمی توانستیم که هر دوی آن لباس را برای حمزه (رض) کفن بسازیم و آن شهید دیگر بدون کفن باقی بماند. به یک دیگر گفتیم:

ـ یکی از لباس ها را به حضرت حمزه (رض) و دیگرش را برای آن شهید خوابیده در کنارش کفن می سازیم!'

برای این که یکی از لباس ها بزرگ و دیگرش کوچک بود، میان این دو شهید قرعه انداختیم." (احمد، ج، ۱، ۱۶۵)

قسمی که از این منظره زیبا آشکار می شود، در قلوب مؤمنین دیگر برادری اسلام و اخوت ایمانی، جای قرابت قومی و عصبیت نژادی را احتوا نموده بود. حس زنده گی نمودن مطابق به برادری و اخوت اسلامی را برای مسلمانانی که تا قیام قیامت می آمدند به نمایش می گذاشت.

برای ادای نماز جنازهٔ شهدا، در صدر جنازهٔ حضرت حمزه (رض) را قرار می دادند و بعداز آن ۹ شهید دیگر را می گذاشتند. بعد از ادای نماز جنازهٔ آنان به جز حضرت حمزه (رض) ۹ نفر دیگر آن شهداء دفن می شد. ۹ شهید دیگر را نزد حضرت حمزه (رض) می آوردند و نماز جنازهٔ آنان اداء می شد. به این ترتیب رسول الله (ﷺ) جنازهٔ آن شهید جگر پاره، بهترین شهداء را چندین بار اداء نموده است. (ابن ماجه، جنائز، ۲)

بر اساس روایت حضرت جابر (رض)، رسول الله (ﷺ) شهدای غزوهٔ اُحد را طوری ترتیب داده بود که در یک قبر دو شهید گذاشته شود. ایشان قبل از گذاشتن شهدا در قبور، از اصحاب شان می پرسیدند:

"- کدام یکی از اینان بیشتر قرآن می دانست {و مطابق به آن می زیست.}؟" کدام یکی از شهیدانی که برای شان نشان داده می شد، آن را به سمت قبله می گذاشته اند. (بخاری، جنائز، ۷۳، ۷۵)

یکی از مناظر عبرت انگیز دیگر نیز چنین است:

در روز غزوهٔ اُحد شهر مدینه با خبر دردناک کشته شدن پیامبر (ﷺ) متلاطم شد. وقتی این شایعه در مدینه پخش شد، صدای ناله و فریاد مدینه به عرش رسید. وقتی خبر کشته شدن پدر، شوهر و دو فرزندش حضرت سمیه (رض) برایش داده شد، او اعتنایی به آنان نکرد و احوال پیامبر (ﷺ) را جویا شد:

"- آیا ایشان را چیزی شده؟

اصحاب کرام (رض) در پاسخ گفتند:

- خدا را شکر! ایشان را چیزی نشده است. قسمی که تو می خواهی آنان زنده و درقید حیات هستند!

سمیه (رض) گفت:

- ایشان را برایم نشان دهید، تا قلب ام اطمینان حاصل کند!

وقتی رسول الله (ﷺ) را به او نشان دادند، او فوراً آمد و گوشه یی از لباس ایشان را گرفت و گفت:

- پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا (ﷺ)! تا وقتی که تو زنده باشی غم هیچ چیزی را نخواهم کرد!" (واقدی، ج، ۱، ۲۹۲؛ هیثمی ج. ۶، ۱۱۵)

بشیر بن عقربه (رض) می گوید:

"پدرم عقربه (رض) وقتی در روز بدر شهید شد، گریه کنان نزد رسول الله (ﷺ) رفتم.

رسول الله (ﷺ) برایم فرمود:

'ـ ای پسر خوب و دوست داشتنی! تو چرا گریه می کنی؟ خاموش باش گریه نکن! من پدرت می شوم و حضرت عایشه (رض) مادرت. در این کار آیا تو راضی خواهی شد؟

من نیز گفتم:

ـ مادر و پدرم فدایت باد ای رسول خدا! چرا نه، راضی خواهم شد!'

بعد از آن رسول الله (ﷺ) دست شان را بر سرم کشید و مرا نوازش نمود. حالا که پیر شده ام و موهایم هم سفید هم شده، آن قسمت هایی که دست مبارک رسول گرامی (ﷺ) به آن تماس نموده بود، هم چنان سیاه باقی مانده است." (بخاری، التاریخ الکبیر، ج، ۲، ۷۸؛ علی المتقی، ج، ۱۳، ۲۹۸)

وقتی سخن از شهدای غزوۀ اُحد به میان می آمد، رسول الله (ﷺ) در باب بیان فضائل آن شهدای بزرگوار می فرمودند:

"به خدا سوگند! می خواستم که من نیز با اصحابم یکجا در آن جا شهید شوم و در پایان کوه اُحد با آنان دفن و شب را سحر کنم!" (احمد، ج، ۳، ۳۷۵)

باری رسول الله (ﷺ) بر شهدای اُحد سر زد و گفت:

"- به {ایمان و صداقت} آنان شهادت می دهم!

حضرت ابوبکر (رض) از ایشان پرسید:

ـ آیا ما برادران آن ها نیستیم؟ چه گونه یی که آنان مسلمان شده باشند، ما نیز همان طور مسلمان شدیم. همان گونه یی که آنان جهاد نمودنده اند؛ ما نیز جهاد کردیم!

رسول الله (ﷺ) چنین پاسخ دادند:

ـ بلی! تو درست می گویی. اما من نمی دانم که بعد از من چه بدعت هایی را بنا خواهید کرد."

حضرت ابوبکر (رض) سخت گریست و بعد پرسید:

ـ یعنی ما بعد از شما خواهیم مرد؟" (الموطا، جهاد، ۳۲)

این پرسش و حالت حضرت ابوبکر (رض) درجهٔ محبت بی مانند او را نسبت به پیامبر (ﷺ) نشان می دهد. او که یار غار رسول الله (ﷺ) و فرد دوم دوشخصی بود که سوم شان الله متعال بود و بس.

اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) را بیشتر از هر چیز، هرکس و حتی جان شان دوست می داشتند. هنگامی که در خانه نشسته بودند وقتی در خیال شان رسول الله (ﷺ) می آمد، خانه برای شان تنگ می نمود و فوراً از جا بر می خواستند و نزد ایشان تشریف می بردند. با دیدن چهره زیباتر از ماه رسول الله (ﷺ) فراخی قلب و شنیدن سخنان مبارک شان آرامش می یافتند.[۴۹] اگر ایشان را دیده نمی توانستند، مرغ جان شان در قفس وجود نمی گنجید. ترس از دست دادن مقام همسایه گی در جنت با ایشان، رخسار آنان را زرد و حال شان را دگرگون می نمود. (قرطبی، ج، ۵، ۲۷۱)

همچنان روزی رسول الله (ﷺ) برای خدمتکار اش، حضرت ربیعه (رض) فرموده بود:

"- بخواه از من هر آن چه می خواهی!

او نیز در پاسخ به ایشان گفته بود: "من به جز همراه شدن در جنت با شما، چیز دیگری نمی خواهم." (مسلم، صلاة، ۲۲۶؛ احمد، ج، ۳، ۵۰۰)

اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) هنگام وفات برای این که به الله و رسولش ملحق می شدند، شاد و سرخوش می بودند.[۵۰] به این سبب بعد از نعمت اسلام مسلمانان به هیچ چیزی به اندازهٔ این مژدهٔ پیامبر (ﷺ) که می فرمودند:

"- هر کس با محبوبش حشر خواهد شد." خورسند نشده اند. (بخاری، ادب، ۹۶)

غزوهٔ اُحد جایگاه ویژه و استثنایی یی در نزد رسول الله (ﷺ) داشت. ایشان در باقی عمر به صورت متواتر به زیارت اُحد و شهدای آن غزوه می رفتند و گاه گاه می فرمودند:

۴۹. قسطلانی، ج. ۲، ۱۰٤.
۵۰. احمد، ج. ۱، ۸، ابن ماجه، جنائز، ٤.

"ما اُحد را دوست داریم و اُحد نیز ما را دوست دارد!" (بخاری، جهاد، ۷۱؛ حج، ۵۰۴)

این مکانِ شهادت که با الطاف های مقدس نبوی به مکانی مقدس تبدیل شده است، تا قیام قیامت زیارتگاه پر خاطره و عزیز برای مسلمانان شد.

رسول الله (ﷺ) بیم از آن داشت تا به سبب نتیجه غزوۀ اُحد، آن مکان شوم و نامیمن تلقی نشود و در قلوب دیگران نفرت و بغض نسبت به آن ایجاد نشود. از این رو با بیان این حدیث شریف: "ما اُحد را دوست داریم و اُحد ما را!" نه تنها مانع ایجاد این اندیشه شدند، بلکه محبت شان را نسبت به این مکان ابراز داشتند. از برکت این محبت رسول الله (ﷺ) است که این مکان به عنوان یک مکان شکست و مغلوبیت نه، بلکه به عنوان مکانی محبوب و مقدس که پیامبر (ﷺ) قلباً به آن وابسته بوده و ده ها شهید پاک اسلام در آن مدفون می باشد، تذکر به عمل می آید.

از جهت دیگر این که جملۀ اُحد پیامبر (ﷺ) را دوست دارد و ایشان را می شناسد. به معنی یکی از دلائل آشکار آشنایی و تصدیق پیامبر (ﷺ) از طرف همۀ مخلوقات و موجودات می باشد. رسول الله (ﷺ) در این مورد نیز فرموده اند:

"به غیر از عاصیان جنّیات و انسان های عاصی دیگر همۀ موجودات عالم از ماهی تا به ماه، می دانند که من رسول و فرستادۀ خداوند متعال می باشم."

حکمت های غزوۀ اُحد

غزوۀ اُحد با مناظر رعب آور و غم انگیزش آلبومی از تصاویر تلخ و شیرینی را شکل می دهد که با بنده گی و خلوص نیت به نمایش گذاشته شده است. از جهتی صبر، توکل، تسلیمیت و رضا به تقدیر الهی، با ایمان و وجد الهی در حد اعتلای آن چهره نمایی می کند. هم چنان درجهت دیگر چهرۀ آزمون های تلخ و دشوار به سبب لحظه یی غفلت و تمایل به ضعف نفسانی به چشم می خورد.

لحظه یی غفلت در اجرای دستور پیامبر (ﷺ) سرنوشت نبرد را واژگون نمود و سبب به طول انجامیدن پیروزی اسلام و مسلمانان گردیده است. نتیجهٔ غفلت جماعتی کوچک، دامن همه را داغدار نمود.

دلیل آزمون الهی اُحد نیز اغفال یا غفلت هایی بود که مسلمانان در مواردی مهم و حساس از خود نشان می دادند. تا بدین شکل مورد هشدار الهی قرار گیرند.

یکی از حکمت های مهم غزوهٔ اُحد پاک سازی اردوی اسلام از منافقینی که درمیان آنان جا گرفته بودند. حکمت دیگر غزوهٔ اُحد دست یافتن به پیروزی ظاهری و فریبنده مشرکین که در عمل هیچ نتیجه یی برای آنان نداشت، می باشد. این پیروزی ظاهری آنان را وا می داشت تا با جهل و غفلت هیچ تحرکی نداشته باشند. با این پیروزی فریبنده خشم، کینه و نفرتی را که در قلوب آنان از زمان غزوهٔ بدر بدین سو طغیان می کرد سرد شد و از میزان شدت دشمنی آنان در برابر اسلام نیز کاسته شد.

نباید فراموش کرد که اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) از همین سنین از خورد و بزرگ و پیر و جوان در غزوهٔ اُحد اشتراک و برای شهادت در میان شان رقابت می نمودند. نوجوانان ۱۵ ساله نیز برای شامل شدن در اردوی پیامبر (ﷺ) به هر راهی سر می زدند و از هر امکانی برای ملحق شدن به این سپاه، مدد می جستند. به این ترتیب راز شتافتن هر انسان بسوی مرگ، نشان می داد که قلوب همهٔ شان با یک ایمانی قوی و حس محبت بی پایان نسبت به رسول الله (ﷺ) نیز می باشد. این ایمان و محبت در هر کجایی که باشد، در آن جا چنین جوانمردی و جسارت به خود خواهد آمد. در هر آن جایی که ایمان و محبت کم شود، تنبلی، ذلت و ترس به میان خواهد آمد. راه دست یافتن و افزایش این محبت نیز، کثرت ذکر، زیادت صلوات به پیامبر (ﷺ)، اندیشیدن در مورد نعمت های خداوند متعال تلاش برای مزّین شدن با اخلاق ظاهری و باطنی پیامبر (ﷺ) می باشد.

زخم خوردن فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در این غزوه و پخش شایعهٔ شهادت ایشان حکمت های زیادی برای مؤمنین داشت. زیرا آنان با این حادثه

مورد آزمون ایمان و اراده در راه اسلام قرارگرفتند. آنان بر اثر این حادثه دانستند که رسول الله (ﷺ) نیز یک بشر است و در زمان موعود در حضور خداوند متعال قرار خواهد گرفت. آنان آموختن که در صورت عدم وجود پیامبر (ﷺ) نیز باید راه و رسم ایشان را ترک نگویند و به راهی که ایشان برای آنها نشان داده است، روانه شدند. به این ترتیب مؤمنین به نحوی آماده سرنوشتی که بر سر شان نیامده بود، شدند.

والحاصل این غزوهٔ برای مسلمانان در مواردی چون دست یافتن به پیروزی در جنگ با دشمن و نجات در حالات خطر و پارچه شدن سپاه، آموزه های بیشماری و عبرت های بی نظیری آموزش داده شد.

غزوهٔ حمراء الاسد

خداوند متعال برای مشرکین قریش که بعد از غزوهٔ اُحد با قلبی مملو از ترس و وحشت راه مکه را در پیش گرفته بودند، یک غفلتی عطاء نمود. آنان در مسیر راه که خیلی از اُحد فاصله گرفته بودند، متوجهٔ این غفلت شان شدند و خواستند از راه برگردند و دوباره بر مسلمانان حمله کنند.

در این اثناء رسول الله (ﷺ) که به مدینه عزیمت نموده بود، در اندیشهٔ دادن پاسخ به این عملکرد مشرکین بود. خداوند متعال نیز آیه یی در این مورد نازل نمود و تصریح کرد که مؤمنین باید کمترین ضعف را در این مورد نیز از خود نشان دهند:

وَلا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴿ ﴿النّساء، ١٠٤﴾

ترجمه: "و نباید در کار دشمن سستی و کاهلی کنید که اگر شما به رنج و زحمت می افتید آن ها نیز {از دست شما} رنج می کشند، با این فرق که شما به لطف خدا امیدوارید و آن ها امیدی ندارند و خدا دانا و حکیم است {امیدواران را محروم نمی سازد}."

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) از اصحاب شان چنین پرسید:

"- چه کسی از شما می خواهد دشمن را تعقیب نماید؟"

در این حال فوراً یک گروه مؤمنین به رهبری حضرت ابوبکر (رض) و حضرت زبیر (رض) آمادۀ این کار شدند. تقریباً همۀ این کسانی که برای پیگیری دشمن برآمده بودند، از غزوۀ اُحد زخم بر تن داشتند.[۵۱] این گروه که رسول الله (ﷺ) نیز در آن اشتراک داشتند، فوراً به هدف تعقیب دشمن به راه افتیدند.

این گروه مؤمنین تا ۸ کیلومتری شهر مدینه به پیش رفتند و در منطقۀ حمراء الاسد که این غزوه نیز اسمش را از آن گرفته است، توقف نمودند. پرچم اسلام در دست حضرت علی کرم الله وجه بود. وقتی شب فرا رسید رسول الله (ﷺ) فرمان دادند، تا در ۵۰۰ نقطۀ مختلف به فواصل هم به صورت جداگانه آتش بیفروزند. آتش ها مشتعل و منظرۀ یی فوق العاده یی در دل شب سیاه پدیدار گشت. اگر کسی از دور به آنان منظره نظری می انداخت، گمان می کرد که در آن جا یک اردوی بسیار بزرگ و قوی چادر زده است. هم چنان در آن هنگام شخصی بنام معبد خزاعی که هنوز مسلمان نشده بود، به اردوی مشرکین رسید و از تعقیب شدن آنان توسط مسلمانان، آن ها را مطلع ساخت. در مورد تعداد و مقدار اردوی مسلمانان نیز برای آنان چنین گفت:

"- من در تمام عمر سپاهی به این بزرگی ندیده بودم.

با مطلع شدن از این وضع ترس بر دل های شان چیره شد و با تعجب بسوی یک دیگر نگاه کردند و گفتند:

- مسلمانان توانایی جنبیدن را نداشتند، این چطور ممکن است؟

بعداً بدون این که جویای سبب و دلیلش شوند، گفتند:

- قبل از این که دچار بلا و مصیبتی شویم، عجله کنید؛ تا زود تر از این جا برویم!"

۵۱. واقدی، ج، ۱، ۳۳٤ـ۳۳۵.

آنان به نحوی جرئت نکردند که برگردند و بجنگند. به سرعت به راه شان بسوی مکه ادامه دادند. بعد از رفتن آنان رسول الله (ﷺ) با اصحاب کرام شان دوباره به مدینه عزیمت نمودند. (ابن هشام، ج، ۳، ۵۲ـ۵۶؛ واقدی، ج، ۱، ۳۳۴ـ۳۴۰)

مسئلۀ میراث

برادر سعد بن ربیعه (رض) که در غزوۀ اُحد به شهادت رسیده بود، تمام اموال سعد (رض) را بدون این که چیزی از آن برای دو دختر سعد (رض) بدهد، همه را خودگرفته بود. برای این که در دوران جاهلیت برای خانم ها اهمیت داده نمی شد، دختران سعد (رض) نیز از مال پدر حق میراث نداشتند. این رسم، از عادات دوران جاهلیت بود. به این سبب در موضوع میراث هرج و مرج پدید آمده بود. به این منظور آیات کریمۀ تقسیم میراث نازل و به این شکل اسلام به این بی عدالتی و ظلم نیز نقطۀ پایان گذاشت و اولین تقسیم میراث بر اساس معیار های اسلامی میراث سعد بن ربیعه (رض) بود که میان وارثینش تقسیم گردید. (احمد، ج، ۳، ۳۵۲، ۳۷۵)

اسلام در قانون میراث میان سهام داران و مکلفیت ها توازن عادلانه را در نظر داشته است. برای مرد که خرچ مکلفیت بیشتری در این راستا نسبت به زن دارد، سهم زیادتری داده است. چون مرد از پرداخت مهر هنگام ازدواج تا تهیۀ اسباب معاش خانواده مسئول و مکلف می باشد.

یعنی وجود تفاوت زن و مرد در قوانین میراث اسلام وابسته به مکلفیت و مجبوریت آن ها می باشد. میان این دو توازنی برقرار شده است. زن برای این که مکلف به زاد و ولد، حفظ نسل و تأمین انضباط خانواده می باشد، در برابر تهیۀ اسباب معاش خانواده هیچ مسئولیتی را به عهده ندارد. به این سبب در میراث حقش به نصف تقلیل یافته است. این سهم نیز برای آنان به سبب برآورده شدن، احتیاجات مادی آن در صورت ازدواج ننمودن، طلاق از شوهر و سایر نیاز های آنان در این حالات در نظر گرفته شده است.

از طرفی برای خانم ها مزیت هایی چون، عاطفهٔ قوی، ظرافت، شفقت، مرحمت، حیا، فداکاری، صبر مراقبت از فرزندان و محافظت از نسل از طرف خداوند متعال احسان شده است. آن ها به خاطر داشتن بنیهٔ ظریف، حس فوق العاده قوی و کثرت احساسی مرحمت در وجود شان، در مقابل تعدادی از واقعات و حادثات جدید و جالب زنده گی از جهت روحی و بدنی دچار ضعف و چالش ها می شوند. این از جهت شهادت زنان در اسلام نصف شهادت مرد محسوب می شود. کسانی که با استفاده ابزاری از این موضوع بر اسلام می تازند، فراموش می کنند که اسلام دینی کامل، فطرت گرا و تغییر ناپذیر است. این عملکرد آنان یا ناشی از نیت شوم و دشمنانهٔ آنان است و یا این که از جهالت آنان.

حقیقت این است که خداوند متعال هر موجود زنده و اجزای آن را به اساس هدفی آفریده است. برای دست یافتن به آن اهداف به آن ها ویژه گی های مناسب و مساعد فزیکی و روحی برای شان عطا نموده است. خداوند متعال مرد را موافق و مرافق مبارزه زنده گی و تأمین معاش خانواده آفریده است. هم چنان برای این که او بتواند به درستی این وظیفه را به انجام برساند، او را با بدنی قوی و روحی متین آفریده است. زن نیز برای تولید و حفظ نسل، بار آوردن فرزند، مراقبت از فرزندان در ضعیف ترین و عاجزترین زمان آن ها و حمایت شان در هر حالت مأمور گردانیده شده است. به اساس نیاز و ایجاب وظیفه اش، او جسماً نه بلکه روحاً باید با احساسات عمیق و توانایی های روحی قوی آفریده شود. به این سبب در اولین مرحلهٔ ولادت کودک که عاجزترین و بی پناه ترین زمان نوزادان می باشد، مادران آن ها را با مرحمت و محبت عمیق در آغوش می کشد. خداوند متعال نیز در این دوره به مادر عاطفه و شفقت بی نهایت نسبت به سایر زمان ها در این دوران عطا می نماید.

اگر بر مادر که کانون شفقت و مرحمت است و با چنین ساختاری آفریده شده است، کاری خلاف موافق فطرتش بر وی تحمیل شود، طبیعتاً که نتیجهٔ معکوس در پی خواهد داشت. احتمال دارد که یک مادر با شفقت و مرحمتی که

دارد بر یک مجرم ترحم نماید و عدالت را زیر پا کند. این نیز یکی از حکمت های الهی نصف شمردن حق شهادت در زنان می باشد.

از طرف دیگر اسلام موضوع شهادت را با تکیه بر سازۀ روانی انسان تنظیم نموده است. مثلا مواردی نیز وجود دارد که شهادت مرد در آن موضوع قابل قبول نبوده، اما شهادت زن پوره و کامل محسوب می شود. مثلاً در مواردی که ممکن نیست از آن مردان مطلع شود، شهادت زنان قابل قبول محسوب می شود.

کسانی که غافلانه و مغرضانه با اشاره به موضوع شهادت زنان در اسلام، به این دین پاک در حالی که اسلام به دور از این نواقص و بهتان هاست و بر اساس حق فطری و مکلفیت های آنان توازن عادلانه یی را بر قرار نموده است، می تازند؛ یا حقیقت را نمی بینند و یا این که می خواهند عملاً از آن چشم بپوشی نمایند.

در عصر امروز در مورد برابری زن و مرد یک رقابت مصنوعی و ناعادلانه به راه انداخته شده است. این رقابت که با ساختار فطری خانم ها در تضاد قرار دارد، ویژه گی های مادری و خانم بودن در زن ها را به ضعف مواجه ساخته و شیرازۀ خانواده را دچار خسران نموده است. به این سبب واقعات سقط جنین در عصر ما که همه روزه در حال وقوع است، در حقیقت نوعی از جنایت زنده به گور کردن دختران عصرِ جاهلیت به شکل مدرن و بروز شدۀ آن می باشد. پس تنها تفاوت این عصر با عصر دورۀ جاهلیت در نوع پوشش و لباس هایی است که در الماری لباس های مان وجود دارد که این فلاکت اجتماعی در حقیقت نتیجه، آموزشِ مبتنی بر مادیات و مادی اندیشی است.

سال چهارم هجرت

سؤ قصد به جان دعوت گران یا واقعهٔ رجیع

این واقعهٔ در روز چهارم ماه صفر سال چهارم هجری قمری، مصادف به ماه جولای سال ۶۲۵ میلادی به وقوع پیوسته است. رسول الله (ﷺ) به هدف تبلیغ و تعلیم دین مقدس اسلام به قبایل همجوار مدینه معلمینی را اعزام می نمودند. اما تعدادی از این آموزگاران مورد خیانت و نیرنگ قرار می گرفتند. یکی از بزرگترین این خیانت ها واقعهٔ رجیع می باشد:

قبایل عَضل و قاره که در نزدیکی های مدینه مسکن گزین بودند، از رسول الله (ﷺ) به هدف تعلیم اسلام، در خواستِ ارسال آموزگار برای شان را نمودند. رسول الله (ﷺ) نیز به رهبری حضرت عاصم بن ثابت (رض) یک هیئت ده نفری را فرستاد.

وقتی کاروان آنان در منطقه یی موسوم به خُدات رسید، بر سر آبی بنام "الرجیع" توقف نمودند. از حضور آموزگاران اسلام در این مکان قبیلهٔ بنی لهیان مطلع گردانیده شد. بنی لهیان با یک تمیم ۱۰۰ نفری که متشکل از تیر اندازان بود به تعقیب این معلمین پرداختند. هنگامی که عاصم (رض) و دوستانش متوجه شدند که مورد تعقیب قرار گرفته اند، در نقطهٔ بلندی که بتوانند از خود دفاع کنند، پناه بردند. دشمن نیز اطراف آن بلندی را محاصره نمودند و با صدایی بلند خطاب به آن آموزگاران گفتند:

"- فرود آیید! سلاح های دست داشتهٔ تان را بسپارید و تسلیم شوید. وعده می دهیم که هیچ یکی از شمایان را نکشیم!

حضرت عاصم (رض) نیز به دوستانش گفت:

ـ دوستان عزیز! من نمی توانم به سخن این مشرکان اعتماد کنم و به آنان تسلیم شوم!

بعد چنین دست به دعا بلند نمود:

ـ پروردگارا! تو خود رسولت را از احوال ما باخبر ساز!"

بعد مشرکین حضرت عاصم (رض) و شش تن دیگری که تابع او شده بودند را به تیر بستند و شهید نمودند. دو نفر از آن سه شخص باقی مانده را نیز اسیر گرفتند و دست پایش را محکم بستند. یکی از اشخاص باقی مانده نیز که تسلیم آنان نشده بود، مقاومت نمود و گفت:

ـ به خدا سوگند یاد می کنم که هیچ گاهی به شما تسلیم نخواهم شد! کسانی که قبل از من به شهادت رسیدند، مثال خوبی برای من هستند!"

مشرکین بدون هیچ اعتنایی به سخنان او خواستند او را کشان کشان با خود ببرند، اما او به شدت مقاوت نمود. آنان او را نیز شهید نمودند.

از میان ده نفر از این اصحاب رسول الله (ﷺ) تنها دو تن یعنی حضرت خبیب و حضرت زید (رض) باقی ماندند. مشرکین آنان را نیز با خود بردند و در مکه به فروش رسانیدند. خبیب (رض) را فرزندان حارث بن عامر که پدر شان را او در غزوۀ بدر به شهادت رسانیده بود، خریداری نمودند. حضرت خبیب (رض) نیز تا زمان اتخاذ تصمیم شهادتش در دست آنان اسیر ماند.

فرزندان حارث، برای کشتن حضرت خبیب (رض) ایشان را به بیرون از منطقۀ حرم در جایی بنام حِل بردند. وقتی به آن جا رسیدند، حضرت خبیب (رض) قبل از به شهادت رسیدن، از آنان خواست که به او اجازه خواندن دو رکعت نماز را دهند. آنان نیز اجازه دادند، تا او نماز کند. حضرت خبیب (رض) دو رکعت نماز کرد و بعد چنین گفت:

"- به خدا سوگند! اگر می دانستم که گمان نمی کردید که از مرگ می ترسم، این نماز را خیلی طولانی اداء می نمودم."

به این ترتیب او آغاز گر قاعدهٔ خواندن دو رکعت نماز برای همهٔ شُهدایی که بعد از خودشان آمد، شد. همهٔ شهدای عالم اسلام که در وضعیت ایشان قرار می گرفتند، با خواندن دو رکعت نماز به شهادت رسیدند.

حضرت خبیب (رض) بعد به خداوند متعال چنین عرض حال نمود:

"خداوندا! در این جا چهره یی به غیر از چهرهٔ دشمن دیده نمی توانم! کس هم وجود ندارد که نزد رسولت به عنوان سفیر بفرستم! تا به ایشان سلامم را برساند. سلامم را خودت به ایشان برسان!"

در آن هنگام رسول الله (ﷺ) در مجلسی در مدینه با اصحاب شان نشسته بودند که به یک باره ندای "وعَلیهِ السّلام" را بر زبان راندند. اصحاب کرام با حیرت از ایشان پرسیدند:

"- سلام چه کسی را پاسخ دادید؟ یا رسول الله (ﷺ)!

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- سلام برادرتان خبیب (رض) را. حضرت جبرئیل (ع) سلام او را برایم آورد!"

به این ترتیب رسول الله (ﷺ) خبر شهادت این اصحاب شان را در آن لحظه به سمع اطرافیان شان رسانید. (نگا.، بخاری، جهاد، ۱۷۰؛ مغازی، ۱۰، ۲۸؛ واقدی، ج، ۱، ۳۵۴-۳۶۳)

از حضرت خبیب (رض) هنگامی که ریسمان دار بر گردنش آویخته بود، پرسیدند:

"- آیا می خواهی که به عوض نجات جان خودت، پیامبرت کشته شود؟

حضرت خبیب (رض) بدون کوچکترین تفکر و درنگ در این ر ابطه، با جسارت و وقار زیادی چنین پاسخ داد:

- نخیر! هرگز! کشته شدن به عوض من را کنار بگذارید؛ حتی نمی خواهم که فعلاً در مدینه خاری به پای مبارک شان بخلد!

وقتی ابوسفیان این پاسخ را شنید، بسیار حیرت نمود و نتوانست از گفتن این سخن خود را باز دارد:

- من در دنیا هیچ فردی را ندیده ام که به اندازهٔ محمد (ﷺ) دوستانش او را دوست داشته باشد!" (واقدی، ج، ۱، ۳۶۰؛ ابن سعد، ج، ۲، ۵۶)

حضرت زید (رض) نیز هنگام شهادت با چنین ایمان و ایستاده گی به مقام رفیع شهادت نائل آمد. او شب ها را با خواندن نماز تهجد و روز ها را با گرفتن روزه سپری می نمود. غذا های گوشتی آنان را به خاطر این که حیوانات مذبوحهٔ شان به نام بت ها ذبح می شد، نمی خورد. شیر را به عوض آن غذا ها ترجیح می داد. با شیر روزه می گرفت و با آن افطار می نمود. وقتی به قصد شهادت به تنعیم برده شد، با حضرت خبیب (رض) مقابل شدند و متقابلاً در برابرِ بلایی که بر سرشان آمده بود، یک دیگر را توصیه به صبر نمودند. حضرت زید (رض) نیز دو رکعت نماز کرد. وقتی از او نیز این پرسش پرسیده شد:

"- آیا می خواهی به عوض تو در این جا محمد (ﷺ) کشته شود و تو آزاد شوی؟

او نیز همان پاسخی را داد که حضرت خبیب (رض) داده بود.

وقتی مشرکین به او گفتند که می توانند در مقابل برگشتن از اسلام او را رها کنند:

او گفت:

- مسلمان مردن برای من، بهتر از این است که با بر گشتن از دینم زنده گی کنم!

او با ارائهٔ این پاسخ با وقار یک مؤمن کامل، جام شهادت را با ذوق و شوق نوشید.

واقعهٔ بئر معونه

این واقعه در چهارم ماه صفر سال چهارم هجری قمری، مصادف به جولای سال ۶۲۵ میلادی به وقوع پیوسته است. در همان ایام وقوع واقعهٔ رجیع، از

سران منطقهٔ نجد، ابوبراء، برای خواستن آموزگار به مقصد تعلیم و ارشادِ اسلام، برای قومش نزد رسول الله (ﷺ) مراجعت نمود. رسول الله (ﷺ) این درخواست او را رد نمود و حتی هدایایی را که برایش آورده بود، نیز نپذیرفت و فرمود:

"- من از مردم نجد در حق دوستانم هراس دارم!..."

بعد از آن ابوبراء به نماینده گی از قبیله اش ضمانت نمود که هیچ ضرری متوجه جان مسلمانانِ آموزگار نخواهد شد. با آن هم رسول الله (ﷺ) از نام ابوبراء به برادرزاده اش عامر که قبایل نجد را اداره می کرد، مکتوبی فرستاد. بعد، از اصحاب صفه یک هیئت ۷۰ نفری آموزگار تشکیل و یکجا با براء فرستاد.

وقتی کاروان آموزگاران چهار منزل از مدینه فاصله گرفتند و در منطقهٔ بئر ماعونه رسیدند، با یک خیانت بزرگ و غیر مترقبه مواجه شدند. برادر زادهٔ ابوبراء نامهٔ پیامبر (ﷺ) را نخوانده بود و با یک اردوی بزرگ بر این کاروانِ آموزگاران یورش برد. برای این که مسلمانان تحت حمایت ابوبراء قرار داشتند، قبیلهٔ عامر، برادر زادهٔ ابوبراء نخواستند، با مسلمانان بجنگند. اما عامرِ ظالم با فریب دادن قبایل اُسیه، رئل، زکوان و بنی لهیان آموزگاران مظلوم را اَز دم تیغ گذراند. از میان این آموزگاران تنها عمرو بن اُمیّه (رض) توانست جان سالم به در برد.[۵۲] جابر بن سلیمان (رض) که خود یکی از شاهدین این فاجعه بود، آن را چنین نقل می کند:

"نیزه ام را در سینهٔ عامر بن فهیره که مرا به اسلام دعوت نمود بود، فرو بردم! دیدم که نیزه ام سینهٔ او را شگافته است! او در این حال نیز با خود می گفت:

'ـ به خدا سوگند که سود کردم!

من با خود می گفتم:

ـ عجبا او از چه چیزی سود کرده باشد و چه سودی کرده باشد؟ آیا من او را نکشته ام؟'

۵۲. ابن هشام، ج، ۳، ١٤؛ هیثمی، ج، ٦، ١٢٥ ـ ١٣٠.

در این اثناء جسدش به آسمان بلند شد و از چشم ها غایب گردید. این حادثهٔ یی که من شاهدش شدم، سبب شد تا من اسلام بیاورم." (ابن هشام، ج، ۳، ۱۸۷؛ واقدی، ج، ۱، ۳۴۹)

حضرت جابر (رض) نزد رسول الله (ﷺ) آمد و ایشان را از شهادت آموزگاران ارشاد و تعلیم قرآن، رضایت پروردگارشان از آنان و رضایت خود آنان، ایشان را مطلع گردانید. (بخاری، جهاد، ۹)

رسول الله (ﷺ) از این حادثات بسیار متأثر و مضطرب حال شد. با گشادن دستان مبارک شان هر صبح بعد از اداء نماز صبح حضور پروردگارش چنین دعا و التجا می نمود:

"پروردگارا! قبایل رئل، زکوان و اسیه را که در مقابل الله (ج) و رسولش عصیان نموده اند، لعنت کن!" (بخاری، جهاد، ۹، ۱۹، مغازی، ۲۸؛ مسلم، مساجد، ۲۹۷)

مؤمنین از این حادثه بسیار محزون شدند و اشک ریختند. اما منافقین و یهودیان شاد و سرخوش شدند. آنان از قتل عام هایی که از زمان وقوع غزوهٔ اُحد بدین سو در حق مسلمانان رخ می داد، بسیار دلشاد و ممنون بودند.

بر اساس روایت حضرت انس (رض):

"رسول الله (ﷺ) به هیچ واقعه و حادثه یی به اندازهٔ شهادت اصحاب شان در بئر ماعونه غمگین و اندوه ناک نشده بودند![۵۳]" چون تقریباً همهٔ اصحاب شهید شده در بئر ماعونه، از جملهٔ اصحاب صفه و شاگردان معنوی رسول الله (ﷺ) بودند که قرآن و اسلام را تحت تربیه مستقیم پیامبر (ﷺ) آموزش دیده بودند.

واقعات رجیع و بئر ماعون میزان اهمیتِ وظیفهٔ تبلیغ و ارشاد را برای مؤمنین نشان می دهد. رسول الله (ﷺ) برگزیده ترین اصحاب شان را با در نظرداشت خطرات احتمالی به عنوان مبلّغ و آموزگار اسلام فرستاده است. کسانی را که در این راهِ مقدس به شهادت رسیده اند، خداوند متعال توصیف نموده، رضایت خود را از آنها و رضایت آن ها را از خودش بیان نموده است. (بخاری، مغازی، ۲۸، جهاد، ۹؛ مسلم، مساجد، ۲۹۷)

۵۳. مسلم، مساجد، ۳۰۲.

پلان خائنانۀ بنی نضیر

عمرو بن اُمیه که از واقعۀ بئر ماعونه نجات یافته بود، در راهِ بازگشت به مدینه دو شخص منسوب به همان قبایل حمله کننده را در خواب کُشت. در حالی که آنان در راه عزیمت از مدینه بودند و هم چنان تحت حمایۀ پیامبر (ﷺ) قرار داشتند.

در این حالت شخص قاتل باید برای خانواده های مقتول خون بهای آنان را می پرداخت. بر اساس یک پیمان از قبل منعقد شده با قبایل همجوار، باید قسمتی از خون بها را نیز قبیلۀ بنی نضیر می پرداخت. به این منظور رسول الله (ﷺ) با گروهی از صحاب شان به دیار آنان رفتند.

یهودیان بنی نضیر وقتی دیدند که رسول الله (ﷺ) با این تعداد اندک از اصحاب شان به دیار آنان آمده است، این حالت را فرصتی دست نیافتنی برای خود تلقّی و پلان سؤ قصد به جان رسول الله (ﷺ) را طرح نمودند. بعد از رسول الله (ﷺ) خواستند تا هنگامی که آنان، برای خون بهای کسانی که عمرو بن امیّه را به قتل رسانیده بود، پول تدارک می نمایند، در زیر سایۀ خانۀ یی بنشینند و رفع خسته گی نمایند. هم چنان به پیامبر (ﷺ) با خوش زبانی تمام گفتند که به ایشان طعام اکرام خواهند نمود. آنان برای عملی نمودن پلان شوم شان فوراً با جدیت دست به کار شدند. آنان می خواستند که با انداختن سنگی از بام خانه یی که پیامبر (ﷺ) زیر سایۀ آن نشسته بودند، ایشان را به شهادت برسانند. آن قوم (یهودیان) به خاطر این که با پیامبران قبلی دیگری نیز چنین معاملاتی را انجام داده بودند، در این کار از تجربه خوبی بر خوردار بودند.

در این اثناء رسول الله (ﷺ) از جایی که نشسته بودند فوراً برخاستند و به سرعت از آن جا فاصله گرفتند. خداوند متعال به این ترتیب رسول الله (ﷺ) را حفظ نمود و این لطف خود را در قرآن کریم برای مؤمنین چنین خاطر نشان می سازد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ﴿المائده، ۱۱﴾

ترجمه: "ای اهل ایمان، یاد آرید نعمت خدا را بر خود، آن گاه که گروهی همّت گماشتند که بر شما دست یازند و خدا دست {ستم} آن ها را از شما کوتاه نمود و از خدا بترسید و باید اهل ایمان تنها بر خدا توّکل کنند!"

در حالی که نقشهٔ سؤ قصد به جان رسول الله (ﷺ) طرح و در حال اجراء بود، اما استعمال جملهٔ "همت گماشتند که بر شما دست یازند." با صیغهٔ جمع فعل نشانگر آن است که پیامبر (ﷺ) برای مؤمنین با اهمیت تر از جان، مال و زنده گی آنان است.

رسول الله (ﷺ) که جدیداً این حادثه را از سر گذشتانده بودند، سفیری به قبیلهٔ بنی نضیر فرستاد و خواست که پیمان قبلی را تجدید کنند، در غیر صورت باید در مدت ده روز شهر مدینه را ترک بگویند. در این میان منافقین نیز آرام ننشستند؛ به یهودیان بنی نضیر خبر فرستادند که به آنها در هر شرایطی با یک سپاه بزرگی همکاری خواهند نمود. به این ترتیب آنان را بر علیه مسلمین تحریک نمودند.

یهودیان که فریب این تحریکات منافقین را خورده بودند، خود را قوت مند و زورگو حس نموده در مقابل پیامبر (ﷺ) و مسلمین سرِ ستیز نشان دادند. در حالی که منافقین طبق وعده شان عمل نمی نمودند. این موضوع را خداوند متعال در قرآن کریم چنین توضیح می دهد:

لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الأَدْبَارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ﴿ ﴿الحشر، ١٢﴾

ترجمه: "اگر آنها اخراج شوند هرگز منافقان با آنها خارج نمی شوند و اگر {مسلمانان} به جنگ شان آیند هرگز یاری شان نمی کنند و اگر هم یاری شان کنند، البته به جنگ پشت کنند و دیگر نصرت نخواهند یافت!"

چون منافقین به هر اندازه یی هم که حفره هایی زیر پای مسلمین با فتنه و فساد حفر می نمودند، به همان اندازه از آنان در هراس نیز بودند. این حقیقت را نیز خداوند متعال در قرآن کریم چنین بیان نموده است:

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ﴾ ﴿الحشر، ۱۳﴾

ترجمه: "این مردم منافق در دل شان از شما بیشتر ترس دارند تا از خدا، زیرا آنها مردمی هستند که هیچ فهم و شعوری ندارند."

وقتی رسول الله (ﷺ) دیدند که یهودیان بنی نضیر به خوبی از حد شان عدول نموده است، تصمیم به محاصره آنان گرفتند. پیامبر (ﷺ) و مسلمین نیز اطراف خانه های آنان را محاصره نمودند. قبیلۀ دیگر یهودی بنام بنی قریظه نیز با فسخ پیمان در کنار بنی نضیر قرار گرفت. (بخاری، مغازی، ۱۴)

رسول الله (ﷺ) هنگامی که متوجه شدند که یهودیان با بلند شدن بر بام های خانه های شان در مقابل آنان ایستاده گی می نمایند و وقتی تحت فشار قرار گرفتند، در حصار خانه ها و درختان انبوه پناه می برند؛ دستور دادند، تا خانه های آنان یکایک تخریب و قسمتی از آن درختان به آتش کشیده شود. تا آنان نتوانند از آن به عنوان سپر استفاده نماید.

بعد از صدور این دستور توسط رسول الله (ﷺ)، یهودیان چنین فریاد بر آوردند:

"- ای محمد (ﷺ)! تو دیگران از فساد نهی و فاعلین آن را گنهکار می خواندی. حالا بریدن و آتش زدن درختان را چه می گویی؟" این سخنان یهودیان تعدادی از مسلمانان را مترد و مشتبه نمود. به این سبب خداوند متعال با نازل نمودن این آیت، تردد و شبهات مسلمین را مرفوع نمود: (بخاری، تفسیر، ۲/۵۹؛ ابن هشام، ج، ۳، ۱۹۲)

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴾

﴿الحشر، ۵﴾

ترجمه: "آنچه از درختان خرما را {که در دیار بن نضیر} بریدید و آنچه را بر پا گذاشتید همه به امر خدا {و صلاح اسلام} و برای خواری و سرکوبی یهودانِ فاسق نابکار بود."

به این ترتیب خداوند متعال مؤمنین را آگاه ساخت، تا در برابر نیرنگ های یهودیان تدبیر های لازم خود را اتخاذ دارند.

قبیلۀ بنی نضیر تقریباً ۲۰ روز بعد از محاصره توسط مسلمین و مشاهدۀ تدابیر جنگی پیامبر (ﷺ) و مأیوس شدن از عدم همکاری های موعودِ منافقین، به رسول الله (ﷺ) و مسلمانان تسلیم شدند. رسول الله (ﷺ) نیز در برابر این رویه بنی نضیر آنان را از مدینه تبعید نمودند. بنی قریظه را برای این که حاضر به انعقاد پیمان جدید با مسلمانان شده بودند، تبعید ننمودند و اجازۀ بود و باش را در آن جا را دادند. (بخاری، مغازی، ۱۴؛ مسلم، جهاد، ۶۲)

بنی نضیر قبل از خروج از دیار شان خانه های سالم شان را نیز برای این که مسلمانان نتوانند از آن استفاده نمایند، با دستان خود تخریب نمودند. قسمتی از آنان بسوی خیبر و قسمت دیگری بسوی شام رفتند. (ابن هشام، ج، ۳، ۱۹۱-۱۹۴)

به اموالی که از بنی نضیر باقی مانده بود، برای این که بدون دست بردن به جنگ تن به تن به دست آمده بود، اسم "الفیء" داده شد و تابع حکمی متفاوت نسبت به غنایم جنگی گردید:

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ* لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ* ﴿الحشر، ۷، ۸﴾

ترجمه: "آنچه را که خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و {ائمه} خویشاوندان رسول و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان {ایشان} است. این حکم برای آن که غنائم دولت توانگران را نیفزاید {بلکه به مبلغان دین و فقیران اسلام تخصیص یابد} و شما آنچه رسول حق دستور دهد {و منع یا عطا کند} بگیرید و هرچه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است. مقام بلند {یا غنائم} خاص فقیران

مهاجرین است که آنها از وطن و اموال شان به دیار غربت راندند در صورتی که {چشم از خانه پوشیده و} در طلب فضل و خشنودی خدا می کوشند و خدا و رسول او را یاری می کنند. اینان به حقیقت راستگویان عالم اند."

"الفیء" که در آیۀ کریمه به عنوان حق الهی تخصیص و تذکر یافته است، برای تعمیر کعبه و سایر معابد الهی از آن استفاده می شود. رسول الله (ﷺ) سهمی را که از مال "الفیء" به خود اختصاص داده بود نیز میان اصحاب فقیر و مسکنی خود قسمت نمود. تقسیم این چنینی "الفیء" میان اصحاب فقیر و مسکین توسط پیامبر (ﷺ) به اصحابش به معنی انسداد تراکم و گردش ثروت به دست طبقۀ خاص در جامعه بوده که در آیۀ کریمه نیز تذکر یافته است. چون روش اسلام در امور مالی مبتنی بر تقسیم ثروت میان مسلمین و فراهم نمودن زمینۀ استفاده فقراء و ضعفا از آن می باشد. به این ترتیب یک جامعۀ عادل که طبقات متفاوت را به هم نزدیک می سازد، ایجاد می شود و در آن جامعه دیگر گروهی را نمی توان سراغ داشت که دیگران را مورد استثمار قرار دهد.

به این سبب رسول الله (ﷺ) غنائم به دست آمده از قبیلۀ بنی نضیر را میان مهاجرین تقسیم نمود و به غیر از سه تن از انصار که نیاز زیادی به دست گیر داشتند، دیگر به هیچ یکی از آنان از این اموال ندادند. قبل از تقسیم اموال انصار را چنین مورد خطاب قرار دادند و فرمودند:

"- اگر می خواهید، چیز هایی را که قبلاً برای مهاجرین داده بودید، نزد آنان باقی ماند و شما از این غنائم سهم بگیرید. و بر عکس هم چنان می توانید تمامی چیز هایی را که به آنان داده بودید دوباره از آنان بخواهید و این غنائم را به آن ها واگذار کنید.

در مقابل انصار چنین پاسخ جوانمردانه یی دادند و گفتند:

- هم از تمامی اموال و جایدادهایی که به آنان داده بودیم چیزی را واپس نمی گیریم و هم این غنائم را برای آنان واگذار می نماییم و در آن با آنان شریک نخواهیم شد."

این فداکاری و اخوت اسلامی یی که اصحاب کرام از خود به نمایش گذاشتند سبب نزول این آیهٔ مبارکه شد:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ﴿الحشر، ۹﴾

ترجمه: "و هم در آن جماعت انصار که پیش از {هجرت} مهاجرین {در مکه به رسول ایمان آوردند و} مدینه را خانهٔ ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست می دارند و در دل خود هیچ حاجتی {حسد و بخلی} نسبت به آنچه {از غنائم بنی نضیر} که به آنها داده شد، نمی یابیم و هر چند به چیزی نیازمند باشند. باز مهاجران را بر خویش مقدم می دارند {و جان شان به کلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است} و هرکس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند آنان به حقیقت رستگاران عالم اند."[۵۴] (الحشر، ۹)

تحریم شراب و قمار

قسمی که می دانید، احکام مربوط به شراب و قمار در نخستین سال های اسلام بر اساس مقدّرات الهی نازل نشده بود. شراب بعد مراحل ذیل مورد تحریم قرار گرفت:

۱. مرحلهٔ نخست در مکه:

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ ﴿النّحل، ۶۷﴾

ترجمه: "و هم از میوه های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه های شیرین و رزق حلال نیکو به دست آرید که در این کار نیز آیتی {از قدرت حق} برای خردمندان پدیدار است."

۵۴. رازی، ج، ۲۹، ۲۵۰؛ قرطبی، ج، ۱۸، ۲۵.

این آیه مبارکه در مکه نازل شده بود. در این آیت از به دست آمدن ماده یی متفاوت نسبت به غذاهای عادی که مست کننده بود، خبر داده شده است. به این ترتیب از ناخوش بودن این ماده که مست کننده بود، خبر داده شد و به تحریم آن در آینده اشاره یی صورت گرفت. در عهد مکی نبوّت به جز این آیه هیچ آیهٔ دیگری در مورد شراب نازل نشده است.

۲. مرحلهٔ دوم:

مردم از رسول الله (ﷺ) بعد از هجرت به مدینه، در مورد این ماده پرسش هایی نمودند و در رابطه خداوند متعال این آیهٔ مبارکه را نازل فرمود:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ*

﴿البقره، ۲۱۹﴾

ترجمه: "{ای پیامبر} از تو در مورد حکم شراب و قمار می پرسند. بگو: 'در این دوکار گناه بزرگی است و سودهایی برای مردم، ولی زیان گناه آن دو بیش از منفعت آن هاست.' و نیز سؤال کنند تو را که چه در راه خدا انفاق کنند؟ جواب ده: 'آنچه زائد {بر ضرورت زنده گانی} است. خداوند (ج) بدین روشنی آیات خود را برای شما بیان کند، باشد که تفکر نموده و عقل خود به کار بندید.'"

بعد از نزول این آیه تعدادی از مسلمین شراب را ترک گفتند و تعدادی نیز به نوشیدن آن ادامه دادند.

۳. مرحلهٔ سوم:

باری یکی از اصحاب کرام هنگامی که در نماز شام به عنوان امام جماعت ایستاده بود و نماز را بر پا می داشت، آیه یی را چنان اشتباه خواند که تغییر در معنی آن نیز وارد گردید. بعد از آن آیهٔ ۴۳ ام سورهٔ نساء در این رابطه نازل گردید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ

الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ ﴿النّساء، ۴۳﴾

ترجمه: "ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی به نماز نیایید؛ تا بدانید چه می گویید {و چه می کنید} و نه در حال جنابت {به مساجد آیید} مگر آن که رهگذر باشید تا وقتی که غسل کنید. اگر بیمار بودید یا آن که در سفر باشید یا قضاء حاجتی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده اید و آب برای تطهیر و غسل نیافتید پس به خاک پاک تیمم کنید. آن گاه صورت و دست ها را {بدان} مسح کنید که خدا بخشنده و آمرزنده است."

بعد از آن تعداد مسلمانانی که شراب می نوشید به مراتب کاهش یافت. هنگام نماز نیز وقتی که منادی رسول الله (ﷺ) ندای آذان را سر می داد، این را نیز می افزود و می گفت:

"سرخوشان و مستان قطعاً به نماز نزدیک نشوند!"

بعد از آن مسلمانان از تحریم قریب الوقوع شراب کماکان مطلع شدند و خود را آمادهٔ آن حالت نمودند.

۴. مرحلهٔ چهارم یا مرحلهٔ نهایی:

در نهایت قسمت اعظمی از مسلمانان شراب را ترک گفتند و تعدادی نیز با استفاده از آن دچار حالات ناخوشی شدند. حضرت عمر (رض) نیز در این مورد به خداوند متعال چنین دعا نمود:

"پروردگارا! در مورد شراب برای ما حکمی صریح و قطعی نازل بفرما!"

در نهایت نتیجهٔ اغتشاشی که بعد از یک ضیافت شراب به میان آمد، اضرار شراب به خوبی نمایان شد. به این ترتیب با به میان آمدن یک زمینهٔ خوب و قابل قبول، آیهٔ تحریم قطعی شراب نازل شد. به این ترتیب حکم تحریم قطعی از طرف خداوند متعال در مورد شراب چنین نازل گردید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ* ﴿المائده، ۹۰-۹۱﴾

ترجمه: "ای اهل ایمان، شراب، قمار، بت پرستی و تیرهای گروبندی همهٔ این ها پلید و از عمل شیطان است. از آن البته دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان قصد آن دارد که به وسیلهٔ شراب و قمار، میان شما عداوت و کینه بر انگیزد و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد. پس شما آیا از آن دست بر می دارید؟"

حضرت رسول الله (ﷺ)، عمر (رض) را نزد خود خواست و این آیات را برایش به خوانش گرفت. وقتی به این قسمتِ آیه -"پس آیا از آن دست بر می دارید؟"- رسیدند:

حضرت عمر (رض) می گفت:

"- دست برداشتیم! پروردگارا دست برداشتیم!

تنها حضرت عمر (رض) نه بلکه همه مسلمانان موجود در آن جا می گفتند:

- پروردگارا! دیگر از شراب و قمار دست برداشتم.

وقتی این آیات نازل شد، منادیی به دستور رسول الله (ﷺ) در مدینه به آواز بلند ندا بر داشت و اعلان نمود:

- هشدار! شراب تحریم شده است!"

بعد از آن همهٔ مسلمانان، خم ها و کوزه های شراب ها را که در خانه های شان اندوخته بودند، به جاده ها ریختند و ظروف آن ها را نیز شکستند. شرابی که در جاده ها ریخته شده بود، به اندازه یی زیاد بود که چون سیل روی جاده های مدینه جاری گشت! ...

بعد از نزول این آیهٔ تحریم، تمامی مسلمانانی که شراب می نوشیدند، بدون هیچ گونه اعتراضی قدح های شراب دست داشتهٔ شان را به زمین زدند و به این

فرمان الهی سر تسلیم فرود آوردند و دیگر هیچ گاهی لب به شراب نبردند و برای رضای الله متعال دست به دامن او زدند.

بعد رسول الله (ﷺ) در این مورد چنین فرمودند:

"خداوند متعال شراب، سازندۀ آن، جایی که در آن نگهداری می شود، نوشنده، انتقال دهنده، فروشنده، خریدار و کسی که پول و مفاد آن را می خورد، مورد لعنت قرار داده است!" (احمد، ج، ۱، ۵۳؛ ج، ۲؛ ۳۵۱؛ نسائی، اشربه، ۱ـ۲؛ حاکم، ج، ۲، ۳۰۵)

رسول الله (ﷺ) در حدیث دیگری چنین فرموده است:

"هر چیز مست کننده حرام است. مقدار کم یا این که زیادِ آن مست کننده است، نیز حرام می باشد." (ابن ماجه، اشربه، ۱۰؛ نسائی، اشربه، ۲۴، ۴۸)

"شراب مادر تمامی بدی ها است." (احمد، ج، ۵، ۲۳۸)

"کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، باید بر بالای سفره یی که شراب در آن وجود داشته باشد، ننشیند!" (ترمذی، ادب، ۴۳)

رعایت اصول تدریجی در تحریم شراب، برای تبلیغ، ارشاد و مبارزه با سایر منکرات در اسلام به حیث یکی از اساسات و روش های اصلی قرار داده شده است. دلیل آن انکشاف قوت و ظرفیت تدریجی انسان ها به پیروی از قرآن کریم می باشد. این حالت را می توان به مسئولیت های کودکانی خورد سن تشبه کرد که با افزایش سن آنان به بار مسئولیت های آنان نیز افزوده می شود.

روش تدریجی که به بهترین شکل آن در عصر سعادت تطبیق شده است، جلوه یی از سنت های پر حکمت و مرحمت الهی است، که خداوند متعال برای عالمیان مقرر کرده است.[۵۵] این سنت الهی قسمی که همیشه در دعوت و ارشاد اسلامی مستعمل بوده است، یکی از اصول هایی نیز می باشد که مطابق به فطرت انسان است. زیرا داخل شدن به اسلام نخست با ساختن عقیده ممکن است و بحث انجام سایر اعمال بعد از تصحیح عقیده می تواند مورد بحث قرار گیرد.

۵۵. این قاعده و روش تغییر ناپذیر الهی است برای همه موجودات زنده و غیر زنده در طبیعت.

در انجام اعمال و مناسک دینی نیز رعایت اصول تدریجی با توجه به توانایی انسان ها شرط می باشد. این موضوع تنها مختص به دعوت و تبلیغ اسلام نبوده، بلکه شامل سایر تلقینات و رهنمایی های بشری نیز می شود.

ذات الرّقاع

وقتی از میان قبائل غتفان بنی محارب و بنی ثعلبه اتفاق نمودند، تا با مسلمانان بجنگند و به این منظور شروع به اکمال تجهیزات نمودند، رسول الله (ﷺ) با سپاهی که متشکل از ۴۰۰ تن از مجاهدین بود، بر آنان یورش برد.

مشرکین هنگامی که مسلمانان را در مقابل خود دیدند از ترس عقب نشینی کردند. در این هنگام مسلمانان قصد ادای نماز ظهر را که زمان آن فرا رسیده بود، کردند. دشمن که از دور آنان را نظارت می نمودند، از این که چرا چنین فرصتی را از دست داده اند و در هنگام ادای نماز بر مسلمین حمله ننمودند، تأسف خوردند و اظهار ندانمت کردند. بعد یکی از آنان از میان برخاست و چنین گفت:

"- تأسف مخورید! چون آنان یک نماز دیگری دارد که آن نماز برای شان ارزشمند تر از پدران و فرزندان شان است. آن نماز نمازِ عصر است."

به این اساس آنان انتظار حمله در آن زمان را کشیدند.

در این اثناء خداوند متعال با فرو فرستادن حضرت جبرئیل امین (ع) نقشۀ مشرکین را بر ملا ساخت:

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴿ ﴿النّساء، ۱۰۲﴾

ترجمه: "و هر گاه شخص تو در میان سپاه باشی و نماز بر آنان به پا داری باید آن ها با تو مسلّح به نماز ایستند و چون سجدهٔ نماز به جای آورند {و نماز را انفرادی، تمام کردند} در پشت سر شما رفته و گروهی که نماز نخوانده بیایند و با تو نماز گزارند و البته با لباس جنگ و اسلحه. زیرا کافران آرزو و انتظار دارند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید تا ناگهان یکباره بر شما حمله ور شوند و چنانچه بارانی یا مرضی شما را از برگرفتن سلاح به رنج اندازد باکی نیست که اسلحه را فروگذارید ولی از دشمن بر حذر باشید. خدا برای کافران عذابی سخت خوار کننده مهیا نموده است." (النّساء، ۱۰۲)

به نمازی که به این شکل اداء می شد، "صلاة خوف" (نماز خوف) گفته شد.[۵۶] شیوهٔ انجام این نماز را نیز حضرت جبرئیل (ع) تعلیم داد. آن روز نماز عصر مطابق به دستور تازهٔ خداوند متعال انجام شد و نقشهٔ شوم مشرکین و انتظار آنان نیز نقش بر آب شد. بعد از گذشت ۱۵ روز دشمن از خوف عقب نشینی کرد و به این ترتیب این غزوه به پایان رسید. (ابن هشام، ج، ۳، ۲۱۴ـ۲۲۱؛ ابن سعد، ج، ۲، ۶۱)

رسول الله (ﷺ) در جریان عزیمت از این غزوه، برای گرفتن آبدست از اصحاب شان آب خواستند؛ اما نزد هیچ یکی از اصحاب شان آبی باقی نمانده بود. بعد رسول الله (ﷺ) دست شان را در ظرفی که اندکی آب در ته اش داشتند فرو بردند وقتی دست شان را از آن ظرف بیرون آوردند، از هر انگشت مبارک شان آب به شکل معجزه آسایی چون چشمه جاری شد و با این آب همهٔ سپاه رفع تشنه گی نمودند. بر علاوه وقتی در اخیر پیامبر (ﷺ) دست مبارک شان را از ظرفی که از آن آب جاری شده بود، بیرون آورد، آن ظرف مملو از آب بود. (بخاری، وضوء، ۳۲؛ مناقب، ۲۵؛ مسلم، فضائل، ۵)

پیامبر (ﷺ) هنگام برگشت از غزوهٔ ذات الرّقاع پیامبر (ﷺ) در یک منزلگاه که قرار بود، شب را در آن سپری نمایند، از اصحاب کرام شان پرسیدند:

۵۶. نماز خوف به نمازی گفته می شود که در حالات اضطراری و خوفناک، اهل جماعت به دو قسمت منقسم و به صورت نوبتی در پشت امام نماز فرض را اداء می نمایند.

"- امشب چه کسی از ما پاسداری خواهد کرد؟

عمار بن یاسر (رض) از مهاجرین و عبّاد بن بشر (رض) از انصار فوراً به پا خاستند و به رسول الله (ﷺ) گفتند:

- ما از شما پاسداری و محافظت می کنیم. یا رسول الله (ﷺ)!

عباد (رض) رخ بسوی عمار (رض) نمود و پرسید:

- تو در کدام حصه یی از شب می خواهی برای پاسداری پیامبر (ﷺ) و مسلمین به پا بایستی؟ قسمت اول شب و یا پاس اخیر آن؟

حضرت عمار (رض) گفت:

- در پاس اخیر شب.

بعد به خواب رفت. عباد (رض) نیز به نماز ایستاد. در آن هنگام مشرکی بسوی آنان آمد. وقتی از دور سیاهی یی را دید که به پیا ایستاده است، دانست که آن شخص پاسبان است، فوراً بسویش یک تیر پرتاب نمود. تیر به وجود عبّاد (رض) اصابت نمود. عباد (رض) تیر را از وجودش بیرون آورد و به نمازش ادامه داد. آن شخص بار دوم و سوم نیز بسوی او تیر پرتاب نمود و آن تیر ها نیز به عباد (رض) اصابت نمود. حضرت عباد (رض) تیر ها را از بدن اش بیرون می آورد و مکرراً به نماز می ایستاد. بعد به سجده افتید. بعد از این که سلام داد و نمازش را به اختتام رسانید، دوستش را از خواب بیدار نمود و برایش گفت:

"- برخیز! من زخم خوردم!"

عمار (رض) با عجله از خواب برخاست. آن مشرک وقتی از دور در تاریکی شب، تحرک آن دو را دید، دانست که آنان از وجود او در این جا مطلع شده اند و پا به گریز نهاد. وقتی عمار (رض)، عباد (رض) را در میان خون غوطه ور دید، گفت:

"- سبحان الله! چرا مرا در هنگام اصابت نخستین تیر بر وجودت از خواب بیدار ننمودی؟

عباد (رض) این پاسخ را که نشانگر محبت و علاقهٔ وافر او به نماز می باشد، ارائه نمود:

ـ در حال خواندن سوره یی از قرآن کریم بودم، نخواستم قبل از اتمام آن نمازم را قطع نمایم. اما وقتی که تیر ها پی در پی به من اصابت نمود، تلاوت آن سوره را قطع نمودم و به رکوع رفتم. به خدا سوگند اگر خوف از دست دادن شرف محافظت از رسول الله (ﷺ) را نمی داشتم، نسبت به قطع سوره و اختتام نماز مرگ را ترجیح می دادم." (ابوداود، طهارت، ۱۹۸/۷۸؛ احمد، ج، ۳، ۳۴۴؛ ابن هشام، ج، ۳، ۲۱۹؛ واقدی، ج، ۱، ۳۹۷)

رسول الله (ﷺ) در راه با حضرت جابر (رض) در حال صحبت بود. وقتی دانست که او جدیداً عروسی نموده و مقدار زیادی قرض دار شده است، از او پرسید که در دست از اموال دنیا چه داری؟ او نیز از داشتن تنها یک شتر در زنده گی اش از اموال دنیا، به رسول الله (ﷺ) بحث نمود. بعد رسول الله (ﷺ) برای این که او از قرض نجات یابد از او خواست تا شتر اش را به وی بفروشد. حضرت جابر (رض) نیز این شتر را به رسول الله (ﷺ) به شرط این که تا رسیدن به مدینه سوار آن می شود، به فروش رسانید. وقتی به مدینه رسیدند برای تسلیم نمودن شتر نزد رسول الله (ﷺ) آمد. در آن لحظه با برخودی بسیار شگفت آور و تعجب بر انگیز مواجه شد و دیگران نیز از این صحنه خورسند شدند. چون رسول الله (ﷺ) بر علاوهٔ این که پول شترش را به او پرداخت، شترش را نیز دوباره دوباره برای خودش هدیه نمود. (بخاری، جهاد، ۴۹؛ بیوع، ۳۴، مسلم، المساقات، ۱۰۹)

بدر صغری

بر اساس پیمانی که در غزوهٔ اُحد منعقد شده بود، مشرکین و مسلمانان باید یک سال بعد به مصاف هم می رفتند. با در نظر داشت این پیمان، ابوسفیان با لشکرش تا منطقهٔ یی بنام مرالزهران به پیش آمد. ناگهان در دلش خوفی مستولی شد و نا چار دوباره با اردویش به مکه عزیمت نمود. اما از طرفی برای این که نمی خواست غرورش را بکشند، شخصی را به مدینه فرستاد تا مسلمانان را مطلع

نماید که ابوسفیان با سپاهی عظیم بسوی مدینه در حرکت است. او به این گمان بود که با این کارش می تواند خوف و رعب را در دل مؤمنین ایجاد و آنان را از جهاد در مقابل مشرکین باز دارد.

این خبر هنگامی به مدینه مواصلت ورزید که رسول الله (ﷺ) تمام ساز و برگ های جنگی اردوی مسلمانان را آماده و آنان را برای جهاد تجهیز نموده بود. حتی دستور حرکت سپاه اسلام را نیز صادر نموده بود. فردِ ناقل خبر برای این که می دانست، ابوسفیان ترسیده است، عزم جنگ ندارد و خیال عزیمت در سر می پرورد، با همهٔ توانی که داشت تلاش می نمود تا با ایجاد ترس و وحشت در خیال مؤمنین مانع حرکت آنان از مدینه شود. او هر لحظه بر دروغ ها و شایعاتی که برای او تلقین شده بود می افزود و برای مسلمانان چنین خاطر نشان می ساخت که در صورت جنگیدن با قریشیان به سرنوشت بدی دچار خواهند شد. بر اثر تلاش ها و شایعات او و منافقین ترسی بر قلوب تعدادی از مسلمین غالب شد و خواستند از این سفر دست بردارند. با توجه به این حالت پیامبر (ﷺ) خطاب به مسلمین چنین گفت:

"به نام خدایی که زنده گی ام در یدِ قدرت اوست، سوگند یاد می کنم که اگر هیچ یکی از شمایان نیز در نزدم نباشید، به تنهایی خود به بدر خواهم رفت!"

بعد از آن خداوند متعال احسانی بر مسلمانان نمود و ثبات را در دل آنان قائم ساخت. (ابن سعد، ج، واقدی؛ ج، ۱، ۳۸۶-۳۸۷)

در نهایت سپاه اسلام به بدر رسید. اما هیچ نشانه یی از دشمن در آن جا به چشم نمی خورد. در آن جا به جز یک بازار که موقتاً برپا شده بود، چیز دیگری موجود نبود. سپاه اسلام و مسلمانان نیز به سبب این که در آن جا با هیچ دشمنی مواجه نشدند، کار دیگری به جز این که در آن بازار به داد و ستد بپردازدند، نیافتند. رسول الله (ﷺ) در آن جا هشت روز انتظار آمدن اردوی مشرکین به سرکرده گی ابوسفیان را کشید. اما وقتی هیچ خبری از دشمن نشد، ایشان با مسلمین بدون هیچ در گیری یی با بدست آوردن سود تجارتی که در آن بازار

نموده بودند، به مدینه برگشتند. (ابن هشام، ج، ۳، ۲۲۱؛ ابن سعد، ج، ۲، ۵۹؛ واقدی، ج، ۱، ۳۸۴ـ۳۸۹)

این جسارت و شجاعت مؤمنین در قرآن کریم چنین مورد وصف قرار گرفته است:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ* ﴿آل عمران، ۱۷۳-۱۷۴﴾

ترجمه: "آن مؤمنانی که چون مردم {منافق} به آن ها گفتند: 'لشکری بسیار بر علیه شما مؤمنان فراهم شده، از آنان در اندیشه و بر حذر باشید.' {این تبلیغات} بر ایمان شان بیفزود و گفتند: 'تنها خدا ما را کفایت کند و او نیکو وکیل و کارساز است.' آن گروه مؤمنان با نعمت و فضل خدا در حالی بازگشت اند که بر آنان هیچ الم و رنجی پیش نیامد و پیرو رضای خدا (ج) شدند و خدا صاحب فضل و رحمتی بزرگ است."

بر اساس روایت حضرت عبدالله بن عباس (رض) این سخن را -"تنها خدا ما را کفایت می کند و او نیکو وکیل و کار ساز است."- حضرت ابراهیم (ع) هنگامی که در آتش پرتاب می شد، گفته بود. پیامبر (ﷺ) نیز این سخن را هنگامی که برایش گفته شد: "مشرکین برای حمله به شما گرد هم آمدند و باید مراقب خود باشید." بیان داشته است. بعد از آن ایمان مسلمانان قوت بیشتر یافت و همه با هم گفتند: " تنها خدا ما را کفایت کند و او نیکو، وکیل و کارساز است." و به این ترتیب بهترین نمونۀ خشوع و تسلیمیّت را در برابر پروردگار شان به نمایش گذاشتند. (نگا.، بخاری، تفسیر، ۱۳/۳)

سال پنجم هجرت

مسلمان شدن و آزادی حضرت سلمان فارسی (رض)

اسلام آوردن حضرت سلمان فارسی (رض) که غلام یکی از یهودیان اهل مدینه بود، آموزه های زیادی را در خود دارد. حضرت سلمان فارسی (رض) ماجرای زنده گی خود را به حضرت ابن عباس (رض) چنین بیان داشته است:

"من شخصی بودم که در دهی از دهستان های اصفهان که "جی" نام داشت، می زیستم. پدرم از اشراف و خوانین ده بود. او در زنده گی اش بیشتر از هر کسی مرا دوست داشت. از این جهت هیچ گاه مرا از خود دور نمی کرد و همچون فرزندان دخترش مرا در خانه نگه می داشت و نمی گذاشت که از خانه به در روم. آن زمان ها به دین پدرم که دین مجوسی (آتش پرستی) بود، چنان وابسته شده بودم که دیگر ماندن در آتشکده و افروختن آتش را در آن آتشکده به عهده گرفتم و در این امر چنان سعی می نمودم که حتی یک لحظه هم نمی گذاشتم که آتشِ آن آتشکده خاموش شود.

پدرم مزرعه یی بزرگ داشت. روزی خودش مشغول کار عمرانات بود و از جهت این که نمی توانست خود به مزرعه برود، برایم گفت:

'ـ فرزندم! من امروز تماماً با کار عمرانات مشغول خواهم شد و نمی توانم به مزرعه بروم. تو به آن جا برو و کارهای لازم در مزرعه را انجام بده.

و بعد مرا چنین تنبیه نمود:

ـ اما هشدار که در آن جا زمان خود را بیهوده صرف نکنی، نایستی و مرا نگران خود نسازی!'

برای رفتن به مزرعه به راه افتیدم. در راه با کلیسایی از مسیحیان مواجه شدم. در آن هنگام صدای کسانی را که در داخل آن کلیسا بود، شنیدم و دیدم که آنان در آن جا عبادت می کنند. در آن لحظه من دقیقاً نمی دانستم که آنان چه کار می کنند و از حال و احوال آنان نیز به خوبی واقف نبودم؛ چون پدرم هیچ گاهی اجازه نداده بود، تا از خانه بیرون شوم. از این سبب کنجکاوِ آن ها شدم و این حس کنجکاوی مرا وا داشت تا داخل کلیسا شوم؛ بعد نزد آنان رفتم و با مشاهدهٔ آنان گفتم:

‘ـ به خدا سوگند که این با خیر تر از دین ماست.

و تا هنگام غروب آفتاب از آن جا بیرون نشدم. بدون این که به مزرعه سری بزنم از آنان پرسیدم:

ـ سرچشمهٔ این دین در کجاست؟

آنان گفتند:

ـ در شام.

بعد از غروب آفتاب به خانه برگشتم. پدرم که نگران من شده بود و در طول روز همه کار و بار خود را رها نموده و تا غروب در جستجوی من بود، وقتی مرا دید گفت:

ـ فرزندم! کجا بودی؟ آیا من برایت نگفته بودم که چه کار باید کنی؟

من برایش گفتم:

ـ پدر جان! با تعدادی از کسانی که در کلیسای شان در حال عبادت بودند، مواجه شدم. عبادت آنان مورد پسندم واقع شد. از این رو تا هنگام غروب آفتاب از نزد آنان جدا نشدم.

پدرم گفت:

ـ فرزندم! در آن دین خیری وجود ندارد. دین تو و دین پدرانت با خیر تر از آن دین است.

او وقتی آن شور و اشتیاقم را نسبت به آن دین دید، از ترس این که من فرار نکنم، پاهایم را با زولانه بست و مرا در اتاقی محبوس نمود. من مخفیانه نزد اهالی کلیسای مذکور فردی را فرستادم و از آنان خواستم که اگر کاروان تجارتی یی از مسیحیان از جانب شام به آن جا بیاید، باید او را مطلع نماید. وقتی در یکی از روز ها خبر وصول کاروان تجارتی مسیحیان شام برایم رسید، زولانه ها را از پاهایم کشیدم و بیرون انداختم و به آنان پیوستم و راه شام را در پیش گرفتم. وقتی به آن جا رسیدم، از آنان پرسیدم:

- عالم ترین فرد دین تان چه کسی است؟

آنان گفتند:

- اُسقُف اعظم کلیسا.

نزدش رفتم و براَیش گفتم:

- می خواهم وارد این دین شوم. هم چنان نزد تو باشم و در کلیسا خدمت کنم. برعلاوه می خواهم این دین را از تو بیاموزم و با تو عبادت کنم.

اُسقُف اعظم کلیسا برایم گفت:

- پس داخل کلیسا شو.

با او وارد کلیسا شدم. اُسقُف اعظم شام انسان نادرستی بود. او کسی بود که مسیحیان را امر می کرد که صدقه دهندَ. اما خود اموالی که از صدقات در کلیسا جمع می شد را به فقرا و مساکین نمی داد و برای خود می اندوخت. حتی از این مجرا توانسته بود که هفت خُم مملو از طلا و نقره جمع آوری نماید، من به هر اندازه یی که شاهد این عملکرَدهایش می شدم، به همان مقدار از او بیشتر متنفر می شدم. در نهایت او وفات نمود و مسیحیان برای دفن او گرد هم آمدند. من برای آنان گفتم:

- او یک شخص بدی بود. چون او شما را به دادن صدقه و خیرات تشویق و امر می نمود، اما صدقات و خیرات های شما را به عوض این که نثار فقراء و مستضعفین نماید، برای خود می اندوخت.

آنان از من پرسیدند:

ـ تو این را از کجا می دانی؟

برای شان گفتم:

ـ من می توانم برای اثبات این ادعایم، خزینهٔ او را برای تان نشان دهم.

خزینهٔ او را برای آنان نشان دادم. آن ها هفت خُم پر از طلا و نقره را از آن جا بیرون آوردند. وقتی آنان به این اندازه طلا و نقره رَا دیدند، گفتند:

ـ به خدا سوگند هرگز او را دفن نخواهیم کرد!

بعد از آن نعش او را به دار آویختند و آن را با سنگ زدند و به عوض او در کلیسا عالم دیگری را آوردند. این شخص انسان با فضیلتی بود و تا آن زمان کسی را به مقّیاس فضیلت، عبادت و تقوای او ندیده بودم. او کمترین ارزشی هم به دنیا و اموال آن نمی داد. شب هایش را تا صبح با عبادت به سر می رسانید و تمایل زیادی به روز آخرت داشت. بعد این ذات مبارک به بستر مرگ افتید. من از آن شخص پرسیدم:

ـ ای فلان بن فلان! من از زمانی که با تو مُلاقی شدم، تا الحال نزد تو بودم و قبل از این نیز هیچ کسی را به اندازهٔ تو دوست نداشتم! قسمی که می بینی فرمان خداوند متعال در مورد تو محقق شده است و از این دنیا خواهی رفت. برای من چه توصیه یی داری؟ کجا و نزد چه کسی باید بروم؟

آن شخص برایم گفت:

ـ فرزندم! امروزه شخصی را نمی بینم که رهرو راه من باشد. افراد صالح زیادی نیز که رهرو این راه بودند، وفات نمودند و از دنیا رفتند. منسوبین و افراد دیگری از این دین که زنده هستند، یا احکام این دین را تحریف نمودند و یا عمل به دساتیر آن را ترک گفته اند. تنها در شهر موصل[۵۷] یک شخص وجود دارد که پیرو این شیوه است. تو نزد آن شخص برو.

۵۷. موصل شهری است در شمال عراق و بخش اصلی این شهر در کرانهٔ رود دجله واقع است. این شهر مرکز ولایت نینوا می باشد. مترجم

وقتی این ذات عالی قدر وفات نمود، نزد دوستش در شهر موصل رفتم او نیز به زودی از دنیا رفت. وقتی او نیز وفات نمود، بر اساس توصیه او نزد دوستش در نصیبین[۵۸] و بعد از آن نیز نزد شخصِ دیگری در عمّوریه[۵۹] رفتم. در عموریه مقداری مال و اموال نیز بدست آوردم. َحتی گله یی از بز، گوسفند و گاو ساختم. نهایت مرگ آن شخص نیز فرا رسید و برایم گفت:

ـ فرزندم! به خدا سوگند امروز کسی را که پیرو راه ما باشد و از این مسیر حرکت کند سراغ ندارم. تا بتوانم تو را به رفتن نزد او توصیه نمایم! اما ظهورِ پیامبر آخر الزمان بسیار قریب است و آثار آن هویدا. آن پیامبر بر مبنای دین حضرت ابراهیم (ع) فرستاده خواهد شد. او در سرزمین های عرب ظهور خواهد کرد و به منطقهٔ یی مملو از نخل های خرما که میان دو کوه سنگی قرار دارد، هجرت خواهد کرد. او پیامبری که هدیه را می پذیرد و دست به صدقه نخواهد برد و میان دو استخوان شانهٔ اش نیز مُهر نبوّت وجود خواهد داشت. اگر توانایی رفتن به آن دیار را داری، فوراً به راه بیفت.

بعد از آن او نیز از دنیا رفت و من تا مدتی که خداوند متعال خواسته بود، در آن جا اقامت نمودم و بعد با تعدادی از تجارهای قبیلهٔ قلب مواجه شدم و به آنان گفتم:

ـ مرا با خود به دیار عرب ببرید و در عوض برای تان همهٔ این مواشی هایم را می دهم.

اموالم را برای آنان دادم. آنان نیز مرا با خود ملحق نمودند. وقتی به وادی القراء رسیدیم، مرا مورد ستم قرار دادند و به یک یهودی به عنوان برده به فروش رسانیدند. مدتی نزد آن یهودی ماندم. زمانی که نخستان خرمای وادی القراء را دیدم، با خود گفتم: ‹با توجه به سخنان آقایم، گمانم این همان جایی است که

۵۸. نصیبین، شهر تاریخی یی در جنوب کشور امروزی ترکیه است و مرکز ولایت ماردین (Mardin) در جنوب ترکیه را تشکیل می دهد. مترجم

۵۹. شهر آموران که در منابع اسلامی از آن به عنوان عموریه یاد می کنند، یکی از شهر های قدیمی یی است که امروزه در نزدیکی های اسکی شهر (Eski Şehir) ولایت افیون ترکیه خرابه های آن باقی مانده است. مترجم.

پیامبرِ آخر الزمان به آن جا هجرت خواهد کرد.' با این اندیشه امیدوار شدم. اما قلبم به صورت کامل به این قانع و تطمیع نشد.

در هنگام اقامتم در وادی القراء پسر کاکای صاحبم که از قبیلهٔ بنی قریظه بود، به آن جا آمد، مرا خرید و با خود به مدینه برد. به خدا سوگند! وقتی چشمم به شهر مدینه افتاد، برا اساس تعریف آقایم در عموریه دانستم این همان شهری است که پیامبر آخر الزمان به آن هجرت خواهد نمود. بعد از آن در مدینه باقی ماندم. در حالی که حضرت محمد (ﷺ) به عنوان پیامبر آخر الزّمان در مکه به پیامبری مبعوث شده و مدتی در آن جا باقی مانده بود؛ من بر اثر مشغولیت به کارهای غلامی ام چیزی در مورد ایشان نشنیده بودم. روزی بر بالای درخت خرما کار می کردم و صاحبم در پایین زیر سایهٔ آن نشسته بود. در آن هنگام پسرکاکای صاحبم آمد و به او گفت:

'ـ ای فلان! خداوند قبایل اوس و خزرج را لعنت کند! به خدا قسم که آنان در اطراف کسی که از مکه بسوی قُبا آمده است و خود را پیامبر می خواند جمع شده اند.'

وقتی این سخن به گوشم رسید، چنان لرزه بر اندامم افتاد که چیزی نمانده بود که از بالای درخت بر سر صاحبم سقوط کنم. بعد فوراً از درخت فرود آمدم و گفتم:

'ـ تو چه گفتی؟ یک بار دگر بگو؟

صاحبم خشمگین شد و با سیلی به رویم زد و گفت:

ـ به تو چه ربطی دارد؟ تو به کارت ادامه بده!

من سرم را به پایین انداختم و گفتم:

ـ چیزی نیست تنها خواستم بدانم که او چه گفت.'

نزدم مقداری مواد غذایی داشتم که از چندی بدین سو آن را اندوخته بودم. وقتی آفتاب غروب نمود، آن را با خود برداشتم و نزد رسول الله (ﷺ) به قباء رفتم و برای شان گفتم:

'ـ شنیدم تو شخص صالحی هستی و نزدت نیز اصحاب فقیر و محتاجی داری. نزدم چیزهایی دارم که آن را به صدقه اختصاص داده ام. وقتی از احوال تان با خبر شدم، شما را لایق این صدقه دانستم.

و بعد آن مواد را به خود ایشان تقدیم نمودم. رسول الله (ﷺ) نیز آن را به اصحاب شان دادند و گفتند:

ـ بگیرید و آن را بخورید! '

اما خود از آن نخوردند.

با خود گفتم: 'این نخستین نشانهٔ پیامبری ایشان است!' بعد از نزد ایشان جدا شدم و به خانه برگشتم. دو باره چیز هایی برای تقدیم به رسول الله (ﷺ) اندوختم. ایشان تا آن زمان به مدینه تشریف آورده بودند. نزد شان رفتم و گفتم:

'ـ دفعهٔ قبل دیدم که شما از مال صدقه چیزی نمی خورید. این را برای شما به عنوان هدیه آوردم.

رسول الله (ﷺ) این بار از این تناول نمود و به اصحاب شان نیز توصیه نمودند که از آن بخورند. با خود گفتم: 'این هم نشانهٔ دوم!'.

بعداً روزی رسول الله (ﷺ) هنگامی که در بقیع الغرقد[۶۰] به مناسبت دفن یکی از اصحاب شان رفته بودند و میان آنان نشسته بودند، بر بدن شان دو پارچهٔ احرام وجود داشت که همهٔ وجود مبارک ایشان را پوشانیده بود. بعد برای دیدن مُهر نبوت بر اساس رهنمایی آقایم که در عموریه برایم نموده بود، به قسمت پشت سر ایشان قرار گرفتم. رسول الله (ﷺ) نهایت هدفم را دانست و ردای مبارک شان را از شانهٔ شان دور نمود. وقتی چشمم به مُهر نبوت افتید، آن را شناختم. بعد رسول الله (ﷺ) برایم فرمودند:

'ـ به این سمت بیا!'

به این سمت آمدم و در مقابل ایشان زانو زدم."

---

۶۰. بقیع الغرقد بعد از این که توسط پیامبر اسلام (ﷺ) به عنوان قبرستان مسلمین در مدینه انتخاب شد، به اسم جنّتُ البقیع مسمّا گردید. این مکان در قسمت جنوب شرق مدینه در نزدیکی های مسجد نبوی واقع شده است. مترجم.

بعداً حضرت سلمان فارسی (رض) به حضرت ابن عباس (رض) چنین گفت:

"- ای ابن عباس (رض)! چیزهایی را که به تو بیان نمودم به همان شیوه برای رسول الله (ﷺ) نیز بیان داشتم. رسول الله (ﷺ) از این که داستان مرا اصحاب شان نیز شنیدند، بسیار خورسند شد. مشغولیت با وظایف غلامی سبب شد که حضرت سلمان فارسی (رض) نتواند، به غزوۀ بدر و غزوۀ اُحد اشتراک نماید." (احمد، ج، ۵، ۴۴۱_۴۴۴؛ ابن هشام، ج، ۱، ۲۳۳_۲۴۲؛ ابن سعد، ج، ۴، ۷۵_۸۰)

حضرت سلمان فارسی (رض) که سال ها در جستجوی یافتن پیامبر (ﷺ) بود، ایشان را یافت. دیگر تنها آرزوی او بودن در کنار پیامبر (ﷺ) و بجا آوردن دستورات ایشان بود. رسول الله (ﷺ) نیز که این اشتیاق حضرت سلمان (رض) را می دید، روزی از او پرسید:

"- ای سلمان (رض)! آیا نمی شود که با صاحبت پیمانی ببندی تا تو را آزاد کند؟

بعد از آن حضرت سلمان فارسی (رض) با صاحبش در این مورد سخن گفت و با او پیمان بست تا در مقابل آزادی اش برای او چهل اوقیه[۶۱] طلا بپردازد و ۳۰۰ نهال خرما برایش غرس کند. رسول الله (ﷺ) نیز به اصحاب شان چنین فرمودند:

"- برادر تان را در این امر کمک کنید!"

اصحاب رسول الله (ﷺ) نیز همه دست به دست هم دادند و هر کس به قدر طاقت به حضرت سلمان فارسی (رض) نهال خرما کمک نمودند و به این ترتیب نهال های مورد نیاز او جمع آوری گردید.

بعد رسول الله (ﷺ) خطاب به حضرت سلمان (رض) فرمودند:

"- ای سلمان (رض)! برای نهال ها، غوچه های لازم را حفر کن! وقتی حفر غوچه ها تمام شد، مرا خبر کن! تا نهال ها را با دستان خودم در آن غرس کنم."

---

۶۱. ۱ اوقیه واحد اندازه گیری وزن است که امروزه تقریبا معادل ۱۲۸ گرام می شود.

حضرت سلمان فارسی (رض) ادامه ماجرا را خود چنین نقل می نماید:

"برای غرس نهال ها شروع به کندن چقوری ها نمودم. دوستانم نیز مرا کمک نمود. وقتی کار حفر چقوری ها به پایان رسید، رسول الله (ﷺ) را باخبر ساختم. ایشان با من به جایی که در آن نهال ها باید غرس می شد، آمدند. ما به ایشان نهال ها را می دادیم؛ ایشان نیز آن ها را با دستان مبارک شان در غوچه ها می گذاشتند. به خدا سوگند یاد می کنم که همهٔ نهال هایی که پیامبر (ﷺ) غرس نموده بودند، بدون هیچ استثنایی سبز شد. به این ترتیب قرض شاندن نهال خود را پرداخت نمودم.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) از یک غزوه به اندازهٔ بزرگی یک تخم مرغ طلا به غنیمت گرفته بود. ایشان از اطرافیان شان در مورد من چنین پرسیده بود:

'ـ قرض سلمان چطور شد؟

بعد من نزد رسول الله (ﷺ) رفتم. ایشان وقتی مرا دیدند، گفتند:

ـ ای سلمان (رض)! این را بگیر و قرضت را بپرداز!

آن را گرفتم و با آن باقی قرضم را نیز پرداختم.

حضرت سلمان (رض) بعد از این که از قید برده گی آزاد شد، در غزوهٔ خندق با آزادی کامل اشتراک نمود و از آن به بعد هیچ فرصتی را برای اشتراک در غزوات و همراهی با پیامبر (ﷺ) و اصحاب شان را از دست نداد. (نگا.، احمد، ج، ۵، ۴۴۳ـ۴۴۴؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج، ۲، ۴۱۹؛ ابن عبدالبر، ج، ۲، ۶۳۴ـ۶۳۸)

حضرت سلمان فارسی (رض) با تمام وجوه زنده گی اش چنان مورد توجه مهاجرین و انصار قرار گرفت و شخصیتی الگو و نمونه شد که هم مهاجرین و هم انصار بر اثر اشتیاق و محبتی که به او داشتند می گفتند:

"- سلمان از ماست."

و به این ترتیب هر یک از این دو گروه برای منتسب ساختن او به خود شان به مباحثه می پرداختند. بعد از آن رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- سلمان از ماست! یعنی از جملهٔ اهل بیت ماست."

به این ترتیب رسول الله (ﷺ) بهترین لطف را در حق این صحابی شان نمودند. (ابن هشام، ج، ۳، ۲۴۱)

فرض گردانیده شدنِ ستر عورت

در میان اعرابِ قبل از اسلام چادر یا سرپوشی وجود داشت، اما فرهنگی بنام ستر عورت در میان شان رایج نبود. مسلمانان سال های آغازین اسلام نیز بر اساس تابعیت از پوشش قدیم اعراب به سر می بردند. اما قسمی که در مورد شراب و قمار حکم تدریجی اسلام نازل گردیده بود، انتظار می رفت تا در مورد ستر عورت نیز حکمی از جانب خداوند متعال نازل شود. در نهایت آیۀ ستر عورت نازل گردید و زن جایگاه عفیف و مقدس خود را باز یافت. صاحب وقار، عزت و هویت جدیدی شد.

از طرف دیگر حکم ستر عورت تنها شامل حال زنان نه بلکه مردان را نیز احتواء می نمود. خداوند متعال فرمود:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*﴾ ﴿النّور، ۳۰-۳۱﴾

ترجمه: "{ای رسول ما!} مردان مؤمن را بگو تا چشم ها {از نگاه ناروا} بپوشند و فروج و اندام شان را {از کار زشت با زنان} محفوظ دارند که این بر پاکیزه گی {جسم و جان} آنان اَصلح است و البته خدا به هر چه کنید، کاملاً آگاه است. و زنان مؤمن را بگو تا چشم ها {از نگاه ناروا} بپوشند و فروج و اندام

شان را {از عمل زشت} محفوظ دارند. زینت و آرایش خود جز آن چه قهراً ظاهر می شود {بر بیگانه} آشکار نسازد و باید سینه و بر دوش خود را با مِقنعه {چادر} بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود یا پدران یا پدران شوهر یا پسران خود یا پسران شوهر یا برادران خود یا پسران برادران و پسران خواهران خود یا زنان خود {یعنی زنان مسلمه} یا کنیزان ملکی خویش یا مردانِ اتباعِ خانواده که رغبت به زنان ندارند یا اطفالی که هنوز بر عورت و محارم زَنان آگاه نیستند {و از غیر این اشخاص مذکور احتجاب و احتراز کنند.} و آن طور پای به زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهای شان معلوم شود و ای اهل ایمان همه به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار شوید."

با رعایت ستر عورت هویت زنان مورد حفاظت قرار می گیرد. زن با ستر عورتش می تواند برای جنس مقابلش احساس نزاکت و ظرافت را تداعی کند. در غیر این صورت زن جنسی خواهد بود که آرزو های نفسانی و شهوانی را به تحرک در می آورد. در این صورت شخصیت و هوّیت او بیش از حد تنازل خواهد کرد و وقار مادری اش دچار ضعف و کساد خواهد شد.

در این جا نکتهٔ به خصوصی که باید بدان اشاره شود این است که تفاوت آشکاری در نفس های زن و مرد با توجه به خلقتش وجود دارد. این تفاوت نیز از تعیین وظایف زن و مرد با در نظر داشت خلقت ایشان در روز ازل سرچشمه می گیرد. بناءً میتوان گفت که ساختار ستر عورت در زن و مرد از هم متمایز می باشد. چون زن در خلقت نسبت به مرد زیبا و جذاب می باشد. او با گریز از ستر عورت و تمایل نمودن به برهنه گی، نزاکت و ظرافت خود را دچار ضعف می سازد و صفت مادری و حفاظت از نسل که ویژهٔ اوست آسیب می بیند. به این ترتیب زیبایی و جزابیت او با رعایت ستر عورت منحصر به شوهرش می باشد. چون میان زن و مرد نسبت به همدیگر تمایل فطری برای تداوم نسل بشر موجود می باشد. در صورتی که از حکم ستر عورت اطاعت و مطابق به آن عمل نشود، این میل جنس متقابل حدود الهی را زیر پا نموده، سبب اشاعهٔ فساد های اخلاقی و از هم پاشیده گی های جوامع انسانی می شود. خداوند متعال نیز در سورهٔ نساء می فرماید:

وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ... ❊ ﴿الاسراء، ۳۲﴾

ترجمه: "به زنا نزدیک نشوید!..."

یکی از نکات مهم این دستور الهی نیز این است که یعنی با رعایت ستر عورت راه زنا را نگشایید و امکان آن را فراهم نسازید!" این یک حکم قطعی الهی است. اگر دقت به خرچ دهید خواهید دید که اسلام برای زنی که از جذابیتی نیز بر خوردار نمی باشد، رعایت ستر عورت را امر نموده است. در این صورت نمی توانیم بگوییم که اگر این زن دست و پایش را برهنه کند و یا نکند تفاوتی نخواهد کرد. زیرا او از هیچ گونه جذابیتی بر خوردار نمی باشد. فراموش نباید کرد که اسلام رعایت ستر عورت را بر مبنی حفظِ وقار زنانه اساس گذاشته است و با رعایت این دستور، وقار و هویت او مورد حافظت قرار می گیرد.

اسلام با در نظر داشتن فطرت بشری احکام خود را در مورد ستر عورت بر آنان وضع نموده است، هم چنان ویژه گی ها و ایجاباتِ زنانه و مردانهٔ آنان را نیز در نظر داشته است. از این جهت پیامبر (ﷺ) مردانی را که خود را شبیه زنان می سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می سازند، مورد لعنت قرار داده است.[۶۲] برای این که از این خطر در امان باشیم، باید زنان در راه اشتراک در مجالس زنان صالحه همت به خرچ دهند. چون انسان با هر آن کسی که در تعامل باشد، از او تاثیر می پذیرد و رنگ و بوی او را به خود می گیرد. این یک قاعدهٔ روان شناختی است. وقتی زن با مردان جامعه در تعامل قرار می گیرد و وارد زنده گی مردانه و کوچه بازار می شود، احساسات زنانه و خصایص زیبای خانم بودن خود را از دست می دهد.

بر علاوه با تقلید رفتار، گفتار و شخصیت جنس مقابل دچار آشفته گی شخصیتی نیز خواهد شد. مثلاً در بر خورد کسانی که در گذر زمان به نحوی لباس جنس مخالف را پوشیده اند و آن را پسندیده اند، انحراف و دگرگونی دیده شده است و این به معنی فاسد شدن و تخریب فطرت می باشد.

۶۲. نگا.، بخاری، لباس، ٦١.

غزوهٔ مریسیع یا غزوهٔ بنی المصطلق

این غزوه بنام "غزوهٔ بنی المصطلق" نیز یاد می شود. قبیلهٔ بنی المصطلق تحت تأثیر و تشویقات مشرکین قریش برای تهاجم بر مدینه، به جمع آوری لشکری عظیم آغاز نموده بودند. وقتی رسول الله (ﷺ) از این واقعه مطلع شدند، با سپاهی که متشکل از ۷۰۰ نفر بود، بسوی آنان در حرکت شدند. رسول الله (ﷺ) قبل از درگیری جانبین به حضرت عمر (رض) دستور داند، تا به آنان بگوید که کلمهٔ شهادت (لا اله الا الله ...) را بر زبان آرید و از جان و مال تان حفاظت کنید! حضرت عمر (رض) دستور ایشان را طبق هدایت به اجرا در آورد. اما بنی المصطلق این پیشنهاد رسول الله (ﷺ) را رد نمودند. بر علاوه نخستین تیر را نیز بسوی مسلمانان پرتاب نمودند.[۶۳]

جنگ در گرفت مسلمانان با ایمان راسخ بر آنان تاختند و بر اثر جنگ شدیدی که در اطرف چاه مریسیع میان آنان به وقوع پیوست. آنان را از پا در آورد. به تعداد ده تن از مشرکین کشته شد و تنها یک تن از مسلمانان به شهادت رسید.

جنگ خاتمه یافت و مسلمانان غنائم و اسیران زیادی از این جنگ به دست آوردند. در میان اسیران دختر رئیس قبیلهٔ بنی المصطلق جویریه (رض) نیز موجود بود.

مجاهدین اسیران را در بدل فدیه آزاد می نمودند. جویریه (رض) در هنگام تقسیم غنائم جنگی و اسیران در سهم حضرت ثابت بن قیس (رض) قرار گرفته بود. او برای فدیهٔ آزادی اش نزد رسول الله (ﷺ) مراجعت نمود. در این اثناء پدرش نیز آمد و قبل از او به پیامبر (ﷺ) در مورد اصالتش سخن به زبان آورد و با توجه به آن خاطر نشان ساخت که کنیز شدن دخترش شرف و عزت او خانوادهٔ شان را صدمه خواهد زد و از رسول الله (ﷺ) خواست تا شرف و عزت او را حفظ کند. با خود مقداری شتر آورده بود و با اشاره به آنان گفت:

"- همهٔ این ها بدل و عوض دخترم باشد! او را آزاد کنید!

۶۳. نگا.، واقدی، ج، ٤۰۷.

رسول الله (ﷺ) نیز به صورت غیر منتظره از او پرسید:

ـ دو شترِ دیگری را که پنهان نموده یی کجاست؟ آن ها را چرا نیاوردی؟

حارث که به غیر از این شتران دو شتر دیگرش را در وادی پنهان نموده بود و گمان می کرد که به غیر از خودش کسی دیگری از آن اطلاعی ندارد، بسیار تعجب نمود و گفت:

ـ به خدا سوگند از این موضوع به جز من فرد دیگری اطلاعی نداشت!..."

او و همراهانش در برابر این معجزهٔ آشکار ایمان آوردند. (نگا.، ابن هشام، ج، ۳، ۳۴۰)

رسول الله (ﷺ) از جویریه خواست تا در بارهٔ آزادی اش در بدل شترانِ پدرش اظهار نظر نماید. رسول الله (ﷺ) وقتی با شنیدن سخنان حضرت جویریه (رض) دانست که او خواهان ماندن در کنار پیامبر (ﷺ) می باشد. فدیهٔ او را خود پرداخت و او را آزاد نمود.[۶۴] جویریه نیز که حالا به آزادی خود دست یافته بود، با ارادهٔ خود مسلمان شد. بعد از آن مظهر لطف خداوند متعال قرار گرفت و به شرف ازدواج با پیامبر (ﷺ) نائل آمد. به این ترتیب رویایی که او قبلاً آن را در سر می پرروانید، محقق شد. او در حالی که می توانست با شتران پدرش آزاد شود و برود، ماندن در کنار رسول الله (ﷺ) را ترجیح داد. این کار او نیز ریشه در این رویای او داشت.

وقتی اصحاب کرام (رض) خبر نکاح پیامبر (ﷺ) را با حضرت جویریه (رض) شنیدند، گفتند:

"- در اسارت نگهداشتن اقارب پیامبر (ﷺ) کار درستی نمی باشد!"

و همهٔ اسرا را بدون این که از آنان فدیه یی اخذ نمایند، رها نمودند. حضرت عایشه (رض) در این مورد چنین فرموده اند:

"- ما زنی با خیرتر از جویریه برای قومش ندیدیم. چون به سبب او، صد خانوادهٔ بنی المصطلق آزاد شدند." (ابوداود، عتق، ۲)

---

۶۴. ابن سعد، ج، ۸، ۱۱۸.

با درنظر داشت سخنان بالا این ازدواج پیامبر (ﷺ) با مادر مان حضرت جویریه (رض) بر اساس یک هدف الهی و سیاسی که در قلب پیامبر (ﷺ) وحی شده بود، صورت گرفته است. قسمی که بعد از این مزاوجت تمامی اسیران بنی المصطلق به آزادی خود رسیدند، هم چنان تمامی قبیلهٔ او نیز مسلمان شد.

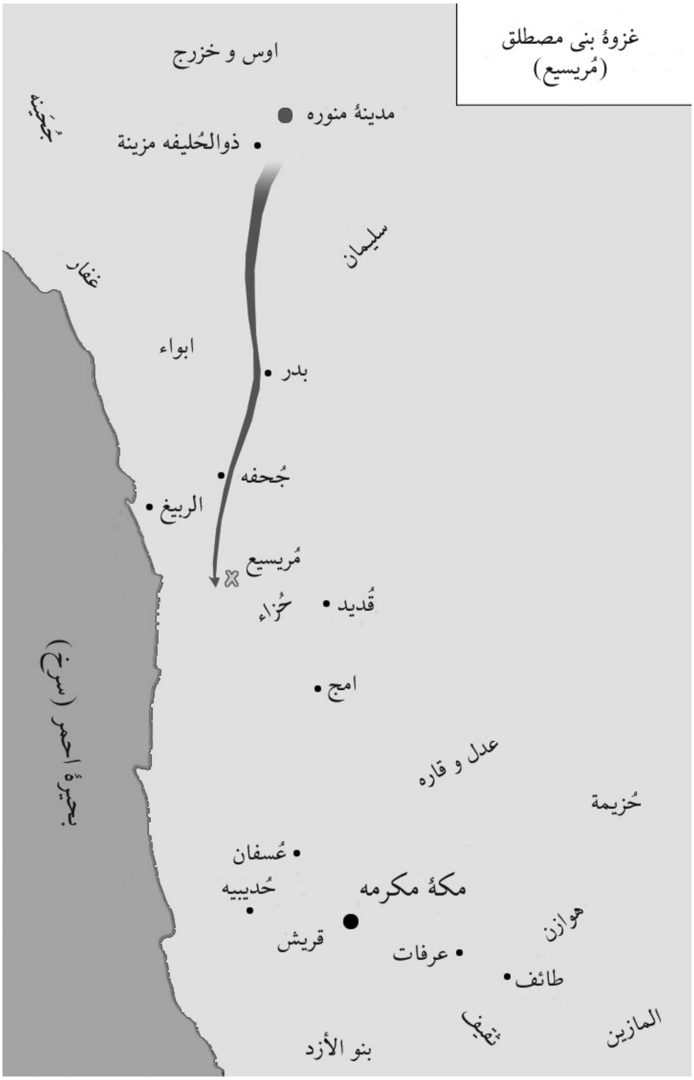

اتهام کار نا مشروع بر حضرت عایشه (رض) یا واقعهٔ اِفک

در هنگام مراجعت از غزوهٔ مریسیع، زوجهٔ مطهرهٔ رسول الله (ﷺ) حضرت عایشهٔ صدیقه (رض)[۶۵] برای رفع حاجت از جایی که سپاه اسلام در آن توقّف نموده بودند، اندکی فاصله گرفته بود. وقتی بعد از رفع حاجت برگشت دید، لشکر اسلام از آن جا رفته است. چون در آن آوان حکم رعایت ستر عورت جدیداً نازل شده بود، از این رو زمانی که مادر مان حضرت عایشه (رض) می خواستند برای رفع حاجت به کناری بروند، او را در داخل هودج شتر می بردند. کاروان سپاه اسلام نیز هنگام حرکت گمان نمودند که مادر مان حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) در داخل هودج است و از این جهت شتر شان را با خود بردند.

حضرت عایشه (رض) وقتی دید که کاروان سپاه اسلام رفته است و از او نیز خیلی فاصله گرفته است، نخواست با تعقیب آنان راه را گم کند و بلکه ماندن در آن موقعیتی که حضور داشت. در آن جا به خواب رفت. در این اثناء صفوان بن معطّل (رض) که مؤظف به جمع آوری بقایای اشیای اردوی سپاه اسلام بود و از این رو از کاروان عقب مانده بود، متوجهٔ شخصی شد که به شکل خوابیده افتیده است. آن شخص حضرت عایشهٔ (رض) بود. صفوان با دیدن آن شخص افتیده، به گمان این که او مرده است، آیهٔ ۱۵۶ سورهٔ بقره را خواند:

...إِنَّا لِله وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴿ ﴿البقره، ۱۵۶﴾

ترجمه: "... ما از الله هستیم و به بسوی او بر خواهیم گشت."

و به این ترتیب موجودیت خود را در آن جا با گفتن این آیه آشکار نمود.

مادر مان حضرت عایشه (رض) با شنیدن این آواز از خواب برخاست. حضرت صفوان (رض) وقتی متوجهٔ آن شخص شد و دانست که او مادر مان حضرت عایشه (رض) است، بدون این که کمترین سخنی بر زبان براند، شترش

۶۵. رسول الله (ﷺ) در هنگام شرکت در همهٔ غزوات یکی از خانم های شان را بر اساس قرعه با خود می بردند. در غزوهٔ مریسیع قرعه به نام حضرت عایشه (رض) بر آمد و رسول الله (ﷺ) او را با خود برده بود.

را به زمین نشاند و حضرت عایشه (رض) بر آن بالا شد و به شدت به راه افتیدند و هنگام ظهر به سپاه اسلام ملحق شدند. منافقین وقتی از این واقعه مطلع شدند، فرصتی را که در پی آن بودند به دست آوردند و این بار لب به بهتان، اتهام کار نامشروع و سخنان زشت گشودند و گفتند:

"- به خدا سوگند نه عایشه (رض) از او {حضرت صفوان بن معطل (رض)} نه او از عایشه نجات یافته است."

حتی عبدالله بن اُبی رئیس منافقین پا را از این هم فراتر گذاشت و خطاب به مؤمنین گفت:

"- دیدید! خانم پیامبر تان شب را با شخص دیگری سحر نموده است ..." و به این شکل مسلمانان را تمسخر می نمود.

این شایعه فتنه انگیز به یک باره گی سراسر سپاه اسلام را فرا گرفت. حضرت ابوبکر (رض) در مقابل این بهتان با تأسفِ زیادی خطاب به سپاه فریاد بر آورد و گفت:

"- به خدا سوگند! ما حتی در دوران جاهلیت نیز شاهد چنین اتهامی نشده بودیم! ..."

حضرت صفوان (رض) بعد از شنیدن این خبر در اندوه عمیقی فرو رفت. او از اصحاب برگزیده یی بود که رسول الله (ﷺ) در حقش گفته بود: "در باره تو به جز خیر چیز دیگری نمی اندیشم! ..."

در این حال غم و اندوه بر پیامبر (ﷺ) نیز سایه افگنده بود و ایشان قلباً محزون و ملول بودند. بسا اوقات شان را در خانه سپری و با انسان ها به ندرت ملاقات می نمودند. ایشان در این مورد اندکی تحقیق نمودند. در آن تحقیق کوچکترین نشانه یی دال بر گنهکار بودن، حضرت عایشه (رض) وجود نداشت. اما منافقین هیچ خاموش نمی شدند و نفاق شان ادامه داشت.

آخرین فردی که از این بهتان واقف شد، مادر مان حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) بود. او با شنیدن این بهتانِ زشت در غمِ عظیم و درد آوری فرو رفت.

حضرت عایشه صدیقه (رض) با اَلَم جانکاهی از پیامبر (ﷺ) اجازه خواست و به خانهٔ پدر برای کسب معلومات دَر بارهٔ بهتان زشتی که در حقش شده بود، رفت. تهمت زشتی را که بر او زده بودند، وقتی آن را از زبان آنان شنید، همچون مومِ واقع شده در کنار آتش، آب شد و چون برگ خزان زرد گشت.

در این هنگام حضرت پیامبر (ﷺ) خواستند تا در رابطه به موضوع، با حضرت عایشه (رض) سخن گوید. رسول الله (ﷺ) به خانهٔ حضرت ابوبکر (رض) آمد و به خانم مبارک شان فرمودند:

"- ای عایشه (رض)! حرف های زیادی در رابطه به تو به من مواصلت نموده است. اگر گناهی نداشته باشی، خداوند (ج) پاکی تو را اعلان خواهد نمود."

حضرت عایشه (رض) که دارای ذهنی حساس و ظریف بود، وقتی دانست که فخرکائنات حضرت محمد (ﷺ) نیز در مقابل این بهتان ها مشتبه و متردد است، به پدر و مادرش نگاه کرد؛ هنگامی که دید آنان نیز خاموش و لاجواب هستند، با چشمانی پر اشک خطاب به رسول الله (ﷺ) این سخنان را ایراد نمود:

"- به خدا سوگند!حالا به خوبی دانستم که شما به بهتان های وارده بر من گوش فرا داده اید و کماکان به آن متیقن شده اید. فعلاً اگر برای تان بگویم که من گناهی ندارم، در حالی که خداوند متعال از آن به خوبی واقف است، شاید شما به آن باور نکنید و اگر بر عکس این حالت را برای تان عرض کنم، فوراً آن را قبول خواهید کرد. اما خداوند متعال از بی گناهی من کاملاً واقف است. در این صورت من، در مقابل بهتان هایی که بر من رفته است، تنها از خداوند متعال استعانت می طلبم و بس."

در آن روز ها خانم حضرت ابو ایوب الانصاری (رض)، اُم ایوب (رض) از شوهرش پرسید.

"- آیا سخن هایی را که مردم در بارهٔ حضرت عایشه (رض) به زبان آورده اند، شنیدید؟

ابوایوب الانصاری (رض) گفت:

ـ بلی شنیدم! همۀ آن سخنان دروغ و بهتان است!

سپس از خانمش پرسید:

ـ تو چنین کار زشتی می کنی؟

خانمش در جواب گفت:

ـ نخیر! به خدا سوگند من هرگز چنین کار بدی را نخواهم کرد!

بعد از آن حضرت ابوایوب (رض) گفت:

ـ وقتی تو چنین باشی، به خدا سوگند عایشه (رض) نسبت به تو با خیر تر است!" (ابن هشام، ج، ۳، ۳۴۷؛ واقدی، ج، ۲، ۴۳۴)

اضافه از این درک حقیقت این موضوع انتظار وحی الهی را داشت. خداوند متعال نیز بدون تأخیر بیشتر آیاتی مرتبط به این موضوع را نازل نمود. با نزول آیات کریمه، آشکار شد که این سخنان جز بهتان و دروغ های منافقین چیز دیگری نبوده است. این آیات آسمانی هم عصمت و عفت مادر مان حضرت عایشه (رض) را در میان گذاشت و هم بهتان های ظالمانۀ منافقین را بر رُخ شان کشید. خداوند متعال به وسیلۀ این آیات آنان را از وعیدی که انتظار شان را داشت، مطلع گردانید. هم چنان غافلانی را که این سخنان را غافلانه به هر سو نقل می کردند، با هشداری گوش زد کرد.

خداوند متعال در آیات کریمه در خصوص این موضوع چنین بیان فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ* لَوْلا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ* لَوْلا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ* وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ* وَلَوْلا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ

عَظِيمٌ* يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* ﴿النّور، ١١-٢١﴾

ترجمه: "همانا کسانی که آن بهتان را بستند {و به عایشه (رض) تهمت کار ناشایست زدند که رسول و مؤمنان را بیازارند.} گروهی همدست از {منافقان} شمایند. نپندارید ضرری از آن به آبروی شما می رسد، بلکه خیر و ثواب نیز {چون بر تهمت صبر کنید. از خدا خواهید یافت. هر یک از آن ها به عقاب گناه خود خواهند رسید و آن کس از منافقان که رأس و منشاء این بهتان بزرگ گشت، هم او به عذابی بزرگ معذب خواهد شد. آیا سزاوار این نبود که چون {از منافقان} چنین بهتان و دروغ ها شنیدند مردان و زنان مؤمن حُسن ظنّ شان در بارهٔ یک دیگر بیشتر شده و گویند: 'این دروغی است، آشکار؟' چرا {منافقان} بر دعوی خود چهار شاهد {عادل} اقامه نکردند؟ پس حالی که شاهد نیاوردند، البته نزد خدا مردمی دروغگو هستند. اگر فضل و رحمتی خدا در دنیا و عقبی شامل حال شما {مؤمنان} نبود، به مجرد خوض در این گونه سخنان {نفاق انگیز} به شما عذابی بزرگ می رسید. زیرا شما آن سخنان را از زبان یک دیگر تلقی کرده و حرفی بر زبان می گفتید که علم به آن نداشتید و این کار را سهل و کوچک می پنداشتید. در صورتی که نزد خدا {گناهی} بسیار بزرگ بود. چرا به محض شنیدن این سخن نگفتید که هرگز ما را تکلم به این روا نیست، پاک خدایا، این بهتانی بزرگ است؟ خدا به شما {مؤمنان} موعظه و اندرز می کند که زنهار دیگر گردِ این چنین سخن نگردید، اگر اهل ایمان هستید و خدا آیات خود را برای شما بیان می کند و او {به حقایقِ امور و سرائرِ خلق دانا و {به مصالح بنده گان و نظام عالم کاملاً} آگاه است. آنان که دوست می دارند که میان اهل ایمان کار منکری اشاعه و شهرت یابد، آن ها را در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود و خدا

{فتنه گری و دروغ شان را} می داند و شما نمی دانید و اگر فضل و رحمت خدا و رأفت و مهربانی او شامل حال شما {مؤمنان} نبود، {در عقاب گناهِ تان تعجیل کردی و توبه نپذیرفتی}. ای کسانی که ایمان آوردید! زنهار پیروی شیطان مکنید که هرکس قدم به قدم از پی شیطان رفت او به کار زشت منکر وا می دارد و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود، احدی از شما {از گناه و زشتی} پاک و پاکیزه نشدی. لیکن خدا هرکسی را که می خواهد، منزه و پاک می گرداند و {حقّا که} خدا شنوا و داناست."

بعد از این حقایق مقدس رسول الله (ﷺ) با جبین گشاده و لبانی با تبسم نزد مادر مان حضرت عایشه (رض) رفتند و به ایشان فرمودند:

"- مژده باد ای عایشه (رض)! خداوند (ج) پاکی تو را اعلان نمود."

حضرت عایشه (رض) که پاکی و بی گناهی شان توسط آیات کریمه اعلان شده بود، خداوند متعال را چنین حمد گفت:

"- هرگز گمان نمی نمودم که در حق بندهٔ عاجزی چون من، آیات مبارک الهی نازل شود. من تصور می کردم که شاید در قلب حضرت محمد (ﷺ) الهامی شود و به این ترتیب معصومیتم آشکار خواهد شد."

حضرت ابوبکر (رض) نیز سر او را بوسید و اشاره نمود، تا نزد رسول الله (ﷺ) برود. بعد حضرت عایشه (رض) با اندکی ناز و رنجیده گی خطاب به پدرش گفت:

"- من به جز از الله متعال از کسی حمد و سپاس گذاری به عمل نمی آورم. چون او تعالی مرا از این گناه آشکارا برائت داد."

بعد از آن رسول الله (ﷺ) تبسم نمودند و این شایعه و فتنه که در طول یک ماه زبان به زبان می گشت به لطف و مرحمت خداوند متعال پایان یافت. (بخاری، شهادت ۱۵، ۳۰، جهاد، ۶۴، مغازی، ۱۱، ۳۴؛ مسلم، توبه ۵۶؛ احمد، ج، ۶، ۶۰، ۱۹۵)

در این واقعه کسی که مورد بهتان قرار گرفته بود، زوجهٔ مبارک پیامبر گرامی حضرت محمد مصطفی (ﷺ)، دختر بهترین دوست شان حضرت ابوبکر (رض)

و در عین حال یکی از عفیف ترین زنان امت و زوجهٔ رسول الله (ﷺ) بود. تنها این حادثه برای نشان دادنِ میزان قدرت تحمل پیامبران در مقابل مصاعب و چالش ها می تواند کافی باشد. این حادثه برای تمامی کسانی که تا قیامت مورد بهتان قرار می گیرند، الگوی خوبی بوده می تواند.

تمامی بیانات موجودِ مرتبط به این حادثه در قرآن کریم که به اشکال "اِفکٌ مُّبِین و بُهتانٌ عَظِیم" تذکر یافته است و حقایق علمی و تاریخی درحقیقت عصمت و عفت اُم المؤمنین حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) را به اثبات می رساند.

گناه کارانی که سبب دامن زدن به واقعهٔ اِفک شده بودند، به خاطر این که به خانمی با عفت تهمت فحشا بسته بودند، با ضرب هشتاد چوب، مورد مجازات قرار گرفتند.[۶۶]

به قول حضرت ابن عباس (رض) خداوند متعال چهار شخص را از اتهام به گناه تبرئه نموده است:

۱. حضرت یوسف (ع) را توسط یکی از نزدیگانِ زنی که بر ایشان تهمت بسته بود.[۶۷]

۲. حضرت موسی (ع) را به واسطهٔ اعتراف زنی که قارون او را مؤظف به طرح این دسیسه نموده بود.[۶۸]

۳. حضرت مریم (ع) را به وسیلهٔ سخن گفتن فرزند نوزادش که در بغل گرفته بود.[۶۹]

۴. حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) را به وسیلهٔ آیات معظم و مبارک قرآن کریم که مؤمنین آن را تا قیام قیامت تلاوت خواهند نمود.[۷۰]

---

۶۶. احمد، ج، ۶، ۳۵.
۶۷. نگا.، یوسف، ۲۶ـ۲۹.
۶۸. نگا.، الاحزاب، ۶۹.
۶۹. نگا.، المریم، ۲۹ـ۳۳.
۷۰. زمخشری، ج، ۴، ۱۲۱.

تأخیرِ قلیل المدت وحی در این دوره بر علاوهٔ صفت پیامبری و رسالت رسول الله نبوی صفت بشری را نیز در وجود پیامبر اسلام حضرت محمد (ﷺ) برجسته می سازد. هم چنان از طرفی نشانگر آن است که وحی محصول عقل، احساس و ذکاوت شخصی ایشان نبوده و نمی باشد. بر علاوهٔ صمیمیت و صداقت مسلمانان نیز در این باره مورد آزمایش قرار گرفته است.

غزوهٔ خندق: مصاعب پیاپی و مشقت های طاقت فرسا

این غزوه در پنجم ذوالقعده یا شوالِ سالِ پنجم هجری قمری مطابق به ماه مارچ سال ۶۲۷ میلادی در مدینهٔ منوره به وقوع پیوسته است. غزوهٔ خندق یکی از نبردهای سخت و دشواری بود که مشرکین قریش بر مسلمانان تهاجم نموده بود.این جنگ را مشرکین برای از میان برداشتن مسلمانان و دولت نوپای اسلامی مقیم مدینه، از صفحهٔ تاریخ، به راه انداخته بودند.

تعدادی از سران یهود از قبیلهٔ بنی نضیر که از مدینه تبعید شده بودند، در خیبر پناه برده بودند. آنان در آن جا در آتش انتقام مسلمین، می سوختند. از این رو برای مشرکین قریش پیشنهاد همکاری نمودند. حتی برای این که خود را برای مشرکین قریب، عزیز و دوست نشان دهند، بت پرستی را نسبت به اسلام ترجیح دادند و به آن سجده نمودند. خداوند متعال نیز در این باره چنین فرمود:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا* ﴿النّساء، ۵۱-۵۲﴾

ترجمه: "ندیدی آنان که بهره یی از کتاب آسمانی داشتند {یعنی یهودان} چگونه به {بتان} جبت و طاغوت می گروند و دربارهٔ کافران که می گویند که راه آنان به صواب نزدیکتر از طریقهٔ اهل ایمان است؟! این گروهی است که خدا آنان را لعنت کرد. هر که را خدا لعن کند، دیگر مددگار و یاوری برای او نتوان یافت."[۷۱]

---

۷۱. نگا.، واحدی، ص، ۱۶۰.

مشرکین نیز که در حقیقت انتظار چنین فرصتی را داشتند، فوراً دست به کار شدند و با اتفاق و همکاری تعداد زیادی از قبائل دیگر عرب، توانستند اردوی بزرگی را که بیشتر از ده هزار نفر در آن شامل بود، تشکیل دهند. قبائل دیگر عرب نیز برای این که مسلمانان نتوانسته بودند، در غزوهٔ اُحد دست آورد خوبی داشته باشند، جرئت و جسارت بیشتری کسب و مشرکین قریش را در این جنگ همکاری نمودند. (نگا.، واقدی، ج، ۲، ۴۴۴؛ ابن سعد، ج، ۲، ۶۶)

رسول الله (ﷺ) وقتی از این موضوع واقف شدند، با اصحاب کرام شان به مشورت پرداختند و به آنان خاطر نشان ساختند، تازمانی که از اوامر الهی اطاعت و در برابر مشقت های راه او تحمل و صبر در پیش گیرند، خداوند متعال با آنهاست و آنان را تنها نخواهد گذاشت.

خداوند متعال به رسولش، حضرت محمد مصطفی (ﷺ) حفرِ خندق در این غزوه را وحی نمود. از این رو پیامبر (ﷺ) از اصحاب شان پرسیدند که آیا می خواهند که به بیرون از شهر بروند و در مصاف مشرکین قرار گیرند و یا این که با حفر خندق در اطراف شهر مدینه از خود به دفاع بپردازند؟ از میان آنان حضرت سلمان فارسی (رض) گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! ما نیز در دیار فارس هنگام ترس از حملهٔ سوارکاران دشمن در اطراف مان خندق حفر می کردیم."

این سخن حضرت سلمان فارسی (رض) که در حقیقت تأیید سخنان رسول الله (ﷺ) بود، مورد پسند مسلمانان نیز واقع شد.[۷۲] در عین حال اصحاب کرام (ﷺ) وجود این آرزوی رسول الله (ﷺ) را در غزوهٔ اُحد که همانا ماندن در مدینه به مقصد دفاع از مسلمانان بود، خاطر نشان ساختند و این پیشنهاد ایشان را فوراً قبول نمودند. به این ترتیب برای حفر خندق در اطراف مدینه تصمیم اتخاذ گردید.

شهر مدینه از لحاظ اراضی تنها از یک جانب باز و مورد تهدید دشمن قرار داشت. جوانب دیگر این شهر با خانه هایی به هم چسپیده و مزدحم شبیه به قلعه

۷۲. ابن هشام، ج، ۳، ۲۳۱؛ واقدی، ج، ۲، ٤٤٥.

یی مستحکم، محصور بود. بر علاوه با درختانِ انبوهِ خرمایش نیز امکان عبور از آن مقدور نبود. رسول الله (ﷺ) تصمیم گرفت تا خندق در سمت بازِ شهر مدینه در سه سمت مقابل دشمن حفر شود. از جانبِ حصارالشیخین تا موقع "مذاد" به صورت طویل خط اندازی نموده و برای هر ده نفر قسمت های مساوی یی را برای حفرِ خندق نشان دادند و به این ترتیب برای هر ده نفر قسمت های مساوی یی را برای حفرِ خندق نشان دادند. به این ترتیب کار حفر خندق عملاً آغاز گردید. (طبری، تاریخ، ج، ۲، ۵۶۸؛ دیاربکری، ج، ۱، ۴۸۲)

در کار حفر خندق شخص پیامبر (ﷺ) نیز عملاً اشتراک ورزیدند. حتی وقتی مسلمانان در جریان کار با چالش کمبود مواد غذایی مواجه شدند، پیامبر (ﷺ) برای رفع گرسنه گی مجبور شدند در شکم شان سنگ ببندند.[۷۳]اما در این حالات نیز سلطان انبیاء فخر کائنات سردار کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ) شکر و سپاس پروردگارش را بجا می آورد.

براء بن عازب (رض) چنین نقل می کند:

"رسول الله (ﷺ) را در روز احزاب[۷۴] هنگامی که با ما خاک انتقال می داد، دیدم. ایشان در آن آوان این شعر حضرت عبدالله بن رواحه (رض) را زمزمه می کردند:

'پروردگارا! اگر تو ما را هدایت نصیب نمی نمودی، نه می توانستیم صدقه بدهیم و نه می توانستیم نماز بخوانیم. پروردگارا! وقتی با دشمن مواجه شدیم، بر ما حضور و اشتیاق نازل بفرما. پاهای ما را ملغزان. اگر آنان بر ما حمله گردند و خواستند ما را به فتنه و فساد بکشند، فرار نه، بلکه ایستاده گی خواهیم کرد!'

وقتی به قسمت انتهای شعر - فرار نه! ایستاده گی خواهیم کرد! - می رسیدند، آن را با آوازی بلند تری می خواندند."[۷۵]

۷۳. بخاری، مغازی، ۲۹.
۷۴. غزوۀ خندق را برای این که قبائل مختلفی از مشرکین در آن برای جنگیدن با مسلمین اتفاق نموده بودند، بنام غزوۀ احزاب نیز می خواندند.
۷۵. بخاری، مغازی، ۲۹.

اصحاب کرام (ﷺ) به اندازه یی دچار سختی و تنگدستی شده بودند که حتی نمی توانستند، شکم های شان را سیر کنند. حضرت انس (رض) آن حالات را چنین توصیف نموده است:

"غذای آنان پارۀ نانی بود که با ترکیب اندکی روغن پخته می شد، آن پارۀ نان را در مقابل آنان می نهادند. این نان که با ترکیب روغن بوی ناک پخته شده بود، طعم و بوی نا خوش آیندی داشت و به ذائقۀ انسان خوش نمی خورد." (بخاری، مغازی، ۲۹)

همۀ مسلمانان اعم از خورد و بزرگ در کار حفر خندق اشتراک داشتند. زید بن ثابت (رض) که در آن هنگام کودکی ۱۵ ساله بود، باری به خواب مانده بود. مسلمانان او را در حالت خواب در کنار خندق ترک کرده رفته بودند. حضرت عماره بن حزم (رض) به قصد شوخی نزدش رفت در حالی که او در خواب بود، اسلحه اش را گرفت و پنهان نمود. وقتی زید (رض) از خواب بیدار شد و اسلحه اش را نیافت، سراسیمه شد و در هراس افتید. رسول الله (ﷺ) وقتی این واقعه را شنید، زید (رض) را نزدش خواست و برایش گفت:

"- ای خواب برده! تو به خواب رفتی و اسلحه ات نیز گم شد و رفت!"

بعد از آن جناب رسول الله (ﷺ) از اصحاب شان پرسیدند:

"- آیا کسی است که بداند سلاح این کودک در کجاست؟

حضرت عمار (رض) گفت:

- یا رسول الله (ﷺ) من می دانم! اسلحه اش نزد من است.

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- سلاحش را برایش بسپار!"

بعد رسول الله (ﷺ) مسلمانان را حتی از شوخی با یک دیگر ولو به مقصد مزاح هم باشد، منع فرمودند. (واقدی، ج، ۲، ۴۴۸)

نزول مژده در غزوهٔ خندق

کار حفر خندق به شدت جریان داشت. در جریان حفر خندق اصحاب کرام (رض) به پیامبر (ﷺ) خبر آوردند که با یک صخرهٔ سخت و بزرگی مواجه شده اند و نمی توانند آن را بشکنند. رسول الله در آن محل حضور یافتند و با گرفتن چکشِ بزرگی به دست، "بسم الله ..." گویان سه بار بر آن صخرهٔ بزرگ نواختند. صخره پارچه پارچه شد.[۷۶] برعلاوه پیامبر (ﷺ) با زدن هر ضرب چکش بر آن سنگ، مؤمنین را مژده های بزرگی می دادند. ایشان در ضرب اول مژدهٔ فتح بیزانس و در ضرب دوم فتح ایران و در ضرب سوم نیز از داده شدن دِر کلید فتح یمن برای خود شان خبر دادند و گفتند که مناظر قصور همهٔ ممالکِ مذکور از این جا در نظرم مجسم می شود. ایشان با دادن مژدهٔ خبر هیجان انگیز فتح این ممالک، در قلوب خسته و اندام درماندهٔ مؤمنین امید و استقامت را زَرق نمودند.[۷۷] رسول الله (ﷺ) از ظهور قریب الوقوع حق و زوال زود هنگام باطل خبر دادند.

وقتی رسول الله (ﷺ) از کاخ سفید منقش کسرا که در مدائن موقعیت داشت، وصف می نمود، حضرت سلمان فارسی (رض) گفت:

"- درست فرمودید یا رسول الله (ﷺ)! به خدایی که تو را به عنوان رسول برحق فرستاده است، سوگند یاد می کنم که آن کاخ کاملاً همان گونه یی که شما از آن سخن به زبان آوردید، می باشد. من {بار دیگر} به پیامبری تو شهادت می دهم."

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- ای سلمان (رض)! این فتوحات را خداوند متعال بعد از من برای شما نصیب خواهد نمود. سرزمین شام قطعاً فتح خواهد یافت! هراکلیوس تا آخرین نقطهٔ سرزمین تحت سیطره اش فرار خواهد نمود! شما بر همهٔ سرزمین شام حاکمیت خواهید، داشت! هیچ کسی یارای ایستادن در مقابل شما را نخواهد داشت. یمن حتماً فتح خواهد شد! بعد از آن کسرا کشته خواهد شد."

---

۷۶. بخاری، مغازی، ۲۹.
۷۷. نگا.، احمد، ج، ٤، ۳۰۳؛ ابن سعد، ج، ٤، ۳، ۸٤.

هم چنان حضرت سلمان (رض) بعد ها می گفت:

"- من تحقق وعدۀ پیامبر (ﷺ) را تک تک با چشمان خود دیدم!"[78]

وقتی این مناطق یکایک و پیاپی فتح می شد، حضرت ابوهریره (رض) نیز می گفت:

"- این فتوحات برای شما یک آغاز است! به خدا سوگند یاد می کنم که خداوند متعال کلید تمامی شهرهایی که مسلمانان فتح می نمودند و همۀ آن شهر هایی را که تا قیام قیامت فتح خواهند نمود، به حضرت محمد (ﷺ) داده است." (ابن هشام، ج، ۳، ۲۳۵)

این مژده های پیامبر (ﷺ) برای مسلمانان در آن هنگام در حقیقت بزرگترین کمک معنویی بود که آنان به راحتی در مقابل این همۀ مصاعب ایستاده گی نمایند. اعلان پیشاپیش پیروزی مسلمانان و شکست مشرکین، صبر و قوت قلوب مؤمنین با ایمان را افزایش داد. زیرا خندق به سبب مقابله و مبارزه با اضطراب، خسته گی، گرسنه گی و مشقت های غیر قابل تحمل، برای مسلمانان حیثیت کوله باری از آزمونِ سختی ها را داشت. برعلاوه رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"خداوندا! زنده گی واقعی تنها زنده گی آخرت است. مهاجرین را مدد رسان!..."[79]

ایشان با این دعای شان ناچیز بودن این همه خسته گی و اضطراب دنیوی را در مقابل زنده گی ابدی آخرت به اصحاب شان خاطر نشان می ساخت و برای آنان روز آخرت را به عنوان هدف نشان می داد.

مسلمانان و دشواری های غزوۀ خندق

فصل سرما بود و مشرکین شهر مدینه را محاصره نموده بودند. آنان وقتی به شهر مدینه رسیدند، با خندقی بزرگ در مقابل شان که در یک سمت شهر حفر

۷۸. واقدی، ج، ۲، ۴۵۰.
۷۹. بخاری، مغازی، ۲۹.

شده بود، مواجه شدند. آنان با دیدن این مناظر بسیار متعجب شدند و نتوانستند از آن عبور کنند و وارد شهر مدینه شوند.

وقتی مشرکین در آن طرف خندق اردو زدند، رسول الله (ﷺ) حضرت ابن اُم مکتوم (رض) را به عوض خود در مدینه به حیث جانشین تعیین و با سه هزار مجاهدِ راه اسلام بسوی خندق راونه شدند. دامنۀ کوه "سلع" را دور زدند. هم چنان دستور دادند تا کودکان و زنانی را که در عقب مانده بودند، در قلعه ها و حصار ها جا بجا نمایند.[۸۰] کودکانی را که سن ۱۵ ساله گی را تکمیل ننموده اند، نزد خانواده های شان به قلعه فرستادند و کسانی چون ابن عمر، زید بن ثابت و براء بن عازب، اجازۀ ملحق شدن با اردو را دادند. (واقدی، ج، ۲، ۴۵۳)

در این هنگام یهودیان بنی قریظه نیز از پیمانی که با رسول الله (ﷺ) بسته بودند، سرباز زدند و آن را فسخ نمودند. این دومین خیانت بزرگ آنان بود. مسلمانان این بار نیز در میان دو آتش قرار گرفتند. یهودیان بنی قریظه به رئیس مشرکین ابوسفیان خبر فرستادند و گفتند:

"- شما به مقاومت تان ادامه دهید! ما از پشت بر مسلمانان حمله می نماییم و آنان را از بین خواهیم برد!" (عبدالرزاق، ج، ۵، ۳۶۸)

این خیانت آشکار بر رسول الله (ﷺ) خیلی سنگین افتاد. اما ایشان همیشه در حال توکّل و تسلمیت به خداوند متعال بود. از این رو در چنین حالت دشوار نیز چنین فرمودند:

حَسبُنَا اللّٰهُ و نِعمَ الوَكِيل

ترجمه: "خدا بر ما کافیست! او چه وکیل زیبایی است!"[۸۱]

بعداً نیز چنین پرسیدند:

"- آیا کسی است که برای ما از حال بنی قریظه خبری بیاورد؟

حضرت زبیر بن عوام (رض) گفت:

---

۸۰. ابن هشام، ج، ۳، ۲۳۵.

۸۱. واقدی، ج، ۲، ۴۵۷؛ ابن سعد، ج، ۲، ۶۷.

- من هستم یا رسول الله (ﷺ)!"

و رفت.

وقتی با گذشت هر لحظه وضع موجود وخیم تر می شد، رسول الله (ﷺ) برای کسب اطلاع بیشتر، از وضع یهودیان حضرت زبیر بن عوام (رض) را چندین بار دیگر نیز فرستاد. حضرت رسول الله (ﷺ) برای ابراز ممنونیت از این خدمات حضرت زبیر (رض) این سخنان را به زبان آوردند:

"- هر پیامبر یک حواری دارد، حواری من نیز زبیر (رض) می باشد!" (احمد، ج، ۳، ۳۱۴)

بعداً پیامبر (ﷺ) هیئتی را بسوی یهودیان بنی قریظه فرستاد و قبل از حرکت آنان را چنین دستور دادند:

"- بروید، ببینید! آیا اخباری که به ما مواصلت نموده است، صحت است و یا خیر؟ صحت و سقم آن را مشخص نمایید. اگر درست باشد، آن را برای من به شکل مخفی بیان دارید. آن را آشکار بیان نکنید و بر دل انسان ها، ترس، ضعف و نا امیدی را پدید نیاورید. اگر هنوز هم آنان به این معاهده پای بند باشند، می توانید این خبر را به دیگران آشکارا بیان نمایید!"

هیئت سفیران اسلام به بنی قریظه رسیدند و یهودیان را در وضعیت بدتری نسبت به آنچه که در بارۀ آنان شنیده بودند، یافتند. (ابن هشام، ج، ۳، ۲۳۷)

رسول الله (ﷺ) برای دفع هر گونه تهدید و حملۀ احتمالی از جانب آنان بر مدینه، حضرت سلمه بن اسلم (رض) را با ۲۰۰ مجاهد و حضرت زید (رض) را با ۳۰۰ تن از مجاهدین در مدینه مؤظف نمودند. آنان شهر مدینه را نظارت می نمودند و با نعره های "الله اکبر" با آواز بلند جاده های شهر را گشت و گذار می نمودند. (ابن سعد، ج، ۲، ۶۷)

روزها هم چنان در میان محاصرۀ مشرکین و خیانت یهودیان می گذشت. با سر زدن هر سپیده دمِ صبحی که مسلمانان بدون حملۀ یهودیان بنی قریظه آن شب

را به سر رسانیده بودند، نفسِ راحتی می کشیدند. حضرت ابوبکر (رض) از آن حالات دشوار بعد ها چنین َسخن به زبان آورده است:

"ترسی که از حملۀ یهودیان بنی قریظه در درون مدینه نسبت به فرزندان و خانواده های مان داشتیم، به مراتب بیشتر از ترس حملۀ سپاه قریش و غتفان از آن طرف خندق بود. گاه و بیگاه وقتی بر بالای َکوه سلع صعود می نمودیم و از آن جا به خانه های مدینه نظر می انداختیم و می دیدیم که آرامش و حضور حکم فرما است، حمد و سپاس خداوند متعال را بجامی آوردیم." (واقدی، ج، ۲، ۶۷)

از جهت دیگر مشرکین نیز در اطراف خندق حملاتی بر ما انجام می دادند. شب ها تا پاسی از شب در گیری های شدیدی ادامه می یافت وگاهی حتی خیمۀ رسول الله (ﷺ) را نیز به تیر می بستند.

روزی مشرکین در قسمتی که رسول الله (ﷺ) اقامت داشتند با تمام توان یورش نمودند. آن روز هم پیامبر (ﷺ) و هم اصحاب کرام شان فرصتَ اداء نماز را به دست آورده نتوانستند. وقتی آفتاب غروب نمود و عساکر عقب نشینی کردند، رسول الله (ﷺ) به حضرت بلال (رض) دستور دادند، تا آذان بخواند. رسول الله (ﷺ) با بیان اقامت های جداگانه، برای هر نماز، نماز های ظهر، عصر و شام را قضا آوردند.[۸۲] رسول الله (ﷺ) که نماز را "نور چشمان" خود می خواند از قضای نماز های شان در این حالت بسیار محزون شده بودند، برای مشرکین که مسبب این حالت بودند، چنین دعا نمودند:

"خداوند متعال آنانی را که تا هنگام غروب آفتاب، ما را مشغول نمودند و از برپایی نماز، باز داشتند، خانه ها، شکم ها و قبور شان را پر از آتش نماید!" (بخاری، مغازی، ۲۹؛ ابن سعد، ج، ۲، ۶۸_۶۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۱۱۲)

۸۲. این حادثه دلیل خواندن نماز های فوت شده به شکل قضایی شد.

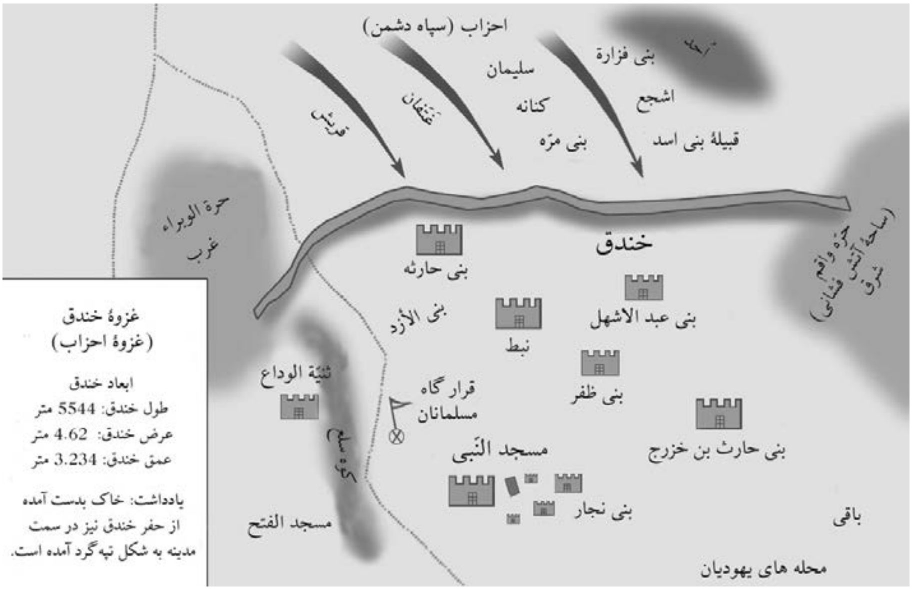

قهرمانی ها و رشادت های مسلمین در غزوهٔ خندق

همهٔ مسلمانان اعم از خورد و بزرگ در این غزوه در جاهایی توظیف می شدند. رسول الله (ﷺ) خود در باریک ترین قسمت خندق که احتمال عبور مشرکین از آن نقطه موجود بود، به نوبت می ایستادند.[۸۳]

اُم المؤمنین حضرت اُم سلمه (رض) چنین بیان می کند:

"- در غزوهٔ خندق با رسول الله (ﷺ) اشتراک نموده بودم. از آن نقطهٔ باریک و سایر جاهای دیگری که ایشان اقامت نمودند، هیچ گاه جدا نشدم. رسول الله (ﷺ) شخصاً در غزوهٔ خندق به نوبت می ایستادند. در آن هنگام دچار سرمای شدیدی شدیم. به رسول الله (ﷺ) نگاه کردم. دیدم ایشان در نماز ایستاده است. بعد از مدتی بسوی خندق رفتند و به داخل آن دقیق نگاه کردند و فرمودند:

'ـ گمان می کنم اینانی که در داخل خندق گشت می زنند، سواران جنگی مشرکین هستند! آیا کسی است که بر آنان حمله کند؟

۸۳. ص، واقدی، ج، ۲، ۴۴۳ـ۴۴۶.

بعد چنین صدا زد:

- ای عباد بن بشر (رض)!

عباد (رض) گفت:

- بفرمایید یا رسول الله (ﷺ)!

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- آیا نزدت کسی است؟

عباد (رض) گفت:

- بلی یا رسول الله (ﷺ)! من و تعدادی از اصحاب تان در اطراف خیمهٔ شما حضور داریم!

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- دوستانت را با خود بگیر و با آنان یکجا سراسر خندق را گشت بزن! این سوارکاران به گمانم از سوارکارانِ دشمن است. آنان به خاطر شما در این جا گشت می زنند و می خواهند با استفاده از فرصت بر شما هجوم نمایند و تعدادی از شما را از بین ببرند!'

بعد چنین دعا نمودند:

"پروردگارا! شرّ آنان را از ما دور نما! ما را کمک کن تا در برابر آن ها غالب شویم! ما به جز تو غالب کننده یی نداریم!

حضرت عباد بن بشر (رض) با دوستانش رفت. در آن هنگام ابوسفیان رئیس مشرکین با گروهی از مشرکین قسمت تنگ و باریک خندق را گشت می زدند. مسلمانان به آن قسمت رسیدند، مشرکین بر بالای آنان سنگ و تیر پرتاب نمودند. من نیز با مجاهدین توقّف نمودم. و بر سوارکاران دشمن سنگ و تیر پرتاب نمودم. نهایت آنان را مجبور به عقب نشینی نمودیم. آنان نیز به مواقع قبلی شان عقب نشینی نمودند. (واقدی، ج، ۲، ۴۶۴)

عمهٔ رسول الله (ﷺ) حضرت صفیه (رض) با زنان و فرزندان مجاهدین در قصر حسّان بن ثابت (رض) که فاری نام داشت. یک گروپ ده نفری از یهودیان

آمدند و با پرتاب تیرها بر آن قصر که تنها زنان و اطفال مجاهدین در آن جا موجود بودند، حمله ور شدند و تلاش نمودند که وارد قصر شوند. یکی از آنان برای یافتن نقطه یی مناسب برای ورود به قصر، اطراف آن را گشت می زد. اصحاب کرام و رسول الله (ﷺ) نیز در این هنگام مشغول نبرد با دشمن در اطراف خندق بودند.

حضرت صفیه (رض) وقتی دید چارهٔ دیگری ندار و باید این مصیبت را خود دفع کند، سرش را با دستمالی بست و چوبی به دست گرفت و از درِ قصر فرود آمد. در قصر را آهسته باز نمود و در عقب یهودیی که در آن جا وجود داشت، بدون این که او متوجه شود، قرار گرفت و با چوبی که بدست داشت بر سر او نواخت و با آن ضرب چوب او را از پا در آورد. وقتی دوستان یهودی او جسدِ مردهٔ دوست شان را دیدند، به هراس افتیدند و گفتند:

"برای ما گفته شده بود که زنان و کودکان موجود در این جا، هیچ محافظی ندارند!"

و با سراسیمه گی آن جا را ترک گفتند. (هیثمی، ج، ۶، ۱۳۳-۱۳۴؛ واقدی، ج، ۲، ۴۶۲)

اُم المؤمنین حضرت عایشه (رض) نیز چشم دیدهایش را در رابطه به اشتیاق اصحاب کرام (رض) برای جهاد، چنین بیان می نماید:

"در روز غزوهٔ خندق، پا به پای مردم از عقب آنان می رفتم. از پشت صدایی شنیدم. وقتی به عقب نگاه کردم، سعد بن معاذ (رض) و برادرزاده اش حارثه بن اوس را دیدم. در همان جایی که موقعیت داشتم، توقف نمودم. در پشت سعد بن معاذ (رض) در پشت خود یک سپر کوچک داشت. دستانش از سپر بیرون شده بود و شعری را به خوانش می گرفت که شرکت در جهاد را تشویق و زیبایی های مرگ را هنگامی که اجل نزدیک شد، بیان می نمود. مادرش برای او می گفت:

'- بشتاب فرزندم! به رسول الله (ﷺ) برس! به خدا سوگند دیر کردی!

به مادر سعد (رض) گفتم:

- کاش سعد سپری می داشت که تمامی وجودش او را می پوشانید! نگران بودم که با تیر به بازوهای برهنهٔ او بزنند.

مادر سعد (رض) گفت:

ـ خداوند (ج) هر آن حکمی را که در مورد او داده باشد، آن حکم محقق خواهد شد!'

و سعد در آن روز زخمی شد." (احمد، ج، ۶، ۱۴۱؛ ابن هشام، ج، ۳، ۲۴۴)

وقتی سعد (رض) دانست که زخمش عمیق و کشنده است، چنین دعا نمود:

"پروردگارا! اگر دو باره نبردی را با مشرکین قریش مقدّر نموده باشی، من را نیز برای حضور در آن مقابله و رزمایش زنده نگهدار! چون می خواهم با آن قوم قریش که رسول الله (ﷺ) را مورد شکنجه و آزارِ بسیار قرار داده است و ایشان را از سرزمین شان بیرون رانده است، بجنگم. از این رو به اندازه یی خواهان جنگیدن با آن ها هستم که با هیچ قومی به آن اندازه اشتیاق جنگ را ندارم. اگر جنگ ما بر اساس تقدیری که تو مقدّر نموده یی به همین اندازه باشد، پس خدایا این زخمم را وسیلهٔ شهادتم گردان! و مرا در حضور خود قبول بفرما! اما تا هنگامی که بنی قریظه مورد مجازات قرار نگرفته است و من خشنود نشده ام، جانم را مگیر!" (واقدی، ج، ۲، ۵۲۵؛ ابن سعد، ج، ۳، ۴۲۳)

بعد ا از این دعا فوراً خون جاریی زخمِ حضرت سعد (رض) متوقف شد.[۸۴]

حضرت رسول الله (ﷺ) برای حضرتِ سعد (رض) در مسجد خیمه یی بر پا نمودند، تا این که بتوانند او را گاه و بیگاه زیارت نمایند و از نزدیک از او مراقبت کنند. (بخاری، مغازی، ۳۰)

تنها چند تن از مشرکین توانسته بودند که آن خندق عمیق را عبور کنند. یکی از اینان مشهورترین پهلوان شبه جزیرهٔ عربستان عمرو بن عبد بود. در مقابلش حضرت علی کرم الله وجه ایستاد و به خواست خداوند متعال او را از پا در آورد و نقش زمین نمود. سایر کسان دیگری نیز که از خندق عبور نمودند، هم دچار سرنوشت او شدند.

۸۴. ترمذی، سِیر، ۱۵۲/۲۹؛ احمد، ج، ۳، ۳۵۰.

جنگ همه روزه ادامه داشت. مؤمنین چنان دچار مشقت شدند که به جز انتظارِ مدد الهی چارهٔ دیگری برای شان باقی نمانده بود. این وضعیت را خداوند متعالَ در قرآن کریم چنین بیان فرموده است:

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيدًا* وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا* وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا* وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا* وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولًا* قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلا* ﴿الاحزاب، ۱۰-۱۶﴾

ترجمه: "{یاد آرید} وقتی که {در جنگ احزاب} لشکر کفار از بالا و زیر بر شما حمله ور شدند و آن گاه که چشم ها حیران شد و جان ها به گلو رسید و به وعدهٔ خدا گمان های مختلف بردید {مؤمنان حقیقی به وعده حق و فتح اسلام خوش گمان و دیگران بدگمان و ترسان بودند}. در آن جا مؤمنان امتحان شدند و {ضعیفان در ایمان} سخت متزلزل گردیدند. و نیز در آن هنگام منافقان و آنانی که در دل های شان مرض {شک و ریب} بود {با یک دیگر}می گفتند: 'آن وعدهٔ {فتح و نصرتی} که خدا و رسول به ما دادند غرور و فریبی بیش نبود.' در آن وقت طائفه یی از آن کفار و منافقان دین، گفتند: 'ای یثربیان، دیگر شما را {در اردوگاه} جای ماندن نیست {که همه کشته خواهید شد، از گرد پیامبر متفرق شوید و به مدینه} باز گردید.' در آن حال گروهی از آن ها {برای رفتن} از پیامبر (ﷺ) اجازه خواسته و می گفتند: 'خانه های ما دیوار و حفّاظی ندارد.' در صورتی که {دروغ می گفتند و} خانه های شان حفّاظ داشت و مقصود شان جز فرار {از جبههٔ جنگ} نبود. اگر دشمنان دین از اطراف به شهر و خانه شان {از پی غارت} هجوم آرند، سپس از آن ها تقاضای بازگشت به کفر و شرک کنند

آنان اجابت خواهند کرد. در صورتی که اندک زمانی بیش در مدینه {با آن شرک} زیست نخواهند کرد {و سپس همه هلاک می شوند}. آن منافقان از این پیش {در غزوهٔ اُحد که اکثراً فرار کردند} با خدا عهد محکم بسته بودند که به جنگ پشت نکنند و از عهد خدا پرسش خواهد شد. {ای رسول ما! منافقان را} بگو: اگر از مرگ یا قتل فرار می کنید، آن فرار هرگز به نفع شما نیست چه آن که اندک زمانی بیش {از زنده گی} کامیاب نخواهید شد."

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿الاحزاب، ۲۲﴾

ترجمه: "و مؤمنان چون لشکر و نیروهای کفار را به چشم دیدند، گفتند: این همان {جنگی} است که خدا و رسول {از پیش} ما را وعده دادند و خدا و رسول راست گفتند و این دیدار دشمن جز بر ایمان و تسلیم شان نیفزود."

حرب حیله است

به این ترتیب مؤمنین با تمام توش و توان در مقابل مشرکین ایستاده گی نمودند. یکی از رئیسان قبیلهٔ غتفان بنام نعیم (رض) که مسلمان شده بود و بر اساس فرمودهٔ پیامبر (ﷺ) که فرموده بودند: "جنگ حیله است."[۸۵] خود را پنهان کرده بود، مؤفق شد تا میان مشرکین قریش و یهودیان بنی قریظه تفرقه افکند. به این ترتیب در مدینه تنها مشرکین به عنوان دشمن مسلمانان باقی ماندند. با آن هم مؤمنین در وضعیت دشواری قرار داشتند. رسول الله (ﷺ) و مسلمین تحت محاصرهٔ مشرکین آزمون دشواری را سپری نمودند. در این حالات دشوار که دل سنگ تاب تحمل آن را نداشت، خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل نمود:

۸۵. بخاری، جهاد، ۱۵۷؛ مسلم، جهاد، ۱۷.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴿ ﴾ ﴿البقره، ۲۱۴﴾

ترجمه: "آیا گمان کرده اید که به بهشت داخل شوید، بدون امتحاناتی که پیش از شما بر گذشتگان آمد؟ که بر آنان رنج و سختی ها رسید و همواره پریشان خاطر و هراسان بودند. تا آن گاه که رسول و گرونده گان با او {از خدا مدد خواستند و} گفتند: 'بار خدایا! کی ما را یاری کنی؟' {در آن حال خطاب شد: 'بشارت دهد که} هان! همانا یاری خدا نزدیک است.'"[۸۶]

رسول الله (ﷺ) دستان شان را بسوی آسمان بلند، نمودند و به درگاه خداوند متعال چنین التجا کردند:

"پروردگارا! ای خدایی که برای ما قرآن عظیم الشان را فرو فرستادی! ای خدایی که با مشرکین به زودی حساب و کتاب خواهی کرد! تو همین قبایل عربی را که در مقابل مدینه گرد آمده اند، متفرق کن! خداوندا! اتحاد آنان را خراب کن! اراده های شان را سست کن تا نتوانند در جاهای خود استقامت کنند!" (بخاری، مغازی، ۲۹)

رسول الله (ﷺ) هنوز این دعای شان را به اتمام نرسانیده بود که تبسم بر سیمای مبارک شان جاری شد و وعده الهی که همه را غرق در خوشی نمود، محقق شد. بادی سرد و سخت بسوی صفوف دشمن وزیدن گرفت. چنان طوفانی شدید پدید آمد که همه خاک و گرد وادی مدینه را جمع و بر چشمان مشرکین زد. خیمه های شان را از بیخ بر کند و دیگ های غذاهای شان را سرنگون و آتشِ اجاق های شان را خاموش نمود. شترهای باری و اسپ های سواری آنان را در هم و برهم نمود. (نگا.، ابن سعد، ج، ۲، ۷۱)

۸۶. نگا.، طبری، تفسیر، ج، ۲، ۴۶۴.

مشرکین با نزول این عذاب الهی و آفت آسمانی دچار سر درگمی و پریشان حالی شدند. ابوسفیان نیز که از شایقین جدیِ جنگ با مسلمانان بود، با نا چاری تمام خطاب بر عساکرش چنین گفت:

"- من بر می گردم. شما نیز به راه بیفتید!"

بعد سوار شترش شد و راه مکه را در پیش گرفت. (نگا.، ابن هشام، ج، ۳، ۲۵۱)

خداوند متعال برای مؤمنین مدد خود را فرستاده بود و در آیهٔ کریمه چنین فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿الاحزاب، ۹﴾

ترجمه: "ای اهل ایمان! به یاد آرید نعمتی را که خدا به شما عطا کرد. وقتی که لشکر بسیاری {از کافران} بر شما حمله ور شدند، پس ما بادی تند و سپاهی بسیار {از فرشتگان} که به چشم نمی دیدید، فرستادیم و خدا خود به اعمال شما بینا بود."

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿الاحزاب، ۲۵﴾

ترجمه: "و خدا کافران را {در جنگ احزاب} با همان خشم و غضبی که {به مؤمنان} داشتند بی آن که هیچ خیر و غنیمتی به دست آورند، نا امید برگردانید و خدا امر جنگ را {به فرستادن باد صرصر و سپاه فرشتگان غیبی} از مؤمنان کفایت فرمود و خدا بسیار توانا و مقتدر است."

مشرکین که سرا سیمه و مضطرب پا به فرار نهاده بودند، در میدان جنگ از خود تعداد زیادی اسپ، شتر اسباب و آلات جنگ و مواد ارتزاقی به جا گذاشته بودند. بعد از فرار مشرکین، با استفاده از این مواد ارتزاقی قحطی موجود در مدینه میان مسلمانان نیز از میان بر داشته شد. رسول الله (ﷺ) بعد از این ظفر و لطف بزرگ الهی به اصحاب شان فرمودند:

"حالا نوبت شماست! از این به بعد قریش نمی تواند بر شما حمله کند!" (بخاری، مغازی، ۲۹)

به این ترتیب ایشان به نحوی اشاره نمودند که از حالت تدافعی به حالت تعرضی و تهاجمی بر دشمن عبور نمودیم. چون دیگر هم روحیه و هم قوتِ حملهٔ دشمن کاملاً در هم شکسته شده بود. حالا در قلوب و زبان همهٔ مؤمنین این سخنان پیامبر (ﷺ) که حقیقت را ترنم می نمود، جاری شده بود:

"بعد از این ما بر آنان حملهٔ خواهیم کرد!"

غزوهٔ بنی قریظه

غزوهٔ خندق برای مسلمین پیروزی و برای مشرکین که با تقبّل خسارات زیادی به مکه برگشته بودند، مغلوبیت به بار آورد. حضرت رسول الله (ﷺ) نیز بر اساس عادت مبارک شان به خانه برگشتند و خفتان مبارک شان را از تن بیرون و غسل نمودند. در این اثناء حضرت جبرئیل (ع) آمد و به حضرت پیامبر (ﷺ) گفت:

"- آیا تو سلاحت را بر زمین گذاشتی؟ ما تا هنوز نگذاشتیم!

رسول الله (ﷺ) از او چنین پرسید:

- یعنی هنوز جنگی وجود دارد؟ به کجا باید رفت؟

حضرت جبرئیل (ع) بسوی محلهٔ یهودیان بنی قریظه که در هنگام جنگ به مسلمانان خیانت نموده بودند، اشاره نمود و گفت:

"آن جا!"[۸۷]

چون یهودیان بنی قریظه نیز همچون یهودیان قبلی بر عهدی که با پیامبر (ﷺ) بسته بودند،با پای بندی نشان نداده و در دشوار ترین حالات به ایشان خیانت نموده بودند. در حالی که بر اساس پیمانِ منعقد شده، باید در مقابل حمله بر مدینه آنان یکجا با مسلمانان از این شهر دفاع می نمودند. بر عکس آنان هیچ

۸۷. بخاری، مغازی، ۳۰.

خیانت و بدی یی باقی نمانده بود که در حق مسلمانان انجام نداده باشند. اما نمی دانستند که با دستان خود، خود شان را به هلاکت سوق می دهند.

رسول الله (ﷺ) وقتی از حضرت جبرئیل (ع) این فرمان را دریافت نمود، فوراً اصحاب شان را جمع و بر بنی قریظه هجوم آوردند. حتی رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- هر آن کسی که این حرف مرا شنیده و اطاعت می نماید، قبل از ورود به سرزمین بنی قریظه نماز عصر را نخواند!"

مسلمانان تعجیل به خرچ دادند و قبل از این که یهودیان به جنگ آماده گی بگیرند، بر آنان مسلط شدند.[۸۸]

یهودیان بنی قریظه نخست با دیدن قوت های پیشرو به سر کرده گی حضرت علی کرم الله وجه به عوض این که از کردهٔ شان پشیمان شوند و عذر بیاورند، با خشم و عصبانیت سخن های نادرستی را در حق رسول الله (ﷺ) گفتند.[۸۹] اما مدتی بعد وقتی که سپاه ۳۰۰۰ نفری اسلام به سرکرده گی حضرت پیامبر (ﷺ) در مقابل شان دیدند، گویا زبان شان بند شد و سخنی از دهان شان بیرون نمی آمد. از هیبت رسول الله (ﷺ) سخنانی را که قبلاً در حق ایشان بیان داشته بود، انکار نمودند.

رسول الله (ﷺ) قبل از جنگ با یهودیان تا زیر قلعهٔ آنان به پیش رفتند و آنان را به اسلام دعوت نمودند. اما آنان اسلام را قبول ننمودند.[۹۰] وقتی محاصره به طول انجامید و یهودیان به خوبی در مضیقه قرار گرفتند، کعب بن اسعد که از رهبران شان بود، خطاب به آنان گفت:

"- ای گروه یهودیان! همین فلاکتی که شاهدش هستید، بر سر ما آمده است. من به شما پیشنهادی دارم!

یهودیان پرسیدند:

۸۸. بخاری، مغازی، ۳۰.
۸۹. نگا.، واقدی، ج، ۲، ۴۹۹.
۹۰. نگا.، عبدالرزاق، ج، ۵، ۲۱۶، ۳۷۰.

ـ بگو! پیشنهاد تو چیست؟

کعب گفت:

ـ تابع و پیرو همین شخص می شویم و پیامبری اش را نیز تصدیق می کنیم! به خدا سوگند که این کاملاً هویداست که او به عنوان پیامبری بر شما فرستاده شده است و در کتاب های تان نیز وصف این ذات نوشته شده است. اگر به او ایمان بیاورید، جان، مال، زن و فرزندان تان در امان خواهد ماند!"

یهودیانِ دیگر محصور در قلعه گفتند:

ـ ما هیچ گاهی از احکام تورات جدا نخواهیم شد و هم چنان آن را با هیچ کتاب دیگری عوض نخواهیم کرد!" (ابن هشام، ج، ۳، ۲۵۴)

یهودیان دانستند که چاره یی به جز تسلیمی ندارند. از این رو مجبور شدند، بدون هیچ قید و شرطی تسلیم مسلمانان شدند. یهودیان از جهت این که تحت حمایت قبیلهٔ اوس قرار داشتند، رسول الله (ﷺ) رئیس قبیلهٔ اوس حضرت سعد (رض) را نزد خود خواست تا او را به عنوان حَکَم انتخاب و او حکمی در مورد آنان صادر نماید. حضرت سعد (رض) درحالی که درجنگ زخم برداشته بود، با اشتیاق کامل دعوت پیامبر (ﷺ) را اجابت نمود و نزد ایشان حاضر شد.

حضرت سعد (رض) با توجه به خواست یهودیان در بارهٔ آنان بر اساس شریعت حضرت موسی (ع) حکم صادر نمود.[۹۱] حکمی را که او داده بود، رسول الله (ﷺ) نیز تصدیق نمود و فرمود:

"- ای سعد! به خدا سوگند یاد می کنم که تو موافق حکم الهی که بر بالای طبقهٔ هفتم آسمان ها قرار دارد، حکم نمودی!" (بخاری، مغازی، ۳۰؛ ابن سعد، ج، ۳، ۴۲۶)

دعای حضرت سعد (رض) مورد اجابت واقع شد و زخم او بعد از صدور حکم یهودیان خائن که در جنگ از پشت بر مسلمانان خنجر زده بودند، گشوده

۹۱. بر اساس حکم تورات جزای کسانی که دچار این گونه عمل می شوند، کشتن همهٔ مردان آن جماعت که می توانند به دست سلاح بگیرند، تصاحب اموال و اسارت زنان و فرزندان شان بود.

شد و خون جاری شد. مدتی بعد آن عاشق پیامبر (ﷺ) به عنوان شهید جان به جان آفرین سپرد و دار فانی را وداع گفت.

در قرآن کریم از مؤفقیت و دست آورد هایی که مسلمانان در غزوهٔ خندق و بنی قریظه به مدد و لطف الهی بدان دست یافته بودند، چنین تذکر به عمل آمده است:

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا* ﴿الاحزاب، ۲۶-۲۷﴾

ترجمه: "و آن گروه اهل کتاب {از یهودان} را که پشتیبان و کمک مشرکان بودند، خدا از حصار و سنگرهای شان فرود آورد و در دل های شان {از شما مسلمین} ترس افکند. تا آن که گروهی از آن ها را به قتل رسانیده و گروهی را اسیر می کردید و شما را وارث سرزمین، دیار و اموال آن ها کرد و نیز سرزمینی را که هیچ بر آن قدم {به جنگ} ننهادید، نصیب شما گردانید و خدا بر هر چیز تواناست."

سوالات فصل پنجم

الف: سوالات تشریحی:

۱. چرا منافقین مدینه نخست در صف مسلمانان قرار گرفتند و بعد از آنان جدا شدند؟

۲. دلائل اشتراک همهٔ مسلمانان، اعم از خورد و بزرگ در غزوهٔ اُحد کدام ها می باشد؟

۳. وقتی پیامبر (ﷺ) در غزوهٔ اُحد زخم برداشتند، برای شان گفته شد که در حق مشرکین "بد دعا کنید!" ایشان در پاسخ چه فرمودند؟

۴. رسول الله (ﷺ) در فضیلت شهدای غزوهٔ اُحد چه چیزهایی فرموده اند؟

۵. مهم ترین نتیجه یی که در بارهٔ ویژه گی عمومی مشرکین از غزوهٔ حمراء الاسد می توان استخراج نمود، چه می تواند باشد؟

۶. آیا زن و مرد در اسلام از حقوق یکسانی برخوردار می باشد؟

۷. در مورد غنائم بنی نظیر که بدون استفاده از سلاح به دست آمده بود، چه حکمی به میان آمد و آن حکم چه نامیده شد؟

۸. یک آیهٔ کریمه و یک حدیث شریف در مورد، تحریم شراب بگویید؟

۹. سبب ها و حکمت های تحریم تدریجی شراب چه چیز هایی می تواند باشد؟

۱۰. شراب اگر به یکباره گی و فوری مورد تحریم قرار می گرفت، چگونه عواقبی را می توانست به بار آورد؟

۱۱. نماز خوف چیست و چگونه اداء می شود؟

۱۲.از تجسس بی وقفهٔ حضرت سلمان فارسی (رض) برای دست یافتن به حقیقت کَدام آموزه ها را می توان آموخت؟

۱۳.حکمت ها و ظرافت هایی که اسلام در امر ستر عورت برای زنان در نظر داشته است، کدام ها می باشد؟

۱۴.بهتان زدن بر فردِ با عفت و با ناموس چه اضرار و عواقبی را در پی خواهد داشت؟

۱۵.سبب هایی که غزوهٔ خندق برای مسلمانان بسیار پر مشقت و پر چالش گذشت، کدام ها می باشد؟

۱۶.حمکت های داده شدن کلید فتح بیزانس، ایران و یمن به دستان مبارک رسول الله (ﷺ) در هنگام حفر خندق و دشوارترین حالات ایشان چه ها بوده می تواند؟

۱۷.بدر صغری به معنی چیست و چگونه به وقوع پیوسته است؟

۱۸.مسلمانان از غزوهٔ خندق چه دست آوردِ سیاسی یی داشتند؟

۱۹.پیامبر (ﷺ) چطور تصمیم حمله به بنی قریظه را اتخاذ نمودند؟

۲۰.رسول الله (ﷺ) با منافقین چگونه مبارزه و جهاد نموده است؟

ب: سوالات خانه خالی:

۱. در غزوهٔ اُحد در صف مسلمانان قرار داشت و هفت تن از مشرکین را کشت و خودش نیز با برداشتن زخم عمیق از دنیا رفت و رسول الله (ﷺ) نیز به سبب این که او در راه خدا جَهاد ننموده بود، گفت: "او از جهنمیان است!" اسم این شخص .... می باشد.

۲. حضرت .... صحابی یی بود که رسول الله (ﷺ) در باره اش فرموده بودند: "کار اندکی کرد، اما مزد زیادی به دست آورد."

۳. حضرت .... یگانه صحابی یی بود که از واقعهٔ بئر ماعونه جان به سلامت برده بود.

۴. نام دیگر غزوهٔ بنی مصطلق که در سال ششم هجرت به وقع پیوسته بود، .... می باشد.

۵. نام غزوه یی که پیامبر (ﷺ) آن را بعد از غزوهٔ خندق در برابر یهودیان انجام دادند، .... می باشد.

۶. .... صحابی یی است که مظهر این خطاب رسول الله (ﷺ): "پدر و مادرم فدایت باد!" قرار گرفته است.

۷. .... نام واقعهٔ یی است که در آن پیامبر (ﷺ) ۷۰ تن از اصحاب صفّه را به عنوان معلم به نجد فرستاده بود و بر اثر خیانتی در مسیر راه به شهادت رسیدند.

۸. شرا ب و قمار در سال .... به صورت قطعی مورد تحریم قرار گرفت.

۹. آیهٔ ستر عورت در سال .... هجری نازل شده است.

۱۰. غزوهٔ خندق با .... در سال .... به وقوع پیوست.

ج: سوالات گزینه یی:

۱. غزوهٔ اُحد در کدام سال و در برابر چه کسانی انجام شده است؟

الف: در سال اول هجری قمری در برابر یهودیان

ب: در سال سوم هجری قمری در برابر مشرکین

ج: در سال سوم هجری قمری در برابر منافقین

د: در سال هشتم هجری قمری در برابر مسیحیان

۲. کدام یکی از گزینه های ذیل را می توان از سبب های غزوهٔ اُحد شمرد؟

الف: اشتیاق بیش از حد جوانان اهل مدینه برای جنگ با مشرکین.

ب: خواست مسلمانان برای از بین بردن کامل مشرکین.

ج: خواست مشرکین برای گرفتن انتقام غزوهٔ بدر از مسلمانان.

د: ترس مشرکین از تعرض مسلمین بر آنان.

۳. مهم ترین درسی که مسلمانان از مغلوبیت شان در غزوهٔ اُحد می تواند بگیرد، کدام یکی از گزینه های ذیل است؟

الف: کاملاً مشغول شدن، برای جمع آوری غنائم جنگی، خطرناک و از جهت دینی کار مناسبی نمی باشد.

ب: در شرایط جنگی اطاعت از اوامر امیر به صورت جدی ضروری می باشد.

ج: کسانی که دارای عساکر بیشتری هستند و اسلحه های قدرت مندتر، بر آنانی که دچار کاستی و ضعف از این ناحیه هستند، تفوق حاصل خواهند نمود.

د: سپاهیانی که موقعیت های استراتیژیک را در دست دارند، همیشه غالب میدان خواهند بود.

۴. کدام یکی از گزینه های ذیل نشان دهندهٔ آن است که غزوهٔ اُحد برای مشرکین به معنی یک پیروزی کامل نیست؟

الف: چون آنان نتوانسته بودند، هیچ یکی از مؤمنین را اسیر و غنائم جنگی بدست آورند.

ب: مشرکین در حالی که در موقعیت و سطح بهتری نسبت به مسلمین قرار داشتند، نتوانستند بر آنان حمله کنند.

ج: تداوم افزایش روز افزون قدرت مادی و معنوی مسلمانان بعد از این جنگ.

د: مشرکین در این غزوهٔ نتوانسته بودند، به اندازه غزوهٔ بدر بر مسلمانان تلفات وارد نمایند.

۵. کدام یکی از احادیث شریفِ پیامبر (ﷺ) که در ذیل مذکور است، مُبَیِّنِ تقدیس و تبرک مقام شهادَت در اسلام نمی باشد؟

الف: "به خدا سوگند که من نیز بسیار می خواستم که با اصحابم در روز اُحد شهید شوم و در قسمت پایین کوه اُحد با آنان یکجا شب را سحر نمایم!"

ب: "به {ایمانداری و صداقت} شهدای اُحد شهادت می دهم."

ج: "{اُصیرم (رض) که در غزوهٔ اُحد به شهادت رسیده بود،} کار کمی کرد، اما سود زیادی به دست آورد!"

د: "در ترس ننگ و ذلّت و در پیشروی شرف و عزت نهفته است!

۶. "در جایی که ایمان و محبت وجود داشته باشد، جوانمردی و جسارت به وجود می آید. در جایی که این دو پدیده به کاستی و زوال گراید، تنبلی، سستی و ترس عرض اندام خواهد نمود. راه به دست آوردن این ایمان و محبت نیز با اندیشیدن روی نعمات خداوند متعال، همیشه در حالت ذکر او بودن این هم با تلاش نمود در راه ملبس شدن با اخلاق پیامبر (ﷺ) ممکن و مقدور خواهد بود."

مهم ترین نتیجه یی که از بیانات فوق می توان بیرون کرد، کدام یکی از گزینه های ذیل می باشد؟

الف: هیچ ملتی بدون ایمان نمی تواند در جنگ ها، به پیروزی کامل برسد؟

ب: جوانمردی و جسارت از فضایل مخصوص مسلمانان است.

ج: مؤمنین تا زمانی که به خداوند متعال ایمان و به رسول الله (ﷺ) محبت داشته باشند، برتری از آنان است.

د: اگر مؤمنین در جنگ ها مؤفق هم نشوند، می توانند، آن را با ذکر و صلوات تلافی نمایند.

سوالات فصل پنجم

۷. "دین اسلام در احکام میراث روش هایی مبتنی بر حقانیت عدم تساوی حقوق زن و مرد وضع نمود. اسلام این کار را به هدف این که زن و مرد به حقوق و مسئولیت های حقّهٔ شان در جامعه دست یابند، وضع نموده است."

با در نظر داشت متن فوق کدام یکی از اطلاعات گزینه های ذیل در مورد حقوق و مسئولیت های زن و مرد در اسلام، درست نمی باشد؟

الف: مردان برای این که از جهت فزیکی نسبت به زنان قوی تر اند، مجبور به کسب معاش خانواده می باشد؟

ب: زنان با ویژه گی های مهربانی، عفت و فداکاری بیشتر مسئول مواردی چون ولادتِ فرزند و حفاظت از نسل بشَر می باشد.

ج: اختلاط زنان در عرصه های مختلف با مردان در حقیقت بی عدالتی و ظلمی است در حق زنان که صاحب وجودی ظریف، زیبا و لطیفی هستند.

د: زنان و مردان که خداوند متعال برای آن ها ویژه گی های متفاوتی عطا نموده است، از هر حیث با هم مساوی هستند. انکار این مساوات به معنی بی ارزش خواندن زنان می باشد.

۸. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ آموزه های مشترکی نیست که بتوان آن را از غزوات رجیع و بئر ماعونه استخراج نمود؟

الف: به بار آمدن اشخاصی که از دین به خوبی واقف و وظیفهٔ تبلیغ را به خوبی انجام بدهند، در اسلام از اهمیت زیادی بر خوردار می باشند.

ب: در هیچ صورتی نباید بر کسی که مسلمان نیست، اعتماد کرد.

ج: رسول الله (ﷺ) به کسانی که وظیفهٔ ارشاد و تبلیغ را انجام می دهند، اهمیت ویژه یی داده است.

د: کینه، نفرت و دشمنی مشرکینِ سر مست و طغیان گر همیشهٔ ادامه خواهد داشت.

۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ خیانت هایی نیست که قبیلهٔ بنی نضیر به سبب آن اموال و سرزمین های شان را از دست داده اند؟

الف: تلاش برای سؤ قصد به جان پیامبر (ﷺ)

ب: عدم انعقاد یک پیمان نامهٔ جدید با رسول الله (ﷺ).

ج: آنان نمی خواستند که متعهد به پیمان نامه یی باشند که با رسول الله (ﷺ) بسته بودند.

د: تلاش برای جنگیدن با مسلمانان.

۱۰. در جریان تحریم شراب کدام یکی از مراحل ذیل محقق نشده است؟

I. تشویق برای ترک شراب.

II. بیان اضرار و مفاسدِ نوشیدن شراب.

III. بیان مباحث فضائل نوشیدن شراب.

IV. مقایسهٔ فواید و مضّرات شراب.

V. بیان نا مناسب بودن نوشیدن شراب در هنگام اداء نماز.

VI. اجازه دادن برای نوشیدن شرابِ استحصال شده، از میوهِ های مُشَخّص.

الف: III, VI ب: V, VI

ج: I, II د: II, V

۱۱. مؤمنین نخستین بار در کدام غزوه مجبور شدند که نماز خوف را اداء کنند؟

الف: ذات الرقاع

ب: بدر صغری

ج: بنی نضیر

د: بئر ماعونه

سوالات فصل پنجم

۱۲. ایشان شخصیتی الگو و نمونه بود که مهاجرین و انصار با گفتن "او از ماست" بر سر تقسیم و تعلق ایشان نسبت به خود در جدل بودند. پیامبر (ﷺ) در بارهٔ کدام یکی از این شخصیت ها گفته بود که: "او از اهلِ بیت من است."؟

الف: حضرت عباد (رض)

ب: حضرت عمار (رض)

ج: حضرت جابر (رض)

د: حضرت سلمان فارسی (رض)

۱۳. موارد ذیل را به دقت بخوانید.

I. نجات یافتن و رهایی از حالتی که وسیلهٔ تحریک شهوت و امیال نفسانی قرار نگیرد.

II. بلند بردن شخصیت و حیثیت به وسیلهٔ حفظ نزاکت و ظرافت

III. از دست دادن وقار و عزت مادری به وسیلهٔ برهنه نمودن خود.

IV. رهایی از مفاسد اخلاقی با رعایت حدود و احکام الهی.

V. ارتقای شخصیت و قدرت با فعالیت بیشتر در زنده گی کاری و سیاسی.

VI. زن با حفظ بهتر عفتش در زنده گی از ارزش بیشتری در نزد شوهر برخوردار می شود؟

یک زن با حفظ ستر عورت از کدام مزیّت های فوق بر خوردار می شود و این مزیت های مندرج کدام یکی از گزینه های ذیل است؟

الف: I, II, III, IV

ب: I, II, IV, V

ج: I, II, IV, VI

د: I, IV, V, VI

۱۴. واژهٔ "افک" به معنی چیست؟ و این حادثه، بر علیهٔ چه کسی اتفاق افتیده است؟

الف: بهتان/حضرت زینب (رض)

ب: انزوا/حضرت علی کرم الله وجه

ج: بهتان/حضرت عایشه (رض)

د: الطفات/حضرت عایشه (رض)

۱۵. زنی که بعد از اسارت در غزوهٔ مریسیع سبب اسلام آوردن پدر و همهٔ قومش شد و در نهایت به شرف ازدواج با پیامبر (ﷺ) نائل آمد، کدام یکی از گزینه های ذیل می باشد؟

الف: اُم المؤمنین حضرت سوده (رض)

ب: اُم المؤمنین حضرت ماریه (رض)

ج: اُم المؤمنین حضرت جویریه (رض)

د: اُم المؤمنین حضرت زینب (رض)

۱۶. کدامی یک از گزینه های ذیل از جملۀ چهار شخصی نیست که خداوند متعال خود بی گناهی آن را عیان نموده است؟

الف: حضرت مریم علیه السلام

ب: حضرت ابراهیم علیه السلام

ج: حضرت یوسف علیه السلام

د: حضرت عایشه (رض)

۱۷. تحریم دو پدیدۀ مهمی که شریف ترین مخلوق خداوند متعال یعنی انسان را از حیثیت و وقار انسانی بیرون می کند، کدام یکی از گزینه های ذیل می باشد و درکدام سال به وقوع پیوسته است؟

الف: قتل و زنا / سال اول هجری قمری

ب: رباء و غیبت / سال دوم هجری قمری

ج: شراب و قمار / سال چهارم هجری قمری

د: گوشت خنزیر و خون / سال دهم هجری قمری

۱۸. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملۀ سختی ها و مصاعبی نیست که مسلمانان در غزوۀ خندق با آن مواجه شدند؟

الف: در تقابل قرار گرفتن با دشمنی عظیم که امکان آن می رفت تا مسلمین را از میان بردارد.

ب: رنج قحطی و گرسنه گی به سبب تنگنای مالی پیش آمده، برای مسلمانان.

ج: به سبب دشمنی یهودیان مقیم در مدینه، قرار گرفتن در میان دو نیروی دشمن.

د: آغاز حملۀ متحدانۀ قبایل یهود در برابر مسلمانان.

۱۹. "{یاد آرید} وقتی که {در جنگ احزاب} لشکر کفار از بالا و زیر بر شما حمله ور شدند و آن گاه که چشم ها حیران شد و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های مختلف بردید {مؤمنان حقیقی به وعده حق و فتح اسلام خوش گمان و دیگران بدگمان و ترسان بودند.} در آن جا مؤمنان امتحان شدند و {ضعیفان در ایمان} سخت متزلزل گردیدند." (الاحزاب، ۱۰ـ۱۱)

اساسی ترین نتیجهٔ یی که از متن این آیه در رابطه به غزوهٔ خندق می توان استخراج نمود، کدام یکی از گزینه های ذیل است؟

الف: مؤمنین از مشرکین بسیار ترسیده بودند.

ب: مؤمنین امید شان را از مدد الهی بریده بودند.

ج: خداوند متعال صبر و تسلیمیت مؤمنین را در برابر خودش به شدت امتحان نموده است.

د: پیامبر (ﷺ) مؤمنین را از هر گونه خطر و تهدیدی محافظت نموده است.

۲۰. اسم قبیلهٔ یهودیی که سپاه اسلام به دستور حضرت جبرئیل (ع) بر آنان یورش بردند، کدام یکی از گزینه های ذیل می باشد؟

الف: بنی قریظه

ب: بنی مصطلق

ج: بنی نضیر

د: بنی خیبر

فصل سوم

سال ششم هجرت

سال ششم هجرت

صلح حُدیبیه: رمز پیروزی و کلید فتوحات مسلمانان

سفری در حسرت و هیجان زیارتِ خانۀ کعبه

رسول الله (ﷺ) بر اساس رؤیای صادقه یی که دیده بودند، مسلمانان را به زیارت و طواف خانۀ کعبه فراخواندند[۹۲] و یکجا با هزار و چهار صد تن[۹۳] از اصحاب خویش روز دوشنبه اول ذی القعده سال ششم هجرت راه مکه را در پیش گرفتند. برای این که به قصد جنگ نرفته بودند، تنها سلاح سفر با خود حمل می نمودند و به تعداد تقریباً ۷۰ شتر برای قربانی با خود در این سفر بردند.[۹۴]

حضرت عمر (رض) از رسول الله (ﷺ) پرسید:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آیا از حملۀ ابوسفیان و افرادش بر ما نگران نیستی؟ آیا نمی شود که سلاح های خود را با خود برداریم؛ تا در صورت لزوم بتوانیم از آن استفاده نموده، با آنان بجنگیم؟"

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- نمی دانم! اما حالا که من نیتِ حج عمره را نموده ام، نمی خواهم که با خود سلاح حمل کنم!" (واقدی، ج، ۲، ۵۷۳)

---

۹۲. واقدی، ج، ۲، ۵۷۲.

۹۳. ابن سعد، ج، ۲، ۹۵. بر اساس روایات بعدی این رقم با ملحق شدن تدریجی اعراب بدوی در مسیر راه با سپاه مسلمین، به ۱۷۰۰ نفر افزایش یافته است.

۹۴. ابن سعد، ج، ۲، ۹۵.

رسول الله (ﷺ) وقتی به محل میقات[٩٥] در نقطه یی بنام ذو الحُلیفه رسیدند، احرام پوشیدند و نیت حج عمره را نمودند. اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) نیز چنین کردند. بانگ های تلبیه[٩٦] به صدا در آمد. قلوب مؤمنین در سینه با شوق دیدار کعبه معظمه به تپیدن آغاز نمود. هیجان و وجد معنوی گام به گام آنان را بسوی مکه سوق می داد و آنان هر لحظه بیشتر به مکه نزدیک می شدند.

وقتی مشرکین خبر حرکت مسلمانان بسوی مکه را شنیدند وحشت و اضطراب آنان را فرا گرفت. آنان گرد هم آمدند و با هم به توافق رسیدند که به مسلمانان اجازهٔ ورود به مکه را ندهند. آنان فوراً به فرماندهی خالد بن ولید و عکرمه (رض) یک سپاه ٢٠٠ نفری را تشکیل و برای مقابله با آنان فرستادند.

رسول الله (ﷺ) به مکانی بنام ثنیه[٩٧] رسیدند. از آن جا امکان فرود آمدن بر قریشیان ممکن بود. اما قصواء شتر پیامبر (ﷺ) در آن جا نشست نمود. به هر اندازه یی که مؤمنین تلاش نمودند که این حیوان را به حرکت در آورند، این حیوان حرکت ننمود و از جایش تکان نخورد. این بار آنان گفتند:

"- این بار قصواء از جایش بر نخواهد خاست!

بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- نخیر! قصواء در این جا نشست ننموده است. او چنین عادتی همه ندارد. اما او را خداوند متعال از ورود به مکه باز داشته است، چنان که فیل را باز داشته بود.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) چنین به سخنان شان ادامه داد:

٩٥. میقات در لغت به معنی محل قرار، وعده گاه، وقت و هنگام است. در اصطلاح محل احرام بستن حجاج است، موضعی است که حجاج در آن جا احرام می بندند. مترجم
٩٦. تلبیه در لغت به معنی لبیک گفتن در جواب کسی را گویند و در اینجا مراد گفتن ورد لبیک اللهم لبیک ... می باشد. مترجم
٩٧. نام جایی است دور از مدینه. مترجم

ـ به خدایی که جانم در یدِ قدرت اوست سوگند یاد می کنم که قریشیان به هر اندازه یی که برای صلح با آنان به هدف رعایت احترام حرم رب العزت، کار دشوار و شرایط سختی را بخواهد، محقق قبول خواهم نمود!"

بعد از آن خواستند که شتر را از جایش بر خیزانند، شتر به سرعت از جایش بلند شد. رسول الله (ﷺ) جهت شان را از سمتی که قریش در آن موقعیت داشت، عوض نمودند و به سمت چاهی که آب اندکی داشت به پیش رفتند و بر سر آن چاه از شتر فرود آمدند. این مکان دور ترین نقطهٔ از جغرافیای حدیبیه بود. دیری نگذشته بود که آب چاه بر اثر کثرت استفاده اصحاب کرام (ﷺ) خشکید. ایشان از تشتنه گی نزد رسول الله (ﷺ) شکایت نمودند. رسول الله (ﷺ) از خریطهٔ تیر های شان یک تیر بیرون آوردند و بدست آنان دادند و برای شان چنین توصیه نمودند که این تیر را بسوی عمق چاه بزنند. آنان نیز به اساس دستور رسول الله (ﷺ) چنین کردند. دیری نگذشته بود که به امر خداوند متعال آب از پایین چاه فوارن نمود و تا رفتن اصحاب کرام (ﷺ) از آن جا چشمه های آب آن چاه جاری بود.

در این حال بُدیل رئیس قبیلهٔ حضا با تعدادی از افرادش نزد رسول الله (ﷺ) آمد و آنان را از تلاش برای تدارک اسباب جنگی توسط مشرکین به قصد جنگیدن با مسلمانان مطلع ساخت. در مقابل رسول الله (ﷺ) هدف آمدن شان به آن جا را چنین بیان فرمودند:

"ما برای جنگیدن با کسی به این جا نیامده ایم. هدف ما حج عمره و زیارت بیت الله می باشد. جنگ برای قریش ضررهای زیادی رسانیده و آنان را فرسوده ساخته است. اگر می خواهند می توانیم با آنان برای مدت معینی یک پیمان نامه {به مقصد ترک و از میان برداشتند جنگ موجود از میان مان} ببندیم. در این صورت آنان از بین من و سایر مردم دست بردار خواهند داشت. اگر من بر آن ها غالب آمدم و آنان نیز می توانند بر اسلامی که دیگران به آن ایمان آورده اند، ایمان آورند. اگر من نتوانستم غالب شوم، آنان نیز {از زحمت جنگیدن با من} در امان خواهند ماند. اگر قریشیان این پیشنهاد مرا قبول ننمودند، به خدا سوگند

تا زمانی که سرم از تنه ام جدا نشده است، در راه این دین خواهم جنگید. بدون شک خداوند متعال وعدۀ خود را محقق خواهد ساخت."

بُدیل به مکه رفت و این سخنان پیامبر (ﷺ) را به قریش نقل نمود. بعد از آن عروه بن مسعود از جا برخاست و برای قریشیان گفت:

"- این شخص برای شما راه خیر و خوبی را نشان می دهد. پیشنهاد او را قبول کنید و مرا برای بستن پیمان نزد او بفرستید!"

قریشان نیز حرف او را قبول نمودند و گفتند:

"- درست است!"

عروه نزد رسول الله (ﷺ) رفت. رسول الله (ﷺ) برای او سخنانی که شبیه به سخنان بُدیل بود، گفت. در این اثناء عروه با گوشۀ چشمش اصحاب رسول الله (ﷺ) را مورد تعقیب قرار می داد. وقتی از آن جا برگشت، چشم دیدهایش را به قریشیان چنین بیان داشت:

"- ای قوم من! خوب به من گوش فرا دهید! به خدا سوگند که من در حضور شاهان و سلاطین زیادی به عنوان سفیر حضور یافته ام. به دربار کسرای ایران، قیصر روم و نجاشی یمن بار یافته ام. اما محبت و پیوندی که اصحاب محمد (ﷺ) به او داشت، در هیچ یکی از این ملت ها ندیدم. اگر او اصحابش را دستور دهد، همه به یکباره گی برای انجام آن کار می شتابند. اگر او طهارت نماید، همه برای استفاده از آبی که از طهارت او باقی مانده است، به رقابت می پردازند. اگر محمد (ﷺ) سخن بگوید، آن ها فوراً خاموش می شود و به او گوش فرا می دهند. به سبب حرمت و احترامی که به او دارند، سر هایشان را به طرف پایین می اندازند و به دقت به سخنان او گوش می دهند. اگر از او تارِ مویی به زمین بیفتد، فوراً آن را بر می دارند و آن را حفظ می کنند. پس می خواهم برای تان بگویم که این شخصیت برای شما پیشنهادی دارد، آن را قبول نمایید!"[۹۸]

۹۸. «توماس کارلیله» (Thomas Carlyle) نویسندۀ غربی چنین مجبور به اعتراف این حقیقت شده است: "هیچ یکی از امپراطوران تاج پوش و تخت نشین، به اندازۀ حضرت محمد (ﷺ) که لباس بخیه زده با دستان خود را می پوشید، مورد محبت و تکریم قرار نگرفته است."

بعد از این توضیحات عروه بن مسعود، شخصی از قبیلهٔ بنی کنانه از جا برخاست و گفت:

"- اجازه دهید که من نیز یک بار نزد او بروم!"

و بسوی آنان رفت.

وقتی او به رسول الله (ﷺ) و اصحاب شان نزدیک می شد، رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- آن شخص را ببینید! او از قومی است که به شتران قربانی احترام دارد و شما را درک می کند. قربانی های تان را در مقابل او رها کنید، تا او ببیند!"

اصحاب رسول الله (ﷺ) آن شخص را با نداهای تلبیه پیشواز گرفتند. وقتی او این صحنه را دید، با تعجب و حیرت گفت:

"- مسدود کردن دروازهٔ بیت الله به چنین اشخاصی کار درست و مناسبی نیست!"[۹۹]

اما مشرکین به حرف این سفیران گوش ندادند و برای حمله بر مسلمین یک گروپ سرباز فرستادند. این گروپ توسط مسلمانان محاصره و اسیر گرفته شد. با آن هم برای این که رسول الله (ﷺ) به مقصد حج عمره آمده بودند، این سربازان مشرکین را رها نمودند؛ تا نیت پیامبر (ﷺ) آشکار شود، چون ایشان برای جنگ نیامده بودند. (مسلم، جهاد، ۱۳۲، ۱۳۳)

خیمهٔ رسول الله (ﷺ) در حدیبیه در قسمتی که خارج از حرم کعبه شمرده می شد، برپا شده بود. اما رسول الله (ﷺ) تا زمانی که در آن جا اقامت داشتند، برای اداء نماز به محلی می رفتند که در داخل مرز های حرم قرار داشت و نماز شان را در آن نقطه اداء می نمودند.[۱۰۰] چون اداء نماز در مسجد الحرام، صد هزار مرتبه با فضیلت تر از نماز هایی است که در سایر اماکن اداء می شود. (نگا.، ابن ماجه، اقامه، ۱۹۵)

۹۹. بخاری، شروط، ۱۵؛ احمد، ج، ۴، ۳۲۳_۳۲۴

۱۰۰. واقدی، ج، ۲، ٦١٤؛ احمد، ج، ٤، ٣٢٦.

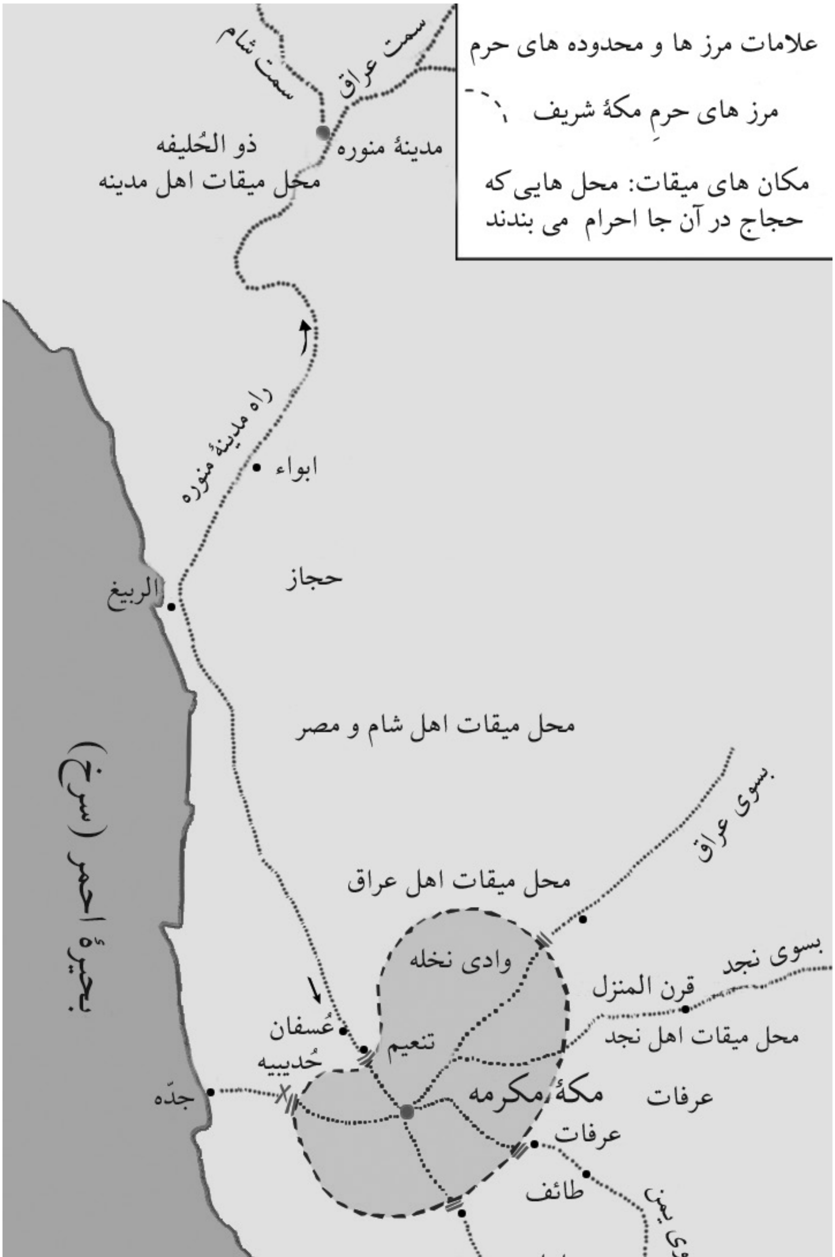
علامات مرز ها و محدوده های حرم
مرز های حرمِ مکهٔ شریف
مکان های میقات: محل هایی که حجاج در آن جا احرام می بندند
سمت شام
سمت عراق
مدینهٔ منوره
ذو الحُلیفه
محل میقات اهل مدینه
راه مدینهٔ منوره
ابواء
حجاز
الربیغ
محل میقات اهل شام و مصر
بحیرهٔ احمر (سرخ)
بسوی عراق
محل میقات اهل عراق
وادی نخله
بسوی نجد
قرن المنزل
محل میقات اهل نجد
عُسفان
تنعیم
حُدیبیه
جدّه
مکهٔ مکرمه
عرفات
عرفات
طائف
بسوی یمن
یلملم
محل میقات اهل یمن

بیعت الرضوان: بیعتی که رضایت الله متعال را در پی داشت

در خلال این مدت تعدادی از سفیران نزد رسول الله (ﷺ) رفت و آمد داشتند، اما از هیچ یکی از این رفت و آمد ها نتیجۀ قطعی برای پیمان و صلح میان طرفین بدست نیامد. رسول الله (ﷺ) حضرت عثمان (رض) را به مقصد حل این مسئله و صحبت در این مورد با مشرکین مکه، نزد آنان فرستاد و برایش فرمودند:

"- نزد قریشیان برو! به آنان خبر بده که ما به این جا برای جنگیدن با هیچ کسی نیامده ایم! ما تنها برای زیارت این بیت الله با تعظیم و رعایت حرمش به این جا آمدیم. شترانی را که برای قربانی با خود آوردیم، ذبح نموده، بر خواهیم گشت. بعد از بیان این سخنان، آنان را به اسلام نیز دعوت کن! (ابن سعد، ج، ۲، ۹۷؛ ابن قیم، ج، ۳، ۲۹۰)

حضرت عثمان (رض) بر اساس دستور رسول الله (ﷺ) فوراً بسوی مکۀ مکرمه در حرکت شد. برای مشرکین نیت شان را که همانا ادای حج عمره و برگشتنِ دوباره به مدینه بود، آشکار نمود. مشرکین باز هم اجازۀ ورود مسلمین را به مکهِ ندادند. بر علاوه حضرت عثمان (رض) را اجازه برگشت نداند و تحت نظارت قرار دادند و گفتند:

"- اگر تو می خواهی می توانی طواف بکنی! ..."

اما حضرت عثمان (رض) صحابی جلیل القدری که خود را فدای الله (ج) و رسولش نموده بود، گفت:

"- تا وقتی که پیامبر (ﷺ) خانۀ کعبه را طواف ننموده است، من نمی توانم آن را طواف کنم! من بیت الله را تنها با قرار گرفتن در عقب ایشان طواف خواهم کرد. ..."

و به این شکل صداقتش را نسبت به رسول الله (ﷺ) آشکار نمود. (احمد، ج، ۴، ۳۲۴)

وقتی بازگشت حضرت عثمان (رض) بر اثر این تماس ها، به تعویق افتاد، شایعاتی مبنی بر کشته شدن ایشان به میان آمد. بر اثر این حادثه فضای موجود میان مسلمین و مشرکین شروع به تشنج نمود. رسول الله (ﷺ) بر اساس احتمال شایعۀ کشته شدن نماینده اش حضرت عثمان (رض) اصحاب کرام شان را جمع و به آنان فرمودند:

"- قسمی که دیده می شود، بدون جنگیدن با مشرکین نمی توانیم از این جا برویم."[۱۰۱]

مشرکین زمانی که با وارد نمودن اتهام به قرآن کریم نتوانستند به خواست های شان دست یابند، این بار شخص پیامبر (ﷺ) را هدف قرار دادند."

بعد از آن رسول الله (ﷺ) برای فدا نمودن جان های شان در راه خداوند متعال از اصحاب کرام شان طلب بیعت نمود. همۀ مؤمنان اعم از زن و مرد به پیامبر (ﷺ) گفتند:

"- هر آن خواستی که در دل پیامبر (ﷺ) وجود داشته باشد، به آن بیعت می نمایم."

آنان به این ترتیب با خوشی و خورسندی کامل، به این خواست پیامبر (ﷺ) لبیک گفتند. (واقدی، ج، ۲، ۶۰۳)

مؤمنین برای جنگیدن با دشمن تا پای جان، با رسول الله (ﷺ) تعهد نمودند و با گرفتن دست مبارک رسول گرامی (ﷺ) در این رابطه با ایشان اظهار بیعت نمودند. در پایان رسول الله (ﷺ) یک بار با یک دست مبارک شان دست دیگر شان را گرفتند و فرمودند:

"- این{بیعت} هم برای عثمان (رض) می باشد!"

ایشان با انجام این عمل محبت و اعتماد خود را نسبت به حضرت عثمان (رض) به صورت عملی به نمایش گذاشتند. (بخاری، اصحاب النّبی، ۷)

۱۰۱. ابن هشام، ج، ۳، ۳۶۴.

این بیعت که در حدیبیه در زیر درختی انجام شده بود، بنام "بیعت الرضوان یا بیعت حدیبیه" نامیده شد. در آن روز به جز یک منافق دیگر همهٔ اصحاب پیامبر (ﷺ) با ایشان بیعت نمود. این بیعت اصحاب کرام وسیلهٔ کسب رضای الله متعال گردید:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ ﴿الفتح، ۱۸﴾

ترجمه: "خدا از مؤمنانی که زیر درخت {معهود حدیبیه} با تو بیعت کردند به حقیقت خشنود گشت و از وفا و خلوص قلبی آن ها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل برای شان نازل فرمود و به فتحی نزدیک {که فتح خیبر بود} پاداش داد."

صلح حُدیّبیه و مرحلهٔ جدیدی از دعوت

وقتی مشرکین مطلع شدند که مؤمنین با به جان خریدن هر نوع خطری با پیامبر (ﷺ) بیعتی به نام بیعت الرضوان را انجام داده اند، بسیار سراسیمه و مضطرب شدند. جدی تر شدن موضوع، ترس و وهم را در قلوب آنان مستولی ساخت. فوراً تصمیم صلح با مسلمین را گرفتند و سهیل بن عمرو را نزد پیامبر (ﷺ) فرستادند. پیامبر (ﷺ) وقتی سهیل را دید با در نظر داشت معنی اسم او که همانا "آسانی و سهل" است، وصول او را خیر و صلح تلقی نمودند و فرمودند:

"- کارتان حالا آسان شد، چون بسوی شما سهیل آمد."

بعد از آن رسول الله (ﷺ) نیز بر اساس دستور خداوند متعال گام گذاشتند:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿الانفال، ۶۱﴾

ترجمه: "و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند، تو نیز مایل به صلح باش و کار خود به خدا واگذار که خدا شنوا و داناست."

نخستین و اساسی ترین هدف مشرکین آن بود که مانعِ حج عمرۀ مسلمین در این سال شوند. بر علاوۀ این موضوع پیشنهاد های ظاهراً سنگینِ دیگری نیز داشتند. شروط صلح بعد از بحث و جدل های طولانی پذیرفته شد.

رسول الله (ﷺ) برای نوشتن این پیمان حضرت علی کرم الله وجه را مأمور گردانیدند. حضرت علی کرم الله وجه بر اساس دستور پیامبر (ﷺ) نامه را باید با مقدمۀ "بسم الله الرحمن الرحیم" به نوشتن آغاز می نمود، اما سهیل به این کار اعتراض نمود و خواست به عوض "بسم الله الرحمن الرحیم"، "بسمک اللهم" پیمان نامه را رقم زنند. نامه با مقدمۀ "بسمک اللهم" آغاز گردید.

بعد از آن سهیل در متن پیمان نامه با عبارت "رسول الله (ﷺ)" برای حضرت پیامبر (ﷺ) مخالفت نمود و گفت:

"- اگر به رسالت و پیامبری تو ایمان می داشتیم، آیا با تو می جنگیدیم؟ و یا تو را از حج خانۀ کعبه باز می داشتیم؟"

با این بر خورد اصحاب پیامبر (ﷺ) که از شروط سنگین صلح نیز نا خشنود بودند، بسیار برانگیخته شدند. حضرت علی کرم الله وجه قلمی که به مقصد نوشتن شروط پیمان نامه در دست داشت، به زمین گذاشت و خطاب به رسول الله (ﷺ) گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! به خدا سوگند یاد می کنم که من عبارت'رسول خدا' را پاک نخواهم کرد!..."

بعد از آن پیامبر (ﷺ) به سهیل گفت:

"- به هر اندازه یی که شما انکار هم بکنید من رسول خدا هستم."

و از آنان خواست که آن عبارت را به وی نشان دهند و آن عبارت را با دستان مبارک شان پاک نمود و به آنان دستور داد تا به عوض آن کنیه اش محمد بن عبدالله را بنویسند.

آن روز رسول الله (ﷺ) به سبب حکمت های زیادی آن پیمان نامه را امضا نمود. تعدادی از ماده های آن پیمان نامه چنین بود:

۱. مدت این پیمان نامه ده سال است.

۲. مسلمانان امسال کعبه را زیارت نخواهند کرد. زیارت خانۀ کعبه توسط مسلمانان سال بعد انجام خواهد شد. کسانی که سال بعد به زیارت کعبه می آیند، نمی توانند، بیشتر از سه روز در آن جا باقی بمانند. در این ایام مشرکین از مکه خارج می شوند و با مسلمانان هیچ گونه تماسی بر قرار نمی نمایند.

۳. در صورتی که یکی از قریشیان مسلمان شوند و به مدینه پناه ببرند، باید آن شخص دوباره به قریشیان تحویل داده شود. اما اگر کسی از اهل مدینه به مکه پناه بیاورد، دوباره برای مسلمانان مدینه اعاده نمی شود.

۴. قبایل دیگر عرب می توانند هم در صف مسلمین و هم در صف قریشیان قرار گیرند.

وقتی کار نوشتن ماده های پیمان نامه به اختتام رسید؛ در این هنگام ابوجندل (رض) فرزند نمایندۀ قریشیان سهیل بن عمرو، با پاهای بسته به زنجیر، کشان کشان خود را نزد رسول الله (ﷺ) رسانید. حضرت ابوجندل (رض) برای این که اسلام آورده بود، شکنجه و ستم های زیادی از مشرکین متقبل شده بود. او با استفاده از فرصتی مناسب از نزد مشرکین فرار و خود را به مسلمانان رسانیده بود. در این اثناء سهیل نیز بر اساس متن پیمان نامه از مسلمانان خواست که اولین شخصی که باید مسلمانان برای عملی نمودن توافق نامه برای آنان اعاده نمایند، فرزند اوست. بعد سهیل بن عمرو با چوبی که بر دست داشت، بر روی حضرت ابوجندل (رض) زد. پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) که با حزن و اندوه شاهد این حادثه، بعد از امضای پیمان نامه بود، از سهیل بن عمرو درخواست نمود که حضرت ابوجندل (رض) را بدون در نظر داشت متون توافق نامه آزاد و برای ایشان ببخشد. اما سهیل آن مشرک سنگدل به این کار هیچ راضی نشد. حضرت ابوجندل (رض) را به او تسلیم دادند. ابو جندل (رض) هنگام تسلیمی اش به مشرکان، با فریاد و ناله از مسلمین مدد می خواست و به شکل غم انگیزی خطاب به مسلمانان می گفت:

"- آیا دوباره مرا در آن آتش ظلم خواهید افگند؟"

او با این پرسش سینه های مؤمنین را پر از درد و آه نمود. مسلمانان در مقابل این حالت او، نتوانستند تاب بیاورند و به گریه افتادند. آن وقت رسول الله (ﷺ) با گفتن این سخنان حضرت ابوجندل (رض) را تسلّی نمود:

"- ای ابوجندل (رض)! اندکی دیگر نیز صبر کن و طاقت بیاور! انتظار مکافات آن را از خداوند متعال داشته باش! بدون شک خداوند متعال برای مسلمانانی ضعیف همچو تو فراخی و راه بیرون رفتی پدید خواهد آورد. ما با این قوم پیمان صلح بسته ایم و بر اساس وعده الهی به آن متعهد هستیم. آنان نیز بر اساس وعدهٔ الهی با ما عهد بسته اند. نمی توانیم از سخن خود برگردیم و عهد خود را بشکنیم. چون خلاف کردن به وفا و عهد، و عهد شکنی شایستهٔ ما نیست!" (احمد، ج، ۴، ۳۲۵؛ ابن هشام، ج، ۳، ۳۶۷)

بعداً فخر کائنات، بهترین موجودات دریای مرحمت و محبت حضرت محمد (ﷺ) رو به سوی سهیل نمودند و خواهش شان را یک بار دیگر به سهیل چنین تکرار نمودند:

"- چنین مکن ای سهیل! بیا آن را به من ببخش!"

اما سهیل باز هم این درخواست پیامبر (ﷺ) را نپذیرفت. رسول الله (ﷺ) این بار نیز از او چنین خواستند:

"- پس لطفاً او را به خاطر من در حمایهٔ خود قرار بده!"

سهیل این خواهش پیامبر (ﷺ) را نیز نپذیرفت. وقتی حویطب و مقرض از دیگر اعضای نماینده گان قریش این اصرار پیامبر (ﷺ) را مبنی بر رهایی ابوجندل (رض) دیدند؛ گفتند:

"- ای محمد (ﷺ)! ما او را به خاطر این اصرار تو در حمایت خود قرار می دهیم و اجازه نمی دهیم که کسی او را مورد شکنجه و آزار قرار دهد." (واقدی، ج، ۲، ۶۰۸؛ البلازوری، ج، ۱، ۲۲۰)

به این ترتیب خاطر رسول الله (ﷺ) از این ناحیه اندکی هم که باشد، جمع شد و به عقب برگشتند. در آن روز حضرت عمر (رض) با این رفتار سرکش و

مغرور قریشیان از جوش و شوق ایمان، به سختی توانست خود را باز دارد. او در آن روز وضع بسیار خشمناک و بر آشفته یی داشت. سایر اصحاب رسول الله (ﷺ) نیز به جز از حضرت ابوبکر صدیق (رض) حال بهتری نسبت به حضرت عمر (رض) نداشت. این پیمان نامه که ظاهراً برای مسلمانان مغلوبیت و هزیمت تلقی می شد، حضرت عمر (رض) را برآشفته ساخت . او در حالی که پیامبر (ﷺ) از او خواستار نظری در این مورد نشده بود و تصمیم قاطع شان را اتخاد نموده بودند، در این مورد برای پیامبر ابراز نظر نمود. بعد پیامبر (ﷺ) برایش فرمود:

"- من رسول خدا هستم! نمی توانم در برابر او عصیان نمایم. او مددگار من است!"

به این شکل به حضرت عمر (رض) خاطر نشان ساخت که کاری که انجام داده است، بر اساس اشاره و دستور الهی صورت گرفته است." (بخای، مغازی، ۳۵؛ مسلم، جهاد، ۹۰_۹۷)

حضرت عمر (رض) بعدها از این خصوص چنین سخن به زبان آورده است:

"از سخنانی که آن روز در مقابل پیامبر (ﷺ) بیان نمودم، بسیار پشیمان شدم. از بابت سخنانی که در آن روز صرف نموده بودم، در آن روز سخت بر خود و عاقبتم ترسیدم. برای این که خدای نا خواسته عقابتم عاری از خیر نشود، متواتر روزه گرفتم، صدقات زیادی دادم، نماز های نافله خواندم و غلام های بسیاری آزاد نمودم." (ابن سید النّاس، ج، ۲، ۱۶۷)

بعد از انجام و انعقاد پیمان نامۀ صلح، سهیل با ممنونیت و خورسندی کامل با گرفتن فرزندش بسوی مکه روانه شد. رسول الله (ﷺ) در این هنگام خطاب به اصحابش چنین فرمودند:

"- عجله کنید! حالا قربانی های تان را ذبح و سر های تان را تراش کنید! ..."

اما هیچ یکی از اصحاب پیامبر (ﷺ) برای عملی نمودن این دستور پیامبر (ﷺ) از جا بر نخاستند. آنان در میان انبوهی از غبارِ ابهام و اسراری که سر

در نمی آوردند، سرگردان مانده بودند. رسول الله (ﷺ) این امر شان را سه بار تکرار نمودند. باز هم کسی از جایش تکان نخورد. این عمل آنان در حقیقت عصیان در برابر اوامر پیامبر (ﷺ) نبود، بلکه آنان انتظار یک امید کوچکی را برای انحلال احکام پیمان نامهٔ یی داشتند که لحظاتی قبل منعقد شده بود. چون مفادات این پیمان نامه خیلی دشوار و ظاهراً به زیان مسلمین بود. در حالی که روز قبل اصحاب پیامبر (ﷺ) فرد فرد با گفتن: "به هر مرادی که در دل پیامبر (ﷺ) باشد، به اساس آن با ایشان بیعت می نماییم." محبت و اطاعت شان را نسبت به رسول الله (ﷺ) نشان داده بودند.

پیامبر (ﷺ) در برابر این سکون و سکوت اصحاب شان بسیار محزون شدند. در این حال با حزن و ملالت به خیمهٔ زوجهٔ مبارک شان اُم سلمه رفتند. وقتی رسول الله (ﷺ) موضوع را به مادر مان حضرت اُم سلمه بیان نمودند، اُم سلمه (رض) ایشان را با این سخنان تسلّی خاطر نمود:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! شما خود بدون این که چیزی به اصحاب تان بگویید، قربانی های تان را ذبح و سر تان را تراش نمایید. در این صورت آنان در حالی که زیر بار این پیمان نامه هستند و انعقاد آن برای شان سنگینی می کند، در انجام این عمل از شما تبعیت خواهند نمود. آنان را معذور بدارید!"

بعد از این توصیهٔ اُم المؤمنین حضرت اُم سلمه (رض)، رسول الله (ﷺ) از خیمهٔ شان بیرون شدند و بر اساس رهنمود خانم شان دست به عمل زدند. وقتی اصحاب کرام (ﷺ) این حالت را دیدند، دانستند که به هیچ صورتی معاهده تغییر نخواهد پذیرفت. بعد از آن به تبعیت از پیامبر (ﷺ) آنان نیز دست به کار شدند. قربانی های شان را ذبح و موهای سر شان را تراش نمودند. حضرت اُم سلمهٔ (رض) که این حادثه را در آن حال تماشا می نمود، می گوید:

"- مسلمین بسوی قربانی های شان چنان شتافتند که من از فرط شدت ازدحام آنان در هراس شدم که مبادا یک دیگر شان را لگد مال نکنند." (بخاری، شروط، ۱۵؛ احمد، ۴، ۳۲۶، ۳۳۱؛ واقدی، ج، ۲، ۶۱۳)

تصامیمی که در روز امضای پیمان نامهٔ صلح با مشرکین در حدیبیه انجام شد، علی الظاهر به زیان مسلمانان بود. این حالت تا زمان نزول سورهٔ فتح، ادامه داشت و در این سوره حکمت های متعالی و مژده های این عمل آشکار گردید:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا* وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا* ﴿الفتح، ۱-۳﴾

ترجمه: "{ای رسول ما، غم مدار که} البته ما تو را به فتح آشکاری، پیروز می گردانیم {که نه بس شهر مکه بلکه شهر دل های اهل عالم را فتح کنی}. تا خدا ازگناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو به حد کمال رساند و تو را به راه مستقیم هدایت کند و خدا تو را با نصرتی قوی یاری کند."

بعداً به اثبات رسید که این برگشت از حدیبیه و انعقاد پیمان ظاهراً به نفع قریشیان درحقیقت یک شکست نه بلکه یک فتح و پیروزی آشکارا بوده است. قسمی که در آیهٔ کریمه بیان شده است:

... وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* ﴿البقره، ۲۱۶﴾

ترجمه: "... لاکن چه بسیار شود که چیزی را مکروه شمارید، ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار شود چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است و خدا {به مصالح امور} داناست و شما نادانید."

حکمت های پوشیده این حادثه که پیامبر (ﷺ) در توضیح آن دچار دشواری شده بود، در ظرف دو سال با تمام جوانبش آشکار گردید. چون با به میان آمدن فضای صلح، بعد از انعقاد این پیمان میان طرفین، تعداد زیادی به اسلام مشرف شدند. تعداد کسانی که در مدت این دو سال به اسلام روی آوردند، بیشتر از تعداد مجموعی کسانی بود که تا به حال مسلمان شده بودند.

مسلمانان در آن سال نمی توانستند حج عمره را اداء نمایند و در برابر تعدادی از شرایط پیمان نامه باید صبر پیشه می نمودند. اما مؤفقیت های پیاپی

و فوریی که بعد از آن به سراغ مسلمانان آمد خیلی زیاد و بزرگ بود. چون مشرکین با این پیمان نامه وجود اسلام را رسماً مورد تأیید قرار دادند. یک سال بعد مسلمانان می توانستند که به زیارت کعبه بروند. هم چنان هر یکی از قبایل عرب می توانستند، تحت حمایت مسلمانان قرار داشته باشند. وجود این حالت به معنی از دست دادن نفوذ قریش در میان اعراب و گسترش دعوت به اسلام به شکل راحت و بدون نگرانی بود.

یکی از اسباب ارجعیت دادن صلح توسط حضرت محمد (ﷺ) وجود تعداد زیادی از مسلمانانی در مکه بود که تا حال به اساس دلائل موجود، اسلام شان را آشکار ننموده بودند. اگر اسلام شان را ظاهر می نمودند، شاید میان آنان و مشرکین مکه نبردی به میان می آمد. حتی احتمال به شهادت رسیدن آنان نیز از طرف مشرکین مکه وجود داشت.

در نتیجه می توان گفت که پیامبر رحمت و مغفرت سردار کونین حضرت محمد (ﷺ) با این عملکرد شان به نحوی برای مسلمانان مکه و سایر مسلمانانی که در میان قبائل دیگر عرب وجود داشت، پیامی می فرستاد و آنان را به اسلام دلگرم می نمود. قسمی که برایند این صلح و شکل گیری حالت مذکور به صورت برجسته در آینده نه چندان دور به مشاهده رسید.

افزایش روز افزون هدایت شونده گان و فتح مبین

مشرکین که تمرکز شدن به ظاهر مفادات پیمان نامهٔ صلح حدیبیه خشنود بودند، خود شان را برندهٔ میدان تلقی می نمودند؛ درحالی که در حقیقت با امضای این پیمان نامه نا آگاهانه موانع موجود فرا راه مسلمین را از راه برداشتند. آنان با این کار مسلمانان را در موقعیتی بهتر از خود شان قرار داده بودند. بعد از طرح موارد مطروحه این پیمان نامه، همهٔ اصحاب رسول الله (ﷺ) به جز خود ایشان با این پیمان نامه موافقت نداشتند و آن را ظاهراً ضرر شان تلقی می نمودند. این تلقی و رویکرد غیر عمدی و عمومی اصحاب رسول الله (ﷺ) به یک باره گی بعد از طرح این موارد مطروحهٔ موضع نیز پردهٔ دیگری بر

چشم مشرکین انداخت و آنان بدون کمترین تردیدی به گمان دست یابی به یک مؤفقیت و پیروزی این پیمان نامه را امضاء نمودند. اما ماهیت اصلی این صلح در آغاز برای مسلمانان نیز مخفی و حیثیت یک راز را داشت و بعد از تطبیق، آهسته آهسته قد بر می افراشت.

صلح حدیبیه که متضمن حکمت و برکتی بود و پیامبر (ﷺ) از همان آغاز از آن واقف بودند، به رعایت شروط و معاهدات این پیمان نامه نهایت محتاط و پایبندی از خود نشان می دادند. از امتیازات، فواید و خلاهای موجود در ماده های آن نیز به خوبی استفاده می بردند. مثلاً، وقتی که تعدادی از زنان مسلمان مکه به مدینه پناه بردند، قریشیان به اساس مفادات پیمان نامه از پیامبر (ﷺ) خواستند که آن زنان را دوباره اعاده نمایند. رسول الله (ﷺ) نیز این در خواست آنان را رد نمودند. اظهار داشتند که ماده موجود در معاهده تنها برای مردان بود و در آن ماده از واژه مرد کار گرفته شده است. خداوند متعال نیز امر به تسلیم ننمودن زنان مسلمان، برای مشرکین نموده بود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (الممتحنه، ١٠)

ترجمه: "ای کسانی که ایمان آورده اید، زنانی که به عنوان اسلام و ایمان {از دیار خود} هجرت کرده و به سوی شما آمدند {ممکن است جاسوس باشند} شما از آن ها تحقیق کرده و امتحان شان کنید و البته خدا به {صدق و کذب} ایمان شان داناتر است. اگر با ایمان شان شناختید، آن ها را دیگر به شوهران کافر شان برمگردانید که هرگز این زنان مؤمن بر آن کفار و آن شوهران کافر بر این زنان حلال نیستند؛ ولی مهر و نفقه یی که شوهران مخارج آن زنان کرده اند، به آن ها بپردازید و باکی نیست که شما با آنان نکاح کنید در صورتی که اجر و مهر شان

را بدهید و هرگز متوسل به حفاظت {و عقد و پیمان} زنان کافره نشوید و {اگر زنان تان از اسلام به کفر برگشتند و نزد کافران رفتند} از کفار مهر و نفقه مطالبه کنید. آن ها هم {اگر زنان شان ایمان آورند و نزد شما آمدند} مهر و نفقه طلبند. این حکم خداست که میان شما حکم می کند و خدا {به حقایق امور} دانا و {به مصالح خلق} آگاه است."[۱۰۲]

در این جریان شخصی به نام ابوبصیر (رض) که تازه مسلمان شده بود، به مدینه پناه برد. اما رسول الله (ﷺ) بر اساس مفادات معاهدهٔ صلح، مجبور به اعاده آن شخص به مشرکین شدند. ابوبصیر (رض) نخست بدون توجه به این عمل پیامبر (ﷺ) به ایشان گفت:

"- آیا می خواهید مرا به بت پرستان واگذار نمایید؟"

اما رسول الله (ﷺ) با آرامش و راحتی او را چنین تسلّی نمود:

"- ای ابوبصیر! ما خلاف عهد مان عمل نخواهیم کرد. اما تو کمی صبر کن! خداوند متعال البته برای تو و امثال تو راه نجاتی نشان خواهد داد."

ابو بصیر (رض) بعد از این سخنان پیامبر (ﷺ)، بدون این که سخنی به زبان بیاورد، ازحکم پیامبر (ﷺ) اطاعت نمود و به آن سر فرود آورد. او با اهمیت دادن و اندیشیدن به منافع مسلمانان دیگر، تسلیم مشرکین شد. اما با تأسف او به مکه نه بلکه بسوی مرگ برده می شد. او که از این موضوع واقف بود، در راه بر کسانی که او را با خود می بردند، هجوم نمود و برای دفاع از خود یکی از آنان را که خنیس بن خدافه نام داشت کشت و دیگرش از نزد او فرار نمود. ابوبصیر لباس، شمشیر و اشیای خنیس را بر داشت و نزد رسول الله (ﷺ) آورد و گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! یک حصه از پنج حصهٔ را از آن جدا کن و به خود بگیر!"

رسول الله (ﷺ) برایش فرمودند:

"- اگر من یک حصه از پنج حصهٔ این مال را به خود بگیرم، در آن صورت معاهدی یی را که با آنان بسته ام به آن پا بند نخواهم بود و خلاف آن عمل نموده

۱۰۲. نگا.، بخاری، شروط، ۱۵؛ واقدی، ج، ۲، ۶۳۱ـ۶۳۲.

ام. این عملکرد تو و اشیای آن شخصی را که کشته یی به تو تعلق خواهد یافت." (ص، واقدی، ج، ۲، ۶۲۶-۶۲۷)

آن مشرکی که از دستش فرار نموده بود، دوباره نیز عازم مدینه شده بود و از رسول الله (ﷺ) ابوبصیر را می خواست. در این حال ابوبصیر (رض) خطاب به رسول الله (ﷺ) گفت:

"ای رسول خدا (ﷺ)! شما با تسلیم نمودن من به اینان مطابق به دستورات معاهدهٔ صلح عمل نمودید. اما من، جان خود را نجات دادم."

بعد از آن با درک حکمت های سخنان رسول الله (ﷺ) به وسیلهٔ فراستی که داشت، مدینهٔ منوره را ترک گفت و از آن جا خارج شد و در جایی بنام عیص که در سواحل بحر میان شام و مکه قرار داشت، مسکن گزین شد. مدتی بعد، این نقطهٔ به مکانی برای پناهنده گان مسلمان که از مشرکین فرار می نمودند، مبدل گشت. ابوجندل (رض) نیز از دست مشرکین نجات یافت و به آنان ملحق شد. دیری نگذشته بود که تعداد مسلمین بی طرف در این مکان به ۳۰۰ تن رسید. وضعیت پیش آمده در این ناحیه کاروان تجارتی قریشیان مکه به شام را مورد تهدید قرار می داد. مشرکین مکه به این اساس چارهٔ دیگری نیافتند و نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و از ایشان خواستند که مادهٔ مرتبط به این موضوع را از معاهده فسخ نمایند. یعنی از آن روز رسول الله (ﷺ) خواهش نمودند که کسانی که اسلام می آورند و بعد از مکه فرار می کنند، آنان را اجازهٔ ورود به مدینه را دهند. به این ترتیب ماده یی که ظاهراً بر علیه مسلمانان بود، در کمترین زمان ممکن به نفع مسلمانان واقع شد. (ص، نگا.، بخاری، شروط، ۱۵؛ ابن هشام، ج، ۳، ۳۷۲)

فضای ایجاد شده با امضای پیمان صلح حدیبیه نقطهٔ عطفی را در سرعت تبلیغ و دعوت اسلام شکل داد. زیرا خداوند متعال از آن به عنوان "فتحُ مبین[۱۰۳]" نام برد.

وقتی رسول الله (ﷺ) از صلح حدیبیه به عنوان فتح بزرگ سخن گفتند، یکی از اصحاب شان زیر لب با خود چنین گفت:

۱۰۳. نگا.، الفتح، ۱.

"- نگذاشتند که بیت الله را طواف کنیم و نتوانستیم قربانی های مان را در حرم ذبح کنیم. هم چنان دو شخصی را که به عنوان پناهنده به ما پناه برده بودند، رسول الله (ﷺ) آنان را مسترد نمودند. این چگونه فتحی است؟"

وقتی این سخن به گوش رسول الله (ﷺ) رسید، ایشان این صلح را که از کدام جهات فتح مبین است، چنین به توضیح گرفتند:

"- بلی! این معاهدهٔ صلح، بزرگترین فتح است. مشرکین برای رفت و آمد شما در بلاد خود شان رضایت نشان دادند. آنان خواسته اند که شما در طول رفت و برگشت تان از این سفر در امنیت و سلامت باشید. به این ترتیب آنان اسلام را که تا این زمان نمی خواستند و آن را دوست نداشتند، در وجود شما خواهند دید و از شما خواهند آموخت. خداوند متعال شما را پیروز خواهد ساخت و از جایی که رفته اید، سالم و با دست آوردی مؤفقانه بر خواهید گشت و این از بزرگترینِ فتوحات است." (ص، حلبی، ج، ۲، ۷۱۵)

نخستین دستاورد مثبت پیمان صلح حدیبیه، با سرعت انتشار دین مبین اسلام خود را آشکار نمود. در فضای به میان آمده از صلح حدیبیه زمینه ها و ساحه های زیادی برای تبلیغ دین مبین اسلام به میان آمد. در این مدت مسلمانان فرصتی به دست آوردند، تا با مشرکین به راحتی نشست و برخاست نمایند، برای آنان قرآن کریم بخوانند و در مورد اسلام به آنان به صورت واضح و همه جانبه توضیحات ارائه نمایند. به این ترتیب کسانی که قبلاً اسلام شان را مخفی نگهداشته بودند، حالا می توانند بدون ترس و بیمی عقاید شان را ابراز نمایند. (نگا.، ابن قیم، ج، ۳، ۳۰۹ـ ۳۱۰)

نماینده گان اسلام با امنیت کامل به مناطق مختلف سفر می نمودند و به بهانه های مختلف از زمینه های ممکن برای تبلیغ دین مبین اسلام به مردم استفاده می نمودند. در این مدت تعداد مسلمانان به مراتب افزایش یافت. تعداد مسلمانان در خلال این دو سال بعد از پیمان صلح حدیبیه به اندازه یی افزایش یافت که در طول نوزده سال دعوت به اسلام افراد به این تعداد مسلمان نشده بود.

سال هفتم هجرت

دعوت حکمروایان به دین مبین اسلام

فخر کائنات، بهترین عالم، پیامبر عالمیان حضرت محمد (ﷺ) بعد از پیمان صلح حدیبیه، تمامی کشورهای دور و نزدیکی را که در دسترس شان قرار داشت دعوت به عمل آوردند تا به اسلام رو آورند. زیرا در این رابطه دستور خداوند متعال چنین بود:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ ﴿الاعراف، ۱۵۸﴾

ترجمه: "{ای رسول ما به خلق بگو که من بر همهٔ شما جنس بشر، رسول خدایم؛ آن خدایی که فرمان روایی آسمان ها و زمین از آن اوست، هیچ خدایی جز او نیست که زنده می کند ومی میراند. پس باید ایمان به خدا آرید و هم به رسول او، پیغمبر امی {که از هیچ کس جز خدا تعلیم نگرفته} آن پیغمبری که بس به خدا و سخنان او ایمان دارد. پیرو او شوید. باشد که هدایت یابید."

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿المائده، ۶۷﴾

ترجمه: "ای پیامبر (ﷺ)! آنچه از خدا بر تو نازل شد{به خلق} برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفهٔ نکرده یی و خدا تو را از {شر} مردمان محفوظ خواهد داشت {و دل قوی دار که} خدا کافران را {به هیچ راه مؤفقیتی} راهنمایی نخواهد کرد."

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿سباء، ۲۸﴾

ترجمه: "و ما تو را جز برای این که عموم بشر را {به رحمت خدا} بشارت دهی و {از عذابش} بترسانی نفرستادیم و لیکن اکثر مردم {از این حقیقت} آگاه نیستند."

پیامبر (ﷺ) سران دولت های دنیا را به وسیلۀ نامه های نوشتاری به اسلام دعوت نموده است. مشهور ترین این نامه ها شش و یا هشت دانه می باشد. رسول الله (ﷺ) هر یکی از این نامه ها را به دست یکی از اصحاب برگزیده شان سپرده و آنان را بسوی مقاصد معین گسیل می نمودند. فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) وقتی می خواستند که به حکمروایان ممالک جهان نامه بنویسند، اصحاب شان به ایشان گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آنان مکتوبی را که دارای مهر نباشد، نخواهند خواند."

بعد از آن پیامبر (ﷺ) دستور دادند، تا برای شان انگشتری از نقره تهیه کنند. انگشتری از نقره ساختند و بر بالای آن عبارت "محمد رسول الله" را در سه سطر نقش نمودند. بعداً رسول الله (ﷺ) از این انگشتر به عنوان مُهر در نامه های شان استفاده نمودند. (نگا.، بخاری، علم، ۷؛ مسلم، لباس، ۵۷، ۵۸؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۵۸)

مسؤلیت انتقال نامۀ یی را که پیامبر (ﷺ) به هراکلیوس امپراتور روم نوشته بود، یکی از اصحاب برگزیده پیامبر (ﷺ) بنام دحیۀ کلبی (رض) عهده دار شد. در این هنگام هراکلیوس امپراتور بیزانس جدیداً از جنگ با فارس ها با مؤفقیت برگشته و در سوریه مستقر شده بود. در این اثناء نامۀ پیامبر (ﷺ) که او را به اسلام دعوت می نمود، به دستش رسید. او بعد از خواندن این نامه بر آشفته نشد، بلکه علاقه مند و کنجکاوِ دانستن ماهیت این دعوت گردید. به این منظور او دستور داد تا تعدادی از کسانی را نزد او بیاورند که پیامبر (ﷺ) را از نزدیک بشناسند و در این مورد اطلاعات دقیقی داشته باشند.

در این هنگام ابوسفیان یکی از دشمنان سرسخت پیامبر (ﷺ) و مسلمانان در رأس کاروان تجارتی قریش در شام حضور داشت و پیمان صلح نیز میان آنان

و مسلمین منعقد شده بود. سربازان هراکلیوس آنان را گرفتند و نزد هراکلیوس بردند. هراکلیوس افرادش در بیت المقدس حضور داشتند. هراکلیوس هنگامی که سران رومی نیز در نزدش حضور داشت، ابوسفیان و همراهانش را اجازه حضور به نزدش داد و امر نمود تا ترجمانی برایش بیاورند. ترجمان بر اساس دستور هراکلیوس از اینان چنین پرسید:

"کدام یکی از شمایان از جهت نسب به این شخصی که خود را پیامبر می خواند، قریب تر هستید؟

ابوسفیان گفت:

ـ نزدیک ترین شخص از جهت نسب به او من هستم!

بعد از آن هراکلیوس گفت:

ـ او و دوستانش را نزد من بیاورید! دقت کنید هنگامی که او با من سخن می گوید، دوستانش نیز در نزدش موجود باشند!

بعد رخ بسوی ترجمان نمود و گفت:

ـ به اینان بگو؛ من در مورد آن ذاتی که خود را پیامبر می خواند، چیز هایی می پرسم، اگر او دروغ بگوید، اینان دروغ او را برایمان خبر دهد!"

قسمی که ابوسفیان در این مورد بعد ها چنین اعتراف نموده است:

"به خدا سوگند اگر از ترس افشای دروغم توسط دوستانم که در آن جا حضور داشتند، در هراس و شرم نمی بودم، در حق او دروغ های بی شماری می گفتم!"

ادامۀ این واقعه را ابوسفیان چنین نقل نموده است:

"بعد از آن نخستین پرسشی که هراکلیوس از من پرسید، این بود:

'ـ نسب او در میان شما چگونه است؟

من گفتم:

ـ او در میان ما از عالی ترین نسبی برخوردار می باشد؟

بعد هراکلیوس پرسید:

ـ آیا کسی در میان شما وجود دارد که قبل از او ادعای پیامبری نموده باشد؟

من گفتم:

ـ نخیر!

بعد گفت:

ـ آیا از میان پدرانش کسی فرمانروا و حکمدار بود؟

گفتم:

ـ نخیر!

بعد پرسید:

ـ پیروانش از میان سران و طبقهٔ اشراف جامعه است و یا فقرا و زیردستان؟

گفتم:

ـ پیروانش فقرا و زیردستان هستند.

پرسید:

ـ پیروانش با گذشت هر روز افزایش می یابد یا این که کاهش؟

گفتم:

ـ افزایش می یابد.

پرسید:

ـ آیا در میان شما کسی است که نخست وارد دین او شده باشد و بعد آن دین مورد پسندش واقع نشده باشد و آن را ترک گفته باشد؟

گفتم:

ـ نخیر!

پرسید:

ـ آیا قبل از این ادعا، هیچ گاهی او را متهم به دروغ گفتن نموده بودید؟

گفتم:

ـ نخیر!

پرسید:

ـ آیا هرگز خلاف وعده اش عمل نموده است؟

گفتم:

ـ نخیر! خلاف وعده و قولش عمل نمی کرد. مدتی است با او پیمانی بسته ایم. در این جریان از او خبری نداریم و نمی دانیم که مشغول چه کاری است!

به جز این سخنان هیچ سخنی در بدی و زشت نشان دادن او نتوانستم در میان سخنانم بکار برم.

او بار دیگر پرسید:

ـ آیا گاهی با او پیکار نموده اید؟

گفتم:

ـ بلی!

او گفت:

ـ این پیکار های تان چگونه به انجام رسید؟

گفتم:

ـ گاهی او ما را شکست می داد و گاهی ما او را مغلوب می نمودیم.

گفت:

ـ او شما را به چه چیزی امر می نماید؟

گفتم:

ـ او می گوید: 'تنها الله متعال را پرستش نمایید و هیچ چیزی را به او شریک نسازید. بت هایی را که پدران تان پرستش می نمودند، ترک کنید.' او

ما را به برپایی نماز، دادن زکات، درستی، صلهٔ رحم، عفت و پاکدامنی امر می نماید.

بعد از آن هراکلیوس به ترجمان گفت:

ـ به او بگو؛ وقتی در مورد نسب آن ذات از او پرسیدم، خود اقرار نمود که او بهترین نسب را میان ما دارد. پیامبران نیز از میان نسب چنین قوم هایی انتخاب و فرستاده می شود.

وقتی از تو پرسیدم که آیا قبل از آن شخص در میان شما کسی ادعای پیامبری نموده بود؟ تو پاسخ رد دادی. اگر پاسخت مثبت می بود، گمان می نمودم که آن ذات اشخاص قبل از خود را در این خصوص الگوی خود قرار داده است.

وقتی پرسیدم که آیا در میان پدران او شخص حکمدار و فرمانروایی وجود داشت، تو با نخیر پاسخ دادی. اگر شخصی از پدرانش مَلک و یا حکمروا می بود، گمان می بردم که او در صدد حصول اقتدار پدرانش می باشد.

وقتی از تو پرسیدم که آیا این ذات قبل از ادعای پیامبری، هرگز دروغ گفته بود؟ تو پاسخ منفی دادی. من به خوبی می دانم، شخصی که برای انسان ها دروغ نگفته باشد، نمی تواند در باره خداوند متعال نیز دروغ بگوید!

وقتی از تو پرسیدم که آیا پیروان آن ذات از اشراف و سران قوم تان است و یا از زیردستان و فقرا؟ تو گفتی: از زیر دستان و فقرا. من می دانم که در اصل نخستین پیروانِ همهٔ پیامبران از این طبقه مردمان بوده است.

وقتی پرسیدم که آیا پیروان او با گذشت هر روز کاهش می یابد ویا افزایش؟ تو گفتی: افزایش می یابد. ویژه گی ادیان حق همین است که پیروانش با گذشت هر روز افزایش می یابد.

وقتی از تو پرسیدم که آیا در میان تان افرادی وجود دارد که نخست وارد دین او شده باشند و بعد آن را نپسندیده و از آن خارج شده باشد؟ تو با نخیر پاسخ دادی. چون با غرس نهال ایمان در قلوب انسان ها چنین فراخی و گشایش پدید می آید که او از آن دین خارج نمی شود.

وقتی از تو پرسیدم که آیا هرگز خلاف عهد و پیمانش عمل نموده است؟ تو پاسخ رد دادی. پیامبران چنین هستند، هرگز خلاف وعده و پیمان شان عمل نمی کنند.

وقتی از تو پرسیدم که آیا تا به حال با او پیکار نموده اید؟ تو گفتی: بلی! گاهی او و گاهی ما او را مغلوب نموده ایم. در اصل پیامبران این گونه هستند. به مصیبت هایی مبتلا گردانیده می شوند و در نهایت عاقبت خوب و زیبا نصیب شان می گردد.

وقتی از تو پرسیدم که شما را به چه چیزی امر می کند؟ تو در پاسخ گفتی که او ما را به پرستش خدای یکه و یگانه، شریک نیاوردن به او، دست کشیدن از پرستش اصنام، برپا داشتن نماز، راستگاری، عفت و پاکدامنی امر می نماید.

اگر این گفته های تو درست باشد، آن ذات به زود ترین فرصت ممکن، حاکم این نقطه یی که پاهایم را در آن گذاشته ام، خواهد شد. در اصل من از ظهور این پیامبر قبلاً مطلع بودم. اما گمان نمی کردم که آن پیامبر از میان شما ظهور نماید. اگر می دانستم که می توانم به حضور او شرف یاب شوم، راضی به تحمل هر گونه زحمتی می شدم. اگر در نزدش می بودم، پاهایش را با دستانم می شستم."

بعد از آن هراکلیوس به وسیلهٔ دحیهٔ کلبی (رض) نامهٔ رسول الله (ﷺ) را که به خودش و امیر بصره فرستاده شده بود، خواست. شخصی که نامه را آورده بود، به دست هراکلیوس داد؛ او نیز خواند. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

"از جانب بنده و رسول خدا محمد (ﷺ) به هراکلیوس پادشاه رومیان! ... سلام بر کسانی که پیرو هدایت شده اند! من تو را به دین اسلام دعوت می نمایم. اسلام بیاور که به سلامتی دست یابی و خداوند متعال نیز اجرش را برایت دو چندان دهد! اگر قبول ننمایی، گناه دهقانان این ملکت {که تبعه تو هستند} به عهدهٔ تو خواهد بود."

ترجمه: "بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمهٔ حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک

قرار ندهیم و برخی، برخی را به جای خدا به ربوبیّت تعظیم نکنیم. پس اگر از حق روی گردانند؛ بگویید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم!"[۱۰۴] (آل عمران، ۶۴)

ابوسفیان می گوید:

"وقتی سخنان هراکلیوس به پایان رسید و نامه را تا آخر به خوانش گرفت، غوغایی در تالار ایجاد و سرو صدا بلند شد. بعد از آن ما را از قصر بیرون کردند. به دوستانم گفتم:

"کار فرزند ابوکبشه[۱۰۵] به خوبی بالا گرفته است. ببین شاه بنوالاصفر (هراکلیوس) نیز از او در هراس است! ... از آن لحظه به بعد هیچ گاهی به دست یابی قریب الوقوع او به مؤفقیت، متردد نشدم و عقیده ام در خصوص ایشان محکم شد و در نهایت خداوند متعال برای من نیز هدیهٔ بی گران بهایش یعنی اسلام را نصیب نمود. ..."

هراکلیوس بزرگان جامعه اش را به حضورش خواست و با آنان در یکی از قصر های خود گرد هم آمدند و خطاب به آنان چنین گفت:

"- ای جماعت رومیان! آیا می خواهید که ابداً نجات یابید و سلطنت تان پایدار باشد؟"

{و به آنان پیشنهاد نمود که اسلام آورند.} بعد از آن اینان چون مرکبان وحشی طغیان نمودند و بسوی در شتافتند. اما دیدند که همهٔ در ها بروی شان بسته است. وقتی هراکلیوس دید که اراکین دولتش از پذیرش اسلام سر باز می زنند، آنان را دو باره نزدش فرا خواند و با تغییر ماهیت و حقیقت حرفش به آنان گفت:

---

۱۰۴. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ﴿آل عمران، ٦٤﴾

۱۰۵. در گذشته شخصی به اسم ابوکبشه از قبیله حضاء، با قومش در خصوص عبادت اصنام مخالفت نموده بود. مشرکین با شباهت دادن رسول الله (ﷺ) به او ایشان را ابن ابی کبشه خطاب می نمودند. هم چنان روایت است که ابوکبشه از طرف مادر یا پدر یا یکی از پدرکلان های پیامبر (ﷺ) می باشد و یا این که کنّیه پدر رضاعی اش می باشد.

"- من برای مشاهدهٔ ثبات و استقامت تان در دین مسیحیت خواستم شما را آزمایش کنم. از این حال شما خورسند شدم!"

بعد از آن اراکین دولت از او ممنون شدند و به او سر فرود آوردند. (بخاری، بدء الوحی، ۱، ۵ـ۶، ایمان ۳۷، شهادت ۲۸، جهاد، ۱۰۲؛ مسلم، جهاد، ۷۴، ج، ۱، ۲۶۲)

هراکلیوس امپراتور بیزانس نعمت اسلام را که با نامهٔ پیامبرش به او رسیده بود، شخصاً مشاهده نمود و چیزی نمانده بود که به درک ماهیت آن پی ببرد و وارد این دین شود، اما با ترجیح دادن منافع دنیوی به آن فرصت بزرگ پشت پا زد و یک نعمت و سعادت ابدی را از دست داد.

نامه یی را که رسول الله (ﷺ) به کسرای ایران نوشته بود، حضرت عبدالله بن حذیفه (رض) وظیفهٔ انتقال آن را به عهده داشت. اما کسرا شبیه به هراکلیوس با او برخورد ننمود. وقتی دید در نامه اسم پیامبر (ﷺ) قبل از اسم او درج شده است، خشمگین شد و نامهٔ مبارک را پاره پاره نمود. سفیر رسول الله (ﷺ) را نیز با حقارت های سنگینی از نزد خود راند.

حضرت عبدالله (رض) کسرا و افرادش را چنین مورد خطاب قرار داد:

"ای جماعت فارس! روزهای انگشت شمار شما که بدون پیامبر و کتاب بر قسمت کوچکی از زمین حکم می رانید، خواهد گذشت! شما زنده گی یی شبیه به رویا را سپری می نمایید! در حالی که قسمت دیگری از زمین که شما در آن حاکمیت ندارید، بیشتر از آن قسمتی است که در آن حاکم می رانید.

ای کسرا! قبل از تو حکمرانان بسیاری که آرزوی دنیا و یا آخرت را در سر داشتند، در این دنیا آمده و حکم رانده اند. از میان آنان کسانی که خواهان آخرت بودند، از دنیا نیز نصیب شان را گرفته اند و کسانی که خواهان دنیا بودند، از آخرت بی نصیب ماندند. تو این دینی که برایت پیشنهاد شده است، بی ارزش و ناچیز تلقی می نمایی. اما به خدا سوگند، این چیزی که تو به آن ارزشی قائل نبودی و آن را دست کم گرفته بودی، به سراغت خواهد آمد، از آن خواهی ترسید، اما نمی توانی از آن در امان باشی!"

کسرا نیز در پاسخ به او اظهار داشت که ملک و سلطنت متعلق به اوست و کسی نمی تواند او را مغلوب و در این موضوع با او دعوای شراکت کند.[۱۰۶] بعد از آن نیز افرادش را دستور داد تا حضرت عبدالله بن حذیفه را از قصر بیرون کنند.

حضرت عبدالله (رض) بعد از خروج از قصر کسرا فوراً راه مدینه را در پیش گرفت و با خود گفت:

"به خدا سوگند! هر یک از دو راهی {مرگ و یا زنده گی} که عاید حال من شود، غم نخواهم خورد. چون نامۀ رسول الله (ﷺ) را به جای مربوطه رسانیدم و ظیفه ام را به درستی کامل نمودم." (احمد، ج، ۱، ۳۰۵؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۶۰ ج، ۴، ۱۸۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۲۶۳_۶؛ حمیدالله، الوثائق، ص، ۱۴۰)

این صحابۀ بزرگوار به شرف بردن نامۀ پیامبر (ﷺ) به کسرا حاکم ایران نائل شد. او توانست در مقابل جلادانی که انتظار یک اشاره کسرا را می کشیدند، با ایمان و جسارتی بزرگ کسرا و هم رکابانش را به اسلام دعوت نماید.

وقتی پیامبر (ﷺ) مطلع شد که کسرا نامه را پاره نموده است و در مقابل دعوت به اسلام رفتاری زشت از خود بروز داده است، فرمودند:

"- پروردگارا! تو نیز ملک او را بسان آن نامه پاره پاره ساز!" (بخاری، علم، ۷؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج، ۳، ۲۱۲)

این دعای معجزه آسای پیامبر (ﷺ) در زمان خلافت خلفای راشدین، به حقیقت پیوست و تمامی سرزمین های تحت سلطۀ کسرا تحت سیطرۀ مسلمانان و حکومت اسلامی قرار گرفت.

کسرا با نوشتن نامه یی برای "باذان" والی یمن از او خواست تا پیامبر (ﷺ) را برای او بیاورد. سفیران باذان نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و بعد از این که رسول الله (ﷺ) را از موضوع مطلع ساختند، برای ایشان نامه یی دادند. وقتی نامه را به پیامبر (ﷺ) به خوانش گرفتند، ایشان با شنیدن محتوای آن تبسم نمودند. رسول الله (ﷺ) سفیران باذان[۱۰۷] را به اسلام دعوت نمودند. سفیران باذان به رسول الله (ﷺ) گفتند:

۱۰۶. سهیلی، ج، ٤، ۵۸۹_۵۹۰.
۱۰۷. باذان بن ساسان، نام امیری است که هرمز پس از عزل خر خسره به ملک یمن والی کرد. این

"به خدا سوگند! اگر نمی خواهی با ما بیایی؟! پاسخ نامه او را بنویس!"

رسول الله (ﷺ) نیز بر اساس وحی جناب خداوند متعال به ایشان چنین پاسخ داد:

"- خداوند متعال بر کسرا، پسرش شیرویه را مسلط نمود. شیرویه کسرا را در فلان ماه، فلان شب و فلان ساعاتی از شب، از بین برد!"

سفیران متعجب شدند و گفتند:

"- آیا ما این سخنانی را که تو بر زبان آوردی نوشته برای والی گذارش دهیم؟

رسول الله (ﷺ) در پاسخ فرمودند:

- بلی! چیز هایی را که از من شنیدید به او برسانید! هم چنان به او بگویید: 'حاکمیت و سیطرهٔ دین من تا سرزمین هایی که زیر حاکمیت کسرا بود، خواهد رسید. هم چنان تا دور ترین نقاط دنیا که بشود به آن با اسپ و شتر سفر نمود، خواهد رسید. هم چنان به او این را نیز بفهمانید که اگر او مسلمان شود، مناطق تحت تسلط اش را برایش نیز خواهم سپرد! او را بر قومش یعنی فارس های یمنی الاصل (آنان را بنام ابناء نیز یاد می کنند.)حاکم خواهم ساخت!"

باذان وقتی از این خبر مطلع شد، گفت:

"به خدا سوگند که سخن او سخن یک حکمدار نیست! من گمان می کنم که این ذات همان طوری که ادعا می کند، یک پیامبر (ﷺ) است. پس منتظر می مانیم تا ببینیم، سخنی که در مورد کسرا گفته بود، چه نتیجه یی در پی خواهد داشت. اگر سخنش در این مورد، به حقیقت بپیوندد، در آن صورت او حقیقتاً پیامبری است که از جانب خداوند متعال فرستاده شده است. اگر سخنش به حقیقت نپیوندد، در آن صورت چیزی را که در حق او لازم است، خواهیم اندیشید!"

وقتی سفیران برگشتند، باذان از آن ها پرسید:

"- شما او را چگونه یافتید؟"

آنان چشم دید های شان را با حیرت و تعجب چنین توضیح دادند:

باذان اقرار به نبوت پیامبر (ﷺ) نمود و درسال دهم هجرت مسلمان شد. دهخدا، مترجم.

"- ما هیچ حکمداری را چون او با هیبت، متواضع، جسور بدون محافظ و پاسبان تا حال ندیده ایم. او کسی است که در میان مردم با پای پیاده راه می رود. اصحابش در نزد او با صدای بلند سخن نمی گویند. ..."

وقتی خبر کشته شدن کسرا توسط پسرش شیرویه به آنان مواصلت ورزید، دیدند که حتی ساعات و دقایق سخن پیامبر (ﷺ) مبتنی بر کشته شدن کسرا مطابقت می نماید. در این هنگام باذان با بیان سخن ذیل به رسول الله (ﷺ) ایمان آورد:

"- این ذات بدون شک پیامبری است که از جانب خداوند متعال بسوی مردم فرستاده شده است!"

بعد از آن اقوامش ابناء که اصلاً فارس هستند و در یمن سکنا گزیده اند، نیز مسلمان شدند. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۶۰؛ ابونعیم، دلائل، ج، ۲، ۳۴۹-۳۵۰؛ دیاربکری، ج، ۲، ۳۵-۳۷)

از میان سلاطین و حکمدارانی که پیامبر (ﷺ) برای آنان توسط سفیران خود نامه های دعوت به اسلام را فرستاده بود، نجاشی پادشاه حبشه حکمداری بود که بهترین بر خورد و رویه را با این نامه و سفیر پیامبر (ﷺ) انجام داده بود. در نامه یی که به نجاشی به واسطهٔ حضرت عمرو بن امیه (رض) فرستاده شده بود، بر علاوهٔ دعوت به اسلام معلومات مختصری نیز در مورد مریم و حضرت عیسی (ع) گنجانیده شده بود. نجاشی قبلاً به وسیلهٔ مسلمانانی که به حبشه هجرت نموده بودند، با اسلام نسبتاً آشنا و دیدگاه مثبتی در این رابطه از خود نشان داده بود. او بعد از مواصلت این نامه با دعوت پیامبر اسلام (ﷺ)، پرهای ایمانش بسوی افق ها و اقصای اسلام گشاده شد و ایمان آورد. او با خواندن کلمهٔ شهادت در نزد، حضرت جعفر، پسر بزرگ ابوطالب مسلمان شد. بعد از آن بر اساس خواهش پیامبر (ﷺ)، مسلمانان موجود در دیارش را به واسطهٔ دو کشتی به مدینه فرستاد. هم چنان نامه یی که نشان دهندهٔ ایمان آوردن او بود، نیز به رسول الله (ﷺ) فرستاد. آن نامه چنین است:

"از جانب نجاشی به محمد رسول الله (ﷺ)!

یا رسول الله (ﷺ)! سلام، سلامتی، رحمت و برکت خداوند متعال بر بالای تو باشد! خداوند متعال که هیچ شریکی به جز خود ندارد، مرا با اسلام آشنا ساخت.

یا رسول الله (ﷺ)! برای من نامه یی که احوال حضرت عیسی (ع) را در آن درج نموده بودید، مواصلت ورزید. به خدایی که زمین و آسمان در ید قدرت اوست، سوگند یاد می کنم که حضرت عیسی (ع) نیز به غیر از آن چیز هایی که شما در مورد او نوشته بودید، در مورد خود چیز دیگری نگفته است. دعوت و تبلیغ ایشان نیز قسمی که شما فرمودید می باشد. ما اساسات اسلام را قسمی که برای ما تبلیغ نمودید و مکلف به تبلیغ آن بودید، فرا گرفتیم. پسر کاکای تان جعفر طیار (رض) را با مسلمینی که به دیار مان هجرت نموده بودند، مهمانداری نمودیم و شهادت می دهم که تو رسول خدا و در سخن صادق و راست گفتار هستی. تو بر حق هستی و {از جانب خداوند متعال) مورد تصدیق قرار گرفته یی.

یا رسول الله (ﷺ)! من به تو، به واسطهٔ نماینده و پسر کاکایت بیعت نمودم. در نزد او تسلیمیتم را در برابر پروردگار اعلان نمودم. نزد تو پسرم ارحاء را می فرستم. اگر می خواهی که من نیز نزد تو بیایم، فوراً به حضورت خواهم آمد. من شهادت می دهم که سخنان تو برحق است. تو را سلام باد ای رسول خدا (ﷺ)!..."

(ابن سعد، ج، ۱، ۲۵۹، ابن قیم، ج، ۳، ۶۸۹؛ حمید الله، الوثائق، ص، ۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۵)

در یکی از روز ها بار دیگر پیامبر (ﷺ) از اصحاب شان چنین پرسیدند:

"- چه کسی این نامه را در حالی که پاداش کارش را از خدا بخواهد، می خواهد به مقوقس[۱۰۸] حاکم اسکندریه برساند."

در این اثناء حاطب بن أبی بَلتَعه (رض) فوراً از جا برخاست و به رسول الله (ﷺ) نزدیک شد و گفت:

۱۰۸. مقوقس لقبی است که در گذشته برای شاهان اسکندریه به کار می رفت. شاهان و حکمداران گذشته در سرزمین های مختلف با القاب متفاوتی یاد می شدند. مثلا حکمرانان بیزانس را «قیصر و قیصر روم»، حکمداران فارس را کسرا، حکمداران حبشه را نجاشی، حکمداران مصر را فرعون، حکمداران اسکندریه را مقوقس، حکمداران یمن را تُبّع و حاکمان هند را بطلیموس می خوانند. این القاب اسم نیست بلکه عنوان و لقب عمومی یی است که برای این حاکمان و حکمرانان داده شده است. (ابن کثیر، البدایه، ج، ۱۱، ۲۲۸)

"- یا رسول الله (ﷺ)! من آن را می رسانم!"

بعد رسول الله (ﷺ) خطاب به حاطب بن أبی بلتعه (رض) فرمودند:

" ای حاطب (رض)! خداوند (ج) این وظیفه را در حق تو مبارک گرداند!"

حاطب (رض) نامهٔ پیامبر (ﷺ) را به مقوقس حاکم اسکندریه برد. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

" بسم الله الرحمن الرحیم.

از جانب رسول خدا محمد (ﷺ) به مقوقس رئیس قبطیان مقوس. سلام به کسانی باد که پیرو هدایت و راه راست هستند.

تو را به اسلام دعوت می نمایم. مسلمان شو. به سلامتی برس، تا خداوند متعال اجرت را دو برابر بدهد. اگر این دعوت ام را نپذیری گناه قبطیان به گردن تو خواهد ماند.

ترجمه: 'بگو ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمهٔ حق که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی، برخی را به جای خدا، به ربوبیّت تعظیم نکنیم. پس اگر از حق روی گردانند؛ بگویید: 'شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.'"[۱۰۹]

وقتی این نامهٔ رسول الله (ﷺ) برای مقوقس خوانده شد، او حاطب (رض) را نزدش خواست و همهٔ علمای خود را نیز فراخواند. ادامهٔ داستان را حضرت حاطب (رض) خود چنین بیان می نماید:

مقوقس برایم گفت:

"- می خواهم با تو حرف بزنم و چیزهایی را که خواهان دانستن آن هستم، از تو بپرسم.

برایش گفتم:

- بفرمایید! من در خدمتم.

۱۰۹. ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ﴿آل عمران، ٦٤﴾

مقوقس پرسید:

ـ آیا آقای تو پیامبر نیست؟

گفتم:

ـ بلی او رسول خداست!

بعد او چنین پرسید:

ـ اگر او حقیقتاً چنین پیامبری است؛ پس چرا بر علیه قوم خودش که او را مجبور نمود از وطنش هجرت نماید، دعا ننمود؟

در پاسخ به پرسش او چنین گفتم:

ـ آیا تو شهادت می دهی که حضرت عیسی (ع) پیامبر خدا است؟ پس اگر او به باور تو پیامبر بر حق است، چرا وقتی که قومش می خواست او را به دار بکشد او به آسمان دنیا رفت، اما در حق قومش دعای بد ننمود؟

مقوقس حرفی برای گفتن نیافت و بعد از مدتی سکوت گفت:

ـ حرفت را تکرار کن!

آن را دوباره تکرار نمودم.

مقوقس دوباره خاموش ماند. بعد از آن گفت:

ـ سخن زیبایی گفتی. تو شخص حکیمی هستی، سخن بجا و به موقع می زنی و از نزد کسی که صاحب حکمت است، می آیی.

بعد از آن من به مقوقس گفتم:

ـ قبل از تو شخصی در این جا خود را برترین خداها معرفی نموده بود. الله متعال او را با عذاب دنیا و آخرت مجازات نمود. تو از کسانی که قبل از تو گذشته اند، عبرت بگیر؛ تا عبرتی برای دیگران نشوی!

بعد مقوقس گفت:

ـ ما هم از خود دینی داریم؛ تازمانی که از آن دین با خیر تری را نیافته ایم، نمی توانیم آن را رها نماییم!

من نیز در پاسخ گفتم:

ـ اسلام قطعاً از دینی که تو بدان منسوب هستی برتر است! ما تو را به دینی که خداوند متعال آن را برای انسان ها به عنوان بهترین دین برگزیده است، دعوت می نماییم. حضرت محمد مصطفی (ﷺ) تنها تو را نه بلکه تمامی بشریت را به آن دعوت می نماید. از میان این مردم سخت ترین و زشت ترین رفتار را در مقابل ایشان قریش از خود بروز داده است. بیشترین دشمنی را نیز با ایشان یهودیان کرده است. بیشترین کسانی که با ایشان همسویی و نزدیکی نموده است، مسیحیان می باشد. چگونه یی که حضرت موسی (ع) مژدهٔ ظهور حضرت عیسی (ع) را داده است، حضرت عیسی (ع) نیز مژدهٔ ظهور ایشان را داده است. دعوت ما از تو برای اسلام به مثابه آن است که تو افراد دیگری که به تورات ایمان دارند به انجیل دعوت می نمایی. هر شخص مکلف است تا امت پیامبری باشد که در زمان او ظهور نموده است. تو نیز از کسانی هستی که در زمان حضرت محمد (ﷺ) قرار داری. بر علاوه ما با دعوت نمودن تو به دین اسلام تو را از دین حضرت عیسی (ع) دور نمی سازیم. بر عکس برای تو پیشنهاد می نماییم که مناسب رسالت او رفتار نمایی."

مقوقس گفت:

ـ من دین این پیامبر را بررسی نمودم. دیدم که نه ما را به ترک دنیا امر می کند و نه از چیزهای زیبا و ظریف ما را منع می نماید. او نه ساحری است که راه خود را اشتباه رفته باشد و نه دروغ گویی است، که ادعای آوردن خبر از غیب را نموده باشد. بر عکس این حالت در او علاماتی دیده می شود که از غیب خبر دار است. بر علاوهٔ تمامی این برداشت هایم باز هم نیاز به اندیشیدن در این رابطه دارم."

بعد از آن دستور داد تا در پاسخ به نامهٔ پیامبر (ﷺ) چنین بنویسد:

"- بسم الله الرحمن الرحیم.

از جانب مقوقس به محمد بن عبدالله ...

سلام بر تو باد! نامه ات را خواندم. مواردی را که تذکر داده بودی و این که در آن مرا دعوت نموده بودی، دانستم. از ظهور پیامبر دیگری مطلع بودم؛ اما گمان می نمود که آن پیامبر از شام ظهور خواهد کرد. سفیرت را اعزاز و اکرام نمودم. برای تو دو کنیز که از جایگاه بلندی در نزد قبطیان برخوردار است و لباس های گران قیمت می فرستم. هم چنان برایت یک قاطر هدیه می کنم تا بر آن سوار شوی. سلام و سلامتی بر تو باد!"

مقوقس نه بیشتر از این کاری کرد و نه هم مسلمان شد. بعد از آن مرا نیز چنین توصیه و هشدار داد:

"- هشدار که قبطیان حتی حرفی هم از زبان تو نشنوند!" (ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۲۶۶_۲۶۷؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۶۰_۲۶۱، این حجر، الإصابه، ج، ۳، ۵۳۰_۵۳۱)

قسمی که دیده می شود، مقوقس از دعوت پیامبر (ﷺ) استقبال خوبی نمود. اما نتوانست ایمان بیاورد. فقط سفیر پیامبر (ﷺ) حضرت حاطب (رض) را با انواع هدایا و دو کنیز (حضرت ماریه (رض) و خواهرش سیرین) به نزد رسول الله (ﷺ) فرستاد.

حاطب (رض) در راه برای این دو خواهر اسلام را تعریف و آنان را تشویق و ترغیب نمود تا اسلام بیاورند. آنان نیز ایمان آوردند.[۱۱۰] به این ترتیب آنان قبل از وصول به مدینه به درک این حقیقت ابدی رسیدند.

وقتی حاطب (رض) سخنان مقوقس را به پیامبر (ﷺ) بیان نمود؛ رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"آدم بد! نتوانست از سلطنت دست بردارد و هواس سلطنت بر او سنگینی کرد! سلطنتی که او نتوانست از آن دریغ کند، برایش باقی و ابدی نخواهد بود!" (ابن سعد، ج، ۱، ۲۶۰_۲۶۱؛ دیاربکری، ج، ۲، ۳۸)

حضرت رسول الله (ﷺ) کنیزانی که برای شان به عنوان هدیه فرستاد شده بود، یکی از آن ها را برای خود و دیگری را برای حضرت حسّان بن ثابت

۱۱۰. ابن سعد، ج، ۸، ۲۱۲.

(رض) نکاح نمود. یعنی حضرت ماریهٔ قبطیه (رض) را برای خود و خواهرش سیرین را به نکاح حضرت حسّان بن ثابت (رض) در آورد. پسر حضرت پیامبر (ﷺ) ابراهیم، نیز از حضرت ماریه قبطیه (رض) به دنیا آمده است. رسول الله (ﷺ) از این ازدواج که بر اساس ارادهٔ خداوند متعال انجام داده بودند، فواید زیاد سیاسی کمائی نموده اند. این ازدواج تاثیر مثبتی بر بالای مصریان داشته است. از جمله وقتی که در سال های بعدی میان مسلمانان و بیزانس جنگ در گرفت، آنان در کنار رومیان نایستادند و به این ترتیب دست یابی مطمئن مسلمانان را در این جنگ تضمین نمودند.

رسول الله (ﷺ) با در میان گذاشتن بهترین نمونهٔ اخلاق، آداب و برخورد با اقارب به صورت عملی به اصحاب کرام شان در این رابطه چنین ارشاد فرموده اند:

"شما سرزمینی را که در آن قیراط به عنوان واحد اندازه گیری آن بکار میرود، فتح خواهید نمود. برای شما توصیه می نمایم که با مردم آن دیار به خوبی رفتار نمایید! به این وصیتم به خوبی گوش فرا دهید. چون با آنان نسب و خویشاوندی یی داریم." (مسلم، فضائل، الصحابه، ۲۲۶ـ۲۲۷)

قسمی که می دانید نسب پیامبر (ﷺ) به حضرت اسماعیل (ع) می رسد. چون مادر حضرت اسماعیل (ع) هاجر از مصر بود، پیامبر (ﷺ) مصریان را با خود هم نسب می شمارند و خویشاوندی ایشان با مصریان نیز از ازدواج شان با اُم المؤمنین حضرت ماریه قبطیه (رض) نشأت می یابد. (ابن هشام، ج، ۱، ۴)

رسول الله (ﷺ) برای سفیرانی که بسوی ممالک دیگر می فرستادند، در خصوص رعایت نکاتی، توصیه های مهمی می نمودند. مثلاً رسول الله (ﷺ) برای تعدادی از کسانی که در حمیر اقامت داشتند، نامه یی نوشته بودند. وقتی ایشان این نامه را به وسیلهٔ عیاش (رض) برای آنان می فرستاد، او را چنین توصیه فرمودند:

"وقتی به آن جا رسیدی شب هنگام داخل آن منطقه مشو. انتظار بکش تا صبح فرا برسد. بعد از آن به بهترین شکل آن طهارت کن و دو رکعت نماز بخوان.

بعد برای این که آنان از تو به خوبی استقبال نمایند و تو به مؤفقیت دست یابی به خداوند متعال دعا کن. بعد از آن به خوبی خود را آماده ساز، نامه ام را به دست راستت بگیر و با دست راستت به دست راست آنان بسپار. اگر چنین کنی آنان تو را خواهند پذیرفت. ..."

حضرت عیاش (رض) می گوید:

"قسمی که رسول الله (ﷺ) دستور داده بودند، عمل نمودم؛ آنان اسلام را نیز پذیرفتند. بر علاوه واقعات و حوادث دیگر نیز همچنانی که پیامبر (ﷺ) بیان نموده بودند، تحقق یافت." (ابن سعد، ج، ۱، ۲۸۲ـ۲۸۳)

صدور این دعوت نامه ها از مدینه بسوی ممالک دیگر به معنی نخستین گام هایی بود که اسلام برای در آغوش کشیدن همهٔ جهان می گذاشت. بر علاوه، اسلام نو ظهور در شبه جزیرهٔ عربستان با گذشت هر روز بیشتر گسترش می یافت. به این ترتیب سنگ بناهای سالم و اساسی پیروزی های اسلام با دستان مبارک شخص رسول الله (ﷺ) گذاشته شد.

نگران آیندهٔ امپراتوری اش شد و اسلام نیاورد.	بیت المقدس	هراکلیوس امپراتور بیزانس	دحیة بن خلیفة الکلبی	1
مکتوب رسول الله (ﷺ) پاره نمود و خداوند متعال نیز سرزمین او را	مدائن	کسرای ایران	عبد الله بن حذافة سهمی	2
مسلمان شد.	حبشستان	نجاشی پادشاه حبشه	عمرو بن أمیه الضمری	3
مسلمان نشد. اما هدایایی برای رسول الله از دست سفیر ایشان فرستاد.	مصر	مقوقس پادشاه مصر	حاطب بن ابی بلتعه (رض)	4
اسلام آورد.	بحرین	امیر بحرین	العلاء بن عبدالله الحضرمی	5
او شرط گذاشت که پیامبری باید به او واگذار شود.	یمامه	امیر یمامه	صلیت بن عمرو العامری	6
او بعد از دریافت نامهٔ رسول الله تهدید نمود که بر مدینه حمله خواهد کرد.	حوران	الحارثة الغسانی امیر غسانی	شجاع بن وهب الأسدی	7
مسلمان شد.	یمن	الحارث حمیری حاکم یمن	المهاجر بن أمیه المخزومی	8
مسلمان شد.	عمان	عبد جُلندی پادشاه عمان	عمرو بن العاص سهمی	9

پیامبر (ﷺ) در معرض سحر یهودیان

سران یهود برای لبید بن عاصم که تظاهر به اسلام می نمود، اما در حقیقت منافقی بیش نبود و مهارت بالایی در علم سحر داشت، گفتند:

"- تو دانا ترین ساحر ما هستی! محمد (ﷺ) زنان و مردان ما را سحر نمود. ما هیچ کاری در برابر او نتوانستیم انجام دهیم. تو خود دیدی که او بر ما چه ها کرد! چگونه بر خلاف دین ما ایستاد و چه کسانی را از ما کُشت و یا تبعید نمود! ما در مقابل همهٔ اعمال او نسبت به ما، تو را مؤظف می نماییم که او را سحر نموده مورد مجازات قرار دهی." و برای این که او پیامبر (ﷺ) را سحر نماید، سه طلا برایش دادند.

بعد از این که لبید، پیامبر (ﷺ) را سحر نمود، ایشان بیمار شد. بیماری شان روزهای زیادی طول کشید. از خورد و نوش باز ماندند و نور چشمان شان هم به سستی گرایید.

خداوند متعال برای حبیبش این سحر را آشکار نمود و داناند که این سحر توسط چه کسی، چه گونه انجام و در کجا پنهان شده است. حضرت رسول الله (ﷺ)، حضرت علی کرم الله وجه و حضرت عمار (رض) را به چاه ضروان فرستاد. آنان دیدند که آب چاه رنگ حنا را به خود گرفته است. حضرت علی و عمار (رض) سنگ پله پایه چاه را برداشتند و آن سحر را یافتند.

بر اساس روایتی حضرت جبرئیل (ع) در این اثناء سوره های "الفلق و النّاس" را آورد و زمانی که هر یکی از آیات این سوره ها را می خواند، یکی از گره های سحر گشوده می شد. وقتی آخرین گره گشوده شد؛ رسول الله (ﷺ) چنان به راحتی و آسوده گی گراییدن گرفتند که گویا از بند بند وجود مبارک ایشان، آن گره گشوده شده باشد. به خوردن و نوشیدن آغاز نمودند. بر اساس دستور رسول الله (ﷺ) بعد از این حادثه چاه ضروان مسدود گردید. رسول الله (ﷺ) دیگر نه چهرهٔ لبیدِ یهودی را که ایشان را سحر نموده بود، دید و نه هم این

گناه او را بر رخش کشید. هم چنان به شمول لبید یهودی هیچ یکی از افراد قبیلهٔ بنی زُریق را که قصد جان ایشان را نموده بودند، مورد مجازات قرار ندادند.[۱۱۱]

رسول الله (ﷺ) فرموده اند:

"- از هفت چیزی که هلاک کننده است بپرهیزید!

اصحاب کرام از ایشان پرسیدند:

- ای رسول خدا (ﷺ)! این ها چه چیز هایی هستند؟

رسول الله (ﷺ) در پاسخ فرمودند:

- شریک آوردن به الله متعال، سحر و جادو، کشتن جانداری که خداوند متعال قتل آن را حرام نموده است، خوردن ربا، مال یتیم، فرار از میدان جنگ و بهتان بستن بر زنان عفیف و معصوم." (بخاری، وصایا، ۲۳، مسلم، ایمان، ۱۴۵)

فتح خیبر: ضربهٔ نهایی بر یهودیان مکار و فتنه انگیز مدینه

این غزوه در هفتم ربیع الاول سال هفتم هجری مصادف به اواخر ماه جون سال ۶۲۸ میلادی به وقوع پیوسته است.

منافقین گمان می نمودند که مسلمانان مفادات پیمان نامهٔ صلح حدیبیه را که با مشرکین بسته بودند، بر اثر ضعف شان پذیرفته اند و از این جهت با آنان روی این موضوع اتفاق نموده اند. آنان با توسل به این خیال خام، در برابر مسلمانان رویکرد خائنانه یی را در پیش گرفتند. در این امر یهودیان خیبر نیز با آنان هم پیمان شدند. مدتی بعد بر اثر فعالیت های مغرضانه و خائنانهٔ تعدادی از یهودیان قبائلی که قبلاً از طرف پیامبر (ﷺ) تبعید شده بودند و در میان خیبریان پناه برده بودند، فتنهٔ بزرگی در خیبر پدید آمد. یهودیان برای قبیلهٔ غتفان وعده نمودند که در صورت هم پیمان شدن در موضوع خیانت و نیرنگ بر مسلمانان نصف محصولات یک ساله شان را برای آنان بپردازند. وقتی قبیلهٔ غتفان این

۱۱۱. نگا.، ابن سعد، ج، ۲، ۱۹۷؛ بخاری، طب، ۴۷، ۴۹؛ ادب، ٥٦؛ مسلم، سلام، ٤٣؛ نسائی، تحریم، ۲۰؛ احمد، ج، ٤، ٣٦٧، ج، ٦، ٥٧؛ عینی، ج، ۲۱، ۲۲.

پیشنهاد آنان را قبول نمودند و با آنان همدست شدند، ایشان نیز پلان شوم در سر داشتهٔ شان را آشکار و به فعالیت آغاز نمودند و پلان ارسال یک سپاه بهَ مدینه، برای از میان برداشتن مسلمانان را طرح نمودند. (نگا.، واقدی، ج، ۲، ۵۳۰-۵۳۱، ۵۶۶، ۶۴۰؛ ابن سعد، ج، ۲، ۹۲)

رسول الله (ﷺ) بعد از مطلع شدن از این پلان یهودیان، یکی از اصحاب شان بنام عبدالله بن رواحه (رض) را نزد خود خواست و او را به قصد صلح با یهودیان خیبر نزد آنان فرستاد. یهودیان پیشنهاد صلح پیامبر (ﷺ) را نپذیرفتند و دست رد به آن زدند. وقتی رسول الله (ﷺ) دانستند که آنان صلح را نمی پذیرند، اعلان نمودند که عزم غزوهٔ خیبر را دارند و خطاب به اصحاب کرام شان فرمودند:

"با ما تنها کسانی که جهاد را می خواهند، بیایند!..." (ابن سعد، ج، ۲، ۹۲، ۱۰۶)

این حدیث زیبا را رسول معظم اسلام (ﷺ) به این منظور بیان داشتند که وقوع این غزوه حتمی و قطعی شده بود. از جهت دیگر شهر مدینه در میان مکه و خیبر واقع شده بود. از این رو هر زمانی که مسلمانان با مشرکین در مصاف هم قرار می گرفتند، یهودیان خیبر که در عقب مسلمانان واقع می شدند، برای آنان تهدید بزرگی به حساب می آمد.

اصحاب کرام وقتی این دعوت پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را شنیدند، با خرسندی تمام آن را اجابت و به جهاد اشتراک نمودند. رسول الله (ﷺ) از جهتی اصحاب شان را به جهاد دعوت نمودند و از طرف دیگر مجاهدینی را که در صلح حدیبیه اشتراک ننموده بودند، اجازه اشتراک به این غزوه را برای شان ندادند. چون در غزوات قبلی منافقین زیادی برای حصول غنائم با اردوی اسلام ملحق شده بودند و در حالات حساس و دشوار به آنان خیانت نمودند. این خیانت های آنان برای اردوی اسلام در آن لحظات حساس بسیار سنگین و غیر قابل تحمل بود. حالا نیز همان اشخاص با اندیشهٔ حصول

سهمی از ثروت های نجومی یهودیان، خواهان اشتراک در جنگ بودند. از این رو خواست اشتراک اشخاصی که در صلح حدیبیه با مسلمانان اشتراک ننموده بودند، رد شد. زیرا امر خدای تعالی نیز در این استقامت موجود بود:

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿الفتح، ١٥﴾

ترجمه: "کسانی که {در حدیبیه تخلف کردند و} باز نهاده شدند و همراهی با شما ننمودند باز چون برای {فتح خیبر و} گرفتن غنائم حرکت کنید، خواهند گفت: 'بگذارید تا ما هم از شما تبعیت کنیم {و همراه شما بیاییم.}' عرض شان این است که سخن خدا را {که فرمود غنائم خیبر را تنها حاضران حدیبیه خواهند گرفت.} تغییر دهند.' بگو: 'شما به حقیقت هرگز ما را پیروی نمی کنید. خدا از این پیش در بارۀ شما چنین خبر داده.' باز {آن مردم بی وفای بد عهد}خواهند گفت: '{چنین نیست} بلکه شما با ما حسد می ورزید. بلکه ایشان جز عدّه قلیلی همه، جاهل و نادانند."

آماده گی های مسلمانان برای رفتن به خیبر یهودیان مدینه را که با رسول الله (ﷺ) هم پیمان بودند، مضطرب ساخت. آنان دانستند، همان گونه یی که رسول الله (ﷺ) و مسلمین به کمک الله متعال یهودیان قبائل بنی قینوقه، بنی نضیر و بنی قریظه را مغلوب نموده اند، آنان را نیز مغلوب خواهند نمود. از این رو دست به کار شدند و مقروضین خود را از مسلمانان به هر مقداری که بود، شروع به مطالبه نمودند و هیچ یهودیی باقی نماند که برای مطالبۀ قرضش دست به گریبان یکی از مسلمانان نینداخته باشد.

رسول الله (ﷺ) هنگام حرکت با اردوی شان مثل همیشه با این دعا به دربار خداوند متعال التجا می نمودند:

"ای خدای هفت طبقهٔ آسمان ها و هر آنچه در زیر آن است! ای خدای هفت طبقهٔ زمین و هر آنچه در داخل آن است! ای خدای شیاطین و گمراهی های آنان و ای خدای بادها و هر آن چیزی را که می وزاند! ما از تو خیر اهالی این دیار و هر آنچه در وی است را می خواهیم! و از شر اهالی این دیار و هر آن چه در وی است، نیز به تو پناه می بریم!" (ابن هشام، ج، ۳، ۳۷۹؛ واقدی، ج، ۲، ۶۴۲)[۱۱۲]

همهٔ مجاهدین سپاه اسلام در راه، با هم شروع به سردادن نعره های: "الله اکبر! الله اکبر! لا اله الله و الله اکبر!" با آواز بلند نمودند. بعد از آن رسول الله (ﷺ) چنین فرمودند:

"بر نفس های تان ستم مکنید! با آن مهربانانه بر خورد کنید! زیرا مخاطب شما کر و گنگ نیست. بر علاوه غائب نیز نمی باشد. شما ذاتی را که همه وقت شما را می بیند و می شنود و {در هر کجایی که باشید} با شما هست مورد خطاب خود قرار می دهید. ذاتی که مورد خطاب شما است، برای هر یکی از شمایان نزدیک تر از گردن مرکبی که بر آن سوار هستید، می باشد." (بخاری، دعوات، ۵۰، ۶۷؛ مسلم، زکات، ۴۴)

پیامبر (ﷺ) و اردوی اسلام هنگام شب به خیبر رسیدند و در آن جا منتظر ماندند. چون رسول الله (ﷺ) عادت داشتند که شب هنگام بر دشمن حمله نمی نمودند و انتظار فرا رسیدند صبح را می کشیدند. وقتی صبح فرا رسید، یهودیان با بیل، کلنگ و اسباب کار شان از خانه بیرون آمدند و هنگامی که رسول الله (ﷺ) و اردوی اسلام را دیدند، فریاد بر آوردند و گفتند: "محمد (ﷺ)! به خدا سوگند محمد (ﷺ) و سپاهش!" بعد از آن دوباره وارد قلعهٔ شان شدند. بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

۱۱۲. رسول الله (ﷺ) هر زمانی که وارد یک منطقهٔ مسکونی می شدند، با دیدن آن مکان این دعا را می خواندند. (حاکم، ج، ۱، ٦١٤)

"- الله اکبر الله اکبر! خیبر خراب شد و رفت! وقتی ما با حمله وارد سرزمینی که دشمنان ما هستند شدیم، حال آن کافرانی که هشدار داده شده اند، بد خواهد شد!" (بخاری، مغازی، ۳۸؛ ابن هشام، ج، ۳، ۳۸۰)

رسول الله (ﷺ) قرار گاه شان را در جایی بنام رجیع که میان قبیلهٔ غتفان و خیبر واقع شده بود، بر پا نمودند. پیامبر (ﷺ) با برپایی خیمهٔ شان در این محل مانع الحاق این دو گروه به همدیگر در امر جنگیدن با مسلمانان شد. وقتی که یهودیان خیبر از قبیلهٔ هم پیمان شان یعنی قبیلهٔ غتفان کمک خواستند، آنان برای همکاری با یهودیان به حرکت آغاز نمودند. در این حال مسلمانان در مقابل آنان قرار گرفتند. آنان با دیدن سپاه اسلام در مقابل شان، به هراس افتیدند و به عقب برگشتند. به این ترتیب یهودیان خیبر مجبور شدند که به تنهایی با مسلمانان وارد جنگ شوند و به این منظور وارد قلعهٔ شان شدند و خود را در قعله محصور نمودند.

محاصره روز های زیادی به طول انجامید. مواد خوراکی مسلمین رو به اختتام بود. شرایط حرب فوق العاده به دشواری گراییده بود. مسلمانان به مشکل های زیادی مواجه شدند زخم برداشته گی ها، حتی شهید شده گان هم بود. اما رسول الله (ﷺ) در هر فرصت مناسب از دعوت به الله متعال و دین مبین اسلام فروگذار نمی کرد و پیهم مردم را به سوی الله متعال دعوت می نمود.

رسول الله (ﷺ) در خصوص دعوت به اسلام هیچ کسی را کوچک و کم اهمیت نمی دانست و دست کم نمی گرفت. قسمی که در جریان فتح خیبر نمونه یی از این واقعه تجلی نموده است. رسول الله (ﷺ) در این هنگام به یک غلام که برای گوسفندان یهودیان شبانی می کرد، با حوصله مندی زیادی به وضاحت برای او اسلام را شرح دادند و سبب هدایت ایشان شدند.[۱۱۳] این حادثه چنین به وقوع پیوسته است:

۱۱۳. ابن هشام، ج، ۳، ۳۹۸.

یسار، غلامی بود که به وسیلۀ چرانیدن گوسفندان یکی از سران یهودی امرار معاش می نمود. او در صبح یکی از روز ها هنگامی که در بیرون از قلعه مشغول چرانیدن گوسفندان بود، با رسول الله (ﷺ) مواجه می شود. یسار کمی بعد از صحبت با رسول الله (ﷺ) اسلام را قبول می نماید. بعد رسول الله (ﷺ) اسم او را "اسلم" گذاشتند. حضرت اسلم (رض) که می خواست بدون درنگ به مسلمانان بپیوندد، از رسول الله (ﷺ) در مورد گوسفندانی که در دست داشت پرسید. رسول الله (ﷺ) نیز فرمودند:

"- آنان را به عقب برگردان و به سمت صاحبانش بران! چون همۀ شان نزد صاحبان شان بر خواهند گشت." حضرت اسلم (رض) یک مشت سنگ ریزه را بر داشت و بسوی گوسفندان پر تاب نمود و گفت:

"- بسوی صاحبان تان بر گردید! به خدا سوگند بعد از این الی الابد با شما یکجا نخواهم شد." گوسفندان به صورت مجموعی می رفتند. گویا کسی هست که آنان را بسوی قلعه سوق می دهد. حضرت اسلم (رض) نیز یکجا با مسلمانان برای حمله بر یهودیان خیبر، بسوی قلعه به پیش می رفت. (ابن هشام، ج، ۳، ۳۹۷-۳۹۸؛ ابن حجر، الإصابه، ج، ۱، ۳۸-۳۹)

حضرت اسلم (رض) که بعد از اسلام آوردن فوراً به جهاد اشتراک نموده بود، مدتی بعد شهید شد. جسد او را نزد رسول الله (ﷺ) آوردند. رسول خدا (ﷺ) با تعدادی از اصحاب شان بسوی او نگاه می نمودند که به یک باره حضرت رسول الله (ﷺ) از دیدن ایشان رخ بر تافت. دلیل این عمل پیامبر (ﷺ) را اصحاب کرام از ایشان جویا شدند. رسول الله (ﷺ) نیز فرمودند:

"- فعلا دو تن از زنان او که از حوریان بهشت می باشد، نزد او حضور دارد!" (ابن هشام، ج، ۳، ۳۹۸؛ ابن حجر، الإصابه، ج، ۱، ۳۸-۳۹)

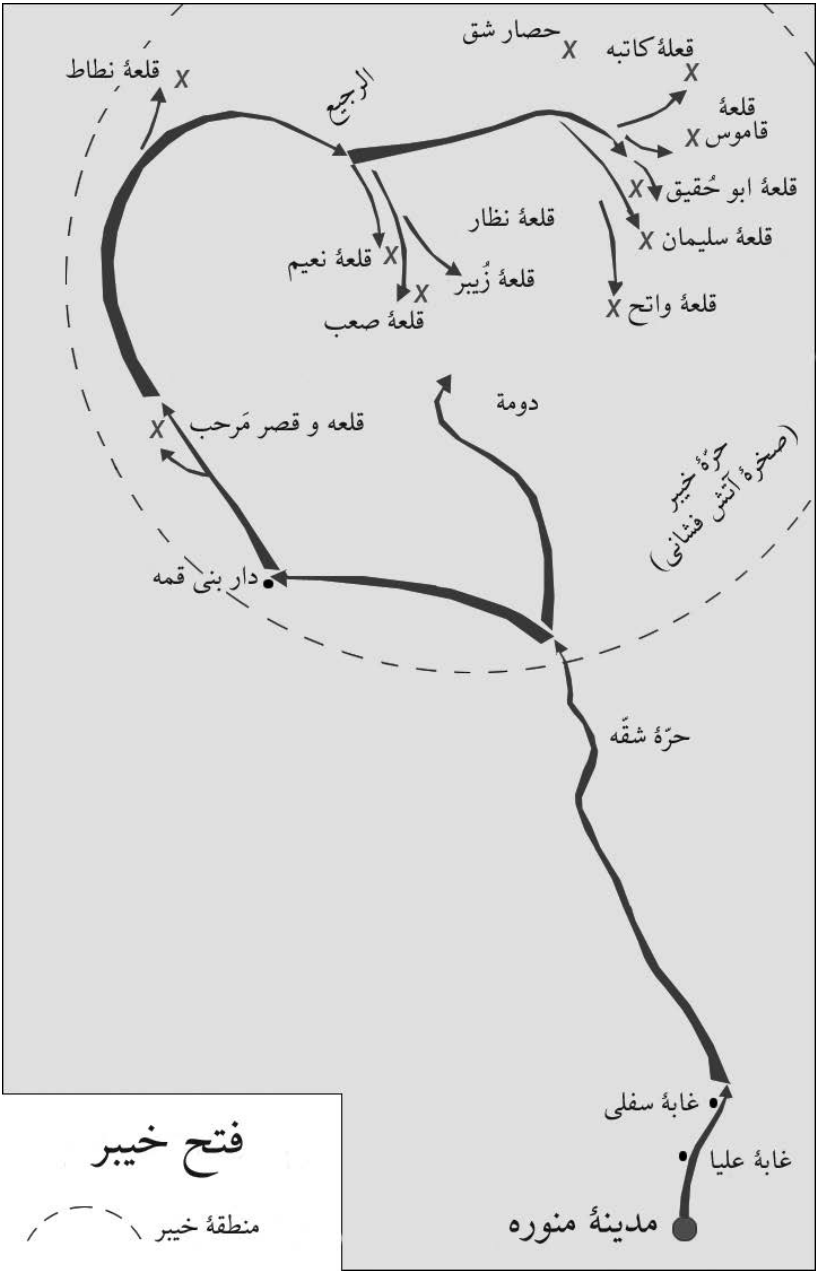
حصار شق
قعلهٔ کاتبه
قلعهٔ نطاط
الرجیع
قلعهٔ
قاموس
قلعهٔ ابو حُقیق
قلعهٔ نظار
قلعهٔ سلیمان
قلعهٔ نعیم
قلعهٔ زُبیر
قلعهٔ صعب
قلعهٔ واتح
دومة
قلعه و قصر مَرحب
حرّهٔ خیبر
(صخرهٔ آتش فشانی)
دار بنی قمه
حرّهٔ شقّه
غابهٔ سفلی
غابهٔ علیا
مدینهٔ منوره
فتح خیبر
منطقهٔ خیبر

رسول الله (ﷺ) در هنگامی که خیلی از حملات سپاه اسلام دفع و عقب زده شده بود و آنان خسته و درمانده بودند، خطاب به آنان چنین فرمودند:

"- فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که با دستان او فتح خیبر را خداوند متعال برای ما احسان خواهد نمود. آن شخص کسی است که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارد!"

مجاهدین شب را با مقاوله و تفکر این که پیامبر (ﷺ) فردا بیرق را به دست چه کسی خواهد داد، به سر رسانیدند. وقتی صبح فرا رسید. همه به امید اخذ پرچم مبارک از رسول الله (ﷺ) در اطراف ایشان گرد هم آمدند. حضرت عمر (رض) از احساس خود در آن روز چنین سخن بر زبان می راند:

"هیچ گاهی به اندازه آن روز خواهان امارت نبودم. به امید این که مرا صدا خواهد زد، متواتر خود را در معرض دید رسول الله (ﷺ) قرار می دادم."

رسول الله (ﷺ) برای سپردن پرچم شان حضرت علی کرم الله وجه را صدا زد. حضرت علی کرم الله وجه چون چشمانش درد می کرد و به کمک اطرافیانش نزد رسول الله (ﷺ) حضور یافت. او به سبب دگرگونی یی که از این ناحیه دچار شده بود، حتی نمی تواند جایی را که به آن قدم گذارد، ببیند. وقتی رسول الله (ﷺ) حضرت علی کرم الله وجه را به این حال دیدند، دعایی نمودند و به چشمان حضرت علی کرم الله وجه با نَفَس مبارک شان دمیدند. شیر خدا حضرت علی کرم الله وجه به خواست خدای متعال شفا یافت. بعد از آن رسول الله (ﷺ) لباس آهنینی بر تن حضرت علی کرم الله وجه کرد و پرچم مبارک شان را به دستش داد و گفت:

"- یا علی (رض)! به پیش برو! تا زمانی که خداوند متعال فتح را میسر ننموده است، به چپ و راست نگاه مکن!"

حضرت علی کرم الله وجه فوراً دست به کار شد. از جا برخاست و بدون این که به عقب نگاه کند، چنین صدا زد:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! با آنان برای چه {کارشان} بجنگم؟"

رسول الله (ﷺ) چنین فرمودند:

"- با آنان تا زمانی که به عدم وجود خدایی به جز خدای یگانه و رسالت محمد (ﷺ) شهادت نداده اند، بجنگ. وقتی این عمل را انجام دادند، {نواهی دینی را عبور ننموده اند} جان و مال شان را از دست تو در امان خواهند داشت. حساب اصلی {و معامله شان} با خداوند (ج) خواهد بود. بدون این که عجله یی به خرچ دهی به شکل بسیار ساکن و آرام نزد آنان برو. نخست آنان را به اسلام دعوت نما! شاید بر اثر این دعوتت فردی مسلمان شود که این برای تو بهتر از داشتن شتران سرخ خواهد بود!..." (بخاری، اصحاب النبی، ۹؛ مسلم، فضائل الصحابه، ۳۲_۳۴)

در آن روز نامدار ترین جنگاوران یهودیان کشته شد و خیبر فتح گردید. خیبر هشت قلعه داشت. دو قلعه از میان این هشت قلعه بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم شد. به این ترتیب سخنان رسول الله (ﷺ) به حقیقت پیوست. در این حرب یهودیان ۹۳ کشته و مسلمانان ۱۵ تن را شهید دادند.

غنائم بدست آمده از فتح خیبر میان کسانی که در صلح حدیبیه اشتراک نموده بودند، قطع نظر از این که در آن جا موجود بودند و یا نبودند، تقسیم شد. چون خداوند متعال با آیهٔ ۲۰ سورهٔ الفتح، غنائم خیبر را به مجاهدین صلح حدیبیه وعده نموده بود. (واقدی، ج، ۲، ۶۸۴)

محتاط بودن در خصوص حق بنده گان خدا

حضرت عمر بن خطاب (رض) چنین نقل می کند:

"روز فتح خیبر بود. گروهی از اصحاب نبی کریم (ﷺ) آمدند و می گفتند:

‘_ فلان شخص شهید شد و فلان شخص شهید شد.

بعد وقتی از نزدیک شخص می گذشتم، شنیدم که می گفت:

_ فلان شخص نیز شهید شده است.

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

ـ نخیر! من او را با لباسی که با ناحق از شخصی گرفته بود، در جهنم دیدم.'" (مسلم، ایمان، ۱۸۲)

مقام شهادت که یکی از مقامات بسیار رفیع و مقدس است، کفاره بسیاری از گناهان بندۀ مؤمن می باشد. اما نمی تواند سبب عفو خیانت به بیت المال و حق العبد شود. از این رو پیامبر (ﷺ) جهنمی بودن این صحابی را بر اثر گرفتن یک خرقه قبل از تقسیم غنائم خبر داده بودند. ایشان به این ترتیب منع خیانت به مال عامه و مورد بخشش واقع نشدن آن را به امت شان آموخته است.

پیامبر (ﷺ) یک غلام زنگی بنام مدعم داشتند. او را رفاء بن زید را به پیامبر (ﷺ) هدیه نموده بود. او هنگامی که بار پیامبر (ﷺ) را پایین می نمود، بر اثر اصابت تیری که دقیقاً معلوم نبود از کدام سمت آمده بود، جانش را از دست داد. وقتی مسلمانان با بیان این سخنان به او غبطه خوردند، رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"ای مُدعم! جنت برای تو مبارک باد!"

مدعم گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! شهادت برای خدمت گذارت مبارک باد!" رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- نخیر! چنین نیست! به خدایی که جان محمد در ید قدرت اوست سوگند یاد می کنم که گلیمی را که او قبل از تقسیم غنائم خیبر بر داشته بود، حالا بر بالای او شعله زنان می سوزد!"

مسلمانان با شنیدند این خبر به هراس افتیدند. شخصی برای رسول الله (ﷺ) یک و یا دو تار بند کفش را آورد و گفت:

"یا رسول الله (ﷺ) من نیز قبل از تقسیم غنائم برای کفش های خود این بند ها را گرفته بودم."

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- برای تو نیز از آتش جهنم یک و یا دو بند {عذاب} موجود است." (بخاری، ایمان، ۳۳؛ مسلم، ایمان، ۱۸۳)

بازگشت مسلمانان حبشه

هنگام ختم فتح خیبر، کاروان ۱۶ نفری مسلمانان مهاجر به رهبری حضرت جعفر طیار (رض) به مدینه رسیدند. وقتی کاروانیان خبر رفتن پیامبر (ﷺ) به خیبر را در مدینه شنیدند به راه شان ادامه دادند و به نزد رسول الله (ﷺ) رسیدند. وقتی پیامبر (ﷺ) با دیدن حضرت جعفر (رض) نخست به او فرمودند:

"- از جهت اخلاق و آفرینش چقدر به من مانند هستی؟"

بعد از پیشانی حضرت جعفر (رض) بوسیدند و فرموند:

"- نمی دانم که به کدام یکی از این دو خوشی؛ فتح خیبر و یا آمدن جعفر (رض) خوشحال شوم!" (ابن هشام، ج، ۳، ۴۱۴)

حضرت جعفر (رض) در مقابل این الطفات پیامبر (ﷺ) هیجان زده شد و به وجد آمد. از شدت شوق و شعف بسان کودکی بر بالای یک پا در اطراف پیامبر (ﷺ) شروع به چرخ زدن نمود و بعد بیهوش شد و بر زمین افتید. (احمد، ج، ۲، ۱۰۸؛ ابن سعد، ج، ۴، ۳۵)

تلاش و تشبث یهودیان برای زهر دادن به پیامبر (ﷺ)

یهودیان بر وصف رفتار و معاملۀ نیک مسلمانان با آنان دست از خیانت آنان نکشیده بودند. آنان به صورت پنهانی تا حد سؤ قصد به جان پیامبر (ﷺ) به پیش رفتند و طرح مسموم سازی پیامبر (ﷺ) را ریختند. آنان با این پلان شوم شان یک بار دیگر عهد شان را در برابر پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) که آنان را مورد عفو قرار داده بودند و بسان قبائل دیگر یهودی، آنان را تبعید ننموده بودند، شکستند و نتوانستند به آن پای بندی نشان دهند.

زینب بنت حارث دختر رئیس یهودیان برای تحقُّق این پلان خائنانه، رسول الله (ﷺ) و اصحاب شان را به صرف طعام دعوت نمود. او یک گوسفند را در آتش سرخ نمود و آن را با زهر آلود. او وقتی دانست که رسول الله (ﷺ) گوشت پای پیشین گوسفند را دوست دارد، آن قسمت را بیشتر با زهر آلوده کرد. وقتی

رسول الله (ﷺ) نخستین لقمه را از آن غذای زهرآگین برداشتند و بر دهان شان گذاشتند. فوراً آن را بیرون آوردند و به اصحاب شان گفتند:

"- این گوشت از زهرآگین بودنش برایم من خبر می دهد. هشدار از آن دست بکشید!" فقط یک تن از اصحاب شان بنام بشر بن براء قبل از پیامبر (ﷺ)، لقمه یی از آن گوشت را در دهان گذاشته و بعد از جویدن آن را بلعیده بود. به غیر از او هیچ یکی از اصحاب رسول الله (ﷺ) به خوردن طعام آغاز ننموده بودند.

دیری نگذشته بود که آن زن خائن را گرفتار و به حضور رسول الله (ﷺ) آوردند. پیامبر (ﷺ) از او چنین پرسید:

"- آیا این گوشت را تو زهرآلود نمودی؟"

زینب گفت:

"- چه کسی از زهرآلود نمودن آن تو را با خبر ساخت؟"

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- این استخوان قبرغه یی که در مقابلم قرار دارد، برایم خبر داد."

زینب گناهش را چنین اعتراف نمود:

"- بلی! من آن را زهرآلود نمودم!"

وقتی رسول الله (ﷺ) دلیل این کارش را از او جویا شدند. او در پاسخ گفت:

"- تو پدر، کاکا و شوهرم را کشتی! هر آن ستمی را که از دست ساخته بود، بر قومم، روا داشتی! من نیز با خود گفتم:

'اگر او حقیقتاً هم پیامبر باشد، کاری را که در حق او انجام می دهم، محقق از آن مطلع خواهد شد و این زهر نمی تواند به آن ضرری برساند. اگر او فرد دروغگو و یا فرمانداری باشد؛ بر اثر این زهر خواهد مرد و و از او نجات خواهیم یافت!'"

پیامبر (ﷺ) فرمودند:

"- خداوند متعال قدرت انجام این کار را برای تو نداده است!"

این زن از طرفی به جرم خود اعتراف نمود و ا زجهت دیگر تحت تأثیر معجزه یی که واقع شده بود، ایمان آورده و اظهار ندامت نمود و از پیامبر (ﷺ) طالب عفوش شد. پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) نیز از جرم او درگذشت و او را عفو نمود. اما مدتی بعد بر اثر تأثیر سؤ زهر، بشر (رض) در گذشت و وارثین او خواهان قصاص شدند. از این جهت زینب دختر حارث را با خوراندن همان گونه زهر مورد قصاص بالمثل قرار دادند.

پیامبر (ﷺ) نیز برای رهایی از تأثیر همان زهر از میان دو شانهٔ شان با حجامت خون گرفتند. (بخاری، جزیه، ۷؛ مسلم، سلام، ۴۵)

رسول الله (ﷺ) سه سال بعد از این حادثه قبل از رحلت، بیماری شان را ناشی از این زهر خوانده اند. (حاکم، ج، ۳، ۲۴۲)

تحریم نکاح موقت یا مُتعه

در اثناء فتح خیبر نکاح های مؤقتی که بنام "نکاح مُتعه" نامیده می شد و قبلا در آن رابطه هیچ ممانعتی وجود نداشت، ممنوع گردید.

حضرت علی کرم الله وجه در این مورد چنین نقل می کند:

"پیامبر (ﷺ) در غزوهٔ خیبر متعه با زنان و خوردن گوشت خر را حرام کرد." (بخاری، مغازی، ۳۸؛ نکاح، ۳۱، ذبایح، ۲۸، حیل، ۳، مسلم، نکاح، ۲۹_۳۲؛ الموطّا، نکاح، ۴۱؛ نسائی، نکاح، ۷۱)

متعه به معنی ازدواج با یک زن در بدل مقدار پولی در یک مدت معین می باشد. این نوع نکاح یکی از انواع نکاحی است که از دوران جاهلیت باقی مانده است. نکاح متعه با زمانِ از قبل تعیین شده اختتام می یابد. حقوقی عادی یی چون، وراثت، نفقه و عدّت در نکاح متعه وجود ندارد. از این رو با فتح خیبر و از آن به بعد با احادیث زیادی مورد تحریم قرار گرفته است. یکی از روایات در این مورد نیز از این قرار است:

"... خداوند متعال آن را تا روز قیامت حرام قرار داده است. نزد هر آن کسی که زنی با نکاح متعه موجود باشد، به آن اجازه دهد و از اجرتی هم که برای او

داده اید، در گذرید و از او چیزی واپس نگیرید!" (مسلم، نکاح، ۲۱؛ ابن ماجه، نکاح، ۴۴؛ الدارمی، نکاح، ۱۶؛ احمد، ج، ۳، ۴۰۶)

حضرت پیامبر (ﷺ) هنگامی که در جریان سفر بسوی غزوهٔ تبوک بودند، در مقامی بنام ثنیة الوداع توقف نمودند. در این هنگام زنانی را در حال گریه دیدند و دلیل این کار شان را از آنان جویا شدند. در پاسخ به پیامبر (ﷺ) گفته شد:

"- اینان زنانی هستند که با ایشان نکاح متعه صورت گرفته است."

بعد از آن رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- احکامی اسلامی چون نکاح، طلاق، عدت و میراث متعه را تحریم نموده است!" (ابن بلبان، ج، ۶، ۱۷۸؛ الدار قطنی، ج، ۳، ۲۵۹)

از این رو زنی که از راه متعه نکاح کرده می شود، برای ناکح یا مرد، نه زوج است و نه کنیز. متعه با رأی جمهور علمای اهل سنت زنا محسوب می شود.

از حضرت ابن عباس (رض) چنین روایت است:

"قبل از اسلام متعه موجود بود. اگر فردی به شهری می رفت که او را کسی نمی شناخت، با یکی از زنان آن محل با تخمین زمانی که در آن جا باقی می ماند، نکاح می نمود. آن زن تا زمان معیینی که او و همراهش در آن جا بود، از مالش حفاظت و نیاز های او را بر آورده می نمود.

این حالت تا نزول آیات ذیل ادامه داشت:

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* ﴿المؤمنون، ۵-۶﴾

ترجمه: "و آنان که فروج و اندام شان را از عمل حرام نگاه می دارند. مگر بر جفتهای شان {که زنان عقدی آن ها باشند} یا کنیزان ملکی متصرفی آن ها که هیچ گونه ملامتی {در مباشرت این زنان} بر آن ها نیست." (المؤمنون، ۵-۶)

نکاح متعه بعد از نزول این آیات متبرکه تحریم گردید.

نتایج و عواقب فاجعه بار نکاح متعه در جامعه قرار ذیل است:

الف: ضایع نمودن کودکان: این کودکان برای این که بدون پدر بزرگ می شوند، به عنوان نتیجهٔ زنا از تربیه و پرورش باز خواهند ماند. در کودکان دختر این وضعت به مراتب فاجه بارتر و وحشتناک تر خواهد بود.

ب: از طرف دیگر ممکن است زنی که با پدر روابطی داشته است، بعدها به عقد نکاح متعه و یا عادی پسر دراید. بر علاوه حتی ممکن است یک پدر با دخترش و یا دخترِ دخترش و یا دختر پسرش و یا دختر خواهرش که از محارم او شمرده می شود و نکاح او با آنان حرام می باشد، بدون این که هیچ اطلاعی از آن داشته باشد، معاشرت نماید. این حالت یکی از معاذیر بزرگ، در تحریم این موضوع محسوب می شود.

ج: غیر ممکن بودن تقسیم میراثِ کسی که چندین بار متعه انجام داده است. چون تعداد وارثین، اسامی و اماکن وارثین شخصی که چندین بار متعه انجام داده است، مشخص نمی باشد.

اضراری که نکاح متعه در پی دارد، حقیقتاً هم ترسناک و اسفبار است. متعه به جز بر بادی و ضیاع نسل چیز دیگری نیست. نکاح متعه زنان را از جهت معنوی و روحی به یک شکست و ضعف بزرگی مواجه می سازد. چون اجاره و کرایی شدن برای دیگری سنگین ترین بی حیثیتی برای بنی آدم تلقی می شود. از این رو متعه یک فتنهٔ ناموسی است. اگر از شما پرسیده شود که آیا کسی از میان شما حاضر است که خواهر و یا مادرش با این پدیدهٔ منفور یعنی متعه به نکاح کسی درآید؟ البته که جواب نخیر خواهد بود و کسی حاضر نخواهد شد که خواهر، مادر و یا یکی از محارمش به شکل متعه در عقد کسی باشد. پس همهٔ این ها نشانگر میزان بلند غیر قابل تحمل عواقب فاجعه بار متعه می باشد.[۱۱۴]

امروزه نیز با تعدادی از روابط نا مشروع در میان زنان و مردان در جامعه در حالی که عروسی و عقدی نیز در میان نیست، مواجه هستیم. این مراودات و روابط که اسم متعه نیز بر آن گذاشته نشده است و تنها مبتنی بر منفعت، لذت و

۱۱۴. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد متعه ر. ج:
ابراهیم جانان، متعه فتنهٔ ناموس (Namus Fitnesi Mut’a) استانبول، ۱۹۹۳.

سود جویی متقابل بوده، در جامعه سبب به میان آمدن نتایج حتی بدتر از متعه نیز می تواند شود. تنها راه دوری گزیدن از تمامی این همه فجایع و تهدیدات، چنگ زدن و توسل جستن به نکاح اسلامی می باشد که هم سازگار با فطرت انسان بوده و هم سبب حفظ عفت زن و مرد می شود. بر علاوه از این مجرا می توان شیرازۀ خانوادۀ انسانی و اسلامی را حفظ نمود.

واقعات بعد از فتح خیبر

با فتح خیبر و مناطق اطرافش راه فتح مکه نیز برای مسلمانان هموار گردید. زیرا با مغلوب شدن یهودیان بنی قینوقه، بنی نضیر، بنی قریظه و نهایت فتح خیبر مشرکین به هراس افتیدند و اطمینان حاصل نمودند که پیامبر (ﷺ) مؤفق خواهد شد و تمامی شبهات شان در این خصوص زایل گردید. چون همۀ اینان از قویترین و ثروتمندترین یهودیان حجاز بودند که جسارت و شهامت شان ورد زبان ها بود. آنان صاحب دژهای مستحکم و غیر قابل نفوذ بودند و از مزارع خرماهای پر محصول بر خوردار بودند. آنان در حجاز از چنان قدرتی بر خوردار بودند که اگر همۀ اعراب شبه جزیره به آنان پناه می بردند، می توانستند از آنان دفاع کنند. اما وقتی توسط مسلمانان و پیامبر (ﷺ) محاصره شدند، در آن وقت همه دیدند که آن شجاعت و جسارت آنان که ورد زبان ها بود، چگونه زیر و زبر گردیدند و چگونه تحت شرایط دشواری قرار گرفتند. فتح خیبر و وضعیت پیش آمده مسلمانان را پیش تر از قبل توانمند و قوی ساخته بود.[۱۱۵]

پیامبر (ﷺ) در این غزوۀ با اُم المؤمنین حضرت صفیه بنت حُیی بن اخطب (رض) که شوهرش در جنگ کشته شده بود و او بیوه مانده بود، ازدواج نمودند.[۱۱۶] حضرت صفیه (رض) چند روز قبل از آمدن پیامبر (ﷺ) به خیبر با یکی از سران یهودیان ازدواج نموده بود. او در خواب دیده بود که مهتابی از جانب مدینه بسوی او می آید و در آغوش او می افتد. وقتی او این خواب خود

۱۱۵. نگا.، واقدی، ج، ۲، ۷۲۹ـ۷۳۱؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ٤، ۲۳٤.
۱۱۶. ابن سعد، ج، ۸، ۱۲۱ـ۱۲۶.

را به شوهرش بیان می کند، شوهرش غضبناک می شود و با نواختن سیلی یی بر روی او برایش چنین می گوید:

"تو می خواهی نزد محمد {ﷺ} حاکم حجاز بروی!"

نشانۀ آن سیلی شوهرش قبلی اش بر چشم حضرت صفیه (رض) بعد از ازدواج با پیامبر (ﷺ) نیز مشهود بود. وقتی پیامبر (ﷺ) از او در مورد چشمش پرسیدند:

"- این چه است؟"

حضرت صفیه (رض) حادثه را برای شان توضیح داد.

بعد رسول الله (ﷺ) برای او اسلام را شرح دادند و فرمودند:

"ما نمی توانیم بر تو فشار بیاوریم تا دینت را ترک کنی! اگر تو به خدا و رسولش ایمان بیاوری، تو را به عنوان همسرم قبول خواهم نمود. اگر یهودیت را ترجیح دهی تو را آزاد خواهم نمود و نزد قومت بر خواهی گشت."

حضرت صفیه (رض) اسلام را پذیرفت و در زمرۀ اُم المؤمنین قرار گرفت. (واقدی، ج، ۲، ۶۷۴؛ ابن سعد، ج، ۸، ۱۲۳؛ احمد، ج، ۳، ۱۳۸)

ازدواج حضرت پیامبر (ﷺ) با حضرت صفیه (رض) دختر یکی از بزرگان یهود بنام حُیی در فتح خیبر سبب نزدیکی ایشان با یهودیان خیبر و ایجاد روابط دوستانه و صیمیمانه با آنان شده است. حضرت صفیه (رض) از خود به اندازۀ قابل توجهی با یهودیان نزدیکی نشان داده و شبیه به نماینده آنان از حقوق ایشان در نزد پیامبر (ﷺ) دفاع نموده است. این نزدیکی ها و پشتیبانی های ایشان گاه و بیگاه اعتراض هایی را نیز به همراه داشته است.

روزی کنیز حضرت صفیه (رض) در زمان خلافت حضرت عمر (رض) نزد ایشان رفت و از حضرت صفیه (رض) چنین شکایت نمود:

"ای امیر المؤمنین! صفیه (رض) روز شنبه را دوست دارد و روابطش را نیز با یهودیان ادامه می دهد."

بعد از آن حضرت عمر (رض) شخصی را برای تحقیق صحت و سقم این موضوع فرستاد. حضرت صفیه (رض) به او چنین پاسخ داد:

"روز شنبه را می پرسی. از روزی که خداوند متعال برایم روز جمعه را احسان نمود، دیگر آن روز را دوست ندارم. وقتی نوبت به پرسشت در مورد ارتباطم با یهویان بیاییم، می خواهم بگویم که در میان آنان اقاربم موجود است. با آنان با صلۀ رحم برخورد می نمایم."

بعد از آن حضرت صفیه (رض) رخ بسوی کنیزش کرد و از او پرسید که چرا این بهتان را به او بسته است؟ کنیزش چنین پاسخ داد:

"- از شیطان پیروی نمودم."

حضرت صفیه (رض) برایش گفت:

"- برو تو را آزاد نمودم!"[۱۱۷]

این پاسخ حضرت صفیه (رض) نشان می داد که او چگونه با اخلاق اسلامی مزین و ملبس شده بود. زیرا کسی که او را با بهتان مورد ظلم قرار داده بود، با او دشمنی و کینه نورزیده او را آزاد نمود.

قضای حج عمره

بر اساس معاهدۀ صلح حدیبیه که میان مسلمانان و مشرکین مکه منعقد شده بود، مسلمانان باید یک سال بعد به زیارت حج عمره می رفتند که حالا زمان آن فرا رسیده بود. این حج عمره برای این که به عوض حجّی که سال پار باید انجام می شد، اداء گردیده. از این رو آن را "عمرة القضا" نامیدند.

وقتی ماه ذوالقعدۀ سال هفتم هجری فرا رسید؛ رسول الله (ﷺ) به همۀ کسانی که در صلح حدیبیه اشتراک نموده بودند، دستور دادند تا آمادۀ رفتن به حج عمره شوند. برای مردم نیز اطلاع داده شد که آماده گی خود را داشته باشند.

۱۱۷. ابن حجر، الإصابه، ج، ٤، ٣٤٧.

اعرابی که در آن وقت از اطرف و اکناف این شهر آمده بودند، به پیامبر (ﷺ) گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! به خدا سوگند ما نه مواد ارتزاقی یی داریم، و نه کسی را داریم که شکم ما را سیر کند.!"

رسول الله (ﷺ) برای اهالی مدینه دستور دادند تا برای نیازمندان و محتاجان برای رضای الله متعال صدقه دهند و از آنان مراقبت نمایند. آنان را هشدار داد که اگر از کمک به این نیازمندان دست بکشند، هلاک خواهند شد. مسلمانان مدینه نیز به رسول الله (ﷺ) گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! ما چه چیزی را برای آنان صدقه دهیم، چون خود نمی توانیم چیزی بیابیم؟"

فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) فرمودند:

"- هر آن چیزی که دارید! حتی به اندازۀ نیم یک خرما هم که باشد." (واقدی، ج، ۲، ۷۳۱-۷۳۲)

پیامبر (ﷺ) با دوهزار تن از اصحاب شان از مدینه به مقصد حج عمره بسوی مکه در حرکت شدند. رسول الله (ﷺ) در این سفر از اسباب جنگی، تعدادی مغفر، لباس زرهی، نیزه و به تعداد ۱۰۰ رأس اسپ نیز با خود گرفتند. اصحاب کرام (ﷺ) به پیامبر (ﷺ) گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! قریش شرط گذاشته بود که به جز اسلحۀ سفر، اسلحۀ دیگری با خود نیاوریم!"

رسول الله (ﷺ) در پاسخ فرمودند:

"- ما با این سلاح ها وارد حرم نمی شویم. این اسلحه ها تنها برای به مقصد دفاع در مقابل حملات احتمالی در نزدیکی های ما خواهد بود!" و دو صد شخص را به همراه این اسلحه ها در منطقه یی بنام "بطن یأجج" که از مکه ۳ میل فاصله داشت فرستاد. (واقدی، ج، ۲، ۷۳۳-۷۳۴)

پیامبر (ﷺ) در طول سفر به ابواء همان مکانی که مادرگرامی شان دفن بود، سر زدند و مزار مادرگرامی شان را زیارت نمودند. ایشان وقتی که مزار مادر شان را زیارت می نمودند، خاک قبر مادر شان را جمع و جور نمودند و گریستند. مسلمانان نیز با دیدن اشک های مبارک ایشان نتوانستند، جلو آب دیده گان خود را بگیرند. بعداً وقتی اصحاب کرام (رض) از پیامبر (ﷺ) دلیل این کار شان را جویا شدند. رسول معظم اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) فرمودند:

"- وقتی شفقت و مرحمت های مادرم به خاطرم رسید، گریستم." (ابن سعد، ج، ۱، ۱۱۶_۱۱۷)

با نزدیک شدن مسلمانان به مکه برای ادای حج عمره، مشرکین بر اساس پیمان صلح حدیبیه شهر مکه را به مدت سه روز تخلیه نمودند. آنان بر فراز کوه ها صعود نمودند و از آن جا به تماشای مسلمین نشستند؛ تا ببینند که آن ها چه خواهند کرد. مؤمنین که بعد از هفت سال توانسته بودند دوباره به دیدار مکه نائل آیند، با شور، شوق و هیجان بسیار همه با یک صدا تکبیر تلبیه را چنین سر دادند:

لَبّیکَ اَللّٰهُمَّ لَبّیک، لَبّیکَ لَا شَریکَ لَکَ لَبّیک،
اِنَّ الحَمدَ والنِّعمةَ لَکَ و المُلکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ

مشرکین شایعاتی را مبنی بر اینکه مسلمانان دچار مرض همام شده اند و از این رو به ضعف و سستی گراییده اند، پخش نموده بودند. پیامبر (ﷺ) نیز برای رد این ادعا و اثبات بطلان آن شایعه ها، به اصحاب شان دستور دادند تا بسوی مکه سریع و با شکوه و وقار حرکت نمایند.[۱۱۸] به این منظور خطاب به اصحاب شان چنین فرمودند:

"امروز رحمت خدا بر کسی باد که خود را بر قریشیان قوی و توانمند نشان می دهد! ..." (ابن هشام، ج، ۳، ۴۲۴_۴۲۵)

۱۱۸. بخاری، حج، ۵۵؛ مسلم، ۲٤۰؛ احمد، ج، ۱، ۳۰۵_۳۰٦.

مسلمانان بر وصف این که راه زیادی را از مدینه الی مکه که تقریبا ۴۰۰ کیلومتر فاصله داشت، با توجه به شروط سفر در آن زمان طی نموده بودند، خسته گی زیادی به تن داشتند. با آن هم از این دستور رسول الله (ﷺ) اطاعت نموده حج عمرهٔ شان را با نهایت شکوه، هیبت و قار انجام دادند. حتی در سه دور نخست طواف این حج مفتخرانه و با غرور گردش می نمودند.

مشرکین از بالای تپه ها، مسلمانان را نظارت می نمودند. این امکان وجود داشت که اگر از گردش و رفتار آنان اندکی هم سستی و ضعف مشاهده می نمودند، اندیشهٔ ضرر رسانیدن به آنان را در سر می پرورانیدند. اما آنان را دیدن شور و اشتیاق مسلمین در اثناء حج به ترس و لرز افتیدند. خود را باختند و گفتند:

"- آیا این ها همان هایی است که می گفتید آنان را بیماری همام ضعیف و کسل ساخته است؟! آنان نسبت به ما قویتر و با نشاط تر هستند!" (مسلم، حج، ۲۴۰)

بر علاوه در آن روز حضرت بلال (رض) بر بالای بام خانهٔ کعبه بر آمد و با آواز بلند آذان محمدی را به ترنم در آورد. حضرت بلال (رض) با آذانش خون را در رگان مسلمین به جوش آورد و پای دل مشرکین را از درون لرزاند.

پیامبر (ﷺ) هنگامی که با اصحاب شان در حال طواف خانهٔ کعبه بودند، حضرت عبدالله بن رواحه (رض) در جریان طواف شروع به خواندن شعر نمود. حضرت عمر (رض) برایش گفت:

"- آیا تو در حضور رسول الله (ﷺ) و در حرم الله متعال به خواندن این شعر ادامه می دهی؟"

حضرت رسول الله (ﷺ) به حضرت عمر (رض) فرمودند:

"- مانع او مشو! به خدایی که جانم در دستان اوست سوگند یاد می کنم که سخنان او تاثیر گذارتر از تیر هایی است که بر قریش باریده شود. ای ابن رواحه (رض) تو ادامه بده!"

بعد از آن رسول الله (ﷺ) به حضرت عبدالله بن رواحه (رض) فرمودند:
"- هیچ معبودی به جز الله متعال وجود ندارد. او خدای یکه و یگانه است. خدایی است که به عهدش وفا می نماید. او خدایی است که این بندهٔ عاجز و نا توانش را کمک نمود و عساکرش را قوت بخشید. تنها او خدایی است که قبایل گرد هم آمده و متفق شده {بر علیه مسلمانان} را پراکنده و متلاشی نمود!"

حضرت عبد الله بن رواحه (رض) وقتی به بیان این سخنان زبان گشود، سایر مسلمانان نیز شروع به تکرار سخنان او نمودند. (واقدی، ج، ۲، ۷۳۶؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۲۲-۱۲۳)

سه روز بعد وقتی مسلمین به مدینه باز گشتند، در چهره هر یکی از آنان نور متفاوتی دیده می شد. نخستین زیارت حج خانهٔ کعبه محقق شده بود. رویایی که یک سال قبل، پیامبر (ﷺ) آن را دیده و مژدهٔ آن را داده بودند، به حقیقت پیوسته بود. خداوند متعال مژدهٔ قریب الوقوع این فتح را توأم با اشاره به فتح خیبر در قرآن کریم چنین بیان نموده است:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿الفتح، ۲۷-۲۸﴾

ترجمه: "البته خدا صدق و حقیقت خواب رسولش را آشکار و محقق ساخت که در عالم رؤیا دید شما مؤمنان به خواست خدا البته به مسجد الحرام با دل آرام وارد شوید و سرهای تان را بتراشید و اعمال تقصیر بی ترس و هراس به جای آرید و خدا آنچه را {از مصالح صلح حدیبیه} که شما نمی دانستید، می دانست و قبل از آن {که فتح مکه کنید} فتح نزدیک است {مراد فتح حُدیبیه و خیبر} را مقرر داشت. او خدایی است که رسول خود را با هدایت {قرآن} و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و {بر حقیقت این سخن} گواهی خدا کافی است."

این حج عمرهٔ قضائی که پیامبر (ﷺ) با اصحاب شان انجام داده بودند، تأثیر بس شگرفی بر بلای قریشیان گذاشت. دیری نگذشته بود که از سران قریش فاتح سوریه حضرت خالد بن ولید (رض)، حضرت عثمان بن طلحه (رض) و فاتح مصر حضرت عبدالله بن عاص (رض) به کاروان مؤمنین پیوستند و ایمان آوردند.

هنگامی که پیامبر (ﷺ) از مکه خارج می شدند، اُمامه (رض) دختر حضرت حمزه به دنبال ایشان روان شدند و از عقب ایشان را چنین صدا زدند:

"- کایم کایم!"

حضرت علی کرم الله وجه از دست او گرفت و او را نزد حضرت فاطمه (رض) برد و برایش گفت:

"- دختر کاکایت را نزد خود بگیر!"

وقتی به مدینه رسیدند، میان حضرت علی، زید و جعفر (رض) در خصوص مراقبت از عمامه (رض) اختلاف پدید آمد.

حضرت علی کرم الله و جه می گفت:

"- او دختر کاکای من است!"

حضرت جعفر (رض) می گفت:

"- او هم دختر کاکای من است و هم چنان من شوهر خالهٔ او هستم!"

حضرت زید (رض) نیز می گفت:

"- او دختر برادر من است." {حضرت رسول الله (ﷺ) زید (رض) را با حضرت حمزه (رض) برادر خوانده اعلان نموده بود.}

رسول الله (ﷺ) دستور دادند که عمامه (رض) نزد خاله اش بماند و فرمودند:

"- خاله در مقام مادر قرار دارد!"

بعد رخ به سوی حضرت علی کرم الله وجه نمودند و فرمودند:

"- تو از من هستی و من از تو!"

بعد با نگاه کردن بسوی حضرت جعفر (رض) فرمودند:

"- از جهت فطرت و اخلاق بسیار به من شباهت داری؟"

بعد رخ بسوی حضرت زید (رض) کردند و فرمودند:

"- تو هم برادر و هم غلام آزاد کردهٔ ما هستی!"

پیامبر (ﷺ) با بیان این سخنان به صورت جداگانه به این ترتیب عطوفت و التفات نمودند: (بخاری، مغازی، ۴۳، اماره، ۳؛ مسلم، جهاد، ۹۰)

حضرت علی کرم الله وجه چنین نقل می نماید:

"وقتی پیامبر (ﷺ) به زید (رض) چنین التفات نمودند، او چنان خشنود شد که حتی از جا برخاست و بر بالای یک پا شروع به دور زدن در اطراف پیامبر (ﷺ) نمود. وقتی به جعفر (رض) نیز الطفات نمودند، او نیز در عقب زید (رض) به راه افتاد. وقتی به من نیز الطفات نمودند، من از خرسندی زیاد از عقب جعفر (رض) روی زانوی یک پا شروع به حرکت نمودم." (احمد، ج، ۱، ۱۰۸؛ واقدی، ج، ۲، ۷۳۹)

سال هشتم هجرت

وفات حضرت زینب (رض) دختر گرامی حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

قسمی که شرحش در صفحات قبلی گذشت، وقتی که حضرت زینب (رض) از مکه بسوی مدینه آورده می شدند، شترشان توسط خبار بن اسود و نافع بن عبد قیس متوحش گردانیده شد و بر اثر آن حضرت زینب (رض) از شتر بر بالای یک صخره افتیده بود. بعد از آن حادثه بیمار شد و دیگر صحت یاب نشد و در آغاز سال هشتم هجری دار فانی را وداع گفت. جسد مبارک او را حضرت اُم ایمن، از زنان انصار حضرت اُم عتیه (رض) از خانم های پیامبر (ﷺ) حضرت ام سلمه (رض) غسل دادند. در این اثناء بهترین عالم حضرت محمد مصطفی (ﷺ) نزد او رفتند و فرمودند:

"- برای شستن او از طرف راست و از اعضای وضوء آغاز نمایید! با آب سدر[119] به یکباره گی؛ سه، پنج ویا هفت بار و در صورت لزوم بیشتر از آن بشویید! در آخرین بار هنگام شستن به آبش کافور[120] بیندازید! وقتی کار غسل آن پایان یافت مرا خبر دهید!"

آنان بعد از فراغت از غسلِ حضرت زینب (رض)، حضرت رسول الله (ﷺ) را خبر دادند. رسول الله (ﷺ) تشریف آوردند و موهای حضرت زینب (رض) را شانه زدند و به سه قسمت تقسیم نمودند. هر قسمت آن را یک لول نمودند. دو لولهٔ آن از موهای دو طرف سر و یک لولهٔ آن از موهای قسمت پیش روی ایشان

---

۱۱۹. سدر (به کسر «س») که به فارسی به آن کُنار گویند، میوه یی است شبیه به آلوچه. گرم، خشک و قَابض است. برگ او را غسول و میوهٔ او را نبق می نامند. با برگ درختان سدر میت را غسل می دهند.

۱۲۰. کافور که جمع آن کوافیر و کوافر می باشد، گیاهی است، خوشبو که گلش مانند گل اقحوان است. بوی خوشی دارد. به هندی او را کبور گویند و آن صمغ درختی است که مُنبّت او بیشتر جزایر و سواحل می باشد.

تشکیل شده بود. وقتی شست و شوی جسد مبارک حضرت زینب (رض) کاملاً پایان یافت، حضرت رسول الله (ﷺ) پیشبندی را که هنگام غسل حضرت زینب (رض) بر تن کرده بود را به آنان دادند و فرمودند:

"- این را برای زینب (رض) لباس زیر پوشی بسازید!"[۱۲۱] (بخاری، جنائز، ۹، ۱۳، ۱۷؛ مسلم، جنائز، ۳۶)

رسول الله (ﷺ) بعد از ادای نماز جنازهٔ او با غم و اندوه وارد قبر او شدند. بعد از مدتی تأمل در آن قبر با خرسندی از قبر بیرون شدند و فرمودند:

"- با اندیشهٔ در بارهٔ ضعیفی حضرت زینب (رض)، برای خداوند متعال دعا نمودم، تا برای او عذاب و سختی قبر را آسان گرداند. خداوند متعال نیز این دعایم را اجابت نمود و عذاب قبر را برای او سهل نمود." (ابن اثیر، اُسد الغابه، ج، ۷، ۱۳۱)

سرّیهٔ مؤته؛ سرّیه یی که اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) با ایمان داری و رشادت شان در آن صفحات تاریخ را زرین نمودند.

این سرّیه در هشتم جماذی الاول سال هشتم هجری قمری مطابق به ماه اگوست سال ۶۲۹ به وقوع پیوسته است.

رسول الله (ﷺ) به قصد دعوت حکمرانان، والیان و پادشاهان، به دین اسلام سفیرانی را با نامه هایی می فرستاد. این سفیران اگر مورد تحقیر و تنبیه هم قرار می گرفتند، با پیروی از قاعدهٔ "حرمت سفیر محفوظ است و هیچگاهی مورد تهاجم قرار نمی گیرد." صحت و سلامت دوباره به مدینه بر می گشتند. اما با تأسف حال حضرت حارث بن عمیر (رض) که به حیث سفیر نزد حاکم بصره فرستاده شده بود، چنین نشد. وقتی حضرت حارث (رض) به مؤته رسید، شُرحبیل بن عَمر از امرای غسّانی راه او را می گیرد و از او در مورد این که او به

۱۲۱. کفن اصلی و مسنون برای مردان از سه قسمت تشکیل شده است. برای تکفین مردان ازار، لباس و روپوش عمومی کفن لازم است. کفن زنان از پنج پارچه یعنی ازار، لباس، چادر، کفن عمومی و یک پارچه یی که با آن سینه ها و شکم میت بسته می شود، تشکیل شده است.

کجا می رود، پرس و جویی انجام می دهد. وقتی حارث (رض) می گوید که او سفیر رسول الله (ﷺ) است و حامل پیام ایشان می باشد، شُرحبیل ظالم بدون در نظر داشت و رعایت حقوق سفیران که تحت هر گونه شرایطی از تعرض مصؤن می باشند، حضرت حارث (رض) را به شکل فجیعی به شهادت می رساند. (واقدی، ج، ۲، ۷۵۵؛ ابن قیم، ج، ۳، ۳۸۱)

شهادت حضرت حارث (رض) به این شکل رسول الله (ﷺ) را بسیار محزون و متألم ساخت. این عمل که دشمنی آشکارا با اسلام و مسلمانان بود و در ماهیت به معنی بی ارزش شمردن اسلام بود، خون را در رگان مسلمانان به جوش آورد. فوراً یک اردوی سه هزار نفری از مجاهدین آماده گردید. چون در غیر صورت بر آبروی دولت اسلامی لطمه وارد می شد و امکان داشت که منتج به نتایج نا مطلوبی شود.

رسول الله (ﷺ) برای نشان دادن اضمحلال تفاوت طبقاتیِ موجود در جامعه در زمان جاهلیت، غلام آزاد کرده اش، حضرت زید (رض) را بر بالای این اردوی سه هزار نفری به حیث فرمانده گماشتند و بعد چنین دستور فرمودند:

"- اگر در جنگ زید (رض) شهید شد، فرماندهی لشکر را جعفر (رض) به عهده بگیرد! اگر جعفر (رض) نیز شهید شد، در آن صورت عبدالله بن رواحه (رض) فرماندهی لشکر را عهده دار شود! اگر او هم به شهادت رسید در آن صورت مسلمانان با مشوره میان خود کسی را به حیث فرمانده خود بگمارند!..."

یک یهودی که این دستورات پیامبر (ﷺ) به گوشش رسیده بود، به زعم خود آن را یک اعلان مرگ تلقی نمود و نزد حضرت زید (رض) رفت و برایش گفت:

"- وصیت خود را بکن! اگر محمد (ﷺ) پیامبر باشد، در آن صورت تو دوباره نزد او بر نخواهی گشت! چون پیامبران بنی اسرائیل نیز وقتی که اسامی اشخاصی را می دادند، آنان از جنگ سالم بر نمی گشتند و کشته می شدند...!"

این خبر نه تنها این که حضرت زید (رض) را غمگین نساخت، بلکه او خشنود هم شد. (ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۲۳۸)

حضرت عبدالله بن رواحه (رض) بعد از اتمام آماده گی های جنگی برای سفر به جهاد، برای وداع و رفع حسرت دیدار پیامبر (ﷺ) آمد و گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ) برای من چیزی را توصیه نمایید که آن را حفظ نمایم."

پیامبر (ﷺ) برایش فرمودند:

"- تو فردا به سرزمینی خواهی رفت که در آن جا به الله متعال کمتر سجده می شود. در آن جا نماز ها و سجده ها را زیاد کن."

حضرت عبدالله بن رواحه (رض) گفت:

"- برایم اندکی دیگر هم نصیحت کنید."

حضرت رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- خداوند متعال را همیشه یاد کن! چون یاد خدا برای رسیدن به آرزویت تو را یاری خواهد کرد!" (واقدی، ج، ۲، ۷۵۸)

حضرت رسول الله (ﷺ) اردوی اسلام را در نقطهٔ "ثنية الوداع" که در بیرون از مدینه موقعیت داشت بدرقه نمودند و با دعاهای مبارک شان آنان را بسوی دشمن گسیل داشتند و به آنان امر فرمودند، تا جایی که حضرت حارث (رض) به شهادت رسیده است بروند و از کسانی که در آن جا هستند، بخواهند که اسلام بیاورند. در صورتی که آنان دعوت اسلام را رد نمودند، با استعانت از خداوند متعال با آنان وارد نبرد شوند. (ابن سعد، ج، ۲، ۱۲۸)

شُرحبیل ظالم که از حرکت سپاه اسلام بسویش مطلع شده بود، با همکاری بیزانس یک لشکر صد هزار نفری را آماده می سازد. یک لشکر صد هزار نفری از اعراب مسیحی نیز با آنان می پیوندد. (ابن هشام، ج، ۳، ۴۲۹)

سپاه اسلام از کثرت و ازدحام بیش از حد سپاه دشمن وقتی که وارد خاک سوریه شده بود، مطلع شدند. برای این که انتظار چنین حالتی را نداشتند و غیر مترقبه چنین حالتی واقع شده بود، میان خود به مشوره نشستند. تعدادی از آنان خواهان آن بودند که وضعیت را به سمع پیامبر (ﷺ) برسانند و نظر به دستورات

ایشان به پیش بروند. چون تعداد سربازان دشمن به اندازه غیر قابل مقایسه نسبت به تعداد مجاهدین مسلمان زیاد بود. چنان توازن تعداد جناحین متفاوت بود که تاریخ نظیر آن را ندیده بود. کمی مانده بود که آنان در خصوص مطلع ساختن پیامبر (ﷺ) از این موضوع به توافق برسند در این اثناء حضرت عبدالله بن رواحه (رض) به پا خاست و گفت:

"- آیا چیزی که حالا از آن امتناع می ورزیم، همان چیزی نیست که برای نیل به آن به راه افتیده بودیم؟ آیا ما با دشمن بر اساس کثرت و موازات افراد و یا فزونی قوت مان می جنگیم؟ نخیر! ما با قوت این دینی که خداوند متعال آن را برای ما ارزانی داشته است، می جنگیم! منتظر چه هستیم؟ دو نتیجه زیبا انتظار ما را دارد؟ یا شهادت یا غازی شدن و پیروزی!"

به این اساس در مورد جنگ با دشمن تصمیم اتخاذ شد و به راه شان به شدت ادامه دادند.

حضرت زید بن ارقم (رض) چنین نقل می کند:

"من یتیمی بودم که تحت تکفّل عبدالله بن رواحه (رض) به بار آمده بودم. او هنگام شرکت در این سریه (سریهٔ مؤته) مرا نیز در پشت شترش سوار نموده بود. شب وقتی می رفتیم شنیدم که ابیاتی به این معانی زمزمه می نمود:

'ـ ای شترم! اگر من و بارم را چهار منزل دیگر نیز بعد از رسیدن بر سر آن چاهِ ریگزار، حمل کنی؟ دیگر تو را به هیچ سفری نخواهم برد. تو بدون صاحب و آزاد گذاشته خواهی شد! من نزد خانوده ام بر نخواهم گشت! آرزوی آن را دارم که شهید شوم! مسلمانان آمدند و مرا به شکل ابدی در خاک های شام با اشتیاق خودم رها نمودند. دیگر پروای درختان خرمایی را ندارم که با آب باران آبیاری شده، سیراب شده و خرماهایش بیرون زده است!'

با شنیدن این شعر اشک از چشمانم جاری شد. حضرت عبدالله بن رواحه (رض) وقتی این حالت مرا دید، با شلاقی که در دست داشت به بدن من تماس گرفت و برایم گفت:

‘ـ ای شوخ! این که خداوند متعال برای من شهادت نصیب نماید و تو نیز به صورت آسوده با لوازم مان بالای شتر بنشینی و بر بگردی، برایت چه ضرری خواهد کرد؟ من نیز به این ترتیب از درد، رنج و غم های این دنیا نجات خواهم یافت.’

شب هنگام از شتر فرود آمد و دو رکعت نماز کرد. بعد از ختم نماز دعای طویلی نمود و گفت:

‘ـ این بار انشا الله شهادت نصیب من خواهد شد.’ (ص، ابن هشام، ج، ۳، ۴۳۱ـ۴۳۲؛ واقدی، ج، ۲، ۷۵۹)

در قریهٔ مؤته سپاه اسلام که در مقایسه با لشکر عظیم دشمن مشتی بیش نبوده، و تحت قیادت و فرماندهی حضرت زید (رض) قرار داشتند، بر دشمن هجوم آوردند. دل باخته گان توحید حالا نیز صفت "کسانی که جان های شان را در راه خدا نثار می کنند." را کمائی می نمودند. هنگامی که آتش جنگ به خوبی شعله ور شده بود، نور چشم رسول الله (ﷺ) و یکی از نخستین هشت مسلمان مکه، فرمانده سپاه، حضرت زید (رض) بر اثر نیزه های دشمن به شهادت رسید.

بر اساس دستور رسول الله (ﷺ) بیرق را فوراً حضرت جعفر (رض) به دست گرفت. او نیز دلیرانه چون موج خروشان بر صفوف دشمن تازید و بر اثر ضربات شمشیر دشمنان دستانش قطع گردید. برای این که پرچم رسول الله (ﷺ) بر زمین نیفتد، تلاش نمود که آن را با دستان مقطوعش بر سینه بچسپاند و آن را برافراشته نگهدارد. بعد از مدتی نیز به شهادت رسید. حضرت جعفر (رض) نیز مست و سرخوش محبت الله و رسولش بود. چون او با دادن جانش در این راه رضای الله متعالَ را کمائی نموده بود.

نوبت به حضرت عبدالله بن رواحه (رض) رسید. او نیز با بر داشتن پرچم رسول الله (ﷺ) چون خنجری بر سینهٔ صفوف دشمن زد و آنان را متلاطم نمود. برای این که نفسش او را مشغول نسازد، برای کسانی که در اطرافش بود، وصیتش را چنین بیان نمود:

"- شما شاهد باشید که تمامی اموالم را که در مدینه هست به بیت المال می بخشم!"

بعد تا شهادتش قهرمانانه رزمید و به شهادت رسید. بعد از شهادت حضرت عبدالله بن رواحه (رض) حضرت خالد بن ولید (رض) که تازه مسلمان شده بود و برای نخستین بار با مسلمانان در جهاد شرکت نمود بود، پرچم را به دست گرفت و به نبرد ادامه داد. تعداد اندکی از اصحاب رسول الله (ﷺ) در مقابل سپاه عظیم و سیل آسایی از مشرکین که چون مور و ملخ زیاد بودند، با ایمان و عقیدهٔ راسخ از خود مقاومت نشان دادند.

در این هنگام پیامبر (ﷺ) در حالی که در مدینه بودند، حادثه را صفحه به صفحه و گام به گام برای اصحاب کرام شان نقل می نمودند. مناظرِ میدان حرب در پیش چشمان شان هویدا بود. شهادت هایی را که در آن جا پی در پی به وقوع می پیوست، چنین با غم و اندوه بیان می نمودند:

"زید بن حارثه (رض) پرچم را به دست گرفت. شیطان فوراً نزد او آمد. زنده گی و دنیا را در چشمان او زیبا و مرگ را در نظرش ناخوش آیند جلوه داد. زید نیز برایش گفت:

'ـ این لحظه یی است که ایمان را در قلوب مؤمنین نهادینه می سازد! و تو می خواهی که برای من دنیا را عزیز و دلپسند نشان دهی!'

چنین گفت و به پیش قدم نهاد. جنگید و نهایت به شهادت رسید. برای او از خداوند متعال عفو و مغفرت طلب کنید."

بعد به سخنان شان چنین ادامه دادند:

"او فعلاً داخل جنت شد و در آن جا مشغول گشت زدن می باشد! بعد پرچم را حضرت جعفر (رض) به دست گرفت. شیطان فوراً نزد او نیز رفت. خواست در نظر او دنیا را زیبا و عزیز و مرگ را زشت و نا پسند نشان دهد. جعفر (رض) نیز برایش گفت:

'ـ این لحظه، لحظه یی است که ایمان را در قلوب مؤمنین نهادینه می سازد.'

این را گفت و به جلو گام نهاد. بر اردوی دشمن تاخت و نهایت به شهادت رسید. من به شهادت او شاهدی می دهم."[۱۲۲]

بعداً فرمودند:

"به خاطر برادر تان از خداوند متعال طالب مغفرت شوید. او به عنوان شهید وارد جنت شد و حالا در جنت با دو بالی از یاقوت هر طوری که می خواهد، پرواز می نماید."

رسول الله (ﷺ) بعد از آن فرمودند:

"- پرچم را بعد از جعفر (رض) عبدالله بن رواحه (رض) بدست گرفت!" ایشان بعد از بیان این سخن اندکی خاموش ماندند. رخسار مردم انصار زرد و دگرگون گشت. آنان با دیدن خاموشی پیامبر (ﷺ) این اندیشه در ذهن شان خطور نمود که شاید خدای نا خواسته از عبدالله بن رواحه (رض) خطایی سرزده است که مورد پسند رسول الله (ﷺ) نمی باشد. در آن هنگام حضرت عبدالله بن رواحه (رض) از طرفی با برداشتن پرچم اسلام و سوار شدن بر اسپش بسوی دشمن می شتافت و از طرفی برای به زانو در آوردن نفسش تلاش می ورزید.

"- ای نفسم! من سوگند یاد نمودم که تو را در برابر خودم به زانو در خواهم آورد. یا خودت به این کار راضی خواهی شد و یا این که تو را به زور وادار به این کار خواهم کرد! می بینم از جنت چندان خوشت نمی آید! تو به جز از این که به مثابه یک قطرۀ آب در کرباس بدن باشی چیز دیگری نیستی؟ ای نفسم! اگر تو حالا کشته نشوی؟ نمی میری؟ اگر کاری را که آن دو شخص کرد تو هم آن را بکنی و شهادت را قبول نمایی، در آن صورت کار درستی انجام داده یی! اگر تأخیر نمایی بدبخت خواهی شد!"

---

۱۲۲. حضرت عبدالله بن عمر (رض) چنین می گوید:"جعفر (رض) را جستجو کردیم. او را در میان شهدا یافتیم. در آن حال در سمت راست او به تعداد بیشتر از ۹۰ محل زخم شمشیر و نیزه را شمردیم. هیچ یکی از این زخم ها نیز در سمت عقب او نبود." (بخاری، مغازی، ۴۴) وقتی حضرت جعفر (رض) به شهادت رسید، ۳۳ سال سن داشت. (ابن هشام، ج، ۴۳۴) یعنی او هنگامی که به حبشه هجرت نموده بود و با جسارت و وقار در برابر نجاشی سخن گفته بود، یک جوان ۱۷ ساله بود.

در این اثناء حضرت عبدالله بن رواحه (رض) که از ناحیۀ انگشت زخم برداشته بود، از اسپش فرود آمد و انگشتش را زیر پایش گذاشت و شعری را به این معنی به خوانش گرفت:

"- آیا تو تنها یک انگشت خونین نیستی؟ به این واقعه نیز بر اساس قضای الهی مواجه شده یی!" بعد دستش را به شدت به طرف خود کشید و انگشتش را که به آن آویزان بود، از آن جدا نمود. بعد از آن نیز به جنگیدن ادامه داد. او از طرفی مشغول جهاد اصغر با دشمن و از طرف دیگر به جهاد اکبر در مقابل نفسش می پرداخت و می گفت:

"- اِی نفسم! اگر نگرانی تو ناشی از محرومیت از خانمت باشد، پس بگیر او را فعلاً سه طلاق نمودم. اگر دوری از غلامانت باشد، پس همه آن ها را آزاد نمودم. ویا اگر ترس و اضطراب تو ناشی از محروم ماندن از باغ و راغت باشد؛ پس همۀ آن ها را نیز در راه خدا انفاق نمودم."

پیامبر (ﷺ) به بیان صحنه های نبرد چنین ادامه دادند:

"حضرت عبدالله بن رواحه (رض) با جسارت و وقار کامل در حالی که پرچم اسلام را در دست داشت، با دشمن جنگید و به شهادت رسید و معترضانه وارد بهشت گردید. برای او نیز از خداوند متعال عفو و مغفرت طلب نمایید!"

جملۀ وارد شدن اعتراض آمیز عبدالله بن رواحه (رض) برای مردم انصار سنگینی نمود. از این رو از پیامبر (ﷺ) پرسیدند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! او چه اعتراضی داشت؟"

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- او بعد از این که زخم خورد از نبرد با دشمن دست برداشت. بعد نفسش را تأدیب نمود و با جسارت کامل به شهادت رسید و وارد بهشت گردید. همۀ آنان برایم در جنت در حالی که بر بالای تخت ها نشسته بودند، نشان داده شد. دیدم که تخت عبدالله نسبت به تخت های دوستانش در مقامی پایین تر موقعیت داشت و کج بود. وقتی دلیلش را پرسیدم برایم گفته شد:

'ـ عبدالله (رض) وقتی بسوی جنگ می رفت. کمی تردد و شبهه از سر گذرانید و بعد وارد نبرد شد.'"

با آن هم شهادت و ورود دخول حضرت عبدالله بن رواحه (رض) به بهشت انصار را خشنود و قلوب آنان را مملو از شادی و نشاط نمود.

حزن و اندوه حضرت رسول الله (ﷺ) که ناقل این صحنه ها و حالات بود، بیشتر افزایش یافت؛ تا آن جا که اشک از چشمان مبارک شان چون دانه های مروارید جاری شد. بعد از آن جناب رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"فعلاً پرچم را یکی از شمشیرداران الله به دست گرفت. خداوند متعال در نتیجه پیروزی را نصیب مجاهدین نمود." (بخاری، مغازی، ۴۴؛ احمد، ۵، ۲۹۹؛ ج، ۳، ۱۱۳؛ ابن هشام، ج، ۳، ۴۳۳_۴۳۶؛ واقدی، ج، ۲، ۷۶۲؛ ابن سعد، ج، ۳، ۴۶، ۵۳۰؛ ابن اثیر، اُسد الغابه، ج، ۳، ۲۳۷)

بعداً ایشان با چشمانی پر از اشک دست دعا بسوی درگاه الهی بلند نمودند و چنین التجا نمودند:

"پروردگارا! خالد (رض) شمشیری از شمشیر های توست. تو برایش کامیابی و مؤفقیت را احسان نما!" (احمد، ج، ۵، ۲۹۹)

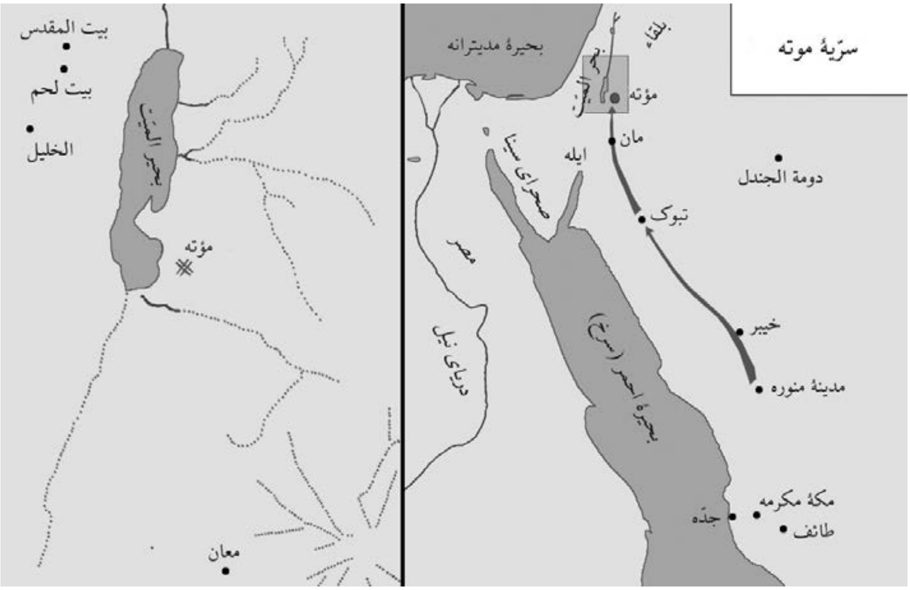

نبوغ حضرت خالد بن ولید (رض) در فرماندهی سپاه

حضرت خالد بن ولید (رض) تا هنگام غروب و عقب نشینی صفوف جناحین، جنگ را به بهترین شکل مدیریت نمود. شب هنگام نیز تمامی تنظیمات جنگی را تغییر داد. سپاهیانی را که در سمت راست سپاه اسلام می جنگیدند، به سمت چپ و کسانی را که در ست چپ بودند، به سمت راست گماشت. آنانی را که در سمت جلو سپاه به نبرد می پرداختند به عقب برد و کسانی را که در آخر لشکر می رزمیدند به قسمت جلو سپاه جاگزین نمود. فردای آن روز دشمن با دیدن این تکتیک متعجب و سراسیمه شدند. آنان وقتی در اثنای جنگ با چهره ها و افراد جدید مواجه شدند، گمان نمودن که نیروی تقویتی و تازه به مسلمانان رسیده است و متردد شدند. شمشیر خدا حضرت خالد بن ولید (رض) نیز از این تردد به بهترین وجه استفاده نمود و تهاجم شدیدی بر دشمن وارد نمود. نیرو های دشمن که انتظار چنین حمله یی را نداشتن، نتوانستن که در مقابل این حملهٔ قهرمانهٔ سیل آسای ایمان مقاومت نمایند. نشانه های پراگنده گی و متلاشی شدن در میان شان آشکار گردید. نهایت سپاه دشمن به قصد تدبیر مجبور به عقب نشینی گردیدند.

در آن روز هنگام جنگ نُه شمشیر به دست حضرت خالد بن ولید (رض) شکست. او بعد از عقب نشینی دشمن بدون این که دشمن احساس کند، سپاه اسلام را به عقب کشید. این مانور سیاسی دومین حرکتی بود که ادعای نبوغ نظامی در مورد او را به کرسی می نشاند. به این ترتیب دو سپاه بدون این که یک دیگر شان را مغلوب نموده باشند، عقب نشینی کرده بودند. حضرت خالد (رض) بدون دادن ضایعات بیشتر سپاه را به مدینه آورد. تعداد اصحابی که در طی هفت روز شهید شده بودند، به ۱۴ نفر می رسید. بر عکس اما تعداد کشته های سپاه دشمن به مراتب زیاد بود. لشکر اسلام با خود کم و بیش غنائم نیز آورده بود. (واقدی، ج، ۲، ۷۶۴، ۷۶۸؛ ابن سعد، ج، ۳، ۴۰۷)

پیامبر (ﷺ) هنگامی که خبر نزدیک شدن سپاه به مدینه را شنیدند، خطاب به مسلمانان فرمودند:

"- جمع شوید و برادران تان را پیشواز بگیرید!"

در حالی که آن روز، روز بسیار گرمی بود، با آن هم همهٔ مسلمانان گرد هم آمدند. رسول الله (ﷺ) نیز بر مرکب شان سوار شدند و به پیشواز مجاهدین بر آمدند. وقتی کودکان نیز از عقب ایشان روانه شدند. رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- کودکان را نیز بر مرکب های تان سوار کنید! پسر جعفر (رض) را به من بدهید!" عبدالله پسر حضرت جعفر (رض) را گرفت و بر پیشروی خود نشاندند و مجاهدین را به این شکل پیشواز و خوش آمد گویی نمودند. (احمد، ج، ۵، ۲۹۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۲۴۴)

در این جنگ یک لشکر کوچک (از لحاظ کمّی) در دل یک سپاه عظیم ترس و رعب شدیدی ایجاد نموده بود. این حقیقتی که خداوند متعال به آن اشاره نموده بود، محقق شد:

... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ﴿البقره، ۲۴۹﴾

ترجمه: "... آنان که به لقاء رحمت خدا و ثواب آخرت معتقد بودند، {ثابت قدم مانده} گفتند: چه بسیار شده که گروهی اندک به یاری خدا بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا با صابران است."

سرّیه مؤته نخستین حربی بود که با مسحیان اهل کتاب انجام شد. یک سپاه ۳۰ هزار نفری مؤفق به شکست، یک لشکر باطل که متشکل از ۱۰۰ و یا ۲۰۰ هزار نفر بود، شدند.

اسماء بنت عُمیس (رض) خانم حضرت جعفر (رض) می گوید:

"وقتی حضرت جعفر (رض) و دوستانش به شهادت رسید، رسول الله (ﷺ) نزد ما آمد. آن روز چهل پوست را پاک کرده بودم. بعد از این که خمیر نان خود را آماده نمودم، روی کودکانم را شسته و موهای شان را شانه زدم. رسول الله (ﷺ) برایم فرمودند:

‘ـ ای اسماء! فرزندان جعفر (رض) کجاست؟’

بعد آنان را به آغوش کشید، بوسید و بو کرد. در این اثناء اشک از چشمان شان جاری شد.

من از ایشان پرسیدم:

‘ـ پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله (ﷺ)! چرا گریه می کنی؟ چرا با فرزندانم همچون یتیمان معامله می کنی؟ یا این که از جعفر (رض) و دوستانش خبر ناخوشی آمده است؟’

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

‘ـ بلی! آنان امروز به شهادت رسیدند!’

من با گفتن:

‘ـ واه شوهرم! واه جعفرم! ... ’ نوحه سر دادم.

رسول الله (ﷺ) از جا برخاستند و نزد دخترشان حضرت فاطمه (رض) رفتند و فرمودند:

‘ـ برای خانوادۀ حضرت جعفر (رض) غذا بپزید! آنان امروز با غمی که بر بالای ایشان سایه انداخته است، مشغول می باشند.’

برای خانوادۀ حضرت جعفر (رض) سه روز غذا بردند. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) تا سه روز به خانۀ حضرت جعفر (رض) سر نزدند. آنان را به حال خود شان گذاشتند. بعد نزد شان رفتند و فرمودند:

"- برای برادرم جعفر دیگر گریه نکنید! از امروز به بعد مراقبت از فرزندان برادرم به عهدۀ من می باشد."

عبدالله (رض) فرزند حضرت جعفر (رض) چنین نقل می کند: "رسول الله (ﷺ) ما را همچون چوچه های پرنده گان به لانۀ خود شان انتقال دادند و فرمودند:

"- برایم یک سلمان بیاورید!"

سلمان آمد و موهای مان را تراش نمود. رسول الله (ﷺ) دستان مبارک شان را بلند نمودند و چنین دعا کردند:

"پروردگارا! برای افراد خانوادهٔ جعفر (رض) خودت یاری نما! دست عبدالله را در تجارت پر برکت نما!" ایشان این دعا را سه مرتبه تکرار نمودند.

بعد مادر مان آمد و این موضوع را برای او گفتم؛ او بسیار خورسند شد. رسول الله (ﷺ) به مادرم فرمودند:

"- تو در مورد خورد و نوش این کودکان هیچ نگران نباش! من هم در دنیا و هم در آخرت ولی آنان هستم!" (احمد، ج، ۱، ۲۰۴ـ۲۰۵؛ ابوداود، ترجّل، ۴۱۹۲/۱۳؛ ابن هشام، ج، ۳، ۴۳۶؛ واقدی، ج، ۲، ۷۶۶؛ ابن سعد، ج، ۴، ۳۷)

فتح مکه

مکه در ۱۹ هم رمضان سال هشتم هجری قمری مصادف به ۱۰ هم جنوری سال ۶۳۰ میلادی فتح گردید. بر اساس پیمان صلح حدیبیه که میان مسلمانان مدینه و مشرکین مکه منعقد شده بود، مدت این صلح ده سال بود. اما مشرکین با گذشت هر روز از انتشار دین اسلام در سراسر شبه جزیرهٔ عربستان نا راحت می شدند. از این رو آهسته آهسته به بی حرمتی و زیر پا نمودن ماده ها و مفادات پیمان نامه آغاز کردند. ۱۷ و یا ۱۸ ماه از پیمان نامهٔ صلح حدیبیه نگذشته بود که مشرکین قریش قبیلهٔ بنی بکر را که با آنان همسو و یکدست بودند، تحریک و تشویق نمودند، تا بر قبیلهٔ بنی خزاعه مسلمان حمله کنند. تعدادی از مشرکین مکه خود نیز در این جنایت فجیع با قبیلهٔ بنی بکر همراه شدند. (ص، ابن هشام، ج، ۴، ۴؛ بیهقی، دلائل، ج، ۵، ۶)

قبیلهٔ بنی خزاعه که متعلق به پیامبر (ﷺ) و مسلمانان بود، در اثنای ادای نماز از طرف مشرکین مورد حملهٔ قرار گرفتند و با قتل عام در هنگام اداء نماز به شهادت رسیدند. در حالی که تعدادی از آنان در سجده، رکوع، قیام و قعده بودند. حتی تعدادی از آنان که به حرم پناه برده بودند، قریش و بنی بکر بدون

احترام به حریم حرم و شکستن قانون حرم، آنان را به قتل رسانیدند. از این وضعیت فوراً پیامبر (ﷺ) را مطلع شدند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۱؛ واقدی، ج، ۲، ۷۸۳)

برای فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) این خبر دردناک و جانگداز را حضرت عمرو بن سالم (رض) رسانید. ایشان هنگام شنیدن این واقعه نتوانستند جلو اشک های چشمان شان را بگیرد و اشک های شان چون دانه های مروارید رخسار مبارک بهترین عالم حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را تر نمود. سلطان انبیاء بهترین عالم حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بسیار محزون و متألم گشته بودند. ایشان برای صحابی داغدار شان، حضرت عمرو بن سالم (رض) به هدف تسلی خاطر چنین فرمودند:

"- ای عمرو (رض)! خداوند تو را مدد نمود!" (ابن هشام، ج، ۴، ۱۲؛ واقدی، ج، ۲، ۷۸۴-۷۸۵)

رسول الله (ﷺ) بر خلاف آن ظلمی که مشرکین مکه بر قبیلهٔ بنی خزاعهٔ مسلمان روا داشته بودند، با تحمل و مدارا و در نظر داشت پیمان نامهٔ صلح فی مابین شان، سفیری بسوی آنان فرستاد. چون آنان به شکل بسیار صریح و قاطع پیمان نامهٔ صلح حدیبیه را زیر پا نموده بودند. به این اساس مشرکین مکه باید خون بهای مقتولین قبیلهٔ خزالیان را می پرداختند و یا این که از حمایهٔ قبیلهٔ بنی بکر دست می کشیدند و یا این که با امتناع از این هر دو حالت پیمان نامهٔ صلح حدیبیه را هیچ شمرده، سبب انحلال آن می گردیدند.

مشرکین جنایت کار که چشم های شان پر از خون، کینه و نفرت شده بود، از میان این سه پیشنهادی که پیامبر (ﷺ) آن را توصیه نموده بودند، با انتخاب مادهٔ سوم آن، پیمان نامهٔ صلح حدیبیه را رسماً منحل نمودند.[۱۲۳] در حالی که این کار آنان به معنی دعوت مسلمین برای فتح مکه بود.

از انحلال این پیمان نامه کمی نگذشته بود که عقل مشرکین بر سرشان باز گشت، اما دیگر کار از کار گذشته بود، و پیمان نامهٔ صلح حدیبیه توسط طرفین رسماً منحل اعلان شده بود. ابوسفیان رئیس مشرکین قریش برای سر و سامان

۱۲۳. واقدی، ج، ۲، ۷۸۷.

دادن افتضاحی که به میان آورده بودند، راه مدینه را در پیش گرفت. رسول الله (ﷺ) خروج ابو سفیان از مکه و روانه شدن او بسوی مدینه به مقصد تجدید پیمان صلح را به واسطهٔ وحی مطلع می شوند و در آن لحظه به اصحاب کرام شان این موضوع را خبر می دهند.[۱۲۴] هیچ یکی از مسلمین مدینه که به سبب این جنایت فجیع و ظالمانه مشرکین در غم و ماتم فرو رفته بودند، به ابو سفیان روی خوش نشان ندادند. آنان از او و مشرکین مکه چنان ناخشنود بودند که حتی اُم المؤمنین حضرت اُم حبیبهٔ (رض) که دختر ابوسفیان نیز بود، وقتی او به خانهٔ دخترش رفت و خواست، بنشیند، اُم حبیبهٔ (رض) توشک را از زیر پایش بر داشت. ابوسفیان متعجب شد و با حیرت پرسید:

"- دخترم! آیا توشک را لایق من ندانستی و یا این که من را لایق توشک؟"

اُم المؤمنین حضرت اُم حبیبهٔ (رض) که محو محبت رسول الله (ﷺ) بود، چنین پاسخ داد:

"- این توشک متعلق به حضرت پیامبر (ﷺ) می باشد. از این رو تو به عنوان یک مشرک نجس، شایستهٔ نشستن بر بالای آن نیستی؟"

ابوسفیان در مقابل این پاسخی که شنیده بود، بسیار حیرت نمود و گفت:

"- دخترم! از زمانی که تو از نزد ما جدا شدی، بسیار متفاوت شده یی!"

اُم حبیبه (رض) چنین گفت:

"- نخیر! خداوند متعال مرا با نور اسلام مشرف گردانید!"

و به این ترتیب برتری و متعالی بودن ایمان را نسبت به هر چیز دیگر به پدرش، خاطر نشان ساخت. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۲-۱۳)

ابو سفیان در مقابل این رفتار مسلمین که همهٔ شان به شمول پیامبر (ﷺ) به صورت یک دست به او روی خوش نشان نداده بودند، به ناچار بدون هیچ دست آوردی به مکه برگشت. او که با عاجزی و بیچاره گی به مکه برگشته بود، برای کسانی که اطراف او را به مقصد شنیدن خبر خوشی گرد کرده بودند، آنان را از

۱۲۴. ابن هشام، ج، ۴، ۱۲.

عدم امکان انقعاد پیمان صلح دو باره، با خبر ساخت. او هنگامی که این خبر را برای آنان نقل می نمود، نتوانست حیرت و تعجب خود را باز دارد و گفت:

"- من از نزد قومی که قلوب همهٔ شان بر بالای یک قلب استوار است، می آیم. به خدا سوگند من با هر کدامی از آنان اعم از خورد و بزرگ، زن و مرد که آرزوی همکاری و نفع بردن از آن را داشتم، صحبت نمودم، اما به هیچ نتیجه یی دست نیافتم." (عبدالرزاق، ج، ۵، ۳۷۵)

در این هنگام حضرت پیامبر (ﷺ) دستور دادند تا برای حرکت بسوی مکه آماده شوند. قبایل نزدیک را به مدینه فرا خواندند و به قبائل دور دستور فرمودند تا در جاهای موجود شان آماده باشند و انتظار رسیدن سپاه را بکشند. هنگامی که سپاه مسلمین بدانجا رسید به سپاه ملحق شوند. همهٔ این فعالیت ها به صورت بسیار خفیه انجام می شد. رسول الله (ﷺ) نیز برای این که خبرچینان مشرکین از این موضوع مطلع نشوند و اذهان شان را به سمت دیگر منحرف نموده باشند، یک واحد نظامی را به مناطق سوریه فرستادند. از این جهت نیز همهٔ اطراف مدینه را با جدیت مورد بررسی و کنترول قرار داده بودند. ایشان به کمک الله متعال مصمم به تحقق این فتح بزرگ بدون ریخته شدن هیچ خونی بودند. از این رو برای نیل به این هدف تدابیر و طرح های زیادی را اتخاذ نموده بودند:

ایشان قبل از همه وقتی برای اصحاب شان دستور دادند تا آمادهٔ حرکت شوند، مسیر و حرکت را مخفی داشتند و آشکار ننمودند.[۱۲۵] حتی نزدیک ترین دوست و همرازش حضرت ابوبکر (رض) نیز از موقعیت و مکان نهایی سفر اطلاعی نداشت. چون او برای دانستن این مطلب از دخترش حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) که زوجهٔ مبارک حضرت محمد (ﷺ) نیز بود، جویای موضوع می شود. حضرت عایشه (رض) نیز برایش گفته بود:

"- نمی دانم! شاید که به بنی سلیم یا بنی سقیفه و یا این که می خواهد به بنی هوازن برود!" (ابن هشام، ج، ۴، ۱۴)

۱۲۵. ابن سعد، ج، ۲، ١٣٤.

رسول الله (ﷺ) باز هم برای این که این فتح بدون هیچ گونه درگیری یی به وقوع بپیوندد و اهل مکه نتوانند برای جنگ آماده شوند و این فتح به آرامش و صلح محقق شود، همهٔ راه های واصله به مدینه را با گذاشتن بازرسان مسدود نموده بودند. تا این که هیچ گونه خبر و جاسوسی نتواند به مکه این خبر را برساند و چنین دعا نموده بودند:

"- پرودگارا! تا هنگامی که ناگهانی به سرزمین شان نرفته ایم، جاسوسان و خبرچینان قریش را باز دار. آنان را نابینا و نا شنوا بساز. چشمان قریشیان را ببند، تا مرا به یکباره و ناگهانی در مقابل خود ببینند." (ابن هشام، ج، ۴، ۱۴)

وقتی پیامبر (ﷺ) از مدینه حرکت نمودند، باز هم برای این که قریشیان را اغفال و متعجب نموده باشند، بر عکس استقامت سفر حرکت نمودند. به قبایل اطراف مدینه که در قسمت خلاف مسیر حرکت موقعیت داشت، سر زدند و با حرکت در مسیری مدور شک و شبهۀ قریشیان را بیشتر نمودند و آنان را در موضوع هدف نهایی حرکت شان در هاله یی از ابهام و تردید قرار دادند. هم چنان وقتی به مکه نزدیک شدند، شب هنگام از هر یکی از مجاهدین خواستند که آتشی بیفروزند، تا با بیشتر نشان دادن تعداد مجاهدین مسلمان آنان را تحت تأثیر بیشتری قرار دهند. این عمل را نیز ایشان به مقصد متذکرۀ فوق انجام دادند.[۱۲۶] هم چنان با نبستن احرام در ذو الحُلیفه که محل میقات (وعده گاه) بود، به مخفی نگهداشتن مسیر هدف نهایی سفرشان، ادامه دادند.[۱۲۷]

رسول الله (ﷺ) هنگامی که قدرت و نیروی لازم را به دست آورده بودند، این قوت و قدرت را در راه کشتن انسان ها و تصاحب سرزمین های شان نه، بلکه آن را در راه گشایش قلوب، هدایت و رسیدن آنان به سعادت حقیقی مورد استفاده قرار داده اند. زیرا ایشان پیامبری بودند که برای عالمیان به عنوان پیامبر رحمت فرستاده شده بودند.

۱۲۶. حمید الله، ج، ۱، ۲۶۴-۲۶۵.
۱۲۷. نبی بوزکورت، دایرۀ المعارف اسلام، «مکه» ج، ۲۸، ۵۵۷.

خداوند متعال این درک و احساس مسلمانان را در خصوص جنگ و صلح در این آیۀ کریمه چنین بیان فرموده است:

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَللهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ﴾ ﴿الحج، ۴۱﴾

ترجمه:"{آنان که خدا را یاری می کنند،} آن هایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می دارند، زکات می دهند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و {از هیچ کس به جز خدا نمی ترسند چون می دانند که} عاقبت کار ها به دست خداست!"

در حالی که همۀ اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) این پنهان کاری را رعایت می نمودند، یکی از غازیان غزوۀ بدر بنام حاطب بن أبی بلتعه (رض)، مکتوبی که به نحوی اطلاع دهندۀ این موضوع بود، می نویسد و به وسیلۀ یک زن بسوی مکه می فرستند. رسول الله (ﷺ) از راه وحی از این موضوع مطلع می شوند. با بیان مکان آن زن، حضرت علی، زبیر و مقداد (رض) را مؤظف می نمایند که آن زن را گرفتار و به نزد آنان بیاورند. آن زن در محلی که رسول الله (ﷺ) بیان نموده بودند، گرفتار شد. مکتوبی را که با خود حمل می نمود، از او گرفتند و آن را به رسول الله (ﷺ) دادند. در مکتوب چنین نوشته شده بود:

"ای قریش! رسول خدا (ﷺ) بسوی شما با چنان سپاهی عظیم و خوفناک در حال آمدن است که این اردو به همان اندازه یی که مثل سیاهی شب خوفناک است، به همان شکل مثل سیل خروشان، روان خواهد شد. به خدا سوگند یاد می کنم که اگر او به تنهایی خود نیز بسوی شما بیاید، خداوند متعال او را غالب خواهد ساخت و وعده اش را کامل خواهد نمود. از همین حالا به خود چاره یی بیندیشید!"(ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۲۷)

در اصل بیانات مندرج در نامه نه مخالف حقیقت بود و نه خیانت را در خود جا می داد. تنها به وسیلۀ این خبر موضوعی که باید مخفی نگهداشته می

شد، برای دشمن اطلاع داده می شد. از این رو حضرت پیامبر (ﷺ)، حاطب بن أبی بلتعه (رض) را که فاعل این کار بود، فورا نزد خود خواست و از او پرسید:

"- ای حاطب! چرا این کار را کردی؟"

حاطب (رض) که از غازیان غزوهٔ بدر بود، با ندامت و سر افگنده گی در حضور پیامبر (ﷺ) به ایشان گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! مهاجرینی که در نزد تان است، در مکه کسانی را دارند که از خانواده ها، مال و ملک شان حفاظت کنند. اما من هیچ کسی را ندارم که از خانواده ام محافظت کند. من با این مکتوب خواستم که هم آنان را منت گذار خود سازم و هم افراد خانواده و فرزندانم را محافظت کنم. به جز این اندیشهٔ دیگری در سر نداشتم و من جاسوس آنان نیستم. هم چنان من به جز این عملی هم انجام نداده ام که از دینم برگشته باشم و بعد از این که اسلام آوردم هرگز به کفر و شرک رضایت نشان نداده ام. به خدا سوگند که ایمانم نسبت به الله و رسولش بی حد و حصر است. هرگز دینم را عوض ننموده ام ..."

بعد از آن بحر بی کران شفقت و مرحمت، فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) فرمودند:

"- حاطب به درستی از خود دفاع نمود." و او را مورد عفو و بخشش شان قرار دادند.

برای حضرت عمر (رض) نیز که می خواست حاطب را گردن بزند، چنین خاطر نشان ساخت که خداوند متعال ازگناه ها و خطاهای غازیان غزوهٔ بدر گذشته است و آنان را مورد عفو و بخشش خود قرار داده است و در پاسخ حضرت عمر (رض) چنین فرمودند:

"- اما او به غزوهٔ بدر اشتراک نموده است. تو چه می دانی، شاید حضرت خداوند متعال از احوال غازیان بدر آگاه شد و فرمود: 'هر آن کاری را که دوست دارید، انجام دهید! چون من شما را مغفرت نموده ام!'" (بخاری، مغازی، ۹؛ مسلم، فضائل الصحابه، ۱۶۱)

بعداً پیامبر (ﷺ) با آیات کریمۀ ذیل که در آن لحظات نازل گردیده بود، به شمول حاطب (رض)، همۀ اصحاب کرام شان را در خصوص دوستی و محبت نکردن با دشمنان خدا، تبلیغ و توصیه نمودند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ* إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ* لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلا أَوْلادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ*

﴿الممتحنه، ١-٣﴾

ترجمه: "ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید، هرگز نباید کافران را که دشمن من و شمایند یاران خود برگرفته و طرح دوستی با آن ها افکنید. در صورتی که آنان به کتابی که بر شما آمد، یعنی قرآن حق سخت کافر شدند، رسول خدا و شما مؤمنان را به جرم ایمان به خدا از وطن خود آواره می کنند، پس نباید اگر شما برای جهاد در راه من وطلب رضا و خشنودی من بیرون آمده اید، پنهانی با آن ها دوستی کنید و من به اسرار نهان و اعمال آشکار شما داناترم و هر که از شما چنین کند، سخت به راه ضلالت شتافته است. هرگاه آن ها بر شما تسلط یابند باز همان دشمن دیرین اند و هرچه بتوانند به دست و زبان بر عداوت شما می کوشند و چقدر دوست می دارند که شما کافر شوید. هرگز روز قیامت خویشان و فرزندان شما {اگر مؤمن نباشند} هیچ سودی برای تان ندارند که در آن روز خدا میان شما به کلی جدایی می افکند و خدا به هرچه کنید، بیناست."[۱۲۸]

با این آیات کریمه مسلمانان از برقرار نمودن روابط دوستی با کافران از برای سبب هایی چون مال و ملک منع شدند. قسمی که کنعان فرزند حضرت نوح (ع)

۱۲۸. بخاری، تفسیر، ٦٠.

به سبب این که در میان کافران بود، هلاک گردید، هم چنان خانم حضرت لوط (ع) نیز برای این که در صف فاسقین قرار گرفته بود، دچار عذاب الهی گردیده بود، پیامبر بودن اقارب نزدیک شان برای آنان هیچ فایده یی نرسانیده است.

رسول الله (ﷺ) از روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت، با سپاهی مجاهد، با ایمان و عظیم که متشکل از ده هزار نفر بودند، از مدینه برآمدند.[۱۲۹]

وقتی در مکانی بنام جحفه رسیدند، با حضرت عباس (رض) مقابل شدند. حضرت عباس (رض) قبلاً مسلمان شده بود و با مخفی نگهداشتن اسلامش در مکه اقامت می گزید و به صورت متواتر پیامبر (ﷺ) و مسلمین را از احوال قریشیان مطلع می ساخت. یکی از دلائل ابقای او تا این زمان در مکۀ مکرمه نیز به سبب وظیفه یی که به دوش داشت بود. او در مکۀ مکرمه مؤظف بود تا برای حجاجی که به زیارت خانۀ کعبه می آمدند، آب اکرام نمایند. نهایت او نیز دریافته بود که زمان هجرت فرا رسیده است و باید هجرت نماید. او برای هجرت بسوی مدینه همۀ اهل و عیال خود را نیز با خود برداشته و به راه افتیده بود.[۱۳۰] رسول الله (ﷺ) که با دیدن آنان بسیار خورسند شده بودند، فرمودند:

"- قسمی که من آخرینِ پیامبران شدم؛ تو نیز آخرین فردی از مهاجرین شدی! ..." (علی المتقی، ج، ۱۱، ۶۹۹)

در جریان این حرکت با شکوه که به منظور فتح مکه انجام شده بود، این منظرۀ عبرت انگیزی که می تواند درس عبرتی برای تمام بشریت باشد، به نمایش گذاشته شد. این منظره نمونۀ یی از بینش مخلوق از زاویۀ دید خالق او بود. اردوی حضرت محمد (ﷺ) مثل سیل جاری بود. قافله های قبائلی که تازه مسلمان شده بودند، از همۀ اطراف و اکناف شبۀ جزیرۀ عربستان می آمدند و به اردوی اسلام می پیوستند. با تعبیری متفاوت می توان گفت که در آن روز محشری بر پا شده بود. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) هنگامی که با این اردوی عظیم و با ایمان شان از منطقۀ عرج بسوی طلوبه در حرکت بودند، سگی را مشاهده می نمایند که

۱۲۹. بخاری، مغازی، ٤٧.
۱۳۰. ابن هشام، ج، ٤، ۱۸.

در حال نوشانیدن شیر بر چوچه هایش می باشد. چوچه های آن سگ نیز پستان مادر را در دهان نموده اند و مصروف نوشیدن شیر هستند. ایشان نیز فوراً یکی از اصحاب کرام شان بنام جعیل بن سراقه (رض) را نزد خود فرا خواندند و او را بر بالای این سگ پاسبان گذاشتند و توصیه نمودند که مراقب باشد، تا این سگ و چوچه هایش توسط سپاه اسلام که با شور، شوق و هیجانِ فتح از این جا عبور می نمایند، مورد ناراحتی و اذیت قرار نگیرد. (واقدی، ج، ۲، ۸۰۴)

این چه شهکار عالی و منظرهٔ عبرت انگیزی است! آیا تا امروز تاریخ بشر شاهد چنین منظره یی که پر از مرحمت و شفقت می باشد، بوده است؟

رسول الله (ﷺ) در جریان این حادثهٔ تاریخی و عظیم که همانا فتح مکه بود، با یک موضوع بسیار کوچک که شاید بتوان آن را از فروعات محسوب نمود، در برابر یک سگ و چوچه هایش احساس مسؤولیت نموده اند. یکی از حادثه های دیگری که از آن حادثه می توان آموخت این است که اشخاص دارای صلاحیت های رهبری و مدیریتی باید این درک را داشته باشند که مسؤل کوچکترین موارد نیز هستند و در برابر حوادث احتمالی باید همیشه بیدار و با تدبیر عمل نمایند.

در آن هنگام اهالی مکه از همهٔ این حالات بی خبر بودند. سپاه اسلام در وادی مر الظهران که یک منزل از دیار شان یعنی مکه فاصله داشت، قبل از قبل جا بجا شده بودند. در سپاه اسلام همهٔ واحد های نظامی به دستور رسول الله (ﷺ) به صورت جداگانه آتش افروختند. وقتی شب فرا رسید، مشرکین که به صورت ناخود آگاه با این منظرهٔ با شکوه مواجه شدند، به وحشت افتیدند و عقل شان از سر شان رفت.

ابوسفیان با چند تن از سران قریش چون حکیم بن حزام و بدیل (رض) برای بررسی مخفیانهٔ اوضاع از مکه خارج شدند. وقتی با آتش های افروختهٔ شده توسط مجاهدین مسلمان مواجه شدند، متعجب شدند. تلاش نمودند، بدانند که اینان متعلق به کدام قوم و قبیلهٔ یی هستند. اما احتمال حضور پیامبر (ﷺ) و اصحاب کرام شان در آن جا به عقل شان نیز خطور نکرده بود. برای این که مکه محاصره

شده بود و تحت نظارت مسلمانان قرار داشت، دیری نگذشت که ابوسفیان و همراهانش دست گیر و به نزد پیامبر (ﷺ) آورده شد. (بخاری، مغازی، ۴۸)

در حالی که حضرت عمر (رض) برای کشته شدن ابوسفیان در اطراف پیامبر (ﷺ) دور می زد، کاکای حضرت رسول الله (ﷺ) حضرت عباس (رض) از پیامبر (ﷺ) برای او طالب عفو بود. رسول الله (ﷺ) با ذکاوت بی بدیل سیاسی خود که در پی عملی نمودن یک تکنیک جنگی بود، خطاب به کاکایش حضرت عباس (رض) فرمودند:

"- ابو سفیان را بگیر و او را در گذرگاه اردو ببر! عظمت و شکوه سپاه اسلام را به او نشان بده!"

پیامبر (ﷺ) این عمل را به این منظور انجام دادند، تا مانع مقاومت بی فایدۀ رئیس قریشیان ابوسفیان در برابر سپاه اسلام شوند. به این ترتیب با عدم مقاومت مشرکین، جلو ریخته شدن خون انسان ها گرفته می شد.

حضرت عباس (رض) ابوسفیان را با خود گرفت و به معبری که رسول الله (ﷺ) به آن اشاره نموده بودند، برد. در آن هنگام سپاه اسلام به حرکت در آمده بودند و به شکل منظم با واحدهای معین عسکری به پیش می رفتند. نداهای "الله اکبر" که از قلوب و زبان قافله های مسلمان بیرون می شد، تا به عرش می رسید.

چشمان ابوسفیان در برابر این منظره خیره شد و هنگامی که واحد نظامی رسول الله (ﷺ) می گذشت، نتوانست که حیرت و دهشت خود را پنهان کند و خطاب به حضرت عباس (رض) گفت:

"- ای عباس (رض)! برادر زاده ات، سلطنت خود را چقدر بزرگ ساخته است! ..."

حضرت عباس (رض) حرفش را برید و گفت:

"- نخیر! این سلطنت نیست؛ نبوت است..."

ابوسفیان نیز با گفتن: "بلی! بلی!" حرفش را تصحیح نمود. (بخاری، مغازی، ۴۸؛ هیثمی، ج، ۶، ۱۶۴؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۳۵، ابن اثیر، الکامل، ج، ۲، ۲۴۲)

بعداً وقتی از آن جا جدا شدند، نزد پیامبر (ﷺ) آمدند. بهترین عالم حضرت محمد (ﷺ) از او پرسید:

"- ای ابوسفیان! آیا زمان آن فرا نرسیده است که "لا اله الا الله" را بگویی؟"

ابوسفیان بعد از اندکی تأمل کلمهٔ توحید را بر زبان راند. اما جمله یی که پیامبری حضرت محمد (ﷺ) را مورد تصدیق قرار می داد، به زبان نیاورده بود. حضرت پیامبر (ﷺ) از او دوباره پرسید.

"- آیا زمان آن فرا نرسیده است که بگویی من رسول الله هستم؟"

اگرچه ابوسفیان برای پاسخ این سؤال کمی مهلت خواست، اما بر اساس هشدار حضرت عباس (رض) کلمهٔ شهادت را به صورت کامل تلفظ نمود. بعد از آن رسول الله (ﷺ) به هدف لطف و مهربانی بر او، تا این که قلبش بیشتر به اسلام متمایل شود، هنگامی که خانه های امن و پناه گاه هایی را که مردم مکه می توانستند هنگام ورود مسلمانان به آن جا ها پناه ببرند، می شمردند؛ خانه او را نیز در زمرهٔ اماکن امن شمرد و فرمودند:

"هرکسی که داخل مسجدالحرام شود در امان است. هر آن کسی که از خانه اش بیرون نشود، در امان است. هر آن کسی که به خانهٔ ابوسفیان پناه ببرد، او نیز در امان است!" (ابوداود، خراج، ۲۴-۲۵؛ هیثمی ج، ۶، ۱۶۴-۱۶۶؛ ابن هشام، ج، ۴، ۲۲)

پیامبر (ﷺ) در هنگامی که ابوسفیان آزاد کرده شده بود و بسوی مکه بر می گشت، آخرین خطابه های شان را به اصحاب کرام (ﷺ) چنین ایراد می نمودند:

"تا زمانی که به شما حمله یی صورت نگرفته است، شمشیر تان را از نیامش بیرون نیاورید!" (ابن هشام، ج، ۴، ۲۸)

بعد از آن رسول الله (ﷺ) امر حرکت سپاه اسلام را که به چهار بخش و جهت آن را تقسیم نموده بودند، صادر کردند. به این ترتیب وادی مکه از چهار جهت پر از نعره های تکبیر مسلمانان گشت.

حضرت پیامبر (ﷺ) که هشت سال قبل با دو شتر و غم و اندوه بسیاری از مکه خارج شده بودند، امروز به لطف و کرم الله متعال با سپاهی عظیم و با شکوه

که متشکل از ده هزار نفر بود، وارد این شهر مبارک می شد. دیروز فرد مظلومی بود که از دیارش رانده شده بود و امروز فاتحِ پیروزی بود که دیارش را فتح می نمود. اما این فتح بزرگ ایشان را اندکی همَ دچار غرور و تکبر نساخت. ایشان باز هم نشسته بر بالای شتر و خمیده به طرف گردن او به منظور شکر و سپاس به الله متعال که این لطف یعنی فتح بزرگ را برای ایشان میسر نموده بود، وارد مکه می شد. ایشان سر شان را به منظور تواضع به الله متعال به اندازه یی خم نموده بودند که چیزی نمانده بود که قسمت نوک ریش مبارک شان به کجاوهٔ شتر تماس نماید. در آن حال می فرمودند:

"- پروردگارا! زنده گی حقیقی فقط و فقط زنده گی آخرت است!" (واقدی، ج، ۲، ۸۲۴؛ بخاری، رقاق، ج، ۱)

حال اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) که با اخلاق نبوی پیامبرشان حضرت محمد (ﷺ) ملبس بودند، متفاوت نبود.

سپاه اسلام تقریباً با هیچ گونه مقاومتی مواجه نشدند. چون تکنیکی که بر ابوسفیان عملی شد و تلاش هایی که بعد از آن او برای مقاومت نشان ندادن مردم مکه در برابر سپاه عظیم اسلام به خرچ داده بود، نتیجه داد. هیچ کسی جرئت ایستادن در برابر سپاه با شکوه اسلام را نکرد. تنها در سمتی که خالد بن ولید از آن وارد می شد یک مقاومت کوچکی صورت گرفت که آن هم به زودی خاموش گردید.

رسول الله (ﷺ) با تلاوت سورهٔ فتح به همراهی اصحاب کرام شان بسوی کعبهٔ معظمه روان شدند. ایشان بدون این که از شترشان پایین شوند، خانهٔ کعبه را زیارت نمودند و بعد با تلاوت آیهٔ ۸۱ سورهٔ اسراء ("**وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**﴿ ﴿الاسرا، ۸۱﴾" ترجمه: ... بگو حق آمد، باطل زایل گردید! حقا که باطل زایل شدنی است.") بت های موجود در خانهٔ کعبه را شخصاً با چوبی که به دست داشتند، شکستند. (بخاری، مغازی، ۴۸؛ مسلم، جهاد، ۸۷؛ واقدی، ج، ۲، ۸۳۱-۸۳۲)

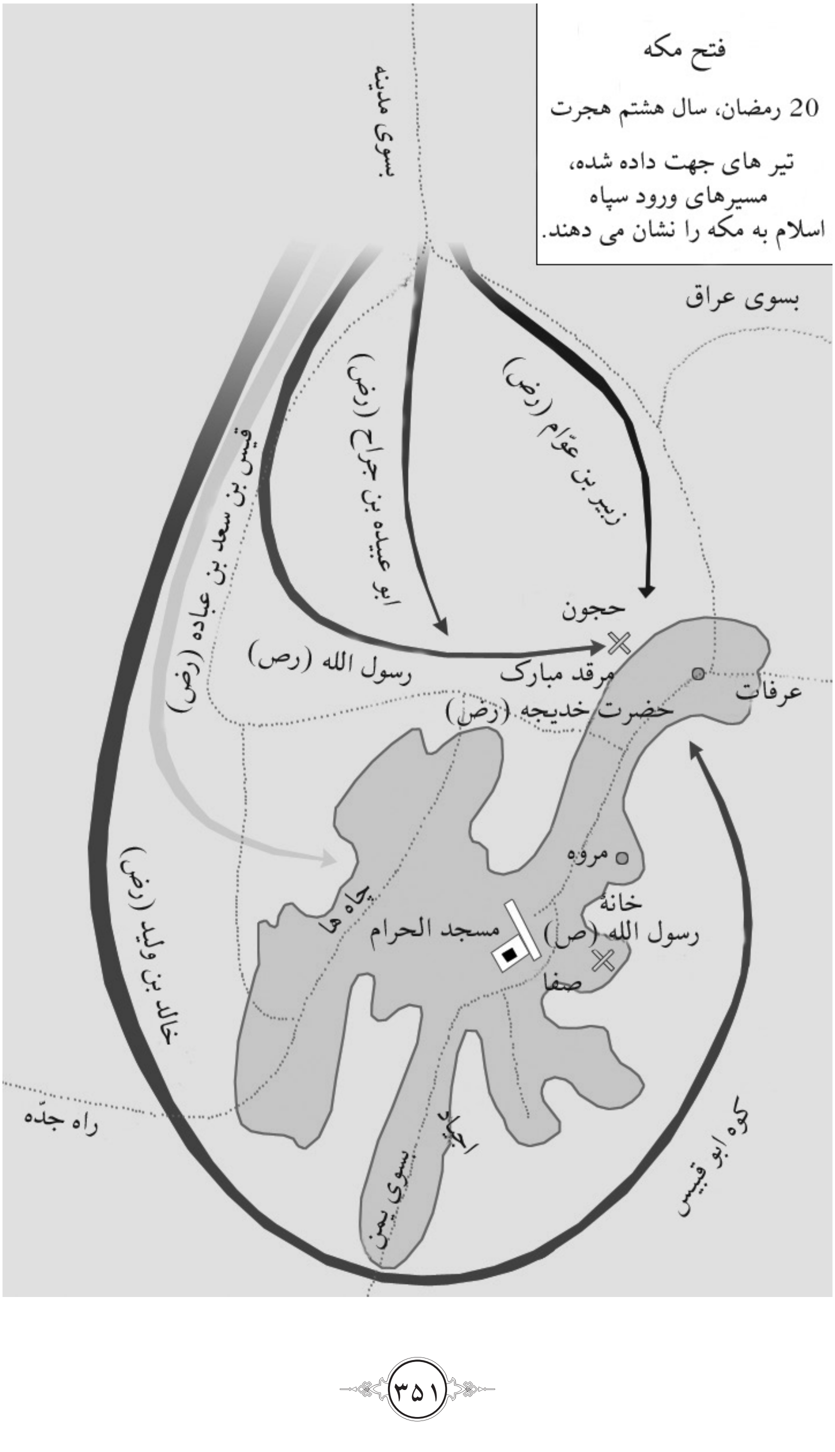
فتح مکه
20 رمضان، سال هشتم هجرت
تیر های جهت داده شده،
مسیرهای ورود سپاه
اسلام به مکه را نشان می دهند.
بسوی مدینه
بسوی عراق
زبیر بن عوّام (رض)
ابو عبیده بن جراح (رض)
قیس بن سعد بن عباده (رض)
خالد بن ولید (رض)
رسول الله (رص)
حجون
مرقد مبارک
حضرت خدیجه (رض)
عرفات
مروه
خانهٔ
رسول الله (ص)
مسجد الحرام
صفا
راه جدّه
بسوی یمن
کوه ابو قبیس

تجلی عفو و گذشت بی بدیل پیامبر (ﷺ)

در این اثناء قریشیان همه در مسجد الحرام پناه برده و آن جا را پر نموده بودند و انتظار حکمی را در مورد خود شان می کشیدند. رسول الله (ﷺ) تنها برای افراد موجود در آن جا نه، بلکه خطاب برای تمامی بشریت این خطبهٔ مبارک را ایراد فرمودند:

"به جز الله متعال خدای دیگری وجود ندارد. او یکه و یگانه است. هیچ همتا و شریکی ندارد. خداوند وعده اش را کامل کرد. به بنده اش احسان کرد و تمامی دشمنان ما را پارچه پارچه نمود. به جز خدمات کعبه و آب دادن به حجاج دیگر همهٔ رسم و رسوم و دعواهای مال و خون دیگر در زیر همین دو پاهایم می باشد.

ای قریشیان! خداوند غرور جاهلیت، متفخر شدن به نام اجداد و پدران و تکبر ورزیدن را منع نمود. همهٔ انسان ها فرزند آدم (ع) بود و آدم (ع) از خاک خلق شده است. رسول الله (ﷺ) بعد از این افادات شان این آیات کریمه را تلاوت نمود:

یَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ ﴿الحجرات، ۱۳﴾

ترجمه: "ای مردم ما همهٔ شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه های بسیار و فِرق مختلف گردانیدیم. تا یک دیگر را بشناسید. همانا بزرگوار و با افتخار ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شمایند. همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است."[۱۳۱]

حالا دیگر مکهٔ مکرمه به عنوان مژده یی از صلح حدیبیه به وسیلهٔ یک فتح روحانی که مملو از عفو، صلح، امنیت و هدایت بود، برای صاحبان اصلی اش یعنی جگر پاره هایش آغوشش را باز و سینهٔ اش را گشوده بود. حسرت دیدار مکه نیز که با هزاران درد، رنج و اضطراب همراه بود، نیز به پایان رسیده بود. غم

۱۳۱. ابن ماجه، دایرهٔ المعارف دیانت، ۵؛ احمد، ج، ۲، ۱۱؛ ترمذی، تفسیر، ٤۹.

و اندوه دیرینه به شادی و سرور مبدل گشته بود. پیامبر (ﷺ) نیز برای بجا آوردن شکرانهٔ این فتح، بزرگترین عفو و بخشش تاریخ را از خود به نمایش گذاشتند و از اهل مکه چنین پرسیدند:

"- ای جماعت قریش! حالا به گمان شما من در حق شما چه خواهم کرد؟"

قریشیان گفتند:

"- ما با آرزوی خیر و نیکی از تو می گویم: 'تو در حق ما نیکی خواهی کرد.' تو برادری کریم و نیک هستی! و فرزند برادری که صاحب نیکی و لطف می باشد، هستی! ..."

بعد از آن پیامبر (ﷺ) فرمودند:

"من نیز قسمی که حضرت یوسف (ع) به برادرانش گفت:

﴿قَالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ ﴿یوسف، ۹۲﴾

ترجمه: {یوسف گفت:} 'امروز خجل و متأثر نباشید که خدا گناه شما را ببخشد! او مهربان ترین مهربانان است.'"

در نتیجهٔ این بر خورد مشفقانه و مهربانانهٔ فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) تعداد زیادی ازکسانی هم که به مال و جان مسلمانان دست برده بودند، به شرف هدایت نائل آمدند. الله متعال مشرکین قریش را به دست رسول الله (ﷺ) سپرد و آنان را در برابر ایشان سر افگنده و خجل نمود. رسول الله (ﷺ) نیز آنان را عفو کرد و آزاد نمودند. از این رو برای اهالی مکه اسم "طلقاء" یعنی "آزاد کرده شده ها" داده شد.[۱۳۲]

بزرگترین آروزی پیامبر (ﷺ) مسلمان شدن همه و همه بود. بدون این که حتی یک شخص هم باقی بماند. بعد از فتح مکه در حالی که در اوج قدرت و مقام قرار داشتند و می توانستند از افرادی که زمانی بر آنان هر گونه ستم و ظلمی را روا داشته بودند، انتقام بگیرند، اما به عوض آن عفو عمومی را اعلان نموده و

۱۳۲. نگا.، ابن هشام، ج، ٤، ۳۲؛ واقدی، ج، ۲، ۸۳۵؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱٤۲_۱٤۳.

همه را بدون هیچ ملاحظه یی مورد عفو و بخشش قرار دادند که این خود نمونهٔ زیبایی از نظر کردن از دیدگاه خالق متعال به مخلوقش می باشد.

مکه که از سال ها بدین سو به جز تمسخر، حقارت و ظلم شاهد چیز دیگری نبود، آن روز به سبب عفو عمومی یی که اعلان شده بود، جشن تجلی بی بدیل محبت و مرحمت بر پا شده بود. اما فضاله یکی از اهالی مکه که می خواست این خشنودی و شادکامی را به غم و اندوه مبدل سازد، برای کشتن پیامبر (ﷺ) به نزد ایشان جا بجا شد. رسول الله (ﷺ) نیت شوم او را احساس نموده بود، بدون کمترین تلاش و عصبانیت بال های رحمت و مرحمت خود را گشودند و از او چنین پرسیدند:

"- آیا تو فضاله هستی؟"

او گفت:

"- بلی!"

بعد از آن پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) فرمودند:

"- ای فضاله! از چیزی که در ذهن خود ساخته یی توبه و استغفار کن!"

و دست مبارک شان را بر سینهٔ او گذاشت. به این ترتیب از آن لحظه به بعد که از ذهنش اندیشهٔ قتل پیامبر (ﷺ) بیرون شده بود، قلبش نرم و پر از نور ایمان گشت. همان لحظه در نظرش رسول الله (ﷺ) به عنوان محبوبِ ترین محبوب خدا مجسم شد. (ابن هشام، ج، ۴، ۳۷؛ ابن کثیر، السیر، ج، ۳، ۵۸۳)

ابوسفیان بن حرب در مسجد الحرام نشسته بود و می اندیشید. وقتی دید پیامبر (ﷺ) در پیش و مسلمانان از عقب او می آیند. به اندیشه فرو رفت و در دل به همان وقت با خود گفت:

"- عجبا در مقابل محمد (ﷺ) عسکر جمع آوری کنم و با این شخص دو باره در جنگ شوم؟ چه کنم باید؟" در این اثناء پیامبر (ﷺ) از عقب او آمدند و در قسمت سر او قرار گرفتند و با دست میان دو استخوان شانهٔ شان زدند و فرمودند:

"- خداوند در آن صورت نیز تو را خوار و حقیر خواهد کرد!"

ابوسفیان وقتی سرش را بلند کرد و پیامبر (ﷺ) را دید، گفت:

"- تا فعلاً به پیامبری تو کاملاً ایمان نداشتم. اما حالا به سبب چیزهایی که در دلم جاری شد، به خداوند متعال توبه نموده از او طالب مغفرت می شوم!" (ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۲۹۶)

هند خانم ابوسفیان نیز که در روز غزوهٔ احد با حرص و کینهٔ زیادی جگر کاکای پیامبر (ﷺ) حضرت حمزه (رض) را به دندان گرفته بود، مسلمان شد. پیامبر (ﷺ) به برکت و حرمتِ شأن کلمهٔ توحید او را نیز مورد عفو قرار داد. (واقدی، ج، ۲، ۸۵۰)

از دشمنان سرسخت و انگشت شمار اسلام، عکرمه فرزند ابوجهل و خبار بن اسود که شتر حضرت زینب (رض) دختر پیامبر (ﷺ) را با نیزه زده بود و او را از شتر افتانده بودند، نیز در آن روز از عفو و مرحمت بی پایان بهترین عالم حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بهره مند شدند.

رسول الله (ﷺ) شخصاً یک قرآن حیّ و حاضر بودند. اخلاق قرآنی نیز به بهترین شکل در وجود ایشان مجسم و به نمایش گذاشته شده بود. او تمامی گناهان وستم هایی که در مقابل او انجام داده می شد، بدون هیچ گونه تأمل و تردیدی از دل عفو می نمود. اما در گناهان و خطاهایی که در باره خلق انجام می شد، جانب حق را می گرفتند و تا این که حق صاحبش را نمی یافت، کسی نمی توانست ایشان را باز دارد.

رسول الله (ﷺ) در کنار این که در روز فتح مکه، عفو بی بدیل و جهان شمولی را در آن جا از خود به نمایش گذاشتند، هم چنان دستور قتل تعدادی از مشرکینی که به ضرر امت بود، صادر نمودند. تا در هر آن جایی که دیده شدند، آنان را به قتل برسانند. (ابوداود، جهاد، ۲۶۳/۱۱۷؛ نسائی، تحریم الدم، ۱۴)

از مکه به عنوان غنیمت جنگی هیچ چیزی گرفت نشده بود.[133] رسول الله (ﷺ) برای مرفوع ساختن احتیاجات ضروری سپاه اسلام از اغنیا و ثروتمندان

۱۳۳. ابوداود، خراج، ۲۴ـ۳۰۳۲/۲۵.

مکه پول و سپرهای زرهی به قرض گرفتند. این قروض را بعداً توسط غنائمی که از هوازن بدست آمده بود، کاملاً پرداخت نمودند و فرمودند:

"- عوض و بدل قرض، تشکر نمودن و پرداخت آن می باشد!" (واقدی، ج، ٢، ٨۶٣؛ ابوداود، سحر، ٣۵۶٢/٨٨، الموطا، نکاح، ۴۴)

بیعت مردمان مکه

رسول الله (ﷺ) بعد از ادای نماز ظهر بر بالای تپۀ صفا بلند شدند و بیعت مردمان مکه را اجابت نمودند. نخست مردان روی "اسلامیت و جهاد" با پیامبر (ﷺ) بیعت نمودند و بعداً زنان با ایشان بیعت نمودند.[١٣۴] خداوند متعال در خصوص بیعت زنان برای پیامبر (ﷺ) چنین فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلا يَسْرِقْنَ وَلا يَزْنِينَ وَلا يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَلا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿الممتحنه، ١٢﴾

ترجمه: "الا ای پیامبر {گرامی} چون زنان مؤمن آیند که با تو بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند، سرقت و زناکاری نکنند و اولاد خود را به قتل نرسانند و برکسی افتراء و بهتان میان دست و پای خود نبندند {یعنی فرزندی را که میان دست و پای خود پرورده و علم به آن از انعقاد نطفهٔ او دارند به دروغ به کسی غیر پدرش نبندند} و با تو در هیچ امر معروفی مخالفت نکنند. بدین شرایط با آن ها بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران طلب که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است."

بیعت با زنان به شکلی انجام شده است که پیامبر (ﷺ) دست مبارک شان را در ظرفی از آب فروبرده اند و زنان نیز در آن ظرف آب، دست شان را داخل نموده اند. به این ترتیب بیعت با زنان به این شکل انجام شده است. بیعت با زنان به شکل مصافحه هیچ گاهی انجام نشده است.

---

١٣۴. احمد، ج، ٣، ٤١٥؛ بخاری، مغازی، ۵٣.

منظرۀ ذیل نیز که در روز فتح مکه به نمایش گذاشته شد، یکی از مناظری می باشد که افق پهنای قلوب اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) را نشان می دهد که چون ستاره ها درخشان و متجلی شده بود:

رسول الله (ﷺ) هنگامی که در مسجد الحرام نشسته بودند، حضرت ابوبکر (رض) پدرش ابوقحافه را آورد. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) وقتی او را دیدند، فرمودند:

"- ای ابوبکر! پدر پیرت را چرا تا آمدن به این جا دچار زحمت نمودی؟ من نزدش می رفتم."

حضرت ابوبکر (رض) چنین پاسخ دادند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آمدن او نزد شما مناسب تر از رفتن شما نزد او می باشد!"

رسول الله (ﷺ) ابوقحافه را در مقابل خود نشاند و دستش را روی قلبش گذاشت و فرمود:

"- ابوقحافه مسلمان شو! سلامتی خواهی یافت!" او نیز مسلمان شد و صمیمانه کلمۀ شهادت را به زبان راند. (ابن سعد، ج، ۵، ۴۵۱)

وقتی ابوقحافه (رض) به منظور بیعت دستش را بسوی حضرت پیامبر (ﷺ) دراز نمود، حضرت ابوبکر (رض) که عاشق پیامبر (ﷺ) بود، نتوانست جلو اشک های خود را بگیرد و به گریه نمود. وقتی پیامبر (ﷺ) سبب گریه اش را از او پرسیدند، حضرت ابوبکر (رض) با چشمانی پر از اشک چنین پاسخ داد:

"- یا رسول الله (ﷺ)! اگر این دستی که بسوی شما دراز شده بود، دست پدرم نه، بلکه دست کاکای شما ابوطالب می بود و به این وسیلۀ خداوند متعال به عوض من شما را مسرور و خشنود می نمود، کی می داند که شما چقدر خشنود می شدید. چون شما او را بسیار دوست داشتید." (هیثمی، ج، ۶، ۱۷۴)

این هم منظره یی از عملکرد بی بدیل یک عاشق پیامبر (ﷺ) که از اخلاق متعالی ایشان به بهترین شکل استفاده و غرق شان و منزلت عالی ایشان گشته

است. در حقیقت آیا تاریخ در مسیر خود چنین قلبی مملو از حرمت، محبت، حیرانی و عشق را به تماشا گرفته است؟

وفای راسخ پیامبر (ﷺ) با انصار

رسول الله (ﷺ) بعد از فتح مکه به مدت ۱۵ روز در آن جا باقی ماندند. در این اثناء تعدادی از اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) در اندیشه افتیدند که آیا حضرت پیامبر (ﷺ) دوباره به مدینه برخواهند گشت و یا نه. چون خداوند متعال برای او فتح مکانی مقدس را که در آن زاده و بزرگ شده بود، نصیب نموده بود. رسول الله (ﷺ) که در حال دعا در تپهٔ صفا بودند، این نگرانی انصار را درک نمودند. وقتی دعای شان به اختتام رسید، نزد آنان آمدند و از ایشان پرسیدند:

"- در مورد چه چیزی صحبت می کنید؟"

آنان نیز نگرانی های شان را به زبان آوردند. رسول الله (ﷺ) با وفاداری و فداکاری کامل و بی بدیل چنین فرمودند:

"- ای انصار! از کردن چنین کاری به خدا پناه می برم. من به دیار شما هجرت نمودم. زنده گی و مرگم در نزد شما می باشد."

بعد از این بیانات پیامبر (ﷺ)، نگرانی انصار رفع شد و آنان راحت شدند.
(مسلم، جهاد، ۸۴، ۸۶، احمد، ج، ۲، ۵۳۸)

غزوهٔ حنین

رسول الله (ﷺ) بعد از فتح مکه تنها با تخریب بت های درون خانهٔ کعبه اکتفا ننمودند، بلکه برای نابودی کردن بت های مجاور با تنظیم گروپ هایی از مجاهدین را برای بت های بی جان شرک و کفر فرستاده بودند. یعنی به یک پاکیزه گی و شست و شوی توحید آغاز نموده بودند. اما شکسته شدن بت ها را قبیلهٔ هوازن در حنین و قبیلهٔ بنی ثقیف که در طائف می زیستند، نتوانستند تحمل کنند و تصمیم اتخاذ نمودند، تا بر مسلمانان حمله نمایند. به این منظور لشکری عظیم تهیه نمودند. در این نبرد که برای آنان نبرد مرگ و زنده گی محسوب می

شد، همهٔ اشیای گران بهای خویش را نیز با خود گرفته بودند. (ابن هشام، ج، ۴، ۶۵؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۵۰)

وقتی که رسول الله (ﷺ) از این حرکت آنان مطلع شدند، به تعداد دو هزار نفر دیگر هم از مکه به اردوی اسلام افزودند و بسوی آنان گسیل نمودند. این چه تجلی زیبا و حکمت آمیزی است که در این سپاه، ابوسفیان نیز که سال ها بر علیهٔ مسلمانان جنگیده و آن ها را دچار مشقت های زیادی نموده بود، حضور داشت و حالا برای غلبهٔ صفوف اسلام و مجاهدین می رزمید. حتی به تعداد تقریباً هشتاد مشرک نیز در سپاه اسلام اشتراک نموده بود. (ابن هشام، ج، ۴، ۶۸؛ واقدی، ج، ۳، ۸۹۰)

سپاه اسلام از هر جهت مکمل و مجهز بود و با حشمت و شکوه خیره کننده یی بسوی حنین به پیش می رفت. همه در مورد این می اندیشیدند که تا امروز هیچ کسی سپاهی به این عظمت، مجهز و با انضباط ندیده بود. این حالت به یکباره گی قلوب آنان را بسوی غرور، سوق داد و با خود گفتند:

"- چنین سپاه عظیمی هرگز از یک کتلهٔ کوچکی شکست نخواهد خورد!"

به اساس این نوع نگاه آنان دشمن را دست کم گرفتند و با توسل به قدرت مادی غالبیت برای شان متصور شد. پس این یک لحظه غرور و تکبر سبب شد تا مسلمانان مورد آزمون الهی قرار گیرد:

نیرو های طلایه دار و پیشروِ قوت های سپاه اسلام که به شکل مطمئنی با گذشتن از راه های تنگ حنین به پیش می رفتند، هنگام سپیده دم بود که با کمینی از دشمن برخوردند. اضطراب و سیراسیمه گی بزرگی در میان سپاه اسلام پدید آمد. مسلمانان در مقابل بارانی از تیر ها که بر سر شان می بارید، مجبور به توقف شدند. در سپاه اسلام تردد، سراسیمه گی و دست و پاچه گی شدیدی رونما گردید. وقتی این سراسیمه گی به صفوف عقبی نیز سرایت نمود، آن صفوف نیز شروع به تجزیه و متلاشی شدن نمود و همه پا به فرار نهادند. قبایل هوازن و قبیلهٔ بنی ثقیف نیز به تعقیب آنان پرداختند.

در آن لحظهٔ وحشتناک و مختنِق تنها کسی که از جایش تکان نخورد و به صورت پیهم با رهوارش بر قلوب سینهٔ سپاه دشمن به پیش می تاخت، حضرت محمد (ﷺ) بود. در آن روز رسول الله (ﷺ) نمونهٔ بی بدیلی از جسارت و شجاعت را از خود به نمایش گذاشتند. حتی کاکای ایشان حضرت عباس (رض) و ابوسفیان بن حارث (رض) نیز برای این که خطری متوجه جان مبارک ایشان نشود، با محکم گرفتن از پای مرکب ایشان تلاش ورزیدند تا مانع پیشروی ایشان شوند. (مسلم، جهاد، ۷۶)

از جهت دیگر سراسیمه گی و بی نظمی در میان سپاه اسلام ادامه داشت. در میان شان کسانی نیز موجود بودند که فریاد بر می آوردند:

" - امروز سحر از کار افتید." و یا "آخرِ این سراسیمه گی تا دریا، قابل جلوگیری نمی باشد!"

بر علاوه، کسانی هم موجود بودند که در یأس و نا امیدی غرق شده بودند. در میان قریشیان مکه نیز تعدادی از کسانی شایعات ذیل را پخش نمودند:

"- حضرت پیامبر (ﷺ) از دنیا رفت. اعراب به دین قبلی شان بر خواهند گشت."

در حالی که حضرت پیامبر (ﷺ) جور و سلامت بر بالای رهوار شان نشسته بودند و در مقابل دشمن از خود جسورانه مقاومت نشان می دادند و در حال تسلیمیت و توکل به الله متعال خطاب به اصحاب شان چنین فریاد بر می آوردند:

"- ای انصار! ای مهاجرین! ای بنده گان خدا! این جا بیایید! من بنده و پیامبر خدا هستم! ..."

ایشان بعد با اشاره به کاکایش حضرت عباس (رض) که صدایی درشت و قوی داشت، از او خواستند که به صدا زدن به طرف سپاه اسلام ادامه دهد. حضرت عباس (رض) نیز با صدایی بلند چنین به ندا آغاز نمودند:

"- ای کسانی که در عقبه بیعت نموده بودید! ای کسانی که در زیر درخت رضوان پیمان بسته بودید! {بدوید} رسول خدا در این جا هست! ..."

اصحاب کرام (رض) با شنیدن این دعوت "لَبّیک، لَبّیک" گویان به نزد رسول الله (ﷺ) خود را رسانیدند. به این ترتیب مؤمنین که چون پروانه های که بر اثر وزیدن بادی پراگنده شده بودند، دو باره با جذبه، غیرت و همت در اطراف یک نور مبارک یعنی فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) گرد آمدند و به این شکل آنان که در گودالی از ترس و سراسیمه گی فرو افتیده بودند، بیرون شده به آرامش و حضور دست یافتند. به لطف پروردگار تمامی صفوف سپاه اسلام دوباره نظم و ترتیب قبلی خود را باز یافتند. بعد از آن رسول الله (ﷺ) دستان خود را بسوی آسمان بلند نموده، به دربار خداوند متعال چنین نیاز و التجا نمودند:

"پروردگارا! ظفر و پیروزی یی را که برایم وعده نموده بودی، احسان نما!"

ایشان قسمی که در غزوهٔ بدر انجام داده بودند، این بار نیز مشتی از خاک را با دستان مبارک شان از زمین برداشتند و به جانب صفوف دشمن پرتاب نمودند و بعد به اصحاب کرام شان فرمودند:

"- حالا مستقیم بالای شان هجوم نمایید!" (مسلم، جهاد، ۷۶_۸۱؛ احمد، ج، ۳، ۱۵۷، ج، ۵، ۲۸۶؛ ابن هشام، ج، ۴، ۷۲؛ واقدی، ج، ۳، ۸۹۷_۸۹۹)

این بار سپاه اسلام با سرعت و قوت جدی یی بر مشرکین تاختند. بر اثر تهاجم شدیدی که انجام دادند، در مدت کمی دشمن را تار و مار نمودند. از سپاه اسلام تنها چهار تن به مقام رفیع شهادت نایل آمدند. اما در مقابل ۷۰ تن از مشرکین کشته شدند. دشمن چنان مغلوب و سرنگون گردید که همهٔ دار و ندار خود را با خود به میدان جنگ آورده بودند، برای مسلمانان به غنیمت گذاشتند. غنائم به دست آمده از این غزوهٔ به حدی زیاد بود که تا حال نظیرش دیده نشده بود. (ابن هشام، ج، ۴، ۷۹)

بدون شک این حالت لطف و مرحمت بزرگی بود که خداوند (ج)نصیب مؤمنان نموده بود. چون آنان که نخست دچار مغلوبیت شده بودند، بر اثر شجاعت، جسارت، ایستاده گی، التجا و نیاز پیامبر (ﷺ) به درگاه رب العزت به ظفر و پیروزی دست یافتند. الله متعال این حقیقت را در قرآن کریم خود چنین بیان می فرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ*ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ* ﴿التوبه، ۲۵-۲۶﴾

ترجمه: "همانا خدا، شما مسلمین را در مواقعی بسیار یاری کرد و نیز در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و آن لشکر زیاد اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد، تا آن که همه رو به فرار نهادید.

آن گاه خدا وقار و سکینهٔ خود را {یعنی شکوه و سطوت و جلال ربّانی را} بر رسول خود و بر مؤمنان نازل فرمود و لشکرهایی {از فرشتگان} که شما نمی دیدید {به مدد شما} فرستاد و کافران را {پس از آن که غالب و قاهر بودند.} به عذاب و ذلّت افکند و این است کیفر کافران."

همچنان کسانی که در آن روز در صفوف مشرکین قرار داشتند و بعد ایمان آورده بودند، به منظور اعتراف مدد خداوند متعال در آن روز به مؤمنین خود با حیرت بیان داشته اند که کسانی در آن روز بر آنان هجوم نمودند که تا به آن زمان چنین اشخاصی را به چشم سر ندیده بودند. (احمد، ج، ۵، ۲۸۶؛ هیثمی، ج، ۶، ۱۸۲-۱۸۳؛ ابن هشام، ج، ۴، ۷۹)

قسمتی از اردوی هوازن که سرنگون شده بودند، به طائف، قسمتی هم به نخله و قسمتی نیز در اوطاس پناه برده بودند. (ابن هشام، ج، ۴، ۸۴)

بعد از پیروزی مسلمانان و شکست مشرکین و اختتام غزوهٔ حنین رسول الله (ﷺ) برای مسلمین دستور دادند، تا قوت های فراری دشمن را تعقیب نمایند. اُسرا و غنائم را نیز به الجعرانه سوق دادند. بعد از آن پیامبر (ﷺ) برای این که حرکت آغاز شده را به اختتام رسانیده باشد، قوت هایی را تحت فرماندهی حضرت ابوعامر (رض) کاکای حضرت ابوموسی اشعری (رض) به اوطاس فرستادند. خود شان نیز با سپاه اسلام بسوی وادی طائف در حرکت شدند.

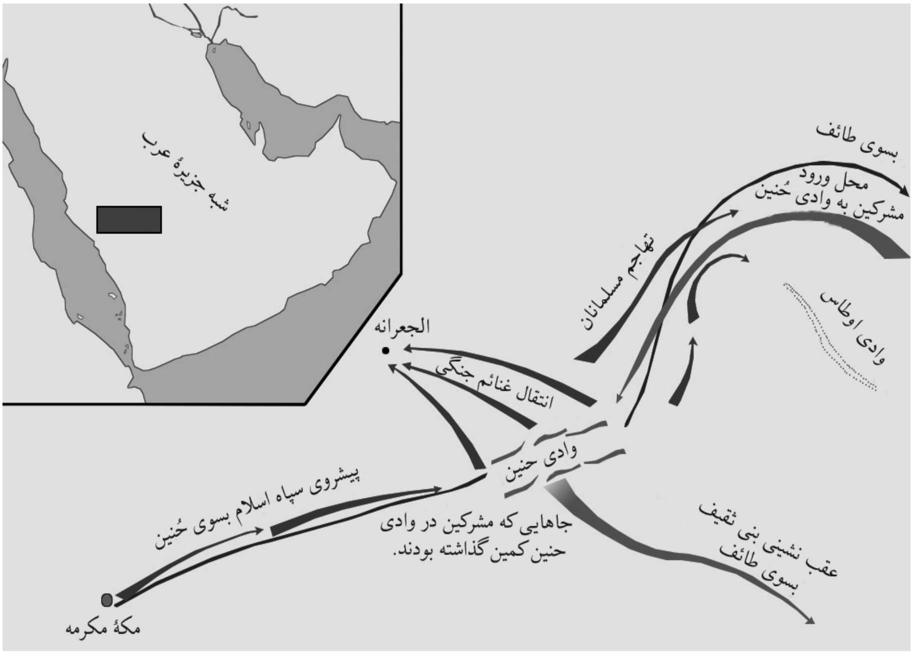

محاصرهٔ شهر طائف

این محاصره در ۸ شوال سال هشتم هجری، مطابق به فبروری سال ۶۳۰ میلادی به وقوع پیوسته است.

شهر طائف که از جملهٔ یکی از شهر های جنت مکان منطقهٔ حجاز به شمار می رود، دارای قلعهٔ مستحکم و سالم بود که بر بالای تپه یی بنا شده بود. از این قلعه در طول سالیان متمادی به خوبی محافظت شده بود. از این رو، محاصره یی که پیامبر (ﷺ) انجام داده بودند، خیلی دشوار و به سختی گذشته بود.

این محاصره در حقیقت انتقام ظلمی نبود که زمانی بر پیامبر از این شهر انجام شده بود؛ بلکه به معنی ادامهٔ غزوهٔ حنین بود. چون به شمول رئیس جوان حنین مالک بن عوف، همهٔ فراری های این غزوهٔ به قلعهٔ طائف پناه برده بودند و به همراهی قبیلهٔ بنی ثقیف آمادهٔ یک جنگ تدافعی دیگر با مسلمانان شده بودند.

در محاصره، تعداد زیادی از فنون جنگی عملی و سایل جدید جنگی مورد استفاده قرار گرفت. اما برای این که حصار طائف حصاری بسیار مستحکم بود، در مقابل تهاجماتی که انجام می شد، از خود مقاومت نشان می داد. بر علاوه امکان نداشت که دشمن را از قلعه بیرون کنند. حتی آنان در پاسخ حضرت خالد بن ولید (رض) که از آنان خواست تا برای جنگ تن به تن کسی را در مقابل او بفرستند، گفتند:

"- ما کسی را در قلعه نداریم که در مقابل تو بایستد!"

و حتی یک نفر را هم از میان خود به بیرون نفرستاده بودند. بعد از آن رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- دشمن چون شغال در غارش فرو رفته است. حالا اگر به حال خودش هم رها شود، از آنان ضرری متوجه ما نخواهد شد!"

به این ترتیب ایشان اشاره نمودند که در صورت برداشته شدن محاصره نیز از آنان کاری ساخته نیست و نمی توانند به مسلمانان ضرری برسانند. چون ایشان پیامبر ظلم کننده نه بلکه پیامبر رحمت بود. رسول الله (ﷺ) با این بخشش و مرحمت شان قسمی که در فتح مکه انجام داده بودند، آرزوی مسلمان شدن مردمان طائف را داشتند. از این رو به زودی به محاصره پایان دادند.

اصحاب کرام از رسول الله (ﷺ) خواستند که در حق قبیلهٔ بنی ثقیف که ضایعات زیادی را برای مسلمانان در محاصرهٔ طائف وارد نموده بودند، بد دعا نمایند. اما پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) در حق ایشان چنین دعای هدایت نمودند:

"پروردگارا! برای قبیلهٔ بنی ثقیف هدایت نصیب نما! آنان را بسوی ما بفرست! ..."

و با این دعا و نیاز به درگاه پروردگار متعال، از آن جا جدا شدند. در نتیجهٔ به برکت این دعا مدتی بعد قبیلهٔ بنی ثقیف برای مسلمان شدن نزد پیامبر (ﷺ) آمدند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۳۴؛ ترمذی، مناقب، ۷۳)

قسمی که پیامبر (ﷺ) قومی را که ایشان را قبل از هجرت به سنگ بسته بودند و خون از بدن مبارک شان جاری نموده بودند، بد دعا نکردند، حالا نیز با تمام اشتیاق آرزوی هدایت ایشان را داشتند. ایشان نیز یک سال بعد نزد پیامبر (ﷺ) مراجعه نمودند و مسلمان شدند. پیامبر (ﷺ) از این که آنان هدایت یافته بودند و مسلمان شده بودند، بسیار خشنود شدند و برای آنان طعام اکرام نمودند و روزهای زیادی را با آنان گذشتاندند.

محاصرهٔ طائف نیز خالی از فایده و حکمت نبود، چون هنگامی که طائف محاصره گردید، پیامبر (ﷺ) اعلان نمودند که هر آن شخصی که مسلمان شد، آزاد است و به آزادی خود می تواند دست یابد و این وعدهٔ پیامبر (ﷺ) سبب شد تا تعداد زیادی از غلامان از صفوف دشمن فرار نمودند و مسلمان شدند. به این ترتیب زمینهٔ هدایت بسیاری از افراد نصیب گردید. (بخاری، مغازی، ۵۶)

تقسیم غنائم

رسول الله (ﷺ) بعد از برداشتن محاصرهٔ طائف یکجا با سپاه اسلام در الجعرانه که غنائم و اسیران جنگی در آن گرد آورده شده بود، آمدند. در این هنگام ابو موسی اشعری (رض) نیز با مؤفقیت از نبرد أوطاس به آن جا رسیده بودند. سپاه اسلام همهٔ دشمنان شان را از راه شان برداشته بودند. حالا نوبت به تقسیم غنائم رسیده بود. از غزوه و نبرد هایی که متعاقباً انجام شده بود، به تعداد ۲۴ هزار شتر، ۴۰ هزار بز و گوسفند، چهار هزار اوقیه {۵۱۲ کیلو گرام} نقره و هم چنان ۶۰۰۰ نفر اسیر گرفته شده بود. (ابن سعد، ج، ۲، ۱۵۲)

پیامبر (ﷺ) قبل از تقسیم غنائم چنین فرمودند:

"از اموال غنائم نزد هر آن کسی که به اندازهٔ سر یک سوزن و نخ یک تار هم موجود باشد، باید دوباره اعاده نمایند. به خوبی بدانید که خیانت به مال غنیمت به فاعلش در روز قیامت شرمنده گی و آتش دوزخ را در پی خواهد داشت!" (الموطّا، جهاد، ۲۲؛ احمد، ج، ۵، ۳۱۶)

هنگامی که رسول الله (ﷺ) اموال غنائم را تقسیم می نمودند، اطرافیان شان با ریختن بر سر ایشان و ازدحام زیاد، ایشان را ناراحت نمودند. وقتی این ناراحتی و مزاحمت به حد بالایی رسید، فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) قصه یی را از زنده گی یکی از پیامبران گذشته چنین بیان نمودند:

"خداوند متعال بنده یی از بنده گان خود را بسوی قومش فرستاده بود. قومش او را لت و کوب و سرش را کفاندند. آن بندۀ خدا که مورد ستم قومش واقع شده بود، هم با دستانش خون جاری شده از پیشانی اش را پاک می نمود و هم به این شکل در حق قومش چنین دعا می نمود:

'پروردگارا! قومم را ببخش! چون آنان کاری را که انجام می دهند، مقصود و هدف آن را نمی دانند!'" (احمد، ج، ۱، ۴۵۶؛ مسلم، جهاد، ۱۰۵)

بعد از آن پیامبر (ﷺ) تقسیم غنائم را مدتی دیگر نیز به تأخیر انداخت. کسانی که حکمت این کار پیامبر (ﷺ) را نمی دانستند و تسلیمیت ضعیفی داشتند، از تأخیر تقسیم غنائم گله مند و آزرده خاطر شدند. در حالی که حکمت این تأخیر پیامبر (ﷺ) در تقسیم غنائم، تنها در روز دهم اقامت در الجعرانه آشکار شد. هیئتی از قبیلۀ هوازن نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و به پیامبر (ﷺ) خبر دادند که آنان مسلمان شده اند. از این رو از ایشان خواستار اعادۀ اسیران و اموال شان بودند.

حضرت پیامبر (ﷺ) چنین فرمودند:

"من تقسیم غنائم را تا امروز به تأخیر انداختم. اما شما خیلی دیر آمدید! حالا شما از میان اموال و اسیران تان یکی آن را انتخاب نمایید! ..."

هئیت نیز اسیران شان را نسبت به مال های شان ترجیح دادند. رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- من برای شما اسیرانی که متعلق به من و فرزندان عبدالمطلب است، را می سپارم. اما برای تسلیمی اسیران دیگر فردا بعد از نماز ظهر نزدم مراجعه نمایید!"

فردای آن روز رسول الله (ﷺ) اصحاب کرام شان را جمع نمودند و موضوع را با ایشان شریک ساختند و با بیان این که اسیران متعلق به خود شان را آزاد نموده اند، چنین فرمودند:

"- از میان شما هر آن کسی که می خواهد بدون عوض و بدل و با رضایت قلبی با آزاد نمودن اسیران می خواهد برادران خود را راضی نمایند، این کار را انجام دهند! اگر کسی از میان شما نمی خواهند سهم خود را بدون بدل و عوض آزاد نماید، عوض آن را از نخستین غنیمت جنگی یی که خداوند متعال نصیب ما خواهد نمود، پرداخت خواهیم کرد. اگر کسی خواهان این کار است، چنین کنند! ..."

رجوع و مشورۀ پیامبر (ﷺ) به اصحاب کرام از جهتی بود که اسیران حق و سهم آنان از غنائم بود. بعد از مراجعت و خواست پیامبر (ﷺ) از ایشان در خصوص آزادی اُسرا، همه شان با رضایت و خشنودی کامل قلبی برای دست یافتن به چنین فضیلتی به این درخواست پیامبر (ﷺ) رضایت نشان دادند و گفتند:

"- ما نیز اسیران خود را برای پیامبر خدا (ﷺ) بخشیدیم!" (بخاری، مغازی، ۵۴؛ ابن هشام، ج، ۴، ۱۳۴ـ۱۳۵)

به این ترتیب در ظرف یک دقیقه به برکت اخلاق بی بدیلی که پیامبر (ﷺ) در وجود اصحاب شان ترزیق نموده بودند، به تعداد شش هزار اسیر بدون هیچ گونه عوض، بدل و منفعت دنیوی به آزادی دست یافتند.

در نتیجۀ این عملکرد فاضلانه و بی نظیر رسول الله (ﷺ) همۀ قبیلۀ هوازن اسلام را قبول نمودند و مسلمان شدند. حتی در آن هنگام رئیس قبیلۀ هوازن، مالک بن عوف که در طائف بود، با شنیدن خبر مسلمان شدن همۀ قبیلۀ اش متعجب شد. بعداً او نیز با یک دعوت کوچک پیامبر (ﷺ) به اسلام مشرف گردید. بعد از آن پیامبر (ﷺ) برای او سد شتر هدیه دادند و دوباره او را به عنوان رئیس قبیلۀ اش تعیین نمودند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۳۷ـ۱۳۸)

رسول الله (ﷺ) غنائم را به بهترین شکل تقسیم نموده بودند. ایشان غنائم به دست آمده از این غزوۀ را به پنج بخش تقسیم و چهار حصۀ آن را برای عساکر و یک حصۀ آن را به بیت المال یعنی خزانۀ دولت نوپای اسلامی اختصاص دادند. حصه اختصاص یافته به بیت المال سهمی بود در تصرف پیامبر (ﷺ) که ایشان اختیار هر گونه تصرفی را در آن داشتند. در حقیقت پیامبر (ﷺ) این موضوع را با کندن و نشان دادنِ تار موی شتری که در مقابل شان قرار داشت، قبل از این برای اصحاب شان چنین بیان فرمودند:

"- من با غنیمت شما به اندازۀ یک شتر نه بلکه به اندازۀ یک تار موی شتر نیز کاری ندارم! ... چرا بیقرار می شوید؟ اگر اموال غنائم به اندازۀ {سنگ ها و} درختان این وادی هم باشد، آن را برای تان تقسیم خواهم کرد. اگر خمسی {پنج یک حصه از مال} از این اموال را هم که می گیرم، آن را هم برای بی بضاعت ها وفقرای شما به مصرف خواهم رسانید!" (الموطّا، جهاد، ۲۲؛ احمد، ج، ۵، ۳۱۶)

رسول الله (ﷺ) خُمس مالی را که از غنائم برداشته بودند، آن را بر اساس بیانات الهی، صرف "مؤلفة القلوب" نمودند. یعنی پیامبر (ﷺ) با دادن سهام بیشتری از این سهم به تعدادی از اشخاص آنان را بیشتر به اسلام متمایل می نمودند.

صفوان بن امیه از سران پیشرو قریش در حالی که مسلمان نشده بود، از غزوۀ حنین و طائف از نزد پیامبر (ﷺ) جدا نشده بود. هنگامی که رسول الله (ﷺ) در الجعرانه برای بررسی غنائم به دست آمده از غزوات دور می زدند، صفوان نزد رسول الله (ﷺ) حضور داشتند و به وادی هایی که پر از شتران، بز و گوسفندان بود، با تعجب خیره خیره نگاه می کرد. پیامبر (ﷺ) نیز از زیر چشم این حالت او را مورد پیگرد قرار می دادند و بعداً رسول الله (ﷺ) از او چنین پرسیدند:

"- ای ابو وهب! آیا از این وادی بسیار خوشت آمد؟"

صفوان گفت:

"بلی!"

بعد رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- پس آن وادی و چیز هایی که در آن وجود دارد، از تو باشد!"

بعد از این لطف و مرحمت پیامبر اکرم (ﷺ) صفوان نتوانست خود را وا دارد و گفت:

"- به جز از پیامبر قلب هیچ کسی نمی تواند به این اندازه سخی و جوانمرد باشد."

و با خواندن کلمهٔ شهادت مسلمان شد. (واقدی، ج، ۲، ۸۵۴-۸۵۵)

بعداً صفوان (رض) نزد قریش برگشت و خطاب به آنان گفت:

"- ای قومم! مسلمان شوید! به خدا سوگند که محمد چنان احسان نمود که او از گرسنه گی و تنگدستی هیچ ترسی ندارد." (مسلم، فضائل، ۵۷-۵۸)

در این هنگام حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) خطاب به رسول الله (ﷺ) گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! {فقیرانی چون} جعیل بن سراقه (رض) را گذاشتید و برای عُیینة بن حصن و الأقرع که {اموال و اقوام زیادی دارند} سد ها شتر دادید!"

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) فرمودند:

"- به خدایی که موجودیتم در ید قدرت اوست، سوگند یاد می کنم که اگر روی زمین پر از اشخاصی چون عُیینة و الأقرع شود، جعیل از همهٔ آنان با خیرتر و بهتر است! من این ها را برای دلگرم ساختن آنان به اسلام استفاده می نمایم. اما جعیل را اسلامش که محکم به آن چسپیده است، آخرتی که خود را به آن آماده نموده و مکافات آن حواله می نمایم!" (ابن هشام، ج، ۴، ۱۴۳؛ ابن سعد، ج، ۴، ۲۴۶)

بخشیدن اموال غنائم توسط پیامبر (ﷺ) برای مؤلفة القلوب به خاطر این که سبب غلط فهمی های زیادی میان کسانی شده بود؛ باعث به میان آمدن نا راحتی هایی میان اصحاب رسول الله (ﷺ) شد. حتی ذو الخُویصِره یکی از سران و نامداران قبیلهٔ بنی تمیم نیز پا از حدش فراتر نهاد و جرئت این را به خود داد تا بگوید:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! عدالت را رعایت کن!"

از این گفته او، رسول خدا (ﷺ) بسیار محزون شدند و فرمودند:

"- چنین می گویی؟ اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عادلانه بر خورد خواهد کرد؟"

پیامبر (ﷺ) با گفتن این سخن به مخاطب ستم نمودند. (مسلم، زکات، ١۴٨)

دیری نگذشته بود که این آیهٔ کریمه نازل شد:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ* وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ* ﴿التوبه، ۵٨-۵٩﴾

ترجمه: "و بعضی از آن مردم منافق در {تقسیم} صدقات بر تو اعتراض و خرده گیری کنند. اگر به آن ها از آن عطا شود، رضایت داشته و اگر از آن چیزی به آن ها داده نشود، سخت خشمگین شوند و چقدر بهتر بود اگر آن ها به آن چه خدا و رسولش به آن ها عطا کردند، راضی بودند و می گفتند که خدا ما را کفایت است او و هم رسولش از لطف عمیم به ما عطا خواهند کرد. ما تنها به خدا مشتاقیم."

قسمت زیادی از شکایت کننده گان و معترضین نیز از میان انصار بود. در حالی که رسول الله (ﷺ) این لطف و جوانمردی را از مالی بنام "الفیء" یا خمس مال که کاملاً تحت تصرف رسول الله (ﷺ) بود، انجام داده بودند. تنها این عملکرد سبب تحرک تعدادی از جوانان انصار شده بود. رسول الله (ﷺ) برای این جلو چنین اعتراضی را گرفته باشند و قبل از این که حادثه بیشتر از این بزرگ شود، همهٔ انصار را گرد هم آوردند. برای درک درست موضوع در این جلسه که پیامبر (ﷺ) هیچ کسی را به غیر از انصار اجازهٔ اشتراک را در این جلسه نداده بود، با ذکر نعماتی که خداوند متعال برای آنان نصیب نموده بود، فرمودند:

"- ای انصار! چیزی که در حقم از قلب تان گذشت، شنیدم. {اما بگویید} وقتی که شما مشرک بودید که راه تان را گم کرده بودید، الله متعال شما را به

واسطۀ من راه درست را نشان نداد؟ شما مردان فقیری بودید و خداوند (ج) به وسیلۀ آمدن من همۀ شما را ثروتمند ننمود؟ آیا هنگامی که کینه و دشمنی از درون چون موری شما را می خورد، با آمدن من خداوند متعال قلوب شما را به هم پیوند ننمود؟"

پیامبر (ﷺ) در پاسخ به همۀ این پرسش های شان از انصار چنین پاسخ دریافت نمودند:

"- همۀ منت و نعمت مخصوص الله و رسولش می باشد!"

بعد از دریافت این پاسخ، رسول الله (ﷺ) به سخنان گهربار و روحانی شان که درون مخاطبین شان را به روایت می گرفت، چنین ادامه دادند:

"- ای انصار! اگر شما بگویید:'تو را قومت در حالی که نمی پذیرفت و دروغ گو می پنداشت، به میان ما آمدی! تو را ما تصدیق نمودیم! زمانی که قومت تو را ترک گفته بود، ما تو را یاری نمودیم! هنگامی که قومت تو را از خود رانده بود، ما تو را در سینۀ خود فشردیم و در میان خود جای دادیم! تو فقیر بودی و ما تو را شریک اموال خود نمودیم! ...' من نیز شما را تصدیق می نمایم. و شاید می گفتم: 'بسیار راست می گویید!'

ای انصار! آیا سخن هایی که از آدرس شما در مورد این که من مقداری از مال بی ارزش دنیا را برای تعدادی از افراد داده ام، شنیده شده است، درست است؟ من برای دلگرمی و تمایل بیشتر تعدادی از اشخاص به اسلام و اعتماد به قوت و کمال اسلامیت مان و محروم نمودن شما برای آنان از اموال دنیا بخشیدم. آیا از این رو شما نا راحت شدید و به تنگ آمدید و از این رو نفس های شما بر شما غلبه نمود؟ ...

ای انصار! همه که با گرفتن اموال و غنائم به دست آمده از جنگ خانه های شان بر می گردند؛ آیا شما نمی خواهید که با پیامبر تان به خانه های تان برگردید؟"

با شنیدن این سخنان گهربار جناب فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) اشک هایی که در چشمان انصار منجمد شده بود، چون سیل جاری گشت و با ناله و فغان به گریه افتادند و می گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! ما می خواهیم با تو به خانه های مان بر گردیم!"

آنان با بیان این افادات عشق و محبت شان را نسبت به پیامبرشان تجدید می نمودند. رسول الله (ﷺ) نیز با آنان یکجا گریستند. پیامبر خدا حضرت محمد (ﷺ) با دیدن چنین تسلیمیت و تواضع از آنان به قصد تسلی خاطر آن ها را چنین وصف نمودند:

"- اگر عزت و فضیلت هجرت وجود نمی داشت، قطعاً من می خواستم یکی از انصار باشم. ... ای انصار! شاید همه راهی را انتخاب نمایند و به جانبی بروند، اما من قطعاً از راه انصار خواهم رفت! ..."

بعد از این جلسهٔ غم انگیز از صفوف انصار تنها جملهٔ: "رسول خدا برای ما کافی است!" شنیده شد. به این ترتیب شگافی که بر اثر سؤ تفاهمی ایجاد شده بود، به واسطهٔ سخنان گهربار پیامبر (ﷺ) مرهم نهاده شد. (بخاری، مغازی، ۵۶؛ مسلم، زکات، ۱۳۵؛ هیثمی، ج، ۱۰، ۳۱)

در این برخورد الگو و نمونهٔ پیامبر (ﷺ)، درس های زیادی نهفته است که باید، بیاموزیم. یکی از آنان این که بنی آدم همیشه دارای احساس دین و احسان مندی در برابر فداکاری هایی است که برای او انجام شده است، می باشد. اگر کسی که برایش نیکی می شود، دشمن هم باشد، دشمنی اش از میان می رود. اگر آن شخص قبلاً دشمنی و یا محبتی نداشته باشد، بیشتر سبب نزدیکی می شود و اگر قبلاً صمیمیت و محبتی در میان شان باشد، آن محبت و صمیمیت افزایش می یابد.

استنباط جزای قتل عمدی یک مسلمان بر اساس حادثهٔ قتل عامر بن عبدات در سفر نجد

رسول الله (ﷺ) قبل از حرکت از مدینه منوّره بسوی حُنین و طائف برای فریب دشمن، حضرت ابوقتاده (رض) را با یک واحد نظامی به طرف نجد فرستاده بودند. این واحد نظامی وقتی به جایی بنام "عظام" رسیدند، با شخصی بنام عامر بن عبدات مقابل شدند. با سلام دادن بر مسلمانان برای آن ها گفت که کلمهٔ شهادت خوانده و مسلمان شده است. اما محلّم بن جثّامه که با حضرت

ابوقتاده (رض) یکجا آمده بود و با عامر مشکل شخصی داشت و قبلاً میان شان نزاعی برپا شده بود، با تکذیب مسلمان شدن او، او را به قتل رساند و اموالش را به عنوان غنیمت جنگی مصادره نمود.

وقتی حضرت ابوقتاده (رض) و واحد نظامی اش از نجد برگشت؛ رسول الله (ﷺ) در وادی حنین درحالی که نماز ظهر را اداء نموده بودند و اصحاب کرام نیز دور آنان را حلقه زنان نشسته بودند. وقتی این حادثۀ قتل برای شان خبر داده شد، این آیۀ کریمه نازل می شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴿ ﴿النساء، ۹۴﴾

ترجمه: "ای اهل ایمان، چون در راه خدا {برای جهاد با کفار} بیرون روید {در کار دشمن} تحقیق و جستجو کنید و به آن کس که اظهار اسلام کند و به شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر مدهید تا {مال و جانش را بر خود حلال کنید و} از متاع نا چیز دنیا چیزی غنیمت برید که غنائم بی شمار نزد خداست. اسلام شما هم اول امر همچنین اظهار و تسلیمی بیش نبود تا وقتی که خدا بر شما منّت گذاشت. پس اکنون باید تحقیق کنید که خدا به هر چه کنید آگاه است."

در آن وقت اقارب و نزدیکان عامر نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و از بر علیۀ محلّم اقامۀ دعوا نمودند. بعد از یک محاکمۀ طولانی در محضر رسول الله (ﷺ) تصمیم اتخاذ شد که محلّم باید به عنوان خون بها برای اقارب عامر پول بپردازد. بعد از آن گفتند:

"- محلّم بیاید و رسول الله (ﷺ) برای او طلب مغفرت نماید!"

وقتی محلّم آمد، رسول الله (ﷺ) از او پرسیدند:

"- عامر در حالی که مسلمان بودن خود را اعلان نمود، تو او را به قتل رسانیدی. آیا چنین است؟"

محلّم در پاسخ گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! از برای من طلب مغفرت نما!"

این سخن محلّم به معنی تأیید انجام عمدی این گناه از طرف او بود. به خصوص او از جهت این که شخصی را در حالی که هیچ گناهی هم نداشت و مسلمان هم بود، به قتل رسانیده است، مرتکب گناه بزرگ و نا بخشودنی شده بود. اگر کمترین نرمش و تسامح نیز در این مورد نشان داده می شد، جلوگیری از وقوع جنایات بعدی در آینده در جامعه ممکن نبود. از این رو پیامبر (ﷺ) درخواست استغفار محلم را که مرتکب این گناه سنگین شده بود، رد نمودند. حتی این جمله را استعمال فرمودند:

"- خداوند تو را مغفرت ننماید!"[۱۳۵]

محلّم که از نزد رسول الله (ﷺ) با غم و اندوه فراوان جدا شده بود، به خانه رفت و خود را در آن جا حبس نمود. یک هفته بعد هم بر اثر غم و اندوه فراوان از دنیا رفت.

رسول الله (ﷺ) برای این که نشان داده باشند که بی عدالتی نمودن و کشتن یک مسلمان بی گناه برای منافع دنیوی که کلمهٔ توحید به زبان رانده است، چقدر یک گناه عظیم و نا بخشودنی است، این گونه برخورد نموده اند و با این گونه برخورد شان مسلمانان را به شدت از این کار منع فرموده اند.

این حادثه نشان می دهد که هر فردی که کلمهٔ توحید را به زبان رانده باشد، به عنوان مسلمان مورد قبول واقع می شود. اگر کسی کلمهٔ توحید را به زبان رانده باشد و وقتی از بیرون به وی دیده شود و انکاری هم در وی دیده نشود، سؤ ظن در مورد آن شخص حرام می باشد.

۱۳۵. صحابی یی که ناقل این حادثه است می گوید: "ما در میان خود می گفتیم: 'رسول الله (ﷺ) برای او طلب مغفرت نمود. اما برای تبیین و بیان میزان بدی و بزرگی این گناه و جلوگیری از تکرار این عمل در میان انسان ها با او چنین بر خورد نمود.' " (احمد، ج، ۵، ۱۱۲؛ ابن هشام، ج، ۴، ۳۰۴)

سوالات فصل ششم

الف: سوالات تشریحی:

۱. مشرکین قبل از انعقاد پیمان صلح حدیبیه بیشتر از همه از کدام حالت مسلمانان متأثر شدند؟

۲. وقتی مشرکین دانستند که مسلمانان "بیعت الرضوان" را انجام داده اند، چرا مضطرب و سراسیمه شدند؟

۳. وقتی پیامبر (ﷺ) در حدیبیه از اصحاب شان بیعت می گرفتند، حضرت عثمان (رض) در آن جا حضور نداشت. از این رو پیامبر (ﷺ) با گذاشتن یک دست شان بر بالای دست دیگرشان فرمودند: "این هم بیعت حضرت عثمان (رض)." این سخن پیامبر (ﷺ) نشان دهندهٔ چیست؟

۴. اعادهٔ دوباره حضرت ابوجندل (رض) توسط مسلمانان به مشرکین مکه، بعد از انعقاد پیمان صلح حدیبیه که به مسلمانان پناه آورده بود، شامل کدام مادهٔ این پیمان می شود؟

۵. وقتی پیامبر (ﷺ) بعد از برگشت از صلح حدیبیه به اصحاب شان فرمودند: "حالا قربانی های خود را ذبح کنید و سرهای خود را تراش نمایید! ..." اما هیچ یکی از اصحاب کرام شان از جاهای شان برای انجام این عمل بر نخاستند. دلیل این گونه برخورد اصحاب پیامبر (ﷺ) چه چیز ها می تواند باشد؟

۶. سه نتیجه از نتایج زیبایی که صلح حدیبیه در مدت زمانیِ کوتاهی به ارمغان آورد، نام ببرید؟

۷. موانعی را نام ببرید که آن موانع سبب آن شد تا اشخاصی را که پیامبر (ﷺ) به وسیلهٔ نامه های کتبی به اسلام دعوت نموده بودند، اسلام را قبول ننمایند؟

۸. دلایل و سبب های فتح خیبر کدام ها می باشد؟

۹. پیامبر (ﷺ) چرا اجازهٔ اشتراک برای همهٔ سپاه را در غزوهٔ خیبر نداده اند؟

۱۰. خطرات و ناهنجاری هایی که ممکن است از انجام نکاح متعه در جامعه به بار بیاید، چه چیز ها می تواند باشد؟

۱۱. رسول الله (ﷺ) قبل از حرکت بسوی سرّیه مؤته برای حضرت عبدالله بن رواحه (رض) چه چیز هایی را توصیه نمودند؟

۱۲. از مجادلهٔ نفسانی حضرت عبدالله بن رواحه (رض) در نبرد مؤته کدام آموزه ها و درس هایی را می توان آموخت؟

۱۳. روش های آموختنی یی که از برخورد پیامبر (ﷺ) با فرزندان و خانوادهٔ حضرت جعفر (رض) که در سرّیه مؤته به شهادت رسید، کدام ها می باشد؟

۱۴. سبب هایی که مکه توسط مسلمانان فتح گردید، کدام ها می باشد؟

۱۵. وقتی پیامبر (ﷺ) در فتح مکه هنگامی که وارد مکه می شدند، بر بالای شترشان در حالتی قرار گرفته بودند که از تواضع و شکر زیاد بر خداوند متعال گویا بر گردن شترشان سجده نموده باشد. از این عملکرد پیامبر (ﷺ) کدام معیار ها و درس هایی برای زنده گی می توان آموخت؟

۱۶. پیامبر (ﷺ) در کدام موارد از زنان مکه بیعت گرفتند، نام بگیرید؟

۱۷. اشک هایی که از چشمان حضرت ابوبکر (رض) در هنگام ایمان آوردن پدرش جاری بود، نشان دهندهٔ کدام حقیقت می باشد؟

۱۸. دلائل و سبب های وقوع غزوهٔ حُنین کدام ها می باشد؟

۱۹. کدام عملکرد ها و رفتار های تعدادی از جوانان انصار به اندازه یی پیامبر (ﷺ) را محزون نموده بود که اشک را از چشمان پیامبر (ﷺ) جاری ساخت؟

۲۰. دریای رحمت و مغفرت، نور عالم و فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) برای چه کسی فرموده بودند که: "الله متعال تو را نبخشد!"؟

ب: سوالات خانه خالی:

۱. در سرّیه مؤته وقتی به ترتیب حضرت زید، حضرت جعفر و حضرت عبدالله بن رواحه (رض) به شهادت رسیدند، قیادت و رهبری سپاه اسلام را حضرت .... به دست گرفت.

۲. حضرت .... صحابی یی است که پیامبر (ﷺ) با بیان این حدیث مبارک "از جهت خلقت ظاهری و اخلاق، چقدر به من شباهت داری!" او را مورد نوازش و لطف قرار داده است.

۳. نکاح .... یکی از نکاح های ممنوعه در اسلام می باشد.

۴. حضرت .... صحابی یی است که پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) از او به عنوان آخرینِ مهاجرین نام برده است؟

۵. به یک حصه از پنج حصهٔ اموال غنائم که تنها پیامبر (ﷺ) حق تصرف در آن را داشتند، .... گفته می شود.

۶. محاصره خیبر در برابر .... انجام شده است؟

۷. .... نخستین نبردی است که در مقابل مسیحیان انجام شده است.

۸. فتح مکه در سال .... به وقوع پیوسته است؟

۹. غزوهٔ حنین غزوه یی است که در مقابل .... انجام شده است و .... در این غزوه به پیروزی رسیده اند.

۱۰. .... کسی است که سبب مرگ دختر پیامبر (ﷺ) حضرت زینب (رض) شده است و با آن هم بعد از فتح مکه مشمول دریای پر جوش و خروشِ عفو فخرکائنات حضرت محمد (ﷺ) واقع شده است.

ج: سوالات گزینه یی:

۱. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملۀ حسن نیت و اشاراتی نیست که پیامبر (ﷺ) قبل از صلح حدیبیه به مشرکین نشان داده است؟

الف: داخل نشدن فوری ایشان به مکه و خیمه زدن شان در ساحه یی خارج از حرم.

ب: رهایی گروهی از مشرکین بعد از گرفتاری شان که به قصد حمله آمده بودند.

ج: پذیرفتن و پیشواز گرفتن همۀ سفیرانی که بسوی ایشان آمده بود.

د: اجازه ندادن برای نیمی از مؤمنین برای آوردن اسلحه های جنگی شان.

۲. وقتی مشرکین تنها برای حضرت عثمان (رض) اجازه طواف را داد. او در جواب برایشان گفت: "تا زمانی که حضرت پیامبر (ﷺ) کعبه را طواف ننموده است، من نمی توانم آن را طواف کنم! من بیت الله را تنها در عقب آنان زیارت خواهم کرد!"

پاسخی که او برای مشرکین داد، نشان دهندۀ کدام حس و ویژه گی او می باشد؟

الف: محبت و الفتی که او نسبت به برادران مؤمن خود داشت.

ب: محبت، حرمت و صداقتی که او در برابر الله و رسولش داشت.

ج: او می خواست بعد از اجازه گرفتن از رسول الله (ﷺ) به طواف کعبه بپردازد.

د: او از واکنش مؤمنین در صورتی که او خانۀ کعبه را طواف می نمود، هراس داشت.

۳. پیمان صلح حدیبیه که ظاهراً در وهلهٔ اول مغلوبیت و ستم بر مسلمانان تلقی می شد، دیری نگذشت، دانسته شد که این پیمان در حقیقت یک فتح و پیروزی می باشد.
کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ حادثاتی نمی باشد که نشان دهندهٔ این حقیقت باشد؟
الف: پیمان بستن تعداد زیادی از قبایل عرب با مسلمانان.
ب: به وجود آمدن یک فضای صلح، زمینهٔ هدایت بیشتر اهالی مکه را فراهم می نمود.
ج: تعداد زیادی از اهالی مکه که مسلمان بودند، می توانستند اسلام خود را مخفی نگهدارند.
د: مسلمانان می توانستند یک سال بعد به راحتی خانهٔ کعبه را طواف نمایند.

۴. رسول الله (ﷺ) وقتی نامه یی را که به حمیری ها نوشته بود، به دست حضرت عیاش (رض) به آنان می فرستاد، عیاش (رض) را چنین توصیه نمودند: "وقتی به آن جا رسیدی شب هنگام، وارد آن جا مشو! منتظر باش تا خورشید طلوع کند! بعد به بهترین شکل وضؤ بگیر. دو رکعت نماز بخوان و برای خداوند متعال به منظور این که مخاطبینت تو را به خوبی استقبال کنند، دعا کن! بعد از آن به خوبی آماده شود و مکتوبم را به دست راستت بگیر و با دست راستت به دست راست آنان بسپار. ..."
کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ توصیه هایی نیست که بتوان از آن برای امروز درس هایی آموخت؟
الف: در کار دعوت و تبلیغ دیگران به خیر، صبر و تسلیمیت به الله متعال لازم است.
ب: در حالات دشوار باید با خواندن دو رکعت نماز حاجت، از خداوند متعال مدد خواسته شود.

ج: در مسافرت، انتخاب یک زمان مناسب برای خشنودی صاحب خانه از طرف مسافر یک ظرافت محسوب می شود.

د: تمامی کار های خیر و زیبای خود را باید از طرف راست آغاز نماییم.

۵. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ راه هایی نیست که پیامبر (ﷺ) هنگام دعوتِ حکمرانان از آن استفاده ننموده باشد؟

الف: دعا نمودن برای انهدام سلطنت حکمدارانی که مسلمان نبودند.

ب: دعوت حکمداران برای اتفاق و وحدت روی اساسات عقیدتی اسلام.

ج: متوجه ساختن حاکمان برای این که آنان مسؤل دین و عقیدهٔ رعیت های خویش هستند.

د: در صورتی که حکمداران مسلمان شوند، به سلطنت آنان گزندی نخواهد رسید.

۶. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ هفت موردی نیستند که پیامبر (ﷺ) فرمودند: "از هفت چیز هلاک کننده دوری کنید!"؟

الف: سود خوری (ربا خوری)

ب: حرام گفتن مالی که حلال کرده شده است.

ج: تهمت زنا بستن برای زن با پاکدامن و با عفت.

د: سحر و جادو کردن

۷. صحابه یی که پیامبر (ﷺ) در حقش فرمودند: "فردا بیرقم را برای چنان شخصی خواهم داد که خداوند متعال به دستان او فتح خیبر را میسر خواهد نمود. آن شخص الله (ج)و رسولش را دوست دارد؛ الله (ج) و رسول نیز او را دوست دارد!" چه کسی می باشد؟

الف: حضرت علی کرم الله وجه

ب: حضرت عمر (رض)

ج: حضرت خالد بن ولید (رض)

د: حضرت ابو عبیده بن جراح (رض)

۸. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ اضرار و عواقب نا میمونی نیست که نکاح متعه در جامعه آن را به بار می آورد؟

الف: تطبیق نشدن قوانین طلاق.

ب: از دست رفتن ارزش و جایگاه مرد در نزد زن.

ج: اختلاط نسب و عدم حفظ عفت در صورت انجام این نکاح.

د: محروم شدن کودکان از تربیه پدر و خانواده.

۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ سنت هایی است که از "عمره قضاء" برای ما به عنوان سنت باقی مانده است؟

الف: زیارت قبور

ب: زیارت خانهٔ کعبه بدون اسلحه.

ج: قسمتی از سعی را با هیبت و شکوه انجام دادن.

د: دوبار طواف نمودن کعبه

۱۰. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ سبب های سرّیهٔ مؤته می باشد؟

الف: کشته شدن حضرت زینب (رض) از طرف دشمنان اسلام.

ب: اعلان جنگ از طرف شرحبیل امیر غسانی ها بر علیه مسلمانان.

ج: به شهادت رسانیده شدن حضرت حارث (رض) سفیر پیامبر (ﷺ) توسط شُرحبیل.

د: طغیان و سرکشی طائفیان بر ضد مسلمانان.

۱۱. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ واکنش هایی نیست که مسلمانان در سرّیهٔ مؤته هنگامی که از تعداد سپاهیان بیزانس که دو سد هزار نفر بود، مطلع شدند، از خود نشان دادند؟

الف: در آغاز برای این که تعداد سپاهیان دشمن نسبت به آنان هفتاد برابر بود، در اندیشه فرو رفتند.

ب: آنان با طلب مدد و استعانت پیروزی از جانب الله متعال به راه شان ادامه دادند.

ج: آنان باید پیامبر (ﷺ) را از اوضاع مطلع می ساختند و نظر به اطلاع آنان اقدام می نمودند.

د: شهید شدن و غازی شدن را یک لطف و احسان الهی تلقی نموده، به الله متعال توکل نمودند.

۱۲. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ آموزه هایی نیست که بتوان از "داخل شدن اعتراض آمیزِ عبدالله بن رواحه (رض) جنتَ"، استنتاج نمود؟

الف: مجادله با نفس کاری بس دشوار است و نیاز به صبر دارد که هرکس نمی تواند آن را انجام دهد.

ب: داخل شدن اعتراض آمیز حضرت عبدالله بن رواحه (رض) به جنت، نشان می دهد که داخل شدن به جنت کار دشواری است.

ج: برای نجات از شرّ شیطان در هنگام موت، باید او نفسش را به خوبی تزکیه می نمود.

د: موانع دشوارِ موجود فرا راه جنت را تنهاً با تزکیهٔ نفسی می شود، عبور کرد.

۱۳. کدام یکی از اطلاعات ذیل در ارتباط به سرّیهٔ مؤته درست نمی باشد؟

الف: این سرّیه نخستین حربی است که در تاریخ اسلام بر علیه مسیحیان انجام شده است.

ب: تعداد کشته های مسیحیان با تعداد شهدای مسلمانان مساوی بود.

ج: مسلمانان نخستین بار از لحاظ کثرت تعداد با چنین دشمن قوی مواجه شده بودند.

د: مؤمنین با ایمان شکست ناپذیر و غیر قابل تزلزل در این سرّیه درخشیدند.

۱۴. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ تدابیری نیست که پیامبر (ﷺ) آن را برای فتح مکه بدون ریخته شدن خون، اتخاذ نموده بودند؟

الف: پیامبر (ﷺ) خواستند که شب هنگام هر ده نفر نه، بلکه یک نفر از ایشان آتش بیفروزند.

ب: حملهٔ فوری و قوی ایشان قبل از این که مشرکین مکه متوجه آنان شوند.

ج: ایشان با اردوی قوی و عظیم آمدند. استحکام و استقامت آنان را شکستند.

د: ضمانت نمودن جان و مال کسانی که پناه خواسته بودند.

۱۵. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملۀ نتایج مثبتی نیست که بتوان از فتح مکه آموخت؟

الف: مرکز دولت اسلامی بعد از فتح مکه قرار گرفته است.

ب: در عربستان سعودی دیگر هیچ مانعی فرا راه اسلام باقی نمانده بود.

ج: انتشار اسلام بسیار سرعت یافته و تمامی شبه جزیرۀ عربستان را فرا گرفته بود.

د: کعبه از بت ها و اصنام مشرکین پاک و برای عبادت مسلمانان گشوده شده بود.

۱۶. پیامبر (ﷺ) بعد از فتح مکه برای مردمان مکه فرموده بودند: "من نیز قسمی که حضرت یوسف (ع) به برادرانش گفته بود: '... امروز برای شما هیچ گونه منت و بدگویی وجود ندارد! خداوند شما را عفو کند! بدون شک او مهربان ترین مهربان ها است! حالا بروید! دیگر آزاد هستید!'"

کدام یکی از گزینه های ذیل از جملۀ تأثیر هایی نیست که این سخنان پیامبر (ﷺ) بالای مردمان مکه گذاشته است؟

الف: اهالی مکه به گمراهی و ظلم شان ادامه دادند.

ب: از این که از خطر انتقام گیری مسلمانان نجات یافته بودند، خورسند شدند.

ج: از این که مغلوب و مورد عفو قرار گرفته بودند، شرمسار و خجالت زده شدند.

د: در مقابل این عفو و بخشش بزرگ و بی انتها وجدان های شان بیدار گردید و به شرف هدایت نائل آمدند.

۱۷. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ آموزه هایی نیست که بتوان از نتایج غزوهٔ حنین آموخت؟

الف: در این غزوه شجاعت و جسارت بی بدیل پیامبر (ﷺ) به نمایش در آمده است.

ب: در این غزوه مسلمانان جزای غرور یک لحظه یی شان را پرداختند.

ج: فتنه و نفاق کسانی که ایمان ضعیف داشتند و منافق بودند، آشکار گردید.

د: مردم در این غزوه میوهٔ اطاعت و تابعیت از رسول الله (ﷺ) را چیدند.

۱۸. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ نتایج مهم و خوش آیندی است که بتوان از محاصرهٔ طائف استنتاج نمود؟

الف: مسلمان شدن تعدادی از غلامان از صفوف دشمن و بدین وسیله دست یابی آنان به آزادی فردی شان.

ب: شکست مردم حنین و طائف با دادن جان های بیشماری از آنان.

ج: دشمن با ترس در قلعه شان پناه بردند و از آن جا با بیچاره گی تمام، به دفاع از خود پرداختند.

د: شکست خوردن طائفیان توسط سپاه اسلام که زمانی پیامبر (ﷺ) را سنگ باران نموده بودند.

۱۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ روش هایی نیست که پیامبر (ﷺ) در الجعرانه هنگام تقسیم غنائم آن را بکار برده بودند؟

الف: دادن غنائم بیشتر برای کسانی که احتمال مسلمان شدن شان زیاد بود.

ب: پیامبر (ﷺ) برای هر کس هر آن چه را که از این اموال می خواستند دادند، تا قلوب آنان را به اسلام متمایل نمایند.

ج: در تقسیم اموال غنائم با دقت و حساسیت کامل عدالت را رعایت نمودند.

د: برای خود و خانوادهٔ شان از اموال غنائم هیچ سهمی نگرفتند.

۲۰. در کدام یکی از گزینه های ذیل ترتیب وقوع حادثات به شکل مرتب تذکره داده شده است؟

الف: بیعت الرضوان، فتح خیبر، قضای عمره، سرّیهٔ مؤته.

ب: فتح خیبر، بیعت الرضوان، قضای عمره، سرّیهٔ مؤته.

ج: بیعت الرضوان، قضای عمره، سرّیهٔ مؤته، فتح خیبر.

د: فتح خیبر، بیعت الرضوان، سرّیهٔ مؤته، قضای عمره.

فصل چهارم

سال نهم هجرت

سال نهم هجرت

غزوهٔ تبوک؛ آزمون بزرگ ایمان و پایداری

این غزوه در نهم ماه رجب سال نهم هجری مطابق به سال ۶۳۰ میلادی به وقوع پیوسته است. تبوک نام شهری است در میان مدینه و شام. آخرین غزوه ئی که پیامبر (ﷺ) در آن شرکت ورزیده اند، غزوهٔ تبوک می باشد. این غزوه به نحوی به مثابهٔ ادامهٔ سرّیهٔ مؤته می باشد. امپراطور بیزانس از سرّیهٔ مؤته نتوانسته بود، نتیجهٔ دلخواه خود را به دست آورد. اما می خواست قبل از این که دیر شود و مسلمانان قوت بیشتری بیابند، باید همهٔ شبه جزیرهٔ عربستان را تصاحب نماید. از این رو در صدد آن بود، تا از اعراب مسیحی در این امر استفاده نماید. او باور داشت که غسانیان می توانند از عهدهٔ این کار برآیند. غسانیان نیز برای چنین حرکتی قبل از قبل آماده بودند. وقتی این خبر پخش شد، کاروان های تجارتی واصله به مدینه، این خبر را یعنی خبر حملهٔ زود هنگام بیزانس بر مسلمانان را به سمع پیامبر (ﷺ) رسانیدند.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) دستور اعلان عمومی جهاد را صادر نمودند. همهٔ فعالیت های نظامی قبلی یی که توسط پیامبر (ﷺ) آغاز می شد، برای این که دشمن از آن واقف نشود، مخفی نگهداشته می شد. اما در غزوهٔ تبوک موضوع متفاوت رقم خورد. زیرا گرم ترین روز های تابستان جریان داشت. هم چنان دشمن قوی و راه طویل و پر مشقت بود. بر علاوه در آن سال مسلمانان به سبب قحطی یی که در مدینه حاکم فرما بود، از جهت مادی دست بالایی نداشتند و در مضیقه قرار داشتند. (ابن سعد، ج، ۲، ۱۶۵؛ بخاری، تفسیر، ۲/۶۶)

منافقین که هیچ فرصتی را از دست نمی دادند، باز هم با دامن زدن به فتنه های قبلی شان در تلاش شدند تا روحیه مسلمانان را تضعیف نمایند. رئیس

منافقین مدینه عبدالله بن اُبی برای این که ذهنیت مسلمانان را تخریب نموده باشد، می گفت:

"- آیا محمد (ﷺ) دولت روم را بازی کودکانه گمان می کند؟ من اسارت او را یکجا با اصحابش در پیش چشمان خود به وضوح می بینم!"

تعدادی از منافقین نیز می گفتند:

"- در چنین هوای گرمی آیا کسی به نبرد می رود؟"

به عنوان جواب برای این منافقین در آیهٔ کریمه خداوند متعال چنین فرمود:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴿التوبه، ۸۱﴾

ترجمه: "آن هایی که از جهاد در رکاب رسول خدا (ﷺ) باز نهاده شدند، از این باز ماندن شان خوشحال اند و مجاهده به مال و جان شان در راه خدا را خوش نداشتند و {مؤمنان را هم از جهاد منع کرده و به آن ها} گفتند: 'شما در این هوای سوزان از وطن خود بیرون نروید!' آنان را بگو: 'آتش دوزخ بسیار سوزان تر است. اگر می فهمیدند.'"

تعدادی از اعراب بدوی نیز با پیش نمودن معاذیر نابجا از رسول الله (ﷺ) اجازهٔ عدم اشتراک در جهاد را گرفتند. این موضوع را خداوند متعال در آیهٔ کریمه چنین خبر داده است:

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿التوبه، ۹۰﴾

ترجمه: "و گروهی از اعراب بادیه {نزد تو} آمده و عذر می آورند که اجازهٔ معافی از جهاد یابند و نیز گروهی که تکذیب خدا و رسول را کرده {بدون هیچ عذری} از جهاد باز نشستند به زودی کافران از این دو طائفه را عذابی دردناک خواهد رسید" (واقدی، ج، ۳، ۹۹۳-۹۹۶؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۶۵)

بعد از آن قرآن کریم معیار ها و ویژه گی های مشخصی برای مؤمنین و منافقین تعیین نمود:

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ*

﴿التوبه، ۴۲﴾

ترجمه: "{ای پیامبر (ﷺ)!} اگر این مردم را برای منفعت آنی و فوری و سفرکوتاه {تفریحی} دعوت کنی البته تو را پیروی خواهند کرد و لیکن این سفر {به تبوک برای جنگ با روم} بر آنان دراز و دشوار آمد و مؤکد به خدا سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم همانا با شما بیرون می آمدیم. اینان خود را به دست هلاکت می سپارند و خدا می داند که آن ها به حقیقت دروغ می گویند."

لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ* إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ* ﴿التوبه، ۴۴-۴۵﴾

ترجمه:"مسلمانانی که به حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان دارند از تو رخصت ترک جهاد نخواهند تا به مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند و خدا به احوال متقیان آگاه است. تنها آن هایی که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده و دل های شان در شک و ریب است از تو اجازهٔ معافی از جهاد می خواهند و آن منافقان پیوسته در شک و تردید مانده و سرگردانند."

منافقین برای این غزوه هیچ گونه آماده گی یی نگرفته بودند. عدم آماده گی ایشان به این غزوه، نشان واضحی است از این که آنان هیچ گونه نیت و مرامی برای اشتراک به این غزوه نداشتند. خداوند متعال می فرماید:

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ* ﴿التوبه، ۴۶﴾

ترجمه: "و اگر آنان قصد سفر جهاد داشتند، به درستی به آن آماده می شدند. لیکن خدا هم از بر انگیختن آن ها کراهت داشت. پس آن ها را باز داشت و حکم شد {که ای منافقان نالایق} شما هم با معذوران {کور و عاجز در خانهٔ خود} بنشینید."

تشخیص و آشکار شدن منافقین و اشتراک نکردن آنان به سپاه اسلام از الطاف الهی بود. چون عبدالله بن اُبی رئیس منافقین مدینه قسمی که در غزوهٔ اُحد از راه بر گشته بود، در این غزوه نیز از راه برگشت. در این مورد خداوند متعال فرمود:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً وَلأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ ﴿التوبه، ۴۷﴾

ترجمه: "اگر این مردم منافق هم در میان شما مؤمنان بیرون می آمدند جز خیانت و مکر در سپاه شما چیزی نمی افزودند و هرچه می توانستند در کار شما اخلال و خرابی می کردند برای شما از هر سو در جستجوی فتنه بر می آمدند و هم در میان لشکر شما از آنان جاسوس هایی وجود دارد و خدا به احوال ظالمان داناست."

این گروه منافق که از همین حالا یعنی از شروع حرکت بسوی این غزوه نا هماهنگی و بی نظمی را بر پا نموده بودند، امکان آن وجود داشت که با ترس، تهمت، دروغ و فتنه می توانستند آرامش همهٔ سپاه اسلام را در اثناء جنگ بر هم زنند.

خداوند متعال از جانبی منافقین را با عذاب سختی تهدید می نمود و از جانب دیگر مؤمنین را که تحت تأثیر پروپاگند ها و دسیسه های مشرکین قرار گرفته بودند و از خود سستی نشان می دادند، نیز هشدار می داد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ* إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ﴿التوبه، ۳۸-۳۹﴾

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! سبب چیست که چون به شما امر شود که برای جهاد در راه خدا بی درنگ خارج شوید {چون بار گران} به خاک زمین سخت دل بسته اید؟ آیا راضی به زنده گانی دنیا عوض آخرت شده اید؟ در صورتی که متاع دنیا در پیش عالم آخرت اندکی بیش نیست. اگر بیرون نشوید، خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر به جای شما بر می گردد و شما به خدا زیانی نمی رسانید و خدا بر هرچیز تواناست."

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿التوبه، ٤١﴾

ترجمه: "برای جنگ با کافران، سبکبار و مجهز بیرون شوید و در راه خدا به مال و جان جهاد کنید. این کار شما را بسی بهتر خواهد بود. اگر مردمی با فکر و دانش باشید."

بعد از این هشدار ها میان مؤمنین تحرک جدی یی پدید آمد. جای سستی و ضعیفی را با ندامت و افسوس غیرت و همت گرفت. یک آماده گی با احتشام و پرهیجان برای این غزوه آغاز گردید. چون هنگامی که دشمن تصمیم حمله بر دیار مسلمین را داشته باشد، در این صورت جهاد برای همه فرض می شود. کسانی را که مکلفیت اشتراک در این جهاد را نداشتند، خداوند متعال چنین بیان نمود:

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلا عَلَى الْمَرْضَى وَلا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا للهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿التوبه، ٩١﴾

ترجمه: "بر ناتوانان، بیماران و فقیران که خرچ سفر {و نفقهٔ عیال خود را} ندارند، گناهی بر ترک جهاد نیست. هرگاه که با خدا و رسول او خیر خواهی ورزند {که این کار نیکوست و} بر نیکوکاران عالم از هیچ راه حرج و زحمتی نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است."

آماده گی ها برای غزوهٔ تبوک جریان داشت. در این اثناء اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) هیجان اشتراک در غزوه با پیامبر (ﷺ) و فدا نمودن جان های

شان در راه خدا و رسولش را در خود به تصویر می کشیدند. هفت تن از اصحاب کرام بی بضاعتِ پیامبر (ﷺ) برای اشتراک در این غزوه، نتوانستند حیوانی تهیه نمایند که با سوار شدن بر بالای آن، این راه را بپیمایند. معمولاً دو تن از مجاهدین و گاهی سه تن از آنان نیز در راه بر یک شتر به نوبت سوار می شدند. با آن هم مؤمنینی بودند که از جان و دل خواهان آن بودند تا به این غزوه اشتراک و هر لحظه در کنار رسول الله (ﷺ) باشد؛ اما به سبب فقر و تنگدستی حتی حیوانی هم نداشتند که به نوبت بر آن سوار شوند. آنان نیز نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و وضع شان را با پیامبر (ﷺ) در میان گذاشتند. وقتی شنیدند که شتری نیست که بتوانند آن ها را بر آن شتران بنشانند، با چشمانی پر از اشک و گریه ها از نزد رسول الله (ﷺ) برگشتند. آرزوی این مردان راه خدا که با چشمانی پر اشک انجام شده بود، خداوند متعال آن را قبول نمود و فرمود:

وَلا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ* ﴿التوبه، ۹۲﴾

ترجمه: "و همچنین بر آن مؤمنانی که چون مهیای جهاد شده و نزد تو آیند که زاد و لوازم سفر آن ها را مهیا سازی و تو پاسخ دهی که من مالی که به شما مساعدت کنم، ندارم بر می گردند، در حالی که از شدت حزن، اشک از چشمان شان جاری است که چرا نمی توانند مخارج سفر خود را فراهم سازند {بر آن ها حرج و گناهی بر ترک جهاد نیست}."

حضرت عبدالرحمن بن کعب و حضرت عبدالله بن مغفل (رض) که با شنیدن این پاسخ با گریه از نزد رسول الله (ﷺ) بر گشته بودند، ابن یامین (رض) از آنان چنین پرسید:

"- شما چرا گریه می کنید؟

آنان گفتند:

"- ما نزد رسول الله (ﷺ) رفته بودیم تا برای ما به منظور اشتراک در این غزوه مرکبی تهیه نمایند. ایشان حیوانی را با خود نداشتند که ما را به آن بنشانند.

ما نیز با خود حیوانی نداریم که با سوار شدن به آن در کنار رسول الله (ﷺ) در این غزوه اشتراک نماییم!"

ابن یامین (رض) نیز برای هردوی شان یک شتر و مقداری هم خرما برای ارتزاق شان داد. حضرت عباس (رض) نیز برای دو تن از آن اشخاصی که اشک های شان جاری شده بود، شتر فراهم نمود. برای سه شخص دیگر نیز حضرت عثمان (رض) شتر فراهم نمود.[۱۳۶] برای تعدادی از فقرا و محتاجان نیز شخص رسول الله (ﷺ) برای سفر شتر آماده نمودند.[۱۳۷] این اصحاب کرام در حالی که از اشتراک در جهاد معاف شده بودند، با آن هم برای این که قلوب شان مملو از محبت الهی بود و دور ماندن از رسول الله (ﷺ) برای شان سنگینی می نمود، بر اثر این اشتیاق شان به نعمت اشتراک در این غزوه نائل آمدند.

در این غزوهٔ عبرت انگیز، هیجان بدست آوردن جنت از طرف اصحاب پیامبر (ﷺ) با معاوضه نمودن جان و مال شان به سرمایهٔ اُخروی بی حد و اندازه به وقوع پیوسته است و مناظر الگو و نمونه تا قیام قیامت در این غزوه از طرف آنان به تصویر کشیده شده است. اصحاب کرام در اطراف پیامبر (ﷺ) برای خدمت، همیشه بسان پروانه ها حلقه می زدند و فداکاری هایی را که در راه خدا انجام می دادند با به زبان آوردن: "پدر، مادر و جانم! فدایت شود یا رسول الله (ﷺ)!" این عبارات به پیامبر (ﷺ) تقدیم می نمودند.

به این ترتیب در مدت کوتاهی یک اردوی ۳۰ هزار نفری، از مجاهدین اسلام آماده گردید. (واقدی، ج، ۳، ۱۰۰۲؛ ابن سعد، ج، ۲، ۱۶۶)

آماده گی های رفتن به غزوه تبوک و انفاق اصحاب کرام (ﷺ)

رسول الله (ﷺ) قبل از حرکت بسوی این غزوه، اصحاب کرام شان را برای تأمین احتیاجات سپاه اسلام به انفاق در این راه فرا خواندند. در حالی که در آن هنگام قحطی بزرگی در مدینه حاکم بود. با وجود آن هم اصحاب کرام رسول

۱۳۶. ابن هشام، ج، ٤، ۱۷۲؛ واقدی، ج، ۳، ۹۹٤.
۱۳۷. بخاری، مغازی، ۷۸.

الله (ﷺ) با یک عزم و ایمان بلند و دل کندن از امول دنیا وارد یک رقابت انفاق و فدارکاری شدند. حضرت ابوبکر (رض) همۀ اموالش را آورد. پیامبر (ﷺ) فرمودند:

"- از مال هیچ کسی به اندازه اموال ابوبکر (رض) مستفید نشدم..."

بعد از این سخنان گهربارِ رسول الله (ﷺ)، چشمان حضرت ابوبکر (رض) پر از اشک شد و با اشک های جاری از چشمانش گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آیا من و مالم تنها برای تو نیست!" (ابن ماجه، مقدمه، ج، ۱۱)

او با بیان این سخنان نشان داد که هم خودش و هم همۀ اموالش متعلق به پیامبر (ﷺ) می باشد و با ایشان یکی شده است.

در پاسخ رسول الله (ﷺ) از او پرسیدند:

"- ای ابوبکر! برای اهل و عیالت چه گذاشتی؟"

حضرت ابوبکر (رض) با یک وجد وایمان راسخ گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! الله و رسولش را برای آنان گذاشتم!" (ترمذی، مناقب، ۱۶)

حضرت عمر (رض) این بار با آوردن نصف اموالش خواسته بود، در موضوع انفاق از حضرت ابوبکر (رض) پیشی بگیرد، اما نتوانسته بود از او پیشی بگیرد. چون حضرت ابوبکر (رض) همۀ اموالش را در راه خدا و رسولش وقف نموده بود.

حضرت عثمان (رض) نیز ۳۰۰ شتر را با تمامی تجهیزاتش به شکل مجهز آماده نمود و به سپاه اسلام بخشید و ۱۰۰۰ دینار را نیز وقف نمود. حضرت پیامبر (ﷺ) نیز در حق او و با بیان حدیث شریف ذیل محبت و لطف زیادی نمود:

"عثمان (رض) را {به سبب این انفاق فدارکارانه اش} هیچ کاری نمی تواند، بعد از این ضرری برساند!" (ترمذی، مناقب، ۱۸؛ احمد، ج، ۵، ۶۳)

همچنان خانوادهٔ حضرت عثمان (رض) نیز تمامی جواهراتش را در راه خدا انفاق نمود. همهٔ صحابه های زن نیز هر آن چه که از جواهرات و اشیای زینتی یی را که در دست داشتند، آوردند و در مقابل رسول الله (ﷺ) گذاشتند.[138] در این هنگام دختر خورد سنی که ۱۱ سال سن داشت، با اشتیاق و هیجان می خواست گوشواره هایش را انفاق کنند وقتی با تلاش و کوشش زیادی نتوانست آن را از گوشش بیرون آورد، با پاره نمودن نرمه های گوش هایش آن ها را کند و آن گوش واره های خونین را در مقابل رسول الله (ﷺ) گذاشت.

اصحاب بی بضاعت و فقیری که از مال دنیا هم چیزی نداشتند، مشتاقانه آمادهٔ هر نوع فداکاری جانی و مالی بودند. یکی از اینان حضرت عقیل (رض) بود که تمامی شب را کار کرده و در عوض دو پیمانه خرما بدست آورده بود. او بعد از بدست آوردن این دو پیمانه خرما یک پیمانه آن را برای افراد خانواده اش و پیمانهٔ دیگرش را به افراد سپاه انفاق نمود. رسول الله (ﷺ) خطاب به او چنین فرمودند:

"- الله متعال! هم چیزی را که تو آوردی و هم چیزی را که بر خود باقی گذاشتی، با برکت گرداند!"

و بعد پیامبر (ﷺ) دستور دادند تا خرمایی را که او آورده بود بر بالای کمک های جمع آوری شده پاشیده شود. (طبری، تفسیر، ج، ۱۰، ۲۵۱)

منافقین نیز آرام ننشستند و با نقل این واقعه و زبان گشودن در مورد آن این هدیه ها و فداکاری های ابوعقیل (رض) را ریا و تظاهر خواندند او را نیز متهم به ریا کاری نمودند. حضرت عقبة بن عمرو (رض) چنین می گوید:

"وقتی آیهٔ صدقه نازل شد، از دستمزدی که با حمل نمودن بار ها بر پشت ما آن را بدست می آوردیم، شروع به انفاق نمودن کردیم. باری شخصی آمد و صدقهٔ بسیاری داد. منافقین گفتند: 'او ریا کاری می کند.' یکی از اصحاب دیگر آمد و یک پیمانه خرما صدقه نمود. باز هم منافقین گفتند: 'خداوند (ج) به یک پیمانه خرمای او احتیاجی ندارد!' بعد از آن آیهٔ ۷۹ سوره توبه نازل گردید:

۱۳۸. واقدی، ج، ۳، ۹۹۲.

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (التوبه، ۷۹)

ترجمه: 'آن کسانی که عیب جویی می کنند، بر آن مؤمنانی که با صدقات مستحب فقیران را دستگیری می کنند و همچنین مسخره می کنند مؤمنانی را که از اندک چیزی که مقدر آن هاست هم {در راه خدا} مضایقه نمی کنند، خدا هم آن ها را البته مسخره و مجازات می کند و به آن ها عذابی دردناک خواهد رسید.'" (بخاری، زکات، ۱۰؛ مسلم، زکات، ۷۲)

همچنان یکی از مسلمانان بی بضاعت بنام عُلبه بن زید (رض) نیمه شب از جا برخاست، نماز کرد و چنین دعا گفت:

"پروردگارا! تو رفتن به جهاد را امر نمودی. اما مرا صاحب یک حیوانی نکردی که بتوانم با آن یکجا با رسولت به جهاد اشتراک نمایم. حتی در دست رسولت نیز یک حیوان را قرار ندادی که بتواند آن را در اختیار من قرار دهد. من همیشه صدقه یی که مربوط مال، جان و اشیایم می شود را پرداخته ام. پروردگارا! پس این پارچه از مالم را هم در راه تو صدقه می دهم!"

وقتی صبح فرا رسید؛ نزد رسول الله (ﷺ) آمد و گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! چیزی از مال دنیا ندارم که آن را صدقه دهم. تنها همین یک پارچه یی را هم که دارم به عنوان صدقه تقدیم تان می نمایم! حقم را نیز برای کسانی که از این ناحیه مرا غمگین می سازند، سخن بدی می گویند و یا این که مرا مسخره می کنند، حلال می نمایم!"

رسول الله (ﷺ) به همان اندازه یی که مملو از عشق، محبت و جوانمردی بود، به همان اندازه نیز دارای عفو و مرحمت بودند. از این رو در مقابل این سخنان او فرمودند:

"- الله متعال صدقه ات را قبول نماید!"

و چیز بیشتری به زبان نیاوردند. فردای آن روز نیز برای عُلبه بن زید (رض) فرمودند:

"- من صدقه تو را قبول نمودم و تو را مژده می دهم! به خدایی که جان محمد در دست اوست سوگند یاد می کنم که اسم تو در شمار کسانی که صدقه شان مورد قبول واقع شده است، نوشته شد." (ابن حجر، الإصابه، ج، ۲، ۵۰۰؛ ابن کثیر، السیره، ج، ۴، ۹؛ واقدی، ج، ۳، ۹۹۴)

بعد از تمامی این ماجرا ها همهٔ مؤمنین به جهاد اشتراک نمودند. اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) چنان با کثرت و ازدحام به جهاد شرکت نمودند که تقریباً مدینهٔ منوره خالی از سکنه شده بود. اما احتمال آن می رفت که جنگ به درازا بکشد و بر اثر هر آن حادثه یی که در مرکز دولت اسلامی یعنی مدینهٔ منورهٔ به وقوع بپیوندد، بقای دولت نوپای اسلامی را به خطر مواجه نماید و احتمال سقوط دولت اسلامی نیز بعید نبود. خداوند متعال به منظور این که مجالی برای این کار نداده باشد، در خصوص اشتراک مسلمانان به جهاد معیار های مشخصی تعیین نمود:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴿ (التوبه، ١٢٢﴾

ترجمه: "و {هنگامی که پیامبر (ﷺ) فرمان خروج برای جنگ دهد} نباید مؤمنان همه گی بیرون روند {و پیامبر (ﷺ) را تنها گذارند} پس چرا از هر طائفه یی جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم دین مهیا نباشند تا قوم خود را چون به نزد شان باز گشتند بیم رسانند، باشد که {از نافرمانی خدا حذر کنند."

رسول الله (ﷺ) بر اساس این دستور الهی برای این که جبهه از عقب در امنیت نگهداشته باشند، حضرت علی کرم الله و جه و محمد بن مسلمه (رض) را در مدینه باقی گذاشت.

ساعۀ العسره یا هنگام سختی ها و دشواری ها

در نهایت با وجود تمامی چالش ها و دشواری ها، سپاه اسلام با شکوه و حشمت خود به حرکت آغاز نمود. لشکر اسلام ناچار بود تا در مقابل تعداد زیادی از چالش ها و مصاعبی که فرا راه شان بودند، از خود صبر و استقامت نشان دهد. چالش ها و دشواری های موجود فرا راه سپاه اسلام قرار ذیل بود:

۱. خشکی و خشک سالی جدی یی در این هنگام واقع شده بود.

۲. راه سفر آنان طویل و بیابانی گرم و سوزان بود.

۳. فصل جمع آوری محصولات زراعتی در مدینه فرا رسیده بود.

۴. هوا در این فصل شدیداً گرم بود.

۵. مؤمنین برای این که اردوی بیزانس بسیار بزرگ و مزدحم بود، تحت شرایط دشواری به این غزوه اشتراک نموده بودند. از این رو این غزوۀ را "غزوۀ العسره" {غزوۀ سختی} و به سپاهی که به این غزوه اشتراک نموده بود، "جیش العسره" {سپاه سختی} و به روز هایی که در جریان این غزوه سپری شده است، "ساعت العسره" {هنگام سختی و مشقت} نام نهاده شد.

مدتی بعد از حرکت سپاه حضرت علی کرم الله وجه بر اثر فتنه و پروپاگند های منافقین خود را نزد رسول الله (ﷺ) رسانید و از ایشان خواست تا برای وی اجازۀ اشتراک در غزوه با خود را دهند.

"- یا رسول الله (ﷺ) ! منافقین می گویند که شما برای این که مرا دوست ندارید، با خود نمی برید و در این جا گذاشتید! برای من نیز اجازۀ اشتراک در این غزوه را دهید!"

رسول الله (ﷺ) نیز فرمودند:

"- یا علی! آنان دروغ گفته اند. من تو را به عنوان وکیل خود برای کسانی که آن ها را در آن جا گذاشته ام، تعیین نمودم. فوراً به عقب بر گرد! هم مراقب خانوده خود و هم مراقب خانوادۀ من باش. تو وکیل من برای آنان شو! ای علی!

آیا تو نمی خواهی که در نزد من از مقامی که هارون در نزد موسی (ع) در هنگام رفتن به {کوه طور} که او را به عوض خود گذاشته بود، بر خوردار شوی؟ تنها با این فرق که بعد از من پیامبر دیگری هم نخواهد آمد." (ابن هشام، ج، ۴، ۱۷۴؛ بخاری، ۷۸؛ مسلم، فضائل الصحابه، ۳۱)

حضرت علی کرم الله وجه که به این لطف و احسان بزرگ نائل آمده بود، با خوشی، خورسندی و رضای کامل بالای وظیفه اش برگشت.

حضرت رسول الله (ﷺ) هنگامی که سپاه اسلام از خرابه های قوم ثمود که در منطقهٔ حجر واقع شده بود، می گذشت، خطاب به آنان فرمودند:

"- این نقطه وادی یی است که از آن باید گریخت!" (واقدی، ج، ۳، ۱۰۰۸)

بعد از آن فرمودند:

"- به سرزمین کسانی که بر خود ظلم نموده اند، با گریه داخل شوید. چون در غیر صورت ممکن است آن چه بر سر آنان آمده است، بر سر شما هم بیاید."

بعد از آن سرهای شان را پوشانیدند و به سرعت از آن جا عبور نمودند. رسول الله (ﷺ) دستور دادند تا سپاهیان آب هایی را که از آن جا برداشته بودند، بریزند. در حالی که رسول الله (ﷺ) در موضوع اسراف جدیت زیادی از خود به خرچ می دادند، خمیر هایی را که از این آب تخمیر شده بود، به دور انداختند. (بخاری، انبیاء، ۱۷؛ تفسیر، ۲/۱۵؛ مسلم، زهد، ۳۹)

چون در بلادی که عذاب الهی نازل شده است و اماکنی که عصیان و گناه بی مهابا جاری می باشد، تأثیر این عذاب الهی به صورت معنوی وجود می داشته باشد. قسمی که رسول الله (ﷺ) نیز فرموده اند، از چنین اماکنی باید با سرعت عبور شود.

غزوهٔ تبوک تحت شرایط دشواری چون تشنگی، گرمی و هزاران مشقت دیگر به پایان رسید. سپاه اسلام بعد از رسیدن به تبوک در آن جا لنگر انداخته و قرارگاه زده بود و انتظار دشمن را داشت. اما کوچکترین نشانه یی از دشمن هم در آن جا دیده نمی شد. چون قبایل عرب مسیحی با دیدن چنین سپاه عظیمی

از مسلمانان و هم چنان با به خاطر آوردن مقاومت و پایداری سپاه کوچکی از لشکر ایمان در مقابل لشکر سیل آسای مشرکین در سرّیهٔ مؤته، عزم و اراده آنان برای جنگیدن با مسلمانان در هم شکست و از جنگ با مسلمانان دست کشیدند. بیزانس نیز از اندیشهٔ استیلای شبه جزیرهٔ عربستان قبل از قبل دست برداشته بود. زیرا امپراتوری بیزانس در آن زمان در حمص با کشمکش های کشور خود شان دست و گریبان بودند. به این ترتیب فهمیده شد که موضوع استیلای عربستان توسط امپراتوری بیزانس، توسط اعراب غسانی، بزرگ نمایی و شایعه پراگنی شده است.

اسلام و مسلمانان با حرکت بسوی تبوک در حقیقت عزت و شرف بزرگی را به دست آوردند. با این حرکت تمامی محدوده های شمالی شبه جزیرهٔ عربستان تحت حاکمیت مسلمانان قرار گرفت و امنیت آنان برقرار شد. حکمران ایله، مردمان الجرباء و اذروح و یهودیان مکنا در مقابل جزیه از پیامبر (ﷺ) امان خواستند و تحت حمایت مسلمانان قرار گرفتند. حضرت خالد بن ولید (رض) با ۴۲۶ تن از مجاهدین بر دومة الجندل هجوم بردند و عقیدر بن عبدالملک حاکم مسیحی آن را گرفتار و به نزد رسول الله (ﷺ) آوردند. برای او نیز در مقابل جزیه پناه داده شد. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۸۰ـ۱۸۲؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۷۶ـ۲۷۷؛ احمد، ج، ۵، ۴۲۵)

سپاه اسلام در تبوک به مدت بیست روز باقی ماند. رسول الله (ﷺ) نخواستند که بیشتر از آن نقطه بروند. چون نمی خواستند که اسلام را برای دیگران به وسیلهٔ شمشیر برسانند. پیامبر (ﷺ) و مسلمانان با این حرکت شان هشدار لازم را برای دولت بیزانس داد. دشمن نیز نتوانست در مقابل ایشان خود را نمایان سازد. بر علاوه، مریضی وبا در آن هنگام داشت سوریه را زیر و زبر می نمود. از این که مریضی وِبا ساری و کُشنده است، پیامبر (ﷺ) فرمودند:

"اگر شنیدید که در یک منطقه مرض وِبا وجود دارد، به آن جا داخل نشوید! ویا اگر شما در آن جا باشید، هرگز از آن جا بیرون نشوید!" (بخاری، طب، ۳۰)

بعد از آن پیامبر (ﷺ) با اصحاب کرام شان مشورت نمودند و تصمیم عزیمت به مدینه را اتخاذ کردند. در این هنگام حضرت ابو خیثمه (رض) خود را به سپاه اسلام رسانید. او در آغاز به سبب دشواری های راه در مدینه مانده و به سپاه اسلام نپیوسته بود. روزی خانودهٔ اش در صفهٔ باغچهٔ شان یک سفرهٔ فوق العاده آماده نموده و او را به صرف طعام دعوت می نماید. وقتی ابو خیثمه (رض) این سفرهٔ مجلل را می بیند، حال رسول الله (ﷺ) و اصحاب کرام شان به خاطرش خطور می کند و دلش چون موم نرم می شود و به خود می گوید:

"آنان در این گرما چه سختی هایی را در راه الله متعال متحمل می شوند، اما من؟ آیا این کاری که من انجام می دهم درست است!"

بعد از آن ندامت عظیمی بر او مستولی می شود وبر اثر این ندامت به سفره یی که برای او آماده گردیده بود، دست نبرد، فوراً به راه می افتد و نهایت در تبوک به سپا اسلام ملحق می گردید. رسول الله (ﷺ) وقتی او را دید از این عملکرد او بسیار خورسند شد و فرمودند:

"- ای ابو خیثمه! کمی مانده بود که هلاک شوی! ..." و برای عفو او به خداوند متعال دعا نمودند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۷۴؛ واقدی، ج، ۳، ۹۹۸)

خداوند متعال بنده گانش را بیشتر از توان شان مسؤل قرار نمی دهد. آن ها را تنها از کار هایی که انجام آن در توان شان می باشد، مسؤل قرار می دهد. ملحق شدن حضرت ابو خیثمه (رض) به اردوی اسلام بعداً به معنی باز دهی، عوض و بدل قدرت و توانی است که خداوند متعال برایش عطا نموده است.

این حادثات برای ما پند و اندرز بس مهمی می باشد. همهٔ این واقعات و حادثات از ابزار هایی هستند که ما به وسیلهٔ آن می توانیم بسنجیم که امکانات مادی و معنوی خود را به چه اندازه در راه الله متعال به مصرف رسانیدیم و مسئولیت های یک مؤمن واقعی را تا چه حدی به جا آوردیم.

شهید غزوهٔ تبوک

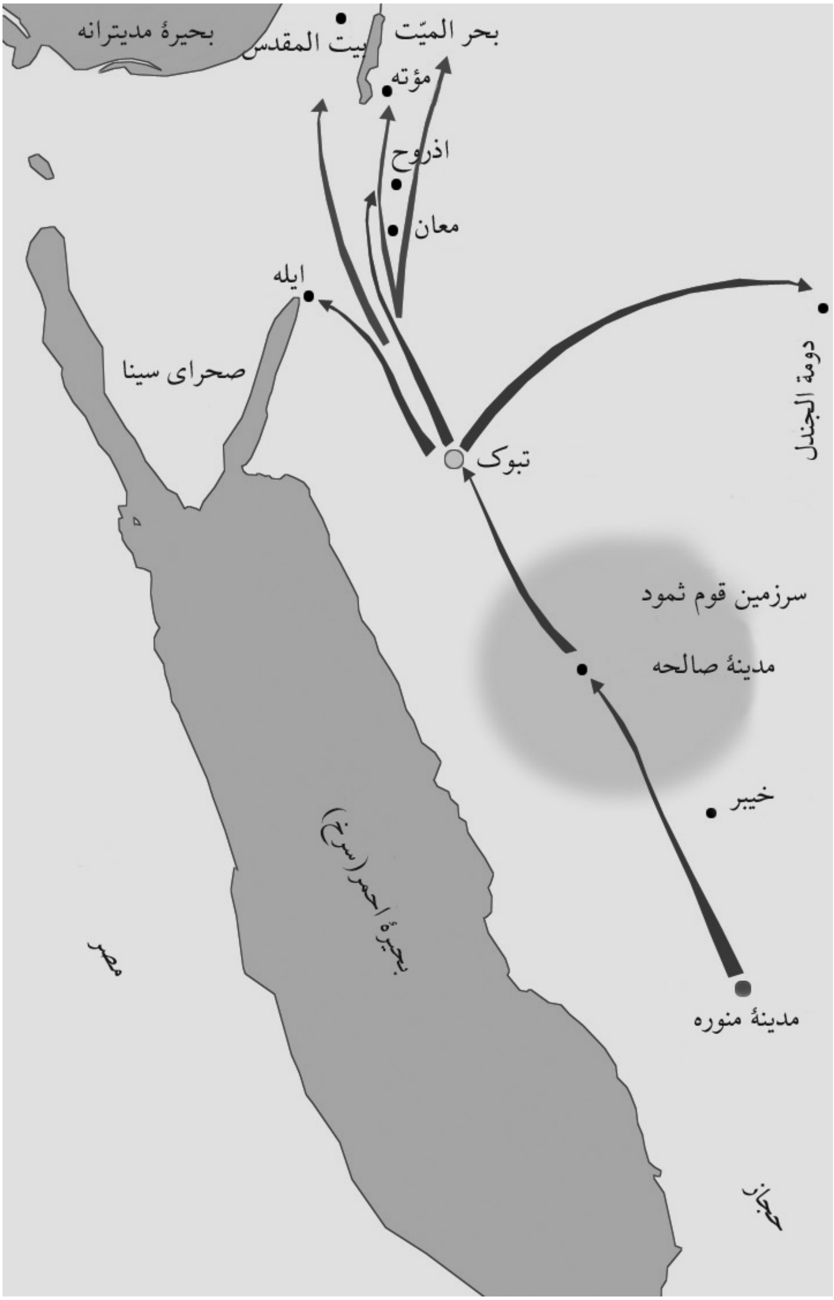
بحیرۀ مدیترانه
بیت المقدس
بحر المیّت
مؤته
اذروح
معان
ایله
صحرای سینا
تبوک
دومة الجندل
سرزمین قوم ثمود
مدینۀ صالحه
خیبر
مدینۀ منوره
بحیرۀ احمر (سرخ)
مصر
حجاز

در غزوۀ تبوک تنها یک تن از اصحاب کرام به شهادت رسیده است. این صحابی مبارک حضرت عبد الله بن المزنی (رض) بود. او تنها یکی از افراد قبیلۀ مشرکی بود که مسلمان شده بود. وقتی پدرش وفات نمود، هیچ مالی از خود برای او به میراث نگذاشته بود. او را کاکایش که مردی ثروتمند و متمول بود در نزد خود می گیرد و بزرگ می نماید و صاحب مال و ملکی می سازد. وقتی حضرت پیامبر (ﷺ) به مدینه هجرت نمودند، حضرت عبدالله (رض) می خواست مسلمان شود، اما به سبب کاکای مشرکش مسلمان نشد. وقتی پیامبر (ﷺ) و مسلمانان مکه را فتح نمودند و به مدینه برگشتند، عبدالله (رض) به کاکایش می گوید:

"ای کاکا! همیشه انتظار این را داشتم که تو مسلمان شوی. اما هنوز هم می بینم که تو آروزی محمد (ﷺ) را نداری! حد اقل مرا اجازه بده تا مسلمان شوم!"

در پاسخ کاکایش برای او می گوید:

"- اگر تو به محمد (ﷺ) تابع شوی، همۀ اموالی را که به تو داده ام، حتی لباسی را هم که بر تن داری از تو خواهم گرفت!"

حضرت عبدالله (رض) برایش می گوید:

"- به خدا سوگند که من پیرو محمد (ﷺ) شدم! سجده بر سنگ ها و بت ها را رها نمودم! اگر می خواهی چیز هایی را که به من دادی واپس بگیری آنان را بگیر!"

کاکایش همه چیزهایش به شمول لباس هایی را که بر تن داشت، گرفت. حضرت عبدالله (رض) بدون لباس به نزد مادرش رفت. مادرش گلیم ضخیمی را که با خود داشت، از میان دو قسمت نمود. حضرت عبدالله (رض) نیز نیمی از آن را از بالا تا کمر و نیم دیگر آن را از کمر به پایین بدن خود پیچانید. او به عهد خود نهایت مصمم بود و می خواست هرچه زود تر به مدینه برود و به رسول الله (ﷺ) ملحق شود. همۀ موانع فرا راهش را هیچ می شمرد و هیچ مانعی نمی توانست او را باز دارد. انتظار زیادی نکشید. با نجات دادن خود از دست قومش که او را تحت فشار قرار می داد، شب هنگام به راه افتید. بعد از یک سفر

طولانی و پرمشقت در حالی که دست و پایش پر از زخم و خون بود، با گرسنه گی و تشنگی طاقت فرسایی به مدینه نزدیک شد. هیجانش حد و کنار نداشت. اما برای یک لحظه اندیشید که نمی تواند در مقابل رسول الله (ﷺ) با این لباس ضخیمش که از گلیم ساخته شده است، شرف حضور یابد. این صحابی که بر اثر شوق دیدار پیامبر گرامی اسلام، فخر کائنات، حضرت محمد (ﷺ) از خود بیخود شده بود، نفس راحتی را در میان اشخاصی که او آنان را به حیرت انداخته بود، و با حیرت به او نگاه می نمودند، کشید. تا هنگام سحر در مسجد خوابید. پیامبر (ﷺ) با پیش نمازی خود شان نماز صبح را اقامه نمودند. وقتی به صفوف مسلمین نظر انداختند و بعد می خواستند به خانهٔ شان برگردند، چشم مبارک شان به عبدالله (رض) خورد. پناه گاه بی پناهان، یار و مددگار مظلومان و بی کسان پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) آن صحابی مبارک را در آغوش کشیدند. وقتی دانستند که اسم او عبدالعزا است، فرمودند:

"- تو عبدالله ذوالبجادین {کسی که دارای دو گلیم باشد}هستی! همیشه در جایی نزدیک تر به من قرار بگیر! زود زود به نزدم بیا!"

حضرت عبدالله (رض) در صفه بسر می برد و قران کریم می آموخت. تعداد زیادی از سوره های قرآن کریم را خوانده و از بر نموده بود. این صحابی مبارک که عاشقانه پیامبر (ﷺ) را دوست می داشت، در همهٔ غزوات در نزد پیامبر (ﷺ) حضور داشت و در کنار ایشان مشتاقانه برای فدای نمودن جان خود در راه الله متعال می رزمید. وقتی حرکت بسوی غزوهٔ تبوک آغاز گردید، از حضرت پیامبر (ﷺ) با اصرار طالب دعا برای شهادت خود گردید. رسول الله (ﷺ) نیز چنین دعا نمودند:

"- پروردگارا! خون او را برای کفار حرام بگردان!"

حضرت عبدالله (رض) گفت:

"- یار رسول الله (ﷺ)! من این چنین نخواسته بودم!"

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- وقتی به راه خدا به جهاد برآمدی مریض شدی و از دنیا رفتی، شهید هستی! اگر حیوانی که تو بر بالای آن نشته هستی تو را به زمین بیندازد و گردنت بشکند و بمیری، باز هم شهید هستی! محزون مباش! اگر هر یکی از اینان واقع شود، برای شهادت به تو کفایت می کند!"

در حقیقت شهادت او نیز همان طوری که رسول الله (ﷺ) بیان فرموده بود، واقع شد. در یکی از شب هایی که همه سرگرم آماده گی عزیمت بودند، حضرت پیامبر (ﷺ)، حضرت ابوبکر (رض) و حضرت عمر (رض) در زیر نور یک فانوس جنازه حضرت عبدالله ذوالبجادین (رض) را حمل می نمودند.

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- برادر تان را بسوی من نزدیک کنید." جنازه را بسوی رسول الله (ﷺ) نزیک نمودند. بعد از این که او را به جایی که در قبر گذاشته می شد، جا بجا نمودند، پیامبر (ﷺ) ایستادند و چنین دعا فرمودند:

"- پرودرگارا! من از او راضی بودم. تو نز از او راضی باش! ..."

حضرت عبدالله بن مسعود (رض) که شاهد این منظره بود، چنین می گوید:

"وقتی آنان را مشاهده می نمودم، از دل حسرت می خوردم. به ذوالبجادین غبطه خوردم. در دل گفتم:

'چه می شد که صاحب این قبر من می بودم! کاش کسی که در آن جا با الطاف پیامبر (ﷺ) مدفون شد، من می بودم!' و چنین آرزو نمودم." (ابن هشام، ج، ۴، ۱۸۳؛ واقدی، ج، ۳، ۱۰۱۳_۱۰۱۴؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج، ۳، ۲۲۷)

خیانت های منافقین و مسجد الضرار

در هنگام برگشت از تبوک گروهی از منافقین در یک تنگهٔ باریک که شب هنگام رسول الله (ﷺ) از آن می گذشتند، پلان سؤ قصد به جان ایشان را ترتیب دادند. حضرت پیامبر (ﷺ) از این پلان شوم آنان مطلع شد و حضرت حذیفة

الیمانی (رض) را بسوی آنان فرستاد. حضرت حذیفه (رض) به آن جا رفت و خطاب به منافقین چنین صدا زد:

"- ای دشمنان الله! عقب نشینی کنید!" و به این شکل منافقین را پراگنده نمود. (احمد، ج، ۵، ۴۵۳)

پلان های شوم آنان تنها با این کار خلاصه نمی شد؛ بلکه دومین دام آنان نیز، انتظار پیامبر (ﷺ) را داشت. ابو عامر فاسقِ مسیحی از خزرجیان که با محکم شدن ریشه ها و پایه های اسلام به بیزانس پناه برده بود، بدون وقفه منافقین را بر علیه مسلمانان تحریک می نمود. نقطهٔ ارتباط این لانهٔ فساد نیز مسجدی بود کمی پایین تر از مسجد قباء که توسط آنان اعمار شده بود. این مسجد مسجد مشهور "الضرار" بود.

آنان برای انجام این سؤ قصدی که پلان نموده بودند، پیامبر (ﷺ) را قبل از غزوهٔ تبوک به این جا دعوت نموده بودند. اما وقتی رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- هنگام عزیمت از غزوه انشا الله!"

آنان انتظار برگشتن سپاه اسلام را آغاز نمودند.

وقتی سپاه اسلام به اندازهٔ یک منزل به مدینه نزدیک شده بود، حضرت جبرئیل (ع) نزد رسول الله (ﷺ) آمد و از اصلیت و چیستی پلان مطروحه در درون این مکان فتنه که ظاهراً مسجد بود، رسول الله (ﷺ) را با خبر ساخت. به این ترتیب منافقین با استفاده از مسجد و دین اسلام در مقابل رسول الله (ﷺ) نتوانستند با پلانی که بر علیه رسول الله (ﷺ) آماده نموده بودند، مؤفق شوند. چون خداوند متعال این حقیقت را به صورت آشکارا بیان نمود:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* لا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ* ﴿التوبه، ۱۰۷-۱۰۸﴾

ترجمه: "و {گروهی دیگر از منافقانند} آنان که مسجدی برای ضرر رسانیدن به اسلام برپا کردند و مقصود شان کفر و عناد تفرقه کلمه بین مسلمین و ساختن کمینگاهی برای دشمنان دیرینهٔ خدا و رسولش بود و با این همه سوگند های مؤکد یاد می کنند که ما جز قصد خیر، غرضی دیگری نداریم و خدا گواهی می دهد که محققا دروغ می گویند. تو {ای رسول ما} هرگز در مسجد آن ها {به نماز} مایست که همان مسجد {قبا} که بنیانش از اول برپایهٔ تقوا محکم بنا گردیده سزاوارتر است به این که در آن اقامهٔ نماز کنی که در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفس های خود اند، در آیند و خدا مردان پاک مهذب را دوست می دارد."

رسول الله (ﷺ) بر اساس فرمان الهی حرکت نمودند. وقتی به مدینه رسیدند، دستور دادند تا مسجد الضرار را به آتش بکشند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۸۵)

از جهاد اصغر، بسوی جهاد اکبر

غزوه تبوک آخرین غزوهٔ پر مشقت و دشواری بود که رسول الله (ﷺ) در آن اشتراک نموده بودند. سپاه اسلام به اندازهٔ ۱۰۰۰ کیلومتر راه را طی نموده و دوباره برگشته بود. وقتی بعد از این سفر طولانی به مدینه نزدیک شدند، چهره های شان دگرگون شده بود. آنان از کثرت رنج، مشقت و مصاعب سفر، چنان ضعیف شده بودند که پوست های بدن شان به استخوان های شان چسپیده مو ها و ریش های شان در هم و برهم شده بود. در این حال رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- حالا از جهاد اصغر به جهاد اکبر بر می گردیم!"

اصحاب کرام (رض) با تعجب و حیرت بسوی پیامبر (ﷺ) نگاه کردند و گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! احوال ما معلوم تان است! آیا از این هم جهاد بزرگتر است؟"

رسول الله (ﷺ) در پاسخ فرمودند:

"حالا به جهاد کبرا {جهاد نفسی} بر می گردیم!" (نگا.، بیهقی، الزهد الکبیر، ص، ۳۷۴/۱۹۸؛ سیوطی، ج، ۲، ۶۱۰۷/۷۳)

جهاد نفسی به معنی تعلیم قلوب و تربیهٔ معنوی می باشد. هدف ارتقای اخلاق، باروری شخصیتی و رسیدن به مرتبهٔ یک انسان کامل می باشد. راه آن نیز رسیدن به عقلانیتی است که حقیقت های الهی را بتواند درک کند، قلبی است که با ایمان و اخلاق حسنه مزین شده باشد و عملکردی است که با روحانیت قرآن و سنت نبوی مزین شده باشد.

با ورود پیامبر (ﷺ) به مدینهٔ منوره همهٔ مردم با شور و هیجان به پیشوازِ ورود ایشان صف بستند. کودکان نیز برای استقبال از پیامبر (ﷺ) راه ثنیة الوداع را در پیش گرفتند. (بخاری، جهاد، ۱۹۶)

سه صحابهٔ گرامی توبه های شان بعداً مورد قبول واقع شد

گروهی از مردان مسلمان در مدینه وجود داشتند که در آن جا باقی ماندند و به غزوهٔ تبوک اشتراک نکرده بودند:

۱. معذورین: اینان کسانی بودند که پیامبر (ﷺ) در مود شان فرموده بودند: "در مدینهٔ منوره چنان گروه ها و افرادی هستند که هیچ راه و وادی یی نیست که ما از آن عبور نماییم اما آن ها با ما نباشند! چون معاذیر شان آن ها را از آمدن با ما باز داشته است." (بخاری، مغازی، ۸۱؛ مسلم، اماره، ۱۵۹)

۲. منافقین: اینان در کنار دلائل زیاد دیگر گمان می نمودند که رسول الله (ﷺ) نمی تواند از این سفر جان سالم به در برد، به مدینه برگردد. از این رو با ایشان در این غزوه اشتراک ننموده بودند. اما وقتی دیدند که پیامبر (ﷺ) و اصحاب کرام شان جور و سلامت عازم مدینه شدند، فوراً دست بکار شدند و به حضور پیامبر (ﷺ) خود را رسانیدند و با گفتن هزار و یک دروغ از ایشان خواهان قبول عذر های شان شدند. در بارهٔ این منافقین که تعداد شان به هشتاد نفر می رسید، خداوند متعال چنین فرمود:

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ* ﴿التوبه، ۹۴-۹۵﴾

ترجمه: "وقتی که شما {از جنگ سالم و فاتح} بسوی آن ها بر می گردید آن ها به عذرهای بی جا می پردازند. به آن ها پاسخ ده که ما هرگز با این عذر تراشی ها تصدیق شما نکنیم، بی شک خدا حقیقت حال شما را بر ما روشن گردانید و به زودی خدا و رسولش کردار شما را دیده آن گاه بسوی خدایی که دانای غیبت و شهود است باز تان گردانند. پس شما را به کردار تان واقف کند. چون شما بسوی آن ها باز گردید، قسم های مؤکد به خدا سوگند های مؤکد برای شما یاد کنند که از آن ها چشم پوشی کنید. از آن ها اعراض کنید که مردمی پلید اند و به کیفر کردار خود به آتش دوزخ مأوی خواهند یافت."

به این ترتیب منافقین از جامعۀ اسلامی تجرید و مجزا گردید و دیگر در شمار مسلمانان محسوب نمی شدند و بعد از آن اشتراک آنان نیز در هرگونه جهادی که برای اسلام صورت می گرفت، ممنوع قرار داده شد.

۳. کسانی که هیچ گونه عذری نداشتند: اینان نیز دو گروه بودند: گروه اول کسانی بودند که هیچ گونه معذرتی هم نداشتن و درحالی که منافق هم نبودند در جنگ اشتراک ننموده بودند. این اشخاص قبل از این که پیامبر (ﷺ) از تبوک عزیمت نمایند، به خطای خود پی بردند و بی نهایت پشیمان شدند. آنان چنان نادم و پشیمان شده بودند که به عنوان جزا خود را در ستون های مسجد بستند و سوگند یاد نمودند، تا زمانی که پیامبر (ﷺ) آنان را باز نکند به همین شکل باقی خواهند ماند. وقتی پیامبر (ﷺ) از غزوه بازگشتند و از احوال آنان آگاه شدند، فرمودند:

"من نیز سوگند یاد می کنم تا این که در مورد آنان دستور الهی نازل نشده است، آنان را رها نکنم."

بعد از آن این آیۀ کریمه نازل شد:

﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿التوبه، ۱۰۲﴾

ترجمه: "و بعضی دیگر از آن ها به گناهان خود اعتراف کردند که عمل صالح و فعل قبیح هر دو بجای آوردند، امید باشد که خداوند توبۀ آنان را بپذیرد که البته خدا بسیار آمرزنده و مهربان است."

بعد از نزول این آیۀ کریمه، رسول الله (ﷺ) اصحاب کرام را از ستون های مسجد باز نمودند.

طبقۀ دوم کسانی بودند که هیچ گونه معذرتی هم نداشتند و در حالی که از منافقین نیز به حساب نمی آمدند، با رسول الله (ﷺ) به جهاد اشتراک ننموده بودند. هم چنان آنان به غیر از اصحابی بودند که قبلاً اظهار ندامت نموده خود را به ستون های مساجد بسته بودند. این سه صحابی ابو عبدالله کعب بن مالک، مرارة بن الربیع و هلال بن اُمیه (رض) بودند. آنان چون منافقین برای اشتراک به جهاد دروغ نگفته بودند. آنان به پیامبر (ﷺ) گفتند که بدون هیچ گونه عذری به جهاد اشتراک ننموده اند. با اظهار ندامت زیاد از این عمل شان به حضور رسول الله (ﷺ) رفتند و از ایشان خواستار عفو شدند.

پیامبر (ﷺ) که در امر رعایت دساتیر الهی بسیار دقیق و حساس بودند، این سه صحابی را عفو نه نمودند. حتی از جهت این که انتظار وحی را داشتند، سلام آنان را نیز پاسخ نمی دادند. سایر اصحاب کرام پیامبر (ﷺ) نیز با آنان چنین برخورد می نمودند.

این سه صحابی کرام (رض) در همه غزوات اشترا ک نموده بودند. تنها کعب (رض) در غزوۀ بدر اشتراک ننموده بود. از جهت خطایی که انجام داده بودند، یعنی در غزوۀ تبوک اشتراک ننموده بودند، رسول الله (ﷺ) از ایشان رخ برتافته بود و سلام شان را بی پاسخ می ماند، دنیا بر آنان تیره و تار گشته بود. فضا بر آنان چنان تنگ گشته بود که زنان شان نیز برای آنان همچون یک

بیگانه شده بود. هیچ کاری از دست شان ساخته نبود. از این رو آنان نیز شب و روز گریستند و چون شمع شب تا به صبح از فرط گریه آب می شدند. خطا کرده بودند. اما از اخلاص، راستی، صداقت، صمیمیت، تسلیمیت، پشیمانی و توبه دست بردار نشده بودند. بدین ترتیب ۵۰ روز گذشت. نهایت در نتیجهٔ اظهارات درست و توبه های صادقانه و خالصانهٔ شان با آیات کریمه ذیل مورد عفو الهی قرار گرفتند:

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ* ﴿التوبه، ۱۱۸-۱۱۹﴾

ترجمه: "و بر آن سه تن {آن سه نفر مرارة بن ربیع، هلال بن امیه و کعب بن مالک بودند که که از زحمت جنگ در تبوک خود داری کردند و بعد از آن در حضور رسول الله (ﷺ) آمدند و عذر خواهی کردند و توبه آن ها پذیرفته شد.} که {از جنگ تبوک} باز نهاده شدند {و مردم به دستور پیامبر (ﷺ) از آنان دوری گزیدند.} تا آن که زمین با همه پهناوری بر آن ها تنگ شد و بلکه از خود دلتنگ شدند و دانستند که از {غضب} خدا جز به {لطف} او پناه گاه و امانی نیست. پس خدا بر آن ها باز لطف فرمود تا توبه کنند که خداوند بسیار توبه پذیر، مشفق و مهربان است. ای اهل ایمان، خدا ترس باشید و با مردان راستگوی با ایمان بپیوندید."

این سه صحابی در حالی که در همهٔ غزوات اشتراک نموده بودند، با وجود عدم اشتراک آنان در یکی از این غزوه ها به چنین جزای سنگینی مواجه شدند. این حادثه در حقیقت می تواند هشدار جدی یی بر امروزیانی باشد که بدون هیچ گونه عذر شرعی وظیفهٔ امر به معروف و نهی عن المنکر را کنار می گذارند و در راه توحید مجادله نمی کنند.

اگر غازیان غزوهٔ بدر که از درجهٔ بالایی برخوردار می باشد، با سستی و فراموشکاری و عدم اشتراک در این غزوه بهای آن را با چنین سنگینی پرداخت

نمایند، برای ما نیز لازم است که باید بیندیشیم که حال مایان چگونه خواهد بود. پس تلاش بخرچ دهیم که با صادقان و راستکاران همراه و همگام باشیم. چقدر غم انگیز است حال کسانی که با بهانه جویی های مختلف و پیش کش نمودن معاذیر زیادی در راه پیروزی و غلبۀ اسلام از خود سستی و کاهلی به خرچ می دهند.

از همۀ این حادثات و واقعات به خوبی نمایان می شود که یک مسلمان هیچ گاهی باید به عیش، نوش و خوشگذرانی متمایل نشده و با مقابله نمودن در برابر هرگونه سختی ها و مصاعب از گام گذاشتن در راه الله متعال به عقب نماند.

در دین بی عبادت خیری نیست!

وقتی پیامبر (ﷺ) با اختتام فتوحاتی که هدف قرار داده بودند، به مدینه برگشتند، رئیس طائف عروه بن مسعود با دست و پاچه گی زیادی نفس نفس زنان از عقب رسول الله (ﷺ) خود را به ایشان رسانیدن و مسلمان شد. بعد از آن نیز به قبیله اش برگشت و شروع به دعوت آنان به اسلام نمود.

پیامبر (ﷺ) زمانی برای تبلیغ دین مبین اسلام به طائف سفر نموده بودند. این قوم ظالم پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را سنگ باران نموده بودند. به همین شکل وقتی رئیس قبیله شان عروه بن مسعود نیز از آنان دعوت به عمل آورد تا مسلمان شوند، با او نیز به شدت مخالفت نمودند و با پرتاب بارانی از تیرها او را به شهادت رسانیدند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۹۴؛ حاکم؛ ج، ۳، ۶۵۷۹/۷۱۳)

بعد از آن رسول الله (ﷺ) مالک (رض) رئیس قبیلۀ هوازن را که جدیداً مسلمان شده بود؛ دستور دادند تا طائفیان را تحت محاصره و فشار قرار دهد. بر اساس این دستور پیامبر (ﷺ) مالک (رض) قلعۀ آنان را تحت محاصره و تهاجم قرار داد و آنان نتوانستند از قلعه شان بیرون شوند. بعد از این که به خوبی تحت فشار قرار گرفتند، به ناچار سران و بزرگان قبیلۀ شان را به مدینه فرستادند. (ابن هشام، ج، ۴، ۱۳۸، ۱۹۵)

رسول الله (ﷺ) برای این که قلوب هیئت قبیلهٔ بنی ثقیف که از طائف آمده بودند، نرم و متمایل به اسلام شود، آنان را در مسجد مهمان نوازی نمودند.[۱۳۹] مهمانان شب هنگام قرآن خوانی اصحاب کرام را در مسجد، سوره هایی را که آنان در نماز های تهجد در نیمه شب می خواندند، صف بستن مسلمانان در اوقات پنج گانهٔ نماز را از نزدیک مشاهده نمودند. (واقدی، ج، ۳، ۹۶۵)

بعد از آن هیئت قبیلهٔ بنی ثقیف اظهار نمودن که مسلمان می شوند مشروط بر این که آنان ا زخواندن نماز معاف گردانیده شوند. حضرت پیامبر (ﷺ) این پیشنهاد آنان را با ایراد این حدیث زیبای شان رد قرار دادند:

"در دین بی رکوع (بی نماز) خیری نیست." (ابوداود، خراج، ۲۵-۲۶)

طائفیان این بار پیشنهاد نمودند که سه سال دیگر برای شان اجازه داده شود، یکی از بت های شان را که لات نام دارد آن را عبادت نمایند. وقتی این پیشنهاد شان نیز مورد رد واقع شد، گفتند که این بت حد اقل یک ماه باید نزد ما باشد. وقتی این پشنهاد شان نیز جواب رد دریافت نمود، در نهایت به ناچار ایمان آوردند. اما باور شان به بت ها را نتوانسته بودند، رها نمایند. این بار نیز نزد رسول الله (ﷺ) رفتند و از ایشان خواستند که بت لات شان را نباید خود شان از بین ببرند. رسول الله (ﷺ) نیز برای این کار اصرار نورزیدند و در عوض آنان برای انعدام بت ها ابوسفیان و مغیره (رض) را فرستادند.[۱۴۰]جای تأمل و دقت این جاست زمانی که بت های قبیلهٔ بنی ثقیف شکستانده می شد، زنان این قبیله از خانه های شان بیرون آمدند و گلیم غم در بغل گرفتند و به ماتم نشستند؛ اما زمانی که از چیستی و ماهیت اسلام واقف شدند، حتی نام آن بت ها را نیز فراموش نمودند.

برای نماینده گان قبیلهٔ بنی ثقیف فرائض و احکام اسلام آموزش داده شد. رسول الله (ﷺ) برای آنان دستور دادند که قسمت باقی ماندهٔ روز های رمضان

۱۳۹. احمد، ج، ٤، ۲۱۸.
۱۴۰. ابن هشام، ج، ٤، ۱۹۷؛ واقدی، ج، ۳، ۹۶۷-۹۶۸.

را نیز روزه بگیرند. حضرت بلال حبشی (رض) نیز برای آنان غذاهای سحری و افطار را می برد. (واقدی، ج، ۳، ۹۶۸)

به این ترتیب دعای پیامبر (ﷺ) در حق طائفیان در حالی که ایشان در سفر طائف از طرف آنان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند، به درگاه خداوند متعال مورد قبول واقع شد و آنان هدایت یافتند.

وقایع بعد از بازگشت از غزوهٔ تبوک

از خانم مصری حضرت پیامبر (ﷺ) اُم المؤمنین حضرت ماریه (رض) فرزندی بنام ابراهیم به دنیا آمده بود. ابراهیم که بیش از ۱۸ ماه عمر نداشت بعد از بازگشت از غزوهٔ تبوک مریض شد و مدتی بعد از دنیا رفت. رسول الله (ﷺ) از وقوع این واقعه بسیار متأثر و محزون شد. از چشمان مبارک شان بدون ناله و فریادی، قطرات اشک رحمت چون دانه ها مروارید جاری شد و چنین فرمودند:

"چشم می گرید و قلب محزون می شود. اما ما به جز سخنی که رضای پروردگار در آن باشد نخواهیم گفت! به خدا سوگند ای ابراهیم! من از این که تو از میان ما رفتی بسیار غمگینم!" (بخاری، جنائز، ۴۴؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۳۸)

در ماه رجب بود که شاه حبشه نجاشی وفات نمود. رسول الله (ﷺ) در حالی که در میان ایشان و حبشستان راه طولانی و دریای وجود داشت، با آن هم خبر درگذشت نجاشی را در آن روز به اصحاب کرام شان دادند و فرمودند:

"- نماز جنازهٔ برادر تان را که در دیار دوری از دنیا رفته است، بخوانید!"

وقتی اصحاب کرام (رض) پرسیدند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! آن شخص کیست؟"

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"آن شخص اصحمهٔ نجاشی است! امروز یکی از بنده گان صالح خداوند متعال، یعنی اصحمه وفات نمود! برای برادرتان از خداوند متعال طلب مغفرت نمایید!"

بعد از آن، بر اساس این فرمودۀ رسول الله (ﷺ) نماز جنازۀ غیبی بر نجاشی اداء نمودند. (مسلم، جنازه، ۶۲ـ۶۸؛ احمد، ج، ۳، ۳۱۹؛ ج، ۴، ۷)

بعد از آن خبر درگذشت نجاشی در همان روز قسمی که رسول الله (ﷺ) از آن خبر داده بودند، شایع گردید.

در ماه شعبان نیز اُم گلثوم (رض) دختر پیامبر (ﷺ) و خانم حضرت عثمان (رض) به رحمت حق پیوست. (ابن سعد، ج، ۸، ۳۸)

سال سفیران

در این سال مکه فتح و غزوۀ حُنین نیز با مؤفقیت به نفع مسلمانان خاتمه یافته بود، همچنان طائفیان نیز بعد از یک سال محاصره مسلمان شده بودند و در این اثناء سفر پر مشقت تبوک نیز منتج به مؤفقیت و دستاورد مثبت شده بود و دیگر هیچ مانعی فرا راه اسلام در شبه جزیرۀ عربستان باقی نمانده بود.

به این ترتیب قبائل مقیم در عربستان که فرصت شناخت تقدس و تعالی اسلام را به درستی دریافته بودند، به منظور نشان دادن تمایل و وابسته گی شان به اسلام و حکومت نوپای اسلامی که از بنیۀ قوی ایمانی برخوردار بود، شروع به فرستادن هیئت ها و سفیران شان نمودند. این هیئت ها و سفرا که از یمن، حضر الموت، بحرین، عمان، سوریه و محدوده های ایران، آمده بودند، اظهار نمودند که یا مسلمان شده اند و یا این که می خواهند مسلمان شوند. و از پیامبر (ﷺ) خواستار فرستادن معلمی برای آموزش تعالیم و آموزه های دینی می شدند.

هیئت قبیلۀ بنو تُجیب یکی از نمونه های خوبی است که با آمدن شان به مدینه آموزه ها و احکام اسلامی را شخصاً از رسول الله (ﷺ) فرا گرفتند و فوراً عازم قبیلۀ شان شدند و شروع به تعلیم آن برای افراد قبیلۀ شان نمودند. همچنان یک هیئت ۱۳ نفری از این قبیله نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و اموال زکات شان را نیز با خود آوردند. این عمل آنان بسیار مورد پسند رسول الله (ﷺ) واقع شد و رسول الله (ﷺ) نیز خطاب به این هیئت فرمودند:

"- خوش آمدید!"

بعد پیامبر (ﷺ)، حضرت بلال حبشی (رض) را دستور دادند که از آنان به بهترین وجه مهمان نوازی صورت گیرد.

هیئت بنو تُجیب به رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! حق الله متعال را از اموال مان را برای تو آوردیم."

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- آن را دوباره با خود ببرید و میان فقرای تان تقسیم کنید."

هیئت گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! ما قسمتی از مال مان را که از فقرای ما اضافه شد، برای تو آوردیم."

حضرت ابوبکر (رض) گفت:

"- یا رسول الله (ﷺ)! حقیقتاً در میان هیئت های قبائل عرب که به این جا حضور یافته اند، هیئتی بسان هیئت بنو تُجیب وجود ندارد."

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

هدایت از آن الله متعال می باشد. خداوند متعال اگر خیر کسی را خواسته باشد، قلب او را برای ایمان می گشاید!"

هیئت بنو تُجیب از رسول الله (ﷺ) پرسش هایی از قرآن و سنت پرسیدند. آنان پاسخ هایی را که پرسیده بودند، به شکل مکتوب بدست آوردند. به سبب این تلاش ها و کوشش های شان تمایل پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد (ﷺ) به آنان بیشتر گردید. هیئت بعد از چندین روز اقامت در مدینه عزمِ عزیمت نمودند. وقتی آنان این ارادهٔ شان را اظهار نمودند برای شان گفته شد:

"- چرا برای رفتن تعجیل دارید؟"

آنان گفتند:

"- می خواهیم نزد اقوام ما برگردیم و چیزهایی را که از رسول الله (ﷺ) دیدیم و آموختیم می خواهیم آن را برای آنان تعلیم بدهیم."

نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و با ایشان وداع نمودند. حضرت پیامبر (ﷺ)، حضرت بلال حبشی (رض) را با آنان فرستادند و برایش دستور دادند تا هدیۀ بیشتری نسبت به هدیه های داده شده به سایر هیئت ها، برای آنان تهیه و تقدیم نمایند. (ابن سعد، ج، ۱، ۳۲۳؛ ابن قیم، ج، ۳، ۶۵۰-۶۵۱)

به این ترتیب اسلام عزیز با گذشت هر روز سراسر شبه جزیرۀ عربستان را فرا می گرفت و مردم فوج فوج به اسلام داخل می شدند. مدینه همه روزه نسبت به گذشته پر از مهمان های تازه وارد، می گردید. رسول الله (ﷺ) نیز از تمامی کسانی که وارد مدینه می شدند به خوبی استقبال می نمودند. آنان را اعزاز و اکرام می نمودند و با همۀ شان مطابق به رفتار، عادات و رسوم شان برخورد و صحبت می نمودند. در مورد مناطق آنان کسب اطلاعات می نمودند. به خواهش های شان گوش فرا می دادند و به پرسش های شان پاسخ ارائه می نمودند. به این ترتیب در همۀ قلوب نور و آرامش اسلام گام به گام و لحظه به لحظه حکم فرما می شد. (نگا.، نسائی، عمره، ۵)

دیگر سختی ها و مشقت های قبلی جای خود را به لطف، احسان و برکت واگذار نموده بود. قسمی که خداوند متعال در خصوص شکر گذاری برای لطفی که از جانب خودش شده بود، چنین می فرماید:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا* ﴿النصر، ۱-۳﴾

ترجمه: "چون هنگام فتح و پیروزی، یاری خدا فرا رسد {مراد فتح مکه است.}، و مردم را بنگر که فوج فوج به دین خدا داخل می شوند. در آن وقت خدای خود را حمد و ستایش کن و {از لوث شرک} پاک و منزه دان و از او مغفرت و آمرزش طلب که او خدای بسیار توبه پذیر است."

این سال یعنی سال نهم هجرت را که سفیران و هیئت های بسیاری از قبائل در این سال به مدینه آمدند و به شکل سریعی سبب انتشار دین مبین اسلام شدند، بنام "سال سفیران" یاد نمودند.

فریضهٔ حج

تا سال نهم هجرت مراسم حج بیت الله مطابق به دین حنیفِ حضرت ابراهیم (ع) ادا می گردید. باید خاطر نشان ساخت که در مراسم حج تعدادی از رسومات و روش های نادرستی از طرف مشرکین خلط گردیده بود. در آن سال حضرت پیامبر (ﷺ)، حضرت ابوبکر (رض) را به حیث امیر حج انتخاب و با قافله یی که متشکل از ۳۰۰ نفر بود به هدف آموزش دین مبین اسلام به مکه فرستادند. و اظهار نمودند که خود شان سال بعدی به مراسم حج اشتراک خواهند نمود. ۲۰ شتر را برای قربانی که در گردن های شان نشانِ به خصوص گذاشته شده بود، با قافلهٔ حج به مکه فرستادند.

حضرت ابوبکر (رض) با کاروان حج به راه افتیدند. در آن هنگام نخستین آیه های سورهٔ توبه نازل گردید و به وسیلهٔ این آیات امر شد تا قسمی که خانهٔ کعبه از بت ها پاک کرده شده بود، باید از مشرکین نیز تمیز کرده شود. زیرا تا آن زمان برای عبادت مشرکین در کعبه مانع و خللی وجود نداشت. اما خانهٔ کعبه که حالا به هویت اصلی خود دست یافته بود، باید مشرکین از عبادت در آن منع می شدند. چون مشرکین به صورت کاملاً برهنه، کف زنان غیر اخلاقی در اطراف آن طواف می نمودند که این خود در ماهیت خلاف اساسات اسلامی بود. این وضعیت آنان سبب آمیخته گی و دگرگونی در میان مسلمانان می شد. با نزول این آیات به تمامی بی حرمتی هایی که در کعبه خلاف عقیدهٔ توحید انجام می شد، نقطهٔ پایان گذاشته شد. خداوند متعال می فرماید:

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ* وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ* إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ* ﴿التوبه، ۱-۴﴾

ترجمه: "این اعلام بیزاری خدا و رسول اوست به مشرکانی که شما مسلمین با آنان عهد بسته اید {و آنان عهد شکستند}. پس به شما مشرکان تا چهار ماه دیگر مهلت داده می شود که در زمینِ {مکه} گردش و آسایش کنید و بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نخواهید شد و همانا خدا کافران را خوار و ذلیل خواهد کرد. در بزرگترین روز حج {روز عرفه یا روز عید که همه در مکه جمع اند یا در آن روز که مؤمنان و مشرکان همه به مکه حاضر اند} خدا و رسولش از مشرکین بیزارند. پس اگر شما مشرکان توبه کردید، برای تان بسی بهتر خواهد بود و اگر رو بگردانید، بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نیایید و مژدهٔ عذابی دردناک به آن کافران برسان. مگر آن گروه از مشرکان که با آن ها عهد بسته اید و هیچ عهد شما نشکستند و هیچ یک از دشمنان شما را یاری نکرده باشند پس با آن ها تا مدتی که مقرر داشته اید عهد نگاه دارید که خدا متقیان را دوست می دارد."

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿التوبه، ۲۸﴾

ترجمه: "ای کسانی که ایمان آورده اید، به تحقیق بدانید که مشرکان نجس و پلید اند و بعد از این سال {که عهد شان به پایان می رسد} نباید قدم به مسجد الحرام گذارند و اگر {در اثر دور شدن تجارت و ثروت آن ها از شما} از فقر می ترسید خدا اگر بخواهد شما را به فضل خود {از خلق و مشرکان} بی نیاز خواهد کرد که خدا دانا و در کمال عنایت و حکمت است."

حضرت پیامبر (ﷺ) برای اعلان این آیات به حضرت ابوبکر (رض) که در راه سفر حج با مسلمانان بود، حضرت علی کرم الله وجه را مأمور ساخت و او را به دنبال حضرت ابوبکر (رض) به مکه فرستادند.

حضرت علی کرم الله وجه نیز در روز اول عید سعید قربان در نزدیک جمرهٔ عقبه به پا خاست و وظیفه یی که پیامبر (ﷺ) برایش تودیع نموده بود، طی ایراد خطبه یی به دیگران ابلاغ داشت. بعد از خواندن مقدار معیینی از آیات سورهٔ

توبه این چهار ماده ذیل را که پیامبر (ﷺ) برایش بیان نموده بود، برای همه ابلاغ داشت:

۱. {همه باید بدانند!} که تنها مؤمنین وارد جنت می شوند.

۲. بعد از این خانۀ کعبه هیچ گاهی به صورت برهنه مورد طواف واقع نخواهد شد. به بدعاتی که مشرکین آن را اساس نهاده است، خاتمه داده خواهد شد.

۳. از این سال به بعد هیچ مشرکی به بیت الله نزدیک نخواهد شد.

۴. تنها کسانی که با پیامبر (ﷺ) پیمان بسته اند و در صورتی که به آن پیمان صادق باشند، مفادات آن پیمان نامه تا زمان ختم پیمان نامه قابل اعتبار می باشد.

از آن هنگام به بعد هیچ مشرکی به زیارت حج خانۀ کعبه نیامده و این خانه به صورت برهنه مورد طواف واقع نشده است. آخرین مشرکین موجود هم وقتی متوجه فلاکت و نکبتی که شرک برای آنان به بار می آورد شدند، در نهایت ایمان آوردند و مسلمان شدند. قسمی که کعبۀ معظمه از بت ها خالی گردیده بود، از مشرکین نیز تمیز گردید و آمادۀ حج بزرگی شده بود که پیامبر (ﷺ) در آن اشتراک می نمودند. (ص، ابن هشام، ج، ۴، ۲۰۱؛ ترمذی، حج، ۸۷۱/۴۴؛ واقدی، ج، ۳، ۱۰۷۷)

سال دهم هجرت

حجۀ الوداع؛ نخستین و آخرین حج فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ)

بعد از فرض گردانیده شدن فریضه حج، نخستین و آخرین حج پیامبر (ﷺ) "حجة الوداع" می باشد. پیامبر (ﷺ) در این حج شان با مسلمین وداع نموده اند. از این رو این حج اسم "حجة الوداع" را به خود گرفت. (بخاری، حج، ۱۳۲)

پیامبر (ﷺ) در زمانی که اسلام در شبه جزیرۀ عربستان به صورت کامل حاکمیت یافته بود، همۀ مسلمانان را به حج بیت الله دعوت نمودند. قلوبی که از محبت الله و رسولش لبریز بود، به صورت مجموعی به این دعوت و فراخوان لبیک گفتند. وقتی ندای این فراخوان به خارج از مرز های مدینه سرا زیر شد، مردم از هر طرف گروه گروه آمدند. اطراف مکه تا جایی که چشم به آن می رسید، پر از مردم بود. تعداد کسانی که از گوشه و کنار شبه جزیرۀ عربستان به قصد حج نمودن با پیامبر (ﷺ) آمده بودند، به ۱۲۰ هزار نفر می رسید. همۀ مؤمنین که به صورت مجموعی با یک صدا و یک قلب گرد هم آمده بودند، منظرۀ زیبا، باشکوه و غیر قابل تصور را از خود به نمایش گذاشته بودند.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) بعد از ارائۀ معلومات مختصری در مورد حج و احرام برای کسانی که در آن جا موقعیت داشتند، به راه افتیدند. رسول الله (ﷺ) در مراسم حج به تعداد ۱۰۰ شتر با خود به قصد قربانی برده بودند. ایشان در تمام طول راه با اصحاب گرامی یی که در رکاب ایشان قدم می زدند، در مورد حج بحث می نمودند و از واجب بودن احرام، سایر وجایب و سنت های حج، سخن به زبان می آوردند. وقتی ایشان به ذو الحُلیفه رسیدند، در وادی عقیق دو رکعت نماز احرام را اداء نمودند و چنین دعا کردند:

"پروردگارا! این حج را برای من حجی بگردان که در آن تظاهر، ریا و کسب شهرت نباشد و مورد قبول درگاه تو واقع شود!" (ابن ماجه، مناسک، ۴)

و در ذو الحُلیفه با پوشیدن احرام به گفتن تلبیه آغاز نمودند:

لَبّیکَ اَللّهُمَّ لَبّیک، لَبّیکَ لَا شَریکَ لَکَ لَبّیک،

اِنَّ الحَمدَ والنِّعمةَ لَکَ و المُلکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ[۱۴۱]

بعد از آن نیز فرمودند:

"هر آن کسی که خواهان انجام حج و عمره هستند، به انجام آن نیت نمایند!"

بعد از این که پیامبر (ﷺ) به گفتن تلبیه آغاز نمودند، ایشان اظهار نمودند که حضرت جبرئیل (ع) نزد او آمده و از او چنین خواسته است:

"یا محمد (ﷺ)! اصحابت را امر کن که صدای تلبیه های شان را بلند نمایند! چون این یکی از علامات حج می باشد!" (ابن ماجه، مناقب، ۱۶)

آسمان ها و زمین از صداهای پرهیجان تلبیهٔ آنان به اهتزاز در آمده بود. سر انجام به مکه رسیدند. هنگامی که چشم مبارک رسول الله (ﷺ) به بیت الله افتاد، دستان شان را بسوی آسمان بلند نمودند و چنین دعا کردند:

"پروردگارا! شرف، عزت، عظمت، کرم و هیبت این خانه ات را افزایش ده. شرف، عزت، کرم، نیکی ها و عظمت کسانی را هم که با حج و عمره به آن تعظیم می نمایند، زیاد نما!" (ابن سعد، ج، ۲، ۱۷۳)

نوک یک سمت ردای مبارک شان را از زیر بغل سمت راست شان در آوردند و بر بالای شانهٔ چپ شان انداختند. ایشان در حالی که دست راست شان باز بود، به مسجد الحرام داخل شدند، نزدیک حجر الاسود رفتند و آن را با دستان مبارک شان لمس کردند. در این اثناء چشمان مبارک شان پر از اشک گردید. بعد از آن دستان شان را بر بالای آن گذاشتند و رخسار مبارک شان را به آن مالیدند و چنین دعا نمودند:

۱۴۱. بخاری، حج، ۲۶.

"پروردگارا! با ایمان آوردن به تو، تصدیق کتاب تو و رعایت سنت پیامبرانت {آغاز می نمایم}." بعد از آن از گوشه یی از حجر الاسود به طواف خانۀ کعبه آغاز نمودند. (هیثمی، ج، ۳، ۲۴۰)

جناب شان سه دور نخست طواف خانۀ کعبه را با کوتاه نمودن گام ها، شورانیدن شانه ها، پهلوانانه و با هیبت کامل انجام دادند. وقتی در موازات رکن یمانی و حجر الاسود قرار گرفتند، آیۀ ۲۰۱ سورۀ بقره را به خوانش گرفتند:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴿

﴿البقره، ۲۰۱﴾

ترجمه: "و بعضی دیگر گویند:'خدایا ما را از نعمت های دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان و از عذاب آتش دوزخ نگاه دار!'"

وقتی پیامبر (ﷺ) این قسمت از طواف را به اختتام رسانیدند، حجر الاسود را بوسیدند، دستان شان را بر بالای آن گذاشتند و رخسار مبارک شان را بر آن مالیدند. بعد از آن به سختی از میان مردم گذشتند و خود را به مقام ابراهیم رسانیدند و مقام ابراهیم (ع) را در وسط خود و بیت الله قرار داده دو رکعت نماز بر پا داشتند.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) با بیرون شدن از دروازۀ بنی مخزوم بسوی تپه صفا رفتند. وقتی به آن جا نزدیک شدند، این آیۀ کریمه را تلاوت نمودند:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴿ ﴿البقره، ۱۰۸﴾

ترجمه: "سعی صفا و مروه از شعائر دین خداست. پس هر کس حج خانۀ کعبه یا اعمال مخصوص عمره را به جای آورد باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه، نیز به جای آرد و هرکس به راه خیر و نیکی شتابد {خدا پاداش وی را خواهد داد که} خدا قدردان و {به همۀ امور خلق} دانا است."

بعد فرمودند:

"از نخستین موردی که خداوند متعال در آیت خود ذکر نموده است، آغاز می نمایم!"

با آغاز نمودن سعی از صفا بسوی مروه جهت گرفتند. وقتی چشم شان به بیت الله خورد، با نگاه کردن به آن کلمهٔ توحید و تکبیر را بر زبان راندند و بعداً فرمودند:

"هیچ الهی به جز از الله یکه و یگانه و جود ندارد! او شریک و مانندی ندارد. او صاحب ملک است. حمد و ثنا مخصوص اوست. او زنده می گرداند و می میراند. او بر هر چیز تواناست. خداوند وعدهٔ اش را کامل گردانید و بنده اش را مدد نمود. تمامی لشکریانی را که برای دشمنی با او گرد آمده بودند، به تنهایی خود نابود گردانید." (ابن ماجه، مناسک، ۸۴)

بعداً از صفا بسوی تپه مروه در حرکت شدند. هنگامی که رسول الله (ﷺ) در وسط قسمتی که سعی انجام می شد، رسیدند، حرکت شان را سرعت بخشیدند. وقتی از آن جا گذشتند، رفتار و گردش شان را به حالت عادی خود مبدل نمودند و در این اثناء چنین دعا نمودند:

"یا رب! مرا عفو کن و به من رحمت نما! چون تو عزیز ترین و کریم ترین کریمان و عزیزان هستی!" (هیثمی، ج، ۳، ۲۴۸)

رسول الله (ﷺ) هنگامی که به تپهٔ مروه رسیدند، همان اعمالی را که در صفا انجام داده بودند، تکرار نمودند. هفت بار میان صفا و مروه رفت و آمد نمودند و سعی را در تپهٔ مروه به اتمام رسانیدند.

رسول الله (ﷺ) در مکهٔ مکرمه چهار روز اقامت نمودند. روز پنجم وقتی بیت الله را طواف نمودند، بر شتر شان سوار شدند و بسوی مناء رفتند و نماز های ظهر، عصر، شام، خفتن و صبح را در آن جا اداء نمودند و تا طلوع خورشید در آن جا انتظار کشیدند. در نهم ذوالحجه، هنگام صبح، بسوی عرفات در حرکت شدند. در طول حرکت از منا به عرفات تا رسیدن به عرفات به گفتن تلبیه ادامه دادند.

رسول الله (ﷺ) بعد از این که به این منوال تمامی وظایف شان را به اختتام رسانیدند و امت شان را تعلیم دادند که چگونه حج شان را انجام دهند، در عرفات در جایی که امروزه مسجد نمیره در آن قرار دارد، در حالی که بر بالای شترشان نشسته بودند، خطبهٔ مشهور وداع شان را چنین ایراد فرمودند:

"ای مردم! به سخن هایم به دقت گوش فرا دهید! به درستی نمی دانم، شاید بعد از این سال با شما در این مکان یکجا نباشم!

ای مردم!

حریم خون های شما و اموال شما محترم است و باید حُرمت آن ها را نگاه دارید، همانند حُرمت امروز، در این ماه و در این شهر!

ای اصحابم!

فردا به پرودگارتان ملحق خواهید شد و از هر عمل و حرکتی که در دنیا انجام داده اید، حساب خواهید داد! هشدار که بعد از من به گمراهی های قبلی تان بر نگردید و گردن یک دیگر تان را نزنید! با خبر باشید که من قبل از شما می روم و بر بالای حوض کوثر می ایستم و انتظار شما را می کشم! در آن جا با کثرت شما نسبت با سایر اُمت ها خورسند خواهم شد. هشدار که با دست زدن به گناه مرا رو سیاه نسازید!

ای اصحابم!

اگر هر امانتی نزد یکی از شمایان باشد، آن را به صاحبش بسپارید! همهٔ انواع سود خوری ها تحریم شده است. نخستین ربا یا سودی را که منع نمودم، سود عباس فرزند عبدالمطلب {کاکایم} می باشد. اما پرداخت اصل مقدار قرض لازمی می باشد. نه بر کسی ظلم کنید و نه مورد ظلم قرار گیرید! به امر خداوند متعال از این به بعد سود خوری حرام گردید است. همهٔ انواع این عمل که از زمان جاهلیت باقی مانده است، در زیر پاهایم به خاک مُذلت افتیده است.

این اصحابم!

همهٔ دعوا ها و مجادله های خون و قتل که از دوران جاهلیت باقی مانده بود، نیز باطل شمرده شده است. نخستین دعوای خونی که آن را از میان بردم، خون ربیعه (پسر کاکایم) نواسهٔ پدرکلانم عبدالمطلب می باشد.

ای مردم!

امروز شیطان قدرت برپایی مجدد حاکمیت و سلطهٔ اش را در دیار شما به صورت ابدی از دست داده است. اما اگر شما به غیر از این چیز هایی که من آن را باطل اعلان نموده ام، در کار های خُرد و ریز تان از شیطان پیروی کنید، این کار شما شیطان را ممنون خواهد ساخت. برای حفظ دین تان از این ها نیز بپرهیزید!

ای مردم!

حقوق زنان را رعایت نمایید! با آنان با شفقت و محبت معامله کنید! شما را توصیه می نمایم که در مورد زنان از خدا بترسید! شما زنان را به عنوان امانت الهی گرفتید. ناموس و عفت آنان را با ذکر نام خدا بر خود حلال کردید. شما بر بالای خانم ها و خانم ها بر بالای شما حقوقی دارند. حق شما بر بالای زنان این است که آنان باید عزت و شرف خانوادهٔ شما را حفظ کند و به هیچ کسی اجازه ندهد که آن را زیر پا نماید. حقوق زنان بر بالای شما نیز این است که هرگونه خورد و نوش آن ها را باید شما از راه مشروع آن تأمین نمایید. یک زن بدون اجازهٔ شوهرش از مال او به کسی بدهد، حلال نیست!

در مورد غلامان تان باید محتاط باشید. از هر آن چیزی که می خورید باید به آنان بخورانید و از هر آن چه که می پوشید باید، آنان را بپوشانید! اگر گناهی غیر قابل بخشش را مرتکب می شوند، باید اجازه بدهید که آن ها بروند! هرگز آنان را اذیت نکنید! چون آنان نیز بنده گان خدا هستند.

ای مؤمنین!

به سخن هایم به دقت گوش فرا دهید! مسلمان برادر مسلمان است و همهٔ مسلمان برادر یک دیگر هستند. خوردن مال برادر مسلمان تان به غیر از آن

چیزی که به رضایت خودش برای شما می دهد، حرام می باشد. بی عدالتی نکنید! و بی عدالتی را هم نپذیرید! مال مردم را نیز غصب نکنید!

ای اصحابم!

بر خود ظلم نکنید! نفس های تان نیز بر شما حق دارد.

ای مردم!

هرکس مسؤل گناه و عملی است که خود انجام داده است. جزای گناه هیچ گناه کاری را نمی تواند فرزندش، بپردازد و یا مسؤول گناه هیچ فرزندی نمی تواند پدر باشد!

ای مردم!

خدای تان یکه و یگانه است و همهٔ تان از یک پدر و مادر به دنیا آمده اید. همهٔ تان فرزندان آدم می باشید. آدم نیز از خاک آفریده شده است. بهترین شما در نزد خداوند متعال متقی ترین شماست. بدانید که فضیلت عرب بر غیر عرب، غیر عرب بر عرب، سرخ پوست بر سیاه پوست و سیاه پوست بر سرخ پوست در نزد الله متعال به میزان تقوای شان می باشد.

ای مؤمنین!

برای شما دو امانت از خود به جا گذاشتم. تا زمانی که به آن ها چنگ زده اید، هیچ گاهی از راه خود بیراه نخواهید شد. این امانت ها کتاب الله یعنی قرآن و سنت پیامبر او می باشد.

ای مردم!

خداوند (ج) را عبادت کنید! نماز های پنج گانه را برپا نمایید! روزهٔ ماه مبارک رمضان را بگیرید و زکات مال تان را بپردازید و از امیران تان اطاعت کنید. تنها در صورتی که به این احکام عمل کنید، وارد جنت خواهید شد.

ای مردم!

به درستی نمی دانم! شاید بعد از این سال بار دیگر با شما در این جا دیدار کرده نخواهیم توانست! این نصایحم را به کسانی که در این جا حضور دارند و

یا ندارند، ابلاغ نمایید. احتمال دارد کسانی که در این جا وجود ندارند آن را از کسانی که در این جا حضور دارند، بشنوند و نسبت به حاضرین به خوبی آن را درک کنند و آن را به جا بیاورند."

رسول الله (ﷺ) در این بخشی از سخنان شان از اصحاب کرام مقابل شان که تعداد شان به بیشتر از ۱۰۰ هزار نفر می رسید، پرسیدند:

"- ای مردم! افردا در مورد من از شما می بپرسند، چه می گویید؟"

همهٔ اصحاب کرام (رض) گفتند:

" شهادت می دهیم که رسالت پیامبری ات را که خداوند متعال به عهده ات گذاشته بود، ایفاء نمودی. وظیفه ات را به انجام رسانیدی."

بعد از اخذ این شهادت از اصحاب کرام، فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در مورد تبلیغ دین از اصحاب شان چنین تصدیق خواستند:

" ای اصحابم! آیا وظیفهٔ تبلیغم را انجام دادم؟ آیا وظیفهٔ تبلیغم را به خوبی به سر رسانیدم؟ آیا وظیفهٔ تبلیغم را به پایان رسانیدم؟"

ایشان بعد از این که سه بار توسط اصحاب کرام شان مورد تأیید و تصدیق قرار گرفتند، بعد از آن دستان مبارک شان را بسوی آسمان بلند نمودند و با این دعا از خداوند متعال برای این موضوع طالب شهادت شدند:

"پروردگارا تو شاهد باش! پروردگارا تو شاهد باش! پروردگارا تو شاهد باش!" (نگا.، مسلم، حج، ۱۴۷؛ ابوداود، مناسک، ۵۶؛ ابن ماجه، مناسک، ۷۶، ۸۴؛ احمد، ج، ۵، ۳۰؛ ابن هشام، ج، ۴، ۲۷۵ـ۲۷۶؛ حمید الله، الوثائق، ص، ۳۶۰)

خطبهٔ وداع از جهت تنظیم مناسبات بشری، به معنی "بیان نامه یا اعلامیهٔ حقوق بشری" می باشد. قسمی که یکی از فیلسوفان و اساس گذاران اندیشهٔ انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ آقای لا فایته[۱۴۲] قبل از انتشار اعلامیهٔ مشهور جهانی حقوق بشر، تمامی سیستم های حقوقی دنیا را مورد بررسی قرار می

۱۴۲. La Fayette

دهد. وقتی که در خطبهٔ وداع پیامبر (ﷺ) این عدالت و پرنسیب هایی را که می توانست برای بشریت مشعل راه باشد، دیده بود، گفت:

"ای محمد بزرگ (ﷺ)! در عدالت به چنان قله یی بلند و رفیع دست یافته یی که تا امروز هم کسی نتوانسته است آن را عبور نماید و از این به بعد هم نخواهد توانست به آن دست یابد!" (نگا.، میراث کامل، تجرید، ترجمهٔ تجرید الصریح، ج، ۹، ۲۸۹)

بعد از خطبهٔ وداع حضرت بلال حبشی (رض) آذان گفت. پیامبر (ﷺ) نماز ظهر و عصر را به صورت یکجایی اداء نمودند. یعنی پیامبر در یک وقت، نخست فرض نماز ظهر و بعد با گفتن اقامهٔ نماز عصر را ادا نمودند. بعد از دای نماز با سوار شدن بر شترشان قصوه برای رفع خستگی در زیر کوه "جبل الرّحمة" رفتند. شتر شان قصوه را بسوی قبله جهت دادند و تا غروب آفتاب در آن جا ماندند.

در هنگام وقفه پیامبر (ﷺ) در حالی که بالای شتر شان نشسته بودند، با یک دست شان افسار شتر را بر دست داشتند و دست دیگر شان را بسوی آسمان بلند نمودند و برای این که نشان دهند که زنده گی ایشان مملو از معنویت و تسلیمیت است، دعای طویلی نمودن. قسمتی از این دعا قرار ذیل است:

"پروردگارا! قسمی که تو فرمودی تو را حمد و ثنا باد! حقا که این حمد و ثنا خارج از توان بیان ما می باشد. پروردگارا! نماز من، عبادت من، زنده گی و مرگ من از برای تو می باشد! برگشتم بسوی تو می باشد!

پروردگارا! در چشمم یک نور، در گوشم یک نور و در قلبم یک نور بیافرین! پروردگارا! در قلبم یک فراخی عطا کن! کارم را سهل بگردان! مرا خود به راه راست و درست هدایت نما! گذشته و آینده ام را مورد عفو و بخششت قرار ده!

ای خدایی که درجهٔ انسان ها را بلند می بری، برکت را نازل می نمایی و ای آن که زمین را آفریدی! صدا ها رنگ رنگ در زبان ها می خروشد و بسوی تو بلند می شود و از تو طالب خواست هایی می شود! خواست من نیز از تو این است؛ هنگامی که در دارالامتحان مردم دنیا، مرا فراموش می کنند تو مرا به خاطر بیاوری!

پروردگارا! تو صدایم را می شنوی، جایی را که در آن قرار دارم آن را می بینی و هر آن چه که در ظاهر و خفا دارم را می بینی! هیچ یکی از کارهایم از تو پنهان نمی باشد! من یک درماندهٔ بی کس و فقیر هستم از تو مدد می خواهم و به تو پناه می برم! می ترسم و به گناهان خود اعتراف می نمایم! یک بیچاره چگونه یی که از تو بخواهد من همان گونه از تو می خواهم! یک خطاکار ذلیل چگونه یی که برای تو عذر و زاری کند، من به درگاه تو همان گونه عذر و تولّا می نمایم. یکی از بنده گان تو چگونه یی که در محضر بیکران تو سر خم نموده برای تو از چشمانش اشک ها سرازیر شده باشد، تمام هستی اش را در راه تو فدا نموده باشد و برای تو چهره اش را به خاک ها مالیده باشد، من نیز همان گونه به درگاه تو دعا و تضرع می نمایم. پروردگارا! از قبولیت دعایم مرا محروم نساز! ای بخشنده ترین بخشنده ها در برابر من رؤف و رحیم باش!" (ابن کثیر، البدایه، ج، ۵، ۱۶۶–۱۶۸؛ هیثمی، ج، ۳، ۲۵۲؛ ابن قیم، ج، ۲، ۲۳۷)

امروز دین تان را کامل نمودم

رسول الله (ﷺ) هنگامی که در زیر کوه مذکور بودند، بانزول آیات کریمهٔ ذیل خبر اتمام دین مبین اسلام برای شان داده شد:

... الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿المائده، ٣﴾

ترجمه: "... امروز کافران از این که به دین شما دستبرد زنند و اختلال رسانند طمع بریدند، پس شما از آن ها بیمناک نگشته و از من بترسید. دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برای تان برگزیدم..."[١۴٣]

حضرت ابوبکر (رض) وقتی این آیهٔ کریمه را شنیدند با فراست و ذکاوت بلندی که داشتند، به عمق موضوع پی بردند. معنی "اتمام نعمت" را عمیقا از دل

١۴٣. ترمذی، تفسیر، ۵.

و جان درک کردند. و شروع به درک حادثه یی که پس از "به کمال رسیدن دین" به وقوع می پیوست، نمودند.

این آیه برای انسان های صاحب بصیرت به نحوی اشاره یی به رفتن پیامبر (ﷺ) از این دنیای فانی بود. الله (ج)به زودی فخر کائنات و نور موجودات حضرت محمد (ﷺ) را به عالم ابدیت دعوت می نمودند. چشمان حضرت ابوبکر (رض) پر از اشک شد. در حالی که کسی به ماهیت و چیستی موضوع پی نبرده بود که حضرت ابوبکر (رض) با درک جدایی و فرقت قریب الوقوع پیامبر (ﷺ) با حزن و اندوه سنگین به گریه افتاد.[۱۴۴]

حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بعد از غروب آفتاب درحالی که در عقب شان حضرت اسامه بن زید (رض) وجود داشت، با شترشان از عرفات بسوی مزدلفه در حرکت شدند. در آن جا در وقت نماز عشاء یا خفتن به صورت جمع در یک آذان و دو اقامهٔ نماز، نخست نماز شام و بعد نماز خفتن را اداء نمودند. رسول الله (ﷺ) تا طول فجر در مزدلفه باقی ماندند. تا این که همه جا به خوبی روشن نشده بود، پیامبر (ﷺ) از آن جا جدا نشدند. در این جریان به گفتن تلبیه و خواندن دعا ادامه می دادند.

رسول الله (ﷺ) سنگ هایی را که باید در منا پرتاب می نمودند، در مزدلفه جمع آوری نمودند. قبل از طلوع خورشید از مزدلفه حرکت نمودند. چگونگی سنگ زدن بر شیطان را با اشارهٔ دست شان، نشان دادند.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) به عقبه رفتند. در عقبه قربانی ذبح نمودند و شیطان را با سنگ زدند. پیامبر (ﷺ) سنگ ریزه های کوچک را در میان انگشت شهادت شان قرار دادند و با انگشت شصت شان آن را دانه دانه پرتاب نمودند. مسلمانان نیز با دیدن ایشان شروع به پرتاب سنگ ریزه های شان نمودند. در این اثناء سنگ های آنان بر سر یک دیگر شان اصابت نمود. بعد از آن پیامبر (ﷺ)، فرمودند:

۱۴۴. (Elmalılı)الملی لی، ج، ۳، ۱۵۶۹.

"- ای مردم! یک دیگر خود را نکُشید! شما هنگامی که می خواهید سنگ پرتاب نمایید، کوچک ترین های آنان را انتخاب نمایید و بعد با گرفتن آنان در میان انگشتان تان، آن ها را پرتاب نمایید!" (احمد، ج، ۶، ۳۷۹)

حضرت قدامه بن عبدالله (رض) آن حالت رسول الله (ﷺ) را چنین بیان نموده است:

"پیامبر (ﷺ) را در حالی که سنگ ریزه های شان را پرتاب می نمودند دیدم. در آن هنگام نه کشاکش، نه زد و خورد و نه هم کسی کسی را می گفت که که کنار برو" (ابن ماجه، مناسک، ۶۶)

رسول الله (ﷺ) در آن روز به عوض هر سالی که زنده گی نموده بودند، یک شتر یعنی در آن روز مجموعاً **۶۳** شتر قربانی نمودند. بعد از این که قربانی شان را به دست خود شان ذبح نمودند، کارد را به دست حضرت علی کرم الله وجه دادند، بقیه قربانی ها را حضرت علی کرم الله وجه ذبح نمود. شمار قربانی های مذبوحه به صد رسید. رسول الله (ﷺ) دستور دادند که از گوشت هر شتر پاره یی را بیارند. این پاره های گوشت را در دیگی انداختند. بعد از این که این گوشت پخته شد، ایشان مقداری از آن گوشت را تناول فرمودند و بعد حضرت علی کرم الله وجه را مأمور نمودند، تا گوشت، پوست و لوازم شتران قربانی شده را میان فقرا تقسیم نمایند.

پیامبر (ﷺ) بعد از ذبح شدن قربانی های شان، موهای سر مبارک شان را تراشیدند و بعد فرمودند:

"زنان سرهای شان را تراش نکنند! فقط کمی از آن را قطع نمایند!" به این ترتیب پیامبر (ﷺ) تراش نمودن سرهای زنان را منع نمودند. (دارمی، مناسک، ۶۳)

رسول الله (ﷺ) در روز اول عید سعید قربان، قبل از ظهر برای طواف بیت الله و انجام این فریضهٔ مبارک عازم بیت الله شدند. بعد از اتمام طواف خانهٔ کعبه، نماز ظهر را اداء نمودند. بعد از آن بسوی چاه زم زم رفتند. آن روز هنگام مغرب بسوی منا برگشتند. شب ها و روزهای تشریق را در منا سحر می نمودند.

ایشان در این شب های از حضور متواتر به بیت الله و طواف آن نیز دست بر نمی داشتند.

رسول الله (ﷺ) در روزهای اول و دوم تشریق که به تعقب روز ذبح قربانی ها بود، تا میلان یافتن آفتاب از وسط آسمان بسوی غرب، تا گذشتن از مسجد منا به نخستین شیطانی که سنگ زده می شد، رسیدند. با سنگ زدن در آخرین روز تشریق یعنی روز سوم، برای بار سوم شیطان را به سنگ زدند و از منا بسوی منطقۀ مُحصّب حرکت نمودند. وقتی مسلمانان از مُحصّب شروع به پراگنده شدن نمودند، رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"- هیچ کس تا زمانی که نقطۀ پایانی اش بیت الله نباشد، به جایی نرود!" (دارمی، مناسک، ۸۵)

رسول الله (ﷺ) در روز چهار دهم ذوالحجه، قبل از ادای نماز صبح، اعلان نمودند که برای طواف بیت الله خواهند رفت. بعد از آن عازم به بیت الله شدند و آخرین طواف شان یعنی طواف وداع را انجام دادند.

رسول الله در حرم شریف بی نهایت با تواضع و حرمت عمل می نمودند و در مقابل حرم شریف از خود بسیار تعظیم و احترام نشان می دادند. اگر می خواستند چیزی بخورند و یا حاجتی از احتیاجات شان را مرفوع نمایند، به جای دور از حرم می رفتند. برای این که حالت دلتنگی از حرم در اذهان خطور ننماید و یا این که در حرمت آن نقصانی وارد نشده باشد، در جایی که برای رفع احتیاجات شان می رفتند، زیاد نمی ماندند.

رسول الله (ﷺ) و مسلمانان بعد از انجام طواف وداع، به مدینۀ منوره بازگشتند. (بخاری، حج، ۲۱، ۷۰، ۱۲۸؛ مسلم، حج، ۱۴۷؛ ابن ماجه، مناسک، ۸۴)

سال یازدهم هجرت

وداع بزرگ و سفر بسوی معشوق حقیقی و دوست ابدی

آخرین حلقه سلسلۀ زنجیر انبیاء سید الکونین، رسول الثقلین، امام الحرمین، فخر کائنات، رحمت للعالمین، حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بعد از حجة الوداع (آخرین حج) دچار تب شدیدی شدند. این بیماری ایشان که تب شدیدی به همراه داشت، بیماری یی بود که او را از امتش جدا و به معشوقی که در همۀ عمر آروزی رسیدن به او را داشت، متوصل می ساخت. با نزول سوره "النصر" رسول الله (ﷺ) از فرا رسیدن آخرین روزهای عمر شان واقف شده بودند و خود را برای این سفر آماده می نمودند. هم با مرده گان و هم با زنده گان به نحوی خدا حافظی می نمودند. قسمی که ایشان یک روز قبل از بیماری به قبرستان "جنت البقیه" که در مدینۀ منوره موقعیت داشت، تشریف برده و چنین دعا نموده بودند:

"- ای خدای بزرگ! مغفرت و بخشش خود را از کسانی که در این جا خوابیده است، دریغ مکن!" (احمد، ج، ۳، ۴۸۹)

پیامبر (ﷺ) بعد از برگشتن از قبرستان بر بالای منبر بالا شدند و سخنان گهربار ذیل را ایراد فرمودند که به نحوی نشانگر وداع ایشان با اصحاب کرام (رض) بود:

"من از میان شما نخستین کسی خواهم بود که به حوض کوثر دست خواهم یافت. در آن جا به استقبال شما خواهم نشست! مکان ملاقات من با شما این حوض می باشد. من همین حالا آن را می بینم! من در حق شما شهادت می دهم! همین حالا برای من خزانه های روی زمین و کلید های آنان داده شد. به خدا سوگند! بعد از وفاتم از مشرک شدن شما هیچ هراسی ندارم. اما از این می ترسم که اموال دنیا در نزد تان عزیز شود و نفس های تان بر شما غلبه نماید و برای

مال دنیا به جان همدیگر تان بیفتید و یک دیگر تان را بکشید. به این ترتیب من هراس دارم تا شما نیز قسمی که مردمان قبل از شما نیست و نابود شدند، شما هم نیست و نابود نشوید!" (بخاری، جنائز، ۷۳؛ مسلم، فضائل، ۳۱)

رسول الله (ﷺ) بعد از فرود آمدن از منبر، با بی حالی و کسالت وارد حجرهٔ مبارک شان گردیدند. با گذشت هر روز بیماری حضرت شان، شدت بیشتری می یافت. وقتی بیماری رسول الله (ﷺ) شدت بسیاری یافت، ایشان با اخذ اجازه از سایر ازواج مبارک شان، مصمم شدند، تا در اتاق اُم المؤمنین حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) رحل اقامت بیافگنند. (بخاری، طب، ۲۲؛ احمد، ج، ۶، ۳۴، ۳۸؛ بلازوری، ج، ۱، ۵۴۵)

اساساً زنده گی منزّه و بی بدیلی که ایشان در طول عمر شان سپری نموده بود، زنده گی یی بود که نگذاشته بود امراض به ایشان نزدیک شود. اما نبوت این وظیفهٔ مقدس و طاقت فرسایی که از تحمل هر بشر دیگری خارج بود در طول ۲۳ سال به عهده ایشان گذاشته شده بود. انجام این وظیفهٔ مقدس و دشمنی های بیشماری که از اوایل اسلام بدین سو، دشمنان دین خدا بر بدن مبارک ایشان کرده بود، ایشان را جسماً خیلی خسته و درمانده ساخته بود. در این خسته گی و بیماری ایشان مسمومیتی که بر اثر زهری که در غزوهٔ خیبر بر ایشان اعمال شده بود، نقش زیادی داشت.

از طرف دیگر این بیماری برای جناب ایشان سبب نیل به مقام رفیع و درجهٔ بلندی می شد. باری رسول الله (ﷺ) هنگامی که بیماری شان شدت یافته بود، برای ام المؤمنین حضرت عایشه (رض) فرموده بودند:

"- ای عایشه (رض)! طعم تلخ گوشت مسمومی که در خیبر آن را در دهان گذاشته بودم، به صورت متواتر احساس می نمایم. حالا چنین حس می کنم که رگانم از بیخ کنده می شوند." (بخاری، مغازی، ۸۳)

بیماری و رحلت پیامبر (ﷺ) به اثر این مسمومیت از زهر سبب شده است که پیامبر (ﷺ) به عنوان شهید از دنیا رحلت نمایند. به این ترتیب خداوند متعالی که او را با نعمت بزرگ پیامبریش مشرف گردانیده بود، حالا به مقام رفیع شهادت نیز ایشان را نائل گردانید. (ابن هشام، ج، ۳، ۳۹۰؛ واقدی، ج، ۲، ۶۷۸-۶۷۹؛ هیثمی، ج، ۶، ۱۵۳)

رسول الله (ﷺ) به سبب مریضی یی که دچار آن شده بود، تب بالایی پیدا نمودند. حضرت ابوسعید خدری (رض) که برای زیارت ایشان آمده بود، وقتی تب شدید ایشان را دید، نتوانست خود را باز دارد و گفت:

"- ای رسول خدا (ﷺ)! چقدر تب شدیدی دارید!"

حضرت ابوسعید خدری (رض) چنین اظهار می نمایند:

"وقتی دستم را بر وجود مبارک شان گذاشتم، گرمی و حرارت تب شان را از لایه های لباس شان احساس می نمودم. بعد گفتم:

'ـ ای رسول خدا (ﷺ)! تب تان خیلی شدت دارد.'

پیامبر (ﷺ) فرمودند:

'ـ ما {پیامبران} چنین هستیم. بلا ها دسته دسته بر ما نازل می شوند و درعوض برای مان دسته دسته مکافات داده می شود.'

بعد از آن پرسیدم:

ـ ای رسول خدا (ﷺ)! از میان انسان ها چه کسانی بیشتر دچار مصیبت ها و مصاعب می شوند؟

ایشان فرمودند:

ـ پیامبران!

گفتم:

ـ بعد از آن چه کسانی است؟

ایشان فرمودند:

بعداً از آن صالحین!' (ابن ماجه، الفتن، ۲۳)

در روزهای اخیر بیماری پیامبر (ﷺ) به اندازه یی شدت یافت که ایشان نتوانستند که حتی برای ادای نماز با جماعت از حجره مبارک شان بیرون بیایند. ایشان حضرت ابوبکر (رض) را به عوض خود شان برای امامت نماز جماعت

قائم مقام تعیین نمودند. یک بار زمانی که حال خود شان را کمی بهتر حس نمودند، به مسجد حضور یافتند و صحابۀ کرام را چنین نصیحت نمودند:

"خداوند متعال یک بنده اش را در موضوع انتخاب نعمات دنیا و نعماتی که در نزد خودش قرار دارد، آزاد گذاشته است. آن بنده نیز نعماتی را که در نزد پروردگارش قرار داشت، ترجیح داد..."

حضرت ابوبکر (رض) که قلبی بیدار و نبوغی سرشار داشت، دانست که پیامبر (ﷺ) با ایشان وداع می نمایند و این سخنان شان به معنی وداع ایشان می باشد. از این رو حضرت ابوبکر (رض) در غم و اندوه فرو رفت. قلبش به درد آمد و اشک از چشمانش سرازیر گشت و گریه کنان گفت:

"- پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله (ﷺ)! برای تو پدران، مادران، جان ها، مال ها و اولادهای مان را فدا می نماییم! ..." (احمد، ج، ۳، ۹۱)

در میان اهل جماعت هیچ یکی از حاضرین به اندازۀ او به صورت عمیق از دل و جان پیامبر (ﷺ) و این نکتۀ بس مهم را درک ننموده بود. چون اشارۀ "لفظ دومین دوم" حضرت ابوبکر (رض) بود.

اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) وقتی گریۀ این یار عزیز پیامبر (ﷺ) را مشاهده نمودند، با حیرانی بسیاری به یک دیگر نگاه نمودند و گفتند:

"- آیا گریۀ این پیر مرد هنگامی که پیامبر (ﷺ) از ترجیح دادن پیوستن به خداوند متعال بحث می نمودند، قابل تعجب و تحیر نمی باشد؟!." (بخاری، صلاة، ۸۰)

وقتی بیماری پیامبر (ﷺ) به خوبی شدت گرفت، سایر اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) نیز متوجه این فراق غم انگیز و مأیوس کننده شدند و به ریختن اشک آغاز نمودند. مجالس مهاجرین و انصار به غم فرو رفت. اطرافیان ایشان برای شان گفتند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! چه می شود برای شفای تان به درگاه خداوند متعال دعا کنید!"

پیامبر (ﷺ) که همیشه برای صحت و سلامتی دعا می نمودند، این بار دست به دعا نبرداشتند.

حضرت عایشه (رض) چنین نقل می کند:

"وقتی پیامبر (ﷺ) بیمار شدند، سوره های فلق و ناس را می خواندند و به دستان شان شف می نمودند و با آن و جود مبارک شان را مسح می نمودند. هنگامی که بیماری شان شدت گرفت من نیز این کار را می کردم. یعنی این سوره ها را می خواندم و به دستانم شف نموده و با آن وجود مبارک پیامبر (ﷺ) را مسح می نمودم. این بار حتی دعایی که در بیماری قبلی شان، حضرت جبرئیل (ع) به خوانش گرفته بود، چنین خواندم:

'ای پروردگار انسان ها! این بیماری را برطرف کن! شفا تنها و تنها مخصوص توست. چنین شفایی نصیب کن که هیچ گونه مریضی یی باقی نماند!'

تنها بعد از این دعا، پیامبر (ﷺ) رخ بسوی من نمودند و فرمودند:

'ـ دستت را از سرم بردار! این چیزی را که تو خواندی بعد از این برای من هیچ فائده یی نخواهد داشت! من دیگر انتظار آن زمان موعود را دارم...'" (احمد، ج، ۳، ۲۶۰ـ۲۶۱؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۱۰)

حضرت عایشهٔ صدیقه (رض) معمولاً نقل این حادثه را چنین روایت می نمود:

"رسول الله (ﷺ) دخترشان حضرت فاطمه (رض) را که دارای روحی لطیف بود، نزد خود خواست. بعد از این که او را در نزد خود نشانید، به صورت خفیه در گوش او چیزی گفت. فاطمه (رض) گریست. بعد از آن دوباره به او آهسته چیز دیگری فرمودند. این بار حضرت فاطمه (رض) با خورسندی تبسم نمود.

من قبل از آن روز فاصلهٔ به آن اندازه قریب، میان خنده با گریه و خورسندی با غمگینی را به آن سرعت ندیده بودم. وقتی از فاطمه (رض) جویای سبب این گریه و تبسم شدم، او گفت:

'ایشان از وفات شان در نتیجه این بیماری مرا با خبر ساختند. بعد از آن نیز فرمودند که نخستین کسی که از خانوادۀ شان به ایشان ملحق می شود، من می باشم. از این خبر نیز خورسند شدم.' (بخاری، مغازی، ۸۳)

رسول الله (ﷺ) در جریان بیماری شان تنها چند بار هنگامی که کمی راحت می شدند، توانستند در جماعت اقامه نماز نمایند. در یکی از این نماز ها خطاب به اصحاب کرام شان که قلوب شان پر از غم و اندوه بود چنین ایراد فرمودند:

"ای مردم!

شنیدم که شما از وفات پیامبرتان ترسیده اید! آیا پیامبری قبل ازمن بوده است که خداوند آن را فرستاده باشد و او به صورت مداوم در نزد قومش باقی مانده باشد که من نیز به صورت همیشگی در میان شما باشم؟ خوب بدانید که من به خدای خود خواهم پیوست! شما نیز به او متوصل خواهید شد! به تحقیق که همۀ کارها به ارادۀ خداوند متعال به میان خواهد آمد.

پس بدانید که من قبل از شما خواهم رفت و انتظار شما را خواهم داشت! مراقب باشید که مکان ملاقات مان در فردای آخرت بالای حوض کوثر خواهد بود. کسانی که می خواهند فردا در آخرت با من بپیوندد، دست و زبان خود را از گناه باز دارد! ای مردم! اگر مردم خوب باشند، حاکمان و رهبران آنان نیز خوب خواهند بود و اگر مردم بد باشند، رهبران و اداره کننده گان آنان نیز بد خواهند بود. به خدایی که جانم در ید قدرت اوست سوگند یاد می کنم که من از همین حالا بر بالای حوضم نشسته ام و از همین موقعیتی که من قرار دارم حوض را مشاهده می نمایم..."

حضرت رسول الله (ﷺ) در این قسمت از سخنان شان بانگاه کردن به حضرت ابوبکر (رض) که او فریاد زنان به گریه افتاده بود، فرمودند: "- ای ابوبکر! گریه مکن! ..." و چنین ادامه دادند:

"ای مردم! از میان انسان ها هیچ کسی وجود ندارد که از جان، مال و دوستی اش نسبت به من به مثابۀ ابوبکر جوانمردانه برخورد نموده باشد. اگر امکان

انتخاب دوست دیگری به غیر از خداوند متعال وجود می داشت، بدون شک او را بر می گزیدم....

همین در هایی را که بسوی مسجد گشاده شده است، ببندید! تنها در ابوبکر بسوی مسجد، باز باشد! بر بالای دروازۀ او یک نور را می بینم." (بخاری، صلاة، ۸۰؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۲۷)

"ای اصحابم! در نهایت من نیز یک انسان هستم. در میان شما شاید کسانی باشد که حقش بر بالای من باقی مانده باشد. اگر من بدن کسی را مورد آزار قرار داشته باشم، حالا بدن من در خدمتش می باشد! بیاید او نیز مرا مورد آزار قرار دهد! اگر بر پشت کسی زده باشم؟ این هم پشتم! بیاید و بر پشتم بزند! اگر به اشتباه از مال کسی چیزی برداشته باشم، پس مالم هم در خدمت اوست! بیاید و بردارد!

پروردگارا! من بشری بیش نیستم. اگر بر فردی از افراد امتم، سخنی درشت گفته باشم، زده و یا او را لعنتی کرده باشم، تو آن را برای او وسیلۀ اجر رحمت و مغفرت قرار ده!" (احمد، ج، ۲، ۴۰۰)

با این سخنان پیامبر (ﷺ) می خواستند که حقوق همۀ کسانی که خواسته و نا خواسته برگردن ایشان تا حال بوده، اعاده نماید و از ایشان طلب عفو حقوق شان را بخواهند. بعد از این بیانات با حالتی نزار و خسته به حجرۀ مبارک شان برگشتند و دیگر هیچ گاهی نتوانستند به نماز بیایند. تنها یک بار زمانی که خود را کمی بهتر احساس نموده بودند، به پیش نمازی حضرت ابوبکر (رض) نمازی را در مسجد ادا نمودند.

برای آخرین بار در صبح روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول خود را کمی بهتر احساس نمودند. اما توان شان برای حضور در جماعت یاری ننمود. بعد از آن پردۀ دروازۀ حجرۀ مبارک شان را کنار زدند و اصحاب مبارک شان را در حالی که به امامت حضرت ابوبکر (رض) در حال ادای نماز بودند، برای آخرین بار مشاهده نمودند. آن ها را درحالی که در کنار هم برای ادای نماز صمیمانه در

کنار هم صف بسته بودند، مشاهده نمودند، ممنون شدند و تبسم نمودند. ایشان در حالی که از یک طرف از درد جانکاهِ بیماری به خود می پیچید از طرف دیگر خشنود بودند چون وظیفه یی که خداوند متعال برای شان محول نموده بود، به خوبی به پایان رسانیده و بعد از خود جماعتی از صالحان را به جا گذاشته است. (بخاری، مغازی، ۸۳، آذان ۴۶، ۹۴؛ مسلم، صلاة، ۹۸، نسائی، جنائز ۷)

همچنین ام المؤمنین حضرت عایشه (رض) این حادثه را چنین نقل می کند:

"رسول الله (ﷺ) اصحاب کرام شان را از حجرهٔ مبارک شان تماشا می نمودند و تبسم بر لبان شان جاری می شد. رسول الله (ﷺ) را هرگز به این اندازه خشنود ندیده بودم." (ابن هشام، ج، ۴، ۳۳۱)

آن صبح رسول الله (ﷺ) دستور حرکت سپاهی را که آمادهٔ حرکت بود، اما به سبب بیماری پیامبر (ﷺ) به راه نیفتاده بود، صادر نمودند و فرمانده جوان سپاه را که حضرت اسامه بن زید (رض) بود، چنین توصیه نمودند:

"به برکت خداوند متعال هنگام سحر به راه بیفتید!" (واقدی، ج، ۳، ۱۱۲۰)

آن روز پیامبر (ﷺ) دستور دادند تا شش و یا هفت دیناری که در نزد حضرت عایشه (رض) موجود بود، برای فقرا داده شود. مدتی بعد در مورد دینار ها پرسیدند. وقتی دانستند که حضرت عایشه (رض) به سبب نگرانی و مشغولیت با بیماری رسول الله (ﷺ) تقسیم آن دینار ها را به فقراء فراموش نموده است، دینار ها را شخصاً خواستند و در دست شان گرفتند و بعد چنین فرمودند:

"پیامبر خدا حضرت محمد (ﷺ)، نمی خواهد در حالی که اینان در نزد او باشد و برای فقرا آن را تقسیم ننموده است، به نزد پروردگارش برود!..."

بعد از آن دستور دادند تا همهٔ این پول را به پنج تن از خانواده های فقیر انصار تقسیم کنند. وقتی خبر تقسیم این دینار ها نیز به ایشان داده شد، فرمودند:

"حالا راحت شدم!..." و آهسته و آرام به خوابی لطیف فرورفتند. (احمد، ج، ۶، ۱۰۴؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۳۷-۲۳)

انفاق پیاپی و بی انقطاع

در آن روز رسول الله (ﷺ) اهل بیت شان را چنین مورد خطاب قرار دادند:

"ای انسان ها! آتش مشتعل شد! {دقت کنید}، فتنه ها بسان تاریکی های شب بسوی شما می آید!... من تنها چیز هایی را که قرآن، کتاب الله آن را حلال نموده است، حلال و چیز هایی را که حرام نمود است، حرام نمودم!

ای فاطمه دختر رسول خدا (ﷺ)! ای صفیه (رض)! در پیشگاه خداوند متعال اعمال خوبی را انجام دهید! {اگر اعمال خوب و صالح ندارید، به من اعتماد نکنید.} چون شما تا {زمانی که بنده گی خداوند (ج) را انجام ندهید} از عذاب خداوند متعال نمی توانید در امان باشید!" (ابن سعد، ج، ۲، ۲۵۶؛ بخاری، مناقب، ۱۳ـ۱۴؛ مسلم، ایمان، ۳۴۸ـ۳۵۳)

آن روز رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"هشدار! نماز! به خواندن نماز ادامه دهید! هشدار! با کسی که مسئولیت سرپرستی از آنان را به عهده دارید، به درستی رفتار نمایید. در مورد آنان از خدا بترسید! {شکم های آنان را سیر کنید! لباس های شان را فراموش نکنید! با آنان به نرمی سخن بگویید!" (ابوداود، ادب، ۱۲۳ـ۵۱۵۶/۱۲۴؛ ابن ماجه، وصایا، ۱)

در آن روز رسول الله (ﷺ) با اشتیاق تمام، مسواک استعمال نمودند. اُم المؤمنین حضرت عایشه (رض) می فرماید:

"هیچ گاهی پیامبر (ﷺ) را ندیده بودم که به خوبی آن روز دندان های شان را مسواک نموده باشند!" (بخاری، مغازی، ۸۳؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۶۱)

همچنان در نزد رسول الله (ﷺ) ظرف کوچکی از آب وجود داشت. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) گاه گاه دستان مبارک شان را در این ظرف آب فرو می بردند و با آن روی شان را مسح نموده می فرمودند:

"لَا إله إِلا الله.[۱۴۵] بدون شک موت سکرات دارد!" (بخاری، مغازی، ۸۳)

در آن روز رسول الله (ﷺ) به الله متعال چنین تضرع نمودند:

---

۱۴۵. ترجمه: نیست معبودی به جز الله متعال.

"پروردگارا! با من با مرحمتت معامله کن! مرا با بهترین دوست ملحق کن! به من رحمتت را ارزانی کن! مرا به بهترین دوست برسان!" (بخاری، مغازی، ۸۳، احمد، ج، ۶، ۱۲۶)

در آن روز پیامبر رحمت و مغفرت، فخر کائنات و نور موجودات حضرت محمد (ﷺ)، دختر شان حضرت فاطمه (رض) را چنین تسلی دادند:

"دخترم! گریه مکن! وقتی که من از دنیا رفتم بگو: ' إِنَّا لِله وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! ترجمه (ما از الله هستیم و در نهایت بسوی او باز خواهیم گشت!)' (ابن سعد، ج، ۲، ۳۱۲)

در آن روز فرشتۀ وحی حضرت جبرئیل نزد رسول الله (ﷺ) فرود آمد و گفت:

"ای رسول خدا (ﷺ)! تو را سلام باد! این آخرین آمدن من نزد تو می باشد." (ابن سعد، ج، ۲، ۲۵۹)

با این حضور نهایی حضرت جرئیل (ع) خدمت رسول گرامی (ﷺ)، فرموده قبلی پیامبر (ﷺ) به حقیقت مبدل شد:

"روح هیچ پیامبری ستانده نخواهد شد، مگر این که مقام خود را در جنت نبیند! بعد از نشان دادن آن مقام به او، او را با آرزوی رسیدن به آن جا می گذارند!" (بخاری، مغازی، ۸۳، ۸۴؛ احمد، ج، ۶، ۹)

در آن روز حضرت عزرائیل (ع) آمد و برای ورود به حجرۀ مبارک رسول الله (ﷺ) از ایشان اجازه خواست. بعد از اخذ اجازه، با ایستادن در مقابل فخر عالم حضرت محمد (ﷺ) گفت:

"- ای پیامبر (ﷺ)! خدای متعال مرا بسوی تو فرستاد و مرا فرمان داد تا از هر امر تو اطاعت کنم. اگر تو اجازه فرمایی روحت را قبض خواهم نمود و اگر نمی خواهی، روحت قبض نخواهم کرد!"

در آن هنگام که حضرت جبرئیل (ع) نیز در نزد ایشان قرار داشت، گفت:

"ای رسول خدا (ﷺ)! الله متعال شوق دیدار تو را دارد!"

رسول الله (ﷺ) که در آن روز به فرشتۀ موت که از ایشان درخواست اجازۀ نموده بودند، فرمودند:

"- ای عزرائیل! کسی که در نزد خدا باشد، با خیرتر و با دوام تر است! ای ملک الموت (فرشتۀ مرگ)! چیزی را که تو به آن مأمور شده یی انجام بده و روحم را بستان!" (ابن سعد، ج، ۲، ۲۵۹؛ هیثمی، ج، ۹، ۳۴_۳۵؛ بلازوری، ج، ۱، ۵۶۵)

بعد از آن دستان مبارک شان را در ظرف آبی که در کنار شان نهاده شده بود، فرو برد و بر رخسار مبارک شان کشید و هنگامی که پا به دروازه وصلت جناب الله متعال می گذاشتند که سال های متمادی را در حسرت آن گذشتانده بودند، با خواندن کلمۀ توحید می فرمودند:

"ای پروردگارم! و ای رفیق متعال و دوست ابدی و ازلی"

و با تکرار این کلمات روح مبارک شان را به آن روح پرودۀ اعلی و رفیق گرانبها یعنی الله متعال با شوق و شادی تسلیم نمودند و دست مبارک شان که با آن رخسار گلونه شان را نمناک می نمودند، به داخل آن ظرف آب افتید!... (بخاری، مغازی، ۸۳)

و آیۀ کریمه یی که سال ها قبل نازل شده بود:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ (الزمر، ۳۰)

ترجمه: "{ای رسول عزیز!} شخص تو و این خلق البته به مرگ از دارِ دنیا خواهید رفت."چنین محقق و متجلی شد.

پروردگارا! دعا و درود ما را به حضرت محمد (ﷺ)، آل و اصحابش برسان! آنان را مبارک گردان و آنان را سلام کن!...

رسول الله (ﷺ) بعد از بازگشت به مدینه، در نتیجۀ ۱۳ روز بیماری پرمشقت، روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت، مطابق به هشتم جون سال ۶۳۲ میلادی جان به جان آفرین سپردند و به بهترین دوست شان یعنی الله (ج) ملحق شدند.

در میان دو استخوان شانه های مبارک شان مهر نبوت که همانا یکی از دلائل نبوت ایشان بود، وجود داشت. تعداد زیادی از اصحاب کرام در حسرت بوسیدن آن بودند. وقتی پیامبر (ﷺ) به عالم ابدی هجرت نمودند، از این که هیچ تغییری در صورت ایشان پدید نیامده بود، اصحاب کرام (رض) از وفات ایشان به درستی مطمئن نشده بودند. اما وقتی که غایب شدن مهر نبوت را از میان دو استخوان شانه های شان متوجه شدند، به رحلت ایشان از این دنیا، به عقبا کاملاً اطمینان حاصل نمودند. (ابن سعد، ج، ۲، ۲۷۲؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۵، ۲۳۱)

هنگامی که می خواستند جسد مبارک بهترین عالم فخر موجودات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را غسل دهند. اقدام به در آوردن لباس های ایشان نمودند. در این حال چنین ندای غیبی به گوش شان رسید: "لباس ها را در نیاورید!" بعد از آن درحالی که لباس پیامبر (ﷺ) در تن مبارک شان بود، ایشان را شستشو دادند. (الموطّا، جنائز، ۲۷؛ احمد، ج، ۶، ۲۶۷)

رسول الله (ﷺ) به روز دو شنبه دار فانی را وداع گفتند و در روز سه شنبه به خاک سپرده شدند. مردم نماز جنازهٔ ایشان را بدون امام، به صورت انفرادی اداء نمودند. تعدادی از آنان گفتند که پیامبر (ﷺ) باید درکنار منبر شان دفن شوند و تعدادی نیز گفتند که در قبرستان "جنت البقیه" باید مدفون شوند. در این اثناء حضرت ابوبکر (رض) حضور یافت و گفت:

"من شنیده بودم که رسول الله (ﷺ) فرموده بودند: 'هر پیامبر در جایی که وفات نموده است، دفن می گردد'"

از این رو در جایی که اتاق حضرت عایشه (رض) در آن جا قرار داشت، برای جناب حضرت رسول الله (ﷺ) مزار حفر شد.

هنگامی که پیامبر (ﷺ) وفات نمودند، از ایشان نه درهم، نه دینار و نه هم غلامی به جا مانده بود. از ایشان تنها یک قاطر سفید که معمولاً به آن سوار می شدند، اسلحه شان، "فدک"[۱۴۶]ی که وقف مسافرین نموده بودند و زمینی که در خیبر داشتند، به جا ماند. (بخاری، مغازی، ۸۳)

۱۴۶. فدک مکانی است میان مدینه و خیبر که ۱۵۰ کیلومتر با شهر مدینه فاصله دارد. یکی از محله های یهودی نشین در دوران پیامبر (ﷺ) بود.

ایشان که در دوازدهم ربیع الاول روز دوشنبه با تشریف آوری شان به دنیا، جهان را مشرف گردانیده بودند، در همین روز یعنی روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول برای شان وظیفۀ پیامبری داده شده بود. دین اسلام کامل گردیده بود و در مورد انجام وظیفۀ تبلیغ از جانب خود شان، از اصحاب کرام شان، شهادت گرفته و این شهادت را نیز به درگاه الله متعال عرض نموده بودند. بعداً نور عالم فخر موجودات حضرت محمد (ﷺ) به عالم بالا خواسته شده بودند. حالا ایشان در روز محشر، در پل صراط و حوض کوثر انتظار امت شان را داشتند.

بعد از وفات پیامبر (ﷺ)، همۀ اصحاب کرام شان در غم و اندوه سنگینی فرو رفته بودند. چنان اندوهی که از آن روز به بعد مؤذن پیامبر (ﷺ) حضرت بلال (رض) بار دیگر نتوانست صدای زیبایش را در فضای مدینۀ منوره آویزۀ گوش های مؤمنین نماید. حضرت بلال (رض) هر بار وقتی که می خواست آذان بخواند با عدم حضور پیامبر (ﷺ) در محراب مواجه می شد، بغض گلویش را می فشرد و صدایش در درون فرو می رفت و نمی توانست آذان بخواند. برای خاموش نمودن آتش عشق پیامبر (ﷺ) که در درونش فوران می نمود، دیگر نتوانست در مدینه دوام بیاورد، و این شهر عاشقان حبیب خدا حضرت محمد (ﷺ) را ترک گفت و قصد شام کرد.

مدت ها بعد از اقامت در شام در یکی از روز ها وقتی می خوابد در خواب رسول الله (ﷺ) را می بیند که جناب رسول الله (ﷺ) را او را چنین مورد خطاب قرار می دهد:

"- ای بلال! این جدایی چیست؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که مرا زیارت کنی؟"

بعد از آن حضرت بلال (رض) در حالی که از این خواب خیلی متأثر شده بود، از جا برخاست و فوراً به راه افتید و برای زیارت مزار مبارک رسول الله (ﷺ) عازم مدینه شد. حضرت بلال (رض) هنگامی که با چشمانی پر از اشک و آه روی شان را بر مزار مبارک رسول الله (ﷺ) می مالید، حضرت حسن و حضرت حسین (رض) به نزد او آمدند. حضرت بلال (رض) آنان را سخت

در آغوش کشید و بوسیدن گرفت. بعد از آن حسنین با اصرار از حضرت بلال (رض) خواستند که برای آنان آذان بخواند و گفتند:

"- ای بلال! بسیار می خواهیم که آذان تو را بشنویم."

بر اثر اصرار آن ها حضرت بلال (رض) شروع به خواندن آذان نمود. شهر مدینه به لرزه در آمد. وقتی حضرت بلال (رض) عبارتِ "محمداً رسول الله" را که از اجزای آذان محمدی است، به زبان آورد، همۀ مردم شهر مدینه اعم از زن و مرد به گمان این که رسول الله (ﷺ) دوباره حیات یافته و برگشته اند، به راه های مسجد النبوی سرا زیر شدند. بعد از وفات پیامبر (ﷺ) دیگر هیچ گاهی دیده نشده بود که مردم مدینه به این اندازه گریسته باشند. (ابن اثیر، اُسد الغابه، ج، ۱، ۲۴۴-۲۴۵؛ ذهبی، سیر، ج، ۱، ۳۵۷-۳۵۸)

رحلت پیامبر اسلام فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) از این دنیا و محرومیت بشر از فیض وجود مبارک ایشان و بی وفایی دنیا را شاعر گرانمایه ترک آقای عزیز محمود خدایی[۱۴۷] در مصارع ذیل چنین به خوبی به زبان شعر در آورده است:

چه کسی از تو انتظار وفا را دارد
آیا تو همان دنیای دروغین نیستی؟
آیا تو همان دنیایی نیستی که
محمد مصطفی (ﷺ) را ربودی؟[۱۴۸]
به قول شاعر شیرین سخن فارسی گوی:
اگر دنیا به کس پاینده می بود محمد تا قیامت زنده می بود
اندوهی که همۀ کائنات را فراگرفته بود

۱۴۷. Aziz Mahmud Hüdayi Hazretleri

۱۴۸. ترجمه:

Kim umar senden vefayı
Yalan dünya değilmisin?
Muhammedü'l Mustafa'yı
Alan dünya değil misin?

بعد از وفات رسول الله (ﷺ)، مسلمانان در مسجد النبی شروع به گریه نمودند. حضرت عمر (رض) از کثرت غم و اندوه چنین می گفت:

"از هیچ کسی نشنوم که بگوید: 'محمد (ﷺ) وفات نموده است!' اگر کسی چنین بگوید، باشمشیر خود گردنش را خواهم زد! رسول الله (ﷺ) قسمی که حضرت موسی (ع) بیهوش شده بود، بیهوش شده اند!"

او به گفتن چنین سخنان به اندازه یی ادامه داد که دهانش از فرط سخن گفتن، کف نمود.

حضرت ابوبکر (رض) باشنیدن خبر دردناک وفات پیامبر (ﷺ) اسپ شان را سوار شدند و فورا به مدینه رسیدند. روپوش را از رخسار مبارک رسول الله (ﷺ) کنار زد و جمال مبارک رسول الله (ﷺ) را تماشا نمودند. بعد از آن با گریه روی مبارک ایشان را بوسید و گریه کنان می گفت:

"به خدا سوگند رسول الله (ﷺ) وفات نموده است! إِنَّا لِله وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! ما از الله هستیم! بنده گان خدا هستیم و دوباره بسوی آنان برخواهیم گشت! پدر و مادرم فدایت باد! تو وفات نموده یی و گذرگاه مرگ را که برایت مقدر شده بود، عبور نموده یی! واه پیامبر من واه!» خم شد و از پیشانی فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) بوسید. بعد از این که سرش را بلند نمود، گفت:

«واه دوست من واه»

باز هم خم شد و از پیشانهٔ مبارک رسول الله (ﷺ) بار دیگر بوسید و گفت:

«واه برگزیده من واه»

باز هم از پیشانهٔ او بوسید و گفت:

«تو هنگامی که زنده هم بودی زیبا بودی و حالا که وفات نموده یی نیز زیبا هستی! هم زنده گی و هم مرگ تو چه زیباست!» بعد از آن رو پوش پیامبر (ﷺ) را بر روی شان انداخت و از حجرهٔ مبارک بیرون شد. حضرت عمر (رض) که هنوز هم به سخنانش در مورد زنده بودن پیامبر (ﷺ) ادامه می داد، با این خطاب حضرت ابوبکر (رض) مواجه شد:

«ـ بس کن و بنشین ای عمر!»

حضرت عمر (رض) تمایلی به نشستن نشان نداد. حضرت ابوبکر (رض) سخنانش را دو ویا سه بار تکرار نمود و چنین به سخن گفتن آغاز نمود:

«الله متعال خبر وفات پیامبرش را هنگامی که او در میان تان حضور داشت، داده بود. خبر وفات شما را نیز {هنگام رسیدن عجل تان} داده بود. رسول الله (ﷺ) وفات نموده است! هیچ یکی از شمایان نیز زنده نخواهید ماند. هر آن کسی که محمد (ﷺ) را می پرستد، بداند که محمد (ﷺ) وفات نموده است و هر آن کسی که الله متعال را می پرستد بداند که خداوند متعال حی و حاضر است و هیچ گاهی نخواهد مرد! خداوند متعال می فرماید:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ*

﴿آل عمران، ۱۴۴﴾

ترجمه: «محمد (ﷺ) پیامبری بیش نیست که پیش از وی نیز پیامبرانی بودند و در گذشتند. آیا اگر او به مرگ یا شهادت در گذشت شما باز به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هرکه مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید و البته خدا جزای نیک اعمال، به شکرگزاران عطا کند.»

مردم با شنیدن این آیه دیگر اطمینان حاصل نمودند که پیامبر (ﷺ) وفات نموده است. آنان به اندازه یی سراسیمه و اندوه گین بودند که تا تلاوت این آیه توسط حضرت ابوبکر (رض)، گویا نزول این آیه را فراموش نموده بودند.

حضرت عمر (رض) می گوید:

«به خدا سوگند! گویا من این آیه را تا آن روز هرگز نشنیده بودم. پاهایم مرا یاری نمی نمود. گویا بندهای پاهایم از هم گسیخته باشد و در جایی که قرار داشتم، افتیدم.» (ابن سعد، ج، ۲، ۲۶۶ـ۲۷۲؛ بخاری، مغازی، ۸۳؛ هیثمی، ج، ۹، ۳۲؛ عبدالرزاق، ج، ۵، ۴۳۶)

حضرت عمر (رض) بعد از این سخنان حضرت ابوبکر (رض) نزد رسول الله (ﷺ) رفت و از پیشانی مبارک حضرت شان بوسید. با درد و حسرتی که

درونش را فرا گرفته بود، گفت: «مادر وپدرم فدایت باد یا رسول الله (ﷺ)!» و ناله کنان اشک از چشمانش سرازیر شد.

اُم المؤمنین حضرت اُم سلمه (رض) چنین نقل می کند:

«شبی که پیامبر (ﷺ) وفات نموده بودند، در اطراف شان جمع بودیم و گریه می کردیم. آن شب نخوابیده بودیم. گرچه پیامبر (ﷺ) وفات نموده بود؛ با آن هم موجودیت جسد مبارک شان در نزد ما، ما را تسلی خاطر می نمود. وقتی هنگام صبح سخنانی در مورد حفر قبر به گوش ما رسید، همه به گریه افتادیم. جماعت حاضر در مسجد نیز می گریست.

حضرت بلال (رض) هنگام خواندن آذان وقتی به قسمت «اشهد ان محمداً رسول الله» رسید تمامی مدینه با ناله و فریاد عمومی بر خود لرزیدند. گریه و فریاد حضرت بلال (رض) هنگامی که او اسم حضرت محمد (ﷺ) را به زبان می آورد، غم و اندوه ما را افزایش می داد. وقتی مردم برای ورود به نزد رسول الله (ﷺ) هجوم نمودند، کسانی که در داخل بودند، در را بستند.

آن مصیبت (رحلت پیامبر (ﷺ))چه مصیبت هولناکی بود! از آن روز تا امروز وقتی دچار هر آن مصیبتی می شویم، لحظات رحلت پیامبر (ﷺ) را به خاطر می آوریم و به آن بلایی که دچار آن شدیم، اهمیتی نمی دهیم.» (ابن کثیر، البدایه، ج، ۵، ۲۵۶)

جدایی از پیامبر (ﷺ) برای اصحاب کرام ایشان باری بس سنگین و رنجی بس اسفناک بود. چون ایشان را بیشتر از هرکس و هرچیز دیگر دوست داشتند. با جدایی آنان نتوانستند خو بگیرند. آنان زنده گی شان را با شوق دیدار و وصال پیامبر (ﷺ) سپری می نمودند.

حضرت عثمان (رض) چنین نقل می کند:

«از میان اصحاب کرام (ﷺ) یکی از آنانی که بیش از اندازه اندوه گین شده بود، من بودم. روزی من در زیر سایه یی نشسته بودم که حضرت عمر (رض) از نزدم عبور نموده و به من سلام داده است. از شدت و کثرت غم و اندوه بسیار

متوجهٔ عبور کردن و سلام دادن او نشده ام. بعد از آن حضرت عمر (رض) نزد حضرت ابوبکر (رض) می رود و برایش می گوید:

«ـ عثمان را دیدم! سلام دادم، اما او سلام مرا بی پاسخ گذاشت؟ این چطور می شود؟»

بعد از آن یکجا با حضرت ابوبکر (رض) نزد من آمدند. حضرت ابوبکر (رض) برایم گفت:

«ـ ای عثمان (رض)! برادرت عمر می گوید که به تو سلام داده است و تو سلامش را بی پاسخ گذاشته یی. سبب این کارت چیست؟»

وقتی من گفتم:

«ـ به خدا سوگند من چنین کاری نکرده ام!»

عمر (رض) گفت:

«ـ به خدا سوگند تو چنین کردی!»

من گفتم:

«ـ به خدا سوگند من نه متوجهٔ عبور کردن و نه متوجهٔ سلام دادن تو شده ام!»

بعد از آن حضرت ابوبکر (رض) گفت:

«ـ عثمان راست می گوید.» (احمد، ج، ۱، ۶)

اصحاب کرام (رض) با فرستادن درود و سلام به پیامبر مان حضرت محمد (ﷺ) در مقابل ایشان محبت و احترام خود را نشان می دادند. اما یاد آوری ایشان تنها با درود و سلام نبود بلکه گام گذاشتن در راه مبارک ایشان، پیروی از سنت و تبادلهٔ افکار روی احادیث شریف ایشان نیز سبب آن می شود که به صورت دایمی پیامبر (ﷺ) را در یاد و خاطر شان داشته باشند.

دوست داشتن پیامبر (ﷺ) برای همهٔ مسلمین دنیا نسبت به هر کس و هرچیز، اطاعت از اوامر و نواحی ایشان و ترجیح این اوامر و نواحی نسبت به خواست ها و آروزی های شخصی شان از وظائف آنان می باشد.

الگوی شایسته
(اسوهٔ حسنه)

از هر صفحه و وجوه زنده گانی پیامبر (ﷺ)، از جهات مختلف درس های کامل و بی نظیری را به نمایش گذاشته اند. از عمومی ترین تا خصوصی ترین رفتار و عملکرد زیبا، رفتار و برخورد نیکو متعلق به ایشان می باشد. به خصوص هر شخص از زنده گی شریف و گرانمایهٔ پیامبر (ﷺ) و سنت مبارک ایشان راه و بهترین رفتار و کامل ترین عملکردی را که برایش الگو و نمونه باشد می تواند بیابد.

زیرا ایشان از خود برخورد های زیبا و بی نظیری با وجوه مادی و معنوی اش در شکل و گونه های متفاوتی به عنوان یک مبلغ، رئیس دولت، فرمانده سپاه، حاکم، معلم، تاجر، پدر، یک دوست و یک یتیم از خود به جا گذاشته است. هر سخن و عملکرد پیامبر (ﷺ) در منابع علمی ما که متشکل از هزاران جلد می باشد، به دقت و ظرافت کامل به ثبت رسیده است.

چون بنی آدم نیاز به شخصیتی الگو و نمونه در ابعاد مختلف زنده گی شان دارند که رسول الله (ﷺ) همهٔ این نقش ها را به صورت حقیقی از خود به نمایش گذاشته و به عنوان الگویی شایسته در همهٔ ابعاد انتخاب شده اند. یکی از حکمت های فرستاده شدن پیامبران نیز این است که انسان ها آنان را به عنوان الگو و سرمشق زنده گی خود قرار دهند.

این سرمش بودن برای دیگران در زنده گی و وجود پیامبر (ﷺ) در اوج کمال خود رسیده بود. خداوند متعال در آیهٔ کریمهٔ خود چنین فرموده است:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

﴿الاحزاب، ۲۱﴾

ترجمه: «البته شما را به رسول خدا {چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو} اقتدایی نیکوست، برای آن کس که به {ثواب} خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا را بسیار کند.»

از این رو خداوند متعال ایشان را در بین جامعه انسانی با قرار دادن آن جناب فوقانی ترین مرحله تنگدستی یعنی «یتیمی» از آن جا آغاز می نماید و با عبور دادن از تمامی مراحل و پله های زنده گانی اجتماعی، ایشان را از حیث قدرت و صلاحیت در بالاترین مقام یعنی وظیفۀ پیامبری و ریاست دولت بالا می برد. از این رو همۀ افرادی که در مراحل و پله های مختلف زنده گانی اجتماعی هستند، می توانند کامل ترین درس ها را از عملکرد های ایشان در مراحل مختلف زنده گی به اساس ظرفیت و درایت شان اخذ و در راه ایشان گام گذارند. درجه و مرتبه روحانیتِ کار نیز به اساس محبتی که با ایشان ورزیده می شود و تقلیدی که از ایشان صورت می پذیرد، محقق می شود.

اگر شخص ثروت مندی هستی، در مورد تواضع و جوانمردی آن پیامبر رحمت و مغفرت حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را بیندیش که بر همۀ شبه جزیرۀ عربستان حاکمیت یافت و همۀ سران عرب را با محبت و صمیمیت دوستدار خود ساخت!

اگر به یکی از طبقات فقیر و ضعیف جامعه منسوب هستی، در مورد دشواری هایی که پیامبر (ﷺ)، تحت حاکمیت مشرکین ظالم در شعب ابی طالب در مکه سپری نمودند، بیندیش!

اگر فردی هستی که به پیروزی دست یافته یی، از جسارت، تواضع و تسلیمیتی که پیامبر (ﷺ) در بدر و حنین که بر دشمن فائق آمده بود، عبرت بیاموز!

اگر خدای نا خواسته فرد مغلوبی هستی و دچار یأس شده یی، پیامبری را به خاطر بیاور که در غزوۀ احد، در میان اصحاب کرام شان با شجاعت و جسارت سیر می نمودند.

اگر معلم هستی، پیامبری را به خاطر بیاور که در مسجد النبی با قلبی سرشار از ایمان، گلهای باغ اسلام (اصحاب صفه) را در صفه مسجد النبی آبیاری می نمودند.

اگر دانش آموز هستی، پیامبری را تصور کن که در مقابل حضرت جبرئیل (ع) که به او وحی می آورد، زانو زده بود!

اگر فردی هستی که جانب حق را گرفته یی و می خواهی از آن دفاع و آن را تبلیغ نمایی، کسی را هم نداری که در این خصوص همکار و مددگارت باشد، به زنده گانی پیامبری نگاه کن که در مکه بدون هیچ یاور و همکاری برای ظالمان و مشرکین حق را توضیح می داد و آنان را به هدایت تشویق می نمودند!

اگر شخص بی کسی و بی چاره یی هستی، در مورد آن یتیم بیچاره و معصوم عبدالله و آمنه فکر کن!

اگر جوان رسایی هستی زنده گی پاک، شایسته پیامبری را دقت کن در مکه چوپانی می نموده و از آن طریق امرار معاش می کرده است.

اگر جوانی هستی که می خواهی خانوادۀ سالم و آرام داشته باشی، زنده گانی پیامبر (ﷺ) را الگوی خود قرار ده! تقوا را ترجیح بده که به سعادت هر دو دنیا دست یابی!

اگر یک پدر هستی، ظرافت های رفتاری پدر فاطمه الزهرا (رض) و پدر کلان حضرت امام حسن و امام حسین (رض) را از پیامبر (ﷺ) بیاموز!

قطع نظر از این که در کدام جایگاهی در جامعه قرار داری و دارای چه لقب و صفتی هستی، پیامبر (ﷺ) را صبح و شام، همیشه به عنوان بهترین مرشد و عالی ترین رهبر انتخاب کن. با توصل به سنت های ایشان هرگونه اشتباهت را می توانی تصحیح نمایی. کارهایت را که پراکنده و آشفته است می توانی تنظیم و ترتیب نمایی. به یمن وجود مبارک ایشان و زیر سایۀ رهبری جناب شان می توانی تمامی موانع زنده گی را عبور نمایی و به سعادت حقیقی دست یابی!

در آن صورت تلاش کن که جدول تقویم عمرت را با عاشقان ذاکر، صالح و صادق رسول الله (ﷺ) یکجا پر نمایی، تا در زمرهٔ غافلان قرار نگیری!

چون ایشان چنان پیامبری بودند که خداوند متعال در قرآن کریم در حالی که سایر پیامبران را با اسامی شان مورد خطاب قرار داده است، اما حتی اسم ایشان یعنی «یا محمد (ﷺ)» نیز نه گفته بلکه از ایشان با عبارات نظیر «یا نبی! یا رسول!» تذکر به عمل آورده است. خداوند متعال حتی با این نیز اکتفا ننموده و برای این که همهٔ مؤمنین این ظرافت را رعایت نمایند، چنین فرموده است:

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿النور، ۶۳﴾

ترجمه: «{ای مؤمنان} شما دعای رسول (ﷺ) و ندا کردن او را مانند ندای بین یک دیگر {بدون حفظ ادب مقام رسالت} قرار مدهید. {یا دعای او را مانند دعای خود نا مستجاب مپندارید} خدا به حال آنان که {برای سرپیچی از حکمش} به یکدیگر پناه برده و از میان شما رخ پنهان می دارند آگاه است. پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت می کنند و از آن روی می گردانند بترسند که مبادا به فتنهٔ بزرگ {تسلط سلطان جور} یا عذاب دردناک دیگر {مانند قتل و اسارت } گرفتار شوند.»

از این آیه به خوبی استنباط می شود که شایستهٔ یک مؤمن نیست از پیامبر (ﷺ) تنها با ذکر اسم شان، تذکر به عمل بیاورد. مخصوصاً از حضرت محمد (ﷺ) باید با القاب و صفاتی نظیر؛ نبی، رسول، رسول الله، حبیب الله، فخر کائنات، رسول اکرم... تذکر به عمل بیاوریم. برعلاوه خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

﴿الاحزاب، ۵۶﴾

ترجمه: «خدا و فرشتگانش بر {روان پاک} این پیامبر صلوات و درود می فرستند شما هم ای اهل ایمان، بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گویید و تسلیم فرمان او شوید.»

بر اساس این فرمان الهی، در هر آن جایی که اسم مبارک رسول الله (ﷺ) ذکر شود، باید با ادب و محبت بر او صلاة و سلام بفرستیم. زیرا پیامبر (ﷺ) تنها معلمی نیست که قرآن کریم را لفظاً از بر نموده باشد، بلکه در عین حال ایشان کسی است که قرآن کریم در زنده گی ایشان به صورت واقعی به نمایش گذاشته شده است. در حدیثی شریفی که از حضرت جابر (رض) روایت شده است، پیامبر (ﷺ) فرموده است:

«خداوند متعال مرا برای اتمام مکارم اخلاق فرستاد.» (الموطّا، حسن الخلوق، ۸)

تمامی آثار اسلامی یی که از ۱۴۰۰ سال بدین سو نوشته می شود در حقیقت همۀ این کتاب ها و آثار یک کتاب را یعنی قرآن کریم و یک فرد را یعنی حضرت محمد (ﷺ) را به شرح و توضیح می گیرند. خداوند متعال از میان پیامبران تنها با گفتن: «بر عمر تو سوگند یاد می کنم که ...» (الحجر، ۷۲) بر زنده گانی ایشان سوگند یاد نموده است.

درک کامل و واقعی پیامبر (ﷺ) بر علاوۀ عقل و ذکاوت با محبت و عشق ایشان میسر و ممکن خواهد بود. برای دست یافتن به «اسوۀ حسنۀ» پیامبر (ﷺ) تنها با دوری نمودن از هواهای نفسانی دنیوی و متمرکز شدن به عبادت و دست یافتن به اسرار و معارف بنده گی امکان پذیر خواهد بود.

بهترین الگوی بشریت، شخصیت بی بدیل عالم، فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) از دیدگاه دانشمندان غیر مسلمان

یک دانشمند آمریکایی بنام میشل هارت[۱۴۹] در سال ۱۹۷۹ تلاش نمود، تا ۱۰۰ شخصیت تأثیر گذار بشریت را انتخاب نماید. توانایی ها، مجاهدت ها، فعالیت ها و مؤفقیت های همۀ این اشخاص تأثیر گذار دنیا را در کامپیوتر

۱۴۹. Micheal Hart

خود ثبت نمود. بعد از این همه کار و فعالیت او که ماه ها به طول انجامیده بود، کامپیوتر او با تکیه بر اطلاعات مندرجه در حافظه اش، تأثیر گذارترین شخص دنیا را انتخاب نمود. این شخص: «حضرت محمد (ﷺ)» بود.

بعد از یک تحقیق گسترده مجلهٔ «لی پوینت[۱۵۰]» فرانسوی «حضرت محمد (ﷺ)» را «مرد سال ۱۹۷۹» انتخاب نمود. منابع خبری یی که در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۷۹ منتشر شد، دلایل انتخاب حضرت محمد (ﷺ) را به عنوان مرد سال چنین تذکر دادند.

«پیامبر (ﷺ) در حالی که خود میان سال های ۵۷۱ ـ ۶۳۲ زنده گی نموده بود، اما تأثیر او در دنیا شبیه به توپ برفی است که از بالای کوه برفی بسوی پایین در حرکت است و هر لحظه بزرگ تر می شود و با گذشت هر روز در دنیا میلیون ها انسان در راهی که او نشان داده است، گام می گذارد.» (مجلهٔ ظفر، ۳/۹۷ـ۸)

اگر یک شخص بعد از صدها سال در میان غربی ها و غیر مسلمانان به عنوان مرد سال انتخاب شود، این خود اهمیت و اصالت آرمان، اندیشه و اهداف او را به اثبات می رساند. این خود دلیل واضحی است برای این که او «تجلی یی از مرحمت الهی و هدیهٔ بی بدیلی برای بشریت» می باشد که خداوند متعال برای انسان ها فرستاده است.

شخصیت بی نظیر و اعجاب آور پیامبر رحمت و مغفرت فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) از دیدگاه تعداد دیگری از دانشمندان غیر مسلمان قرار ذیل است:

توماس کارلیله[۱۵۱]

«هیچ یکی از امپراتورانی که در دنیا تاج امپراتوری بر سر نهاده اند، به اندازه حضرت محمد (ﷺ) که خرقهٔ خود را با دستان خود بخیه می زد، از طرف اطرافیانش مورد حرمت و اعزاز قرار داده نشده است.»

---

۱۵۰. Le Point.

۱۵۱. Thomas Carlyle

دایرۀ المعارف آنا بریتان نیکا[۱۵۲]

«به مؤفقیتی که محمد (ﷺ) دست یافت، در طول تاریخ نه هیچ پیامبری و نه هم هیچ یکی از اصلاح گران دینی دست یافته است.»

ب. سمیت[۱۵۳]

«محمد (ﷺ) بدون قید و شرط و آرای جمهور علما و دانشمندان دنیا، برزرگترین شخص در میان اصلاح گران دنیا بوده است.»

آرتور غیلمن[۱۵٤]

«ما در فتح مکه به تماشای قدسیت و مقام رفیع محمد (ﷺ) می نشینیم. تأثیر مظالمی که در گذشته بر او رفته بود، می توانست در فتح مکه او را بسوی انتقام سوق دهد. اما پیامبر (ﷺ) سپاهش را از ریختن هر نوع خونی منع نمود. شفقت بزرگی از خود نشان داد و شکر خدای خود را بجا آورد.»

لا فایته[۱۵۵]

«ای عرب با شکوه! تو به هر اندازه یی که گرامی داشته شوی، باز هم کم است! چون تو به اصل و کُنه حقیقت دست یافته یی!»

۱۵۲. Ana Britannica Ansklopedisi
۱۵۳. B. Smith
۱۵۴. Arthur Gilman
۱۵۵. La Fayette

سخن پایانی

در این میان تلاشی که برای معرفی ویژه گی های این شخصیت بی همتا و موجود والا مقام، در محدودهٔ واژه گانی قاصر زبان صورت گرفت، در حقیقت شبنمی از باران رحمت فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در صفحهٔ ادراک ذهن ما می باشد. رسیدن به الله متعال، تنها با چنگ زدن به کتاب خدا، سنت مبارک آن رسول بزرگوار یعنی رفتار و اعمال ایشان با خلوص نیت و قلبی مصمم صورت خواهد گرفت. این کار نیز زمانی میسر خواهد بود که هر آن چیزی را که الله و رسولش دوست داشته باشد، ما نیز باید آن را دوست بداریم و هر آن چیزی را که آنان از آن امتناع بورزند، ما نیز باید از آن دست برداریم. در این صورت هیچ راه و چارهٔ دیگری جز این که با اخلاق، آداب، رفتار و معنویت پیامبر (ﷺ) ملبس شویم، وجود نخواهد داشت!

خداوند متعال برای ما همتی نصیب نماید که بتوانیم به شکل درستی از شخصیت شایسته و الگوی پیامبر (ﷺ) سهمی اخذ نموده و قصر زنده گی دنیوی و اُخروی خود را با تجلیات زیبایی های اخلاق ایشان تاج گذاری نماییم. خداوند متعال از بحر بیکران روحانیت ایشان در قلوب ما، شبنم های با فیض و برکت ارزانی نماید. الهی دل های مان را مکانی جاودان برای محبت الله و رسولش قرار ده! پروردگار عالمیان شفاعت عظمی جناب حضرت رسول الله (ﷺ) را شامل حال همهٔ ما گرداند! ...

آمین یا رب العالمین

سوالات فصل هفتم

الف. سوالات تشریحی:

۱. آموزه هایی را که از انفاق اصحاب کرام (ﷺ) در غزوۀ تبوک در سخت ترین شرایط انجام دادند، می توان آموخت چه چیز هایی می تواند باشد؟

۲. صحابه یی که در غزوۀ تبوک به شهادت رسید و رسول الله (ﷺ) برایش چنین دعا نمود: «پروردگارا! من از او راضی هستم و همیشه راضی بودم! تو نیز از او راضی باش!» چه کسی می باشد؟

۳. دلائلی که در غزوۀ تبوک، پیامبر (ﷺ) جهاد عمومی و سراسری را اعلان نمودند که این خود با سایر غزوات متفاوت است، چه می تواند باشد؟

۴. «مسجد الضرار» به چه منظوری اعمار شده بود؟

۵. اصحاب گرامی که بدون هیچ گونه عذری، به غزوۀ تبوک اشتراک ننموده بودند، دچار چگونه حالتی شدند و از این حالت آن، کدام آموزه ها را می توان استنباط نمود؟

۶. «سال سفیران» به معنی چیست؟

۷. طواف کعبه برای مشرکین چه وقت و چرا ممنوع گردید؟

۸. دو امانتی که پیامبر (ﷺ) فرمودند: «برای شما دو امانت از خود به جا می گذارم. اگر به آن ها به صورت محکم چنگ بزنید، هرگز بیراه نخواهید شد.» کدام ها می باشد؟

۹. وقتی آیۀ ۳ سورۀ مائده نازل گردید: ترجمه «... دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که همانا اسلام است برای تان برگزیدم...» در ذهن حضرت ابوبکر (رض) چه اندیشه یی خطور نمود؟

۱۰. سبب ها و حکمت هایی که پیامبران و صالحین خدا در معرض دشوار ترین آزمون ها و مصاعب قرار می گیرند، چه می باشند؟

۱۱. دلیلی که پیامبر (ﷺ) برای شفایابی خود شان به زودترین فرصت، دعا ننمودند، چه می باشد؟

۱۲. دو رازی که پیامبر (ﷺ) اندکی قبل از وفات شان برای حضرت فاطمه (رض) بیان داشته بودند، چه می باشد؟

۱۳. حضرت رسول الله (ﷺ) در آخرین روزهای زنده گی شان دختر شان حضرت فاطمه (رض) را چگونه هشدار دادند و آن را به انجام چه کاری توصیه نمودند؟

۱۴. از فرستادن سپاه حاضر و آمادهٔ اسلام توسط پیامبر (ﷺ) که ایشان در حالت شدیدی از بیماری قرار داشتند، به چه نتایجی می توان دست یافت؟

۱۵. آخرین حضور حضرت جبرئیل (ع) در نزد رسول الله (ﷺ) چگونه بوده است؟

۱۶. آخرین کلام پیامبر (ﷺ) قبل از این که روح شان را تسلیم پروردگار شان نماید، چه بوده است؟ و معنی آن چیست؟

۱۷. پیامبر (ﷺ) بعد از وفات از مال و منال دنیا از خود چه چیزی به جا مانده بود؟

۱۸. مکانی که رسول خدا (ﷺ) در آن دفن گردیدند، کجا می باشد؟

۱۹. خطبه یی که حضرت ابوبکر (رض) بعد از وفات حضرت پیامبر (ﷺ) با خاموش ساختن حضرت عمر (رض) ایراد، نمود، چه تأثیری بر مسلمین گذاشت؟

۲۰. حضرت ابوبکر (رض) که بعد از وفات حضرت پیامبر (ﷺ)، اصحاب کرام ایشان را به حالتی سراسیمه و مضطرب یافت، برای شان کدام آیه را تلاوت نمود؟

ب. سوالات خانه خالی:

۱. آخرین غزوه یی که پیامبر (ﷺ) در آن اشتراک نمودن اند، غزوۀ .... می باشد که در سال .... به وقوع پیوسته است؟

۲. غزوۀ تبوک را از جهت دشواری ها و مشقت هایی که در آن بود، مشترکین این غزوه آن را .... نامیدند؟

۳. پیامبر (ﷺ) در هنگام حرکت بسوی غزوۀ تبوک حضرت .... و .... را به حیث وکیل خود برای امنیت مدینه انتخاب نمودند؟

۴. .... شخصی است که رسول الله در حقش فرمودند: «نماز جنازۀ برادر تان را که در دیارِ دوری از دنیا رحلت نموده است، اداء نماید!»

۵. بعد از فرض شدن حج بیت الله نخستین حجی که پیامبر (ﷺ) انجام دادند، .... می باشد؟

۶. تعداد مؤمنینی که در حجۀ الوداع اشتراک نموده بودند، تقریباً به .... نفر می رسید.

۷. وفات بهترین عالم فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در ۸ جون سال ۶۳۲ میلادی به وقوع پیوسته و تاریخ وفات ایشان مطابق تقویم هجری قمری به تاریخ .... واقع شده است.

۸. وقتی پیامبر (ﷺ) فرمودند: «خدای متعال و لایزال بنده یی از بنده‌گان خود را در موضوع انتخاب دنیا و نعمت های آن با نعماتی که در نزد خودش در آخرت موجود بود، مختار قرار داد. آن بنده نیز نعماتی که در نزد خداوند متعال قرار داشت را، تر جیح داد!...» صحابه یی که از این افادات پیامبر (ﷺ) دانست که این خطابه به معنی خطبه وداع می باشد، و اشک چشمانش جاری شد، حضرت .... می باشد.

۹. .... یکی از سنت های پیامبر (ﷺ) است که ایشان در آخرین لحظات عمر شان و هنگامی که ایشان به رفیق اعلی خود می پیوست، به منظور حفظ الصحه دهان و دندان های شان به آن عمل نموده است، می باشد.

۱۰.رسول الله (ﷺ) فرموده اند: «خداوند متعال مرا برای اتمام مکارم .... فرستاده است.».

ج. سوالات گزینه یی:

۱. کدام یکی از گزینه های ذیل از سبب هایی نیست که غزوهٔ تبوک را دشوار ساخته باشد؟

الف: گرمی و خشک سالی بیش از حد موسم.

ب: قحطی و ضعف اقتصادی.

ج: قبل از قبل مغلوبیت دشمن.

د: پروپاگند های خصمانهٔ منافقین بر علیهٔ مسلمانان.

۲. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ گروه هایی است که رسول الله (ﷺ) آنان را در غزوهٔ تبوک، در انجام جهاد مکلف خوانده است؟

الف: کسانی مؤظف هستند که تحصیل علوم دین نمایند و اقوام شان را بسوی راه حق دعوت نمایند.

ب: مریضان و سالمندانی که به اندازه یی معذور باشند که نتوانند به غزوه اشتراک نمایند؟

ج: فقیرانی که نتوانند حیوانی تهیه نمایند تا با سوار شدن به آن به غزوه اشتراک نمایند.

د: کسانی که جدیداً از جهاد دیگری برگشته باشند.

۳. پیامبر (ﷺ) هنگام رجعت از آخرین غزوهٔ پر مشقت تبوک بسوی مدینه، فرمودند: «حالا از جهاد کوچک بسوی جهاد بزرگ بر می گردیم!» مراد از لفظ «جهاد بزرگ» کدام یکی از گزینه های ذیل نمی تواند باشد؟

الف: باروری و تعمیم شخصیت و دست یافتن به درجهٔ انسان کامل.

ب: پرورش معنوی قلب و تربیه نفسانی.

ج: رزمیدن جدی و شدیدتر با سپاهیان دشمن.

د: بارورتر و صاحب معرفت شدن و از جهت اخلاقی.

۴. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ گروه هایی است که در غزوهٔ تبوک اشتراک نکرده است؟

الف: کسانی که بدون داشتن هیچ گونه عذری به غزوه اشتراک ننموده اند.

ب: واحد نظامی یی که مؤظف به حفظ امنیت باشنده گان شهر مدینه بودند.

ج: کسانی که از قلب با کافران در این غزوه همراه بود، اما به سبب نداشتن امکانات نتوانستند، در این غزوه اشتراک نمایند.

د: کسانی که شکست مسلمانان را قطعی می پنداشتند و از این رو به این غزوه اشتراک ننمودند.

۵. کدام یکی از گزینه های ذیل از پیشنهاد هایی نیست که هیئت قبیلهٔ بنی ثقیف طائف آن را حضور حضرت رسول الله (ﷺ) پیشکش نموده باشد و رسول الله (ﷺ) آن را رد نکرده باشند؟

الف: ما به شرطی که از فریضه روزه مسؤل قرار داده نشویم، ایمان می آوریم.

ب: اسلام را قبول می نماییم، اما سه سال دیگر نیز به عبادت بت های مان ادامه می دهیم.

ج: حالا مسلمان می شویم، مشروط بر این که بت های ما تا یک ماه دیگر تخریب نگردد.

د: مسلمان می شویم، اما ما را از خواندن نماز معاف بدارید.

۶. کدام یکی از گزینه های ذیل از ویژه گی های سال سفیران نمی باشد؟

الف: انتشار و گسترش سریع اسلام در شبه جزیرهٔ عربستان.

ب: آغاز فصلی لطیف و تازه به عوض دوران های دشوار و مشقت بار.

ج: تقدیم وابسته گی و تمایل قبایل و ممالک همجوار خدمت پیامبر (ﷺ).

د: کشتن تعدادی از سفیرانی که پیامبر (ﷺ) فرستاده بود.

۷. کدام یکی از موارد ذیل در اعلانی که حضرت علی کرم الله وجه به دستور پیامبر (ﷺ) در مورد، منع طواف کعبه توسط مشرکین انجام، دادند، جا ندارد؟

الف: به غیر از مؤمنین هیچ فرد دیگری {هیچ مشرکی} نمی تواند وارد بهشت گردد.

ب: بدعات و خرافات قدیمی شبیه به طواف کعبه به صورت برهنه، نباید انجام شود.

ج: با مشرکینی که به پیمان نامهٔ قبلی متعهد بودند، عهد و پیمان ما ادامه می یابد.

د: مشرکین در داخل مرزهای مکه قرار نمی گیرند.

۸. عباداتی که پیامبر (ﷺ) در حجة الوداع انجام داده اند، در کدام یکی از گزینه های ذیل به شکل مرتب تنظیم شده است؟

الف: نماز احرام – پوشیدن احرام – خواندن تلبیه – طواف – سعی – وقفه در عرفات – خطبهٔ وداع.

ب: تلبیه – سعی – خطبهٔ وداع – پوشیدن احرام – وقفه در عرفات – پوشیدن احرام– طواف.

ج: خطبهٔ وداع – طواف – تلبیه – نماز احرام – پوشیدن احرام – سعی – وقفه در عرفات.

د: نماز احرام – خطبهٔ وداع – تلبیه – پوشیدن احرام – سعی – وقفهٔ عرفات – طواف.

۹. پیامبر (ﷺ) فرمودند: «نمی دانم! شاید بعد از این سال یک بار دیگر در این جا با شما دیده نتوانم! این نصایحم را کسانی که در این جا حضور دارند، برای کسانی که در این جا حضور ندارند، برسانند. شاید یکی از کسانی که این موضوع برایش فهمانده می شود، از کسانی که در این جا حضور دارند به خوبی درک و به آن عمل کند.»
در محدودهٔ لفظ «کسانی که در این جا حضور ندارند» چه کسانی داخل نمی شود؟

الف: افراد مریض و سالمندی که نتوانسته بودند، به حجة الوداع اشتراک نمایند.

ب: زنان و کودکانی که در حجة الوداع اشتراک نداشته بودند.

ج: ما امت آخر الزمانی که در آن جا حضور نداشیم.

د: منافقینی که با پیشکش نمودن بهانه های نابکار در این حج اشتراک ننموده بودند.

۱۰. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ مواردی نیست که بتوان از حجة الوداع پیامبر (ﷺ) استنباط نمود؟

الف: به صورت متواتر در مقابل خداوند متعال باید دعا وتضرع کرده شود.

ب: در انجام عبادات هنگامی که ازدحام نیز باشد، باید هیچ کسی مورد آزار و اذیت قرار داده نشود.

ج: در تعظیم و احترام کعبه باید بی نهایت دقیق و حساس بود.

د: در حرم شریف برای این که حضور و آرامش خود را از دست ندهد، باید بیشتر از فاصلهٔ دو نماز، در آن جا باقی مانده نشود.

۱۱. "من از میان شما نخستین کسی خواهم بود که به حوض کوثر دست خواهم یافت. در آن جا به استقبال شما خواهم نشست! مکان ملاقات من با شما این حوض می باشد. من همین حالا آن را می بینم! من در حق شما شهادت می دهم! همین حالا برای من خزانه های روی زمین و کلید های آنان داده شد. به خدا سوگند! از مشرک شدن شما بعد از وفاتم هیچ هراسی ندارم. اما از این می ترسم که اموال دنیا در نزد تان عزیز شود و نفس تان بر شما غلبه نماید و به خاطر مال دنیا به جان یک دیگر بیفتید و یک دیگر تان را بکشید. به این ترتیب من هراس دارم تا شما نیز قسمی که مردمان قبل از شما نیست و نابود شد، نیست و نابود نشوید!" (بخاری، جنائز، ۷۳؛ مسلم، فضائل، ۳۱)

کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ نتایجی نیست که بتوان آن را از خطبهٔ وداع پیامبر (ﷺ) به اصحاب کرام شان استنباط نمود؟

الف: در صورتی که مؤمنین بتوانند وارد جنت شوند، با پیامبر (ﷺ) بر بالای حوض کوثر ملحق می شوند.

ب: رسول الله (ﷺ) در روز قیامت در پیشگاه خداوند متعال در مورد بی گناهی و ضعف ارادهٔ امتش شهادت خواهد داد.

ج: بزرگترین دغدغهٔ رسول الله (ﷺ) این بود که امتش با فاصله گرفتن از دین و ایمان، دنیا و آخرت شان را از دست بدهند.

د: رسول الله (ﷺ) در ارتباط به امت شان بیشتر از هر چیز دیگر در این اندیشه بودندکه امت شان در حرص مال و منال دنیا گرفتار شوند و از این سبب با حسادت به جان هم بیفتند.

۱۲. کدام یکی از گزینه های ذیل از جملهٔ مواردی نیست سبب خستگی، کسالت و در نهایت بیماری پیامبر (ﷺ) شده باشد؟

الف: خوردن گوشت مسموم در غزوهٔ خیبر که برای شان پیشکش شده بود.

ب: ایشان زنده گی شان را زیر سایهٔ ظلم و بدی های مشرکین سپری نمودند.

ج: تحمل وظیفهٔ طاقت فرسای نبوت که در طول ۲۳ سال آن را متحمل شده بودند که خارج از تحمل بشری بود.

د: انجام عبادت حج دشواری که با اشتراک هزاران نفر از مسلمین انجام شده بود.

۱۳. ترتیب وقوع حادثات ذیل در کدام یکی از گزینه های ذیل به صورت درست داده شده است؟

الف: غزوهٔ تبوک – سفیرانی که وارد مدینه شدند – منع طواف کعبه برای مشرکین – حجة الوداع.

ب: غزوهٔ تبوک – حجة الوداع – سفیرانی که عازم مدینه شدند – منع طواف کعبه برای مشرکین.

ج: منع طواف کعبه برای مشرکین – سفیرانی که عازم مدینه شدند – غزوهٔ تبوک – حجة الوداع.

د: منع طواف کعبه برای مشرکین – غزوهٔ تبوک – حجة الوداع – سفیرانی که عازم مدینه شدند.

۱۴. پیامبر (ﷺ) در هنگام بیماری، یک بار خود را کمی راحت احساس نمودند، به جماعت حضور یافتند و با پیش نمازی خود شان یکجا با اصحاب کرام شان، ادای نماز نمودند و بیانیه یی ایراد نمودند که قسمتی از آن چنین بود: « پس بدانید که من قبل از شما خواهم رفت و انتظار شما را خواهم داشت! مراقب باشید که مکان ملاقات مان در فردای آخرت بالای حوض کوثر خواهد بود. کسانی که می خواهند فردای آخرت با من بپیوندد، دست و زبان خود را از گناه نگهدارد! ای مردم! گناه سبب تبدیل نعمت ها می گردد. اگر مردم خوب باشند، حاکمان و رهبران آنان نیز خوب خواهند بود و اگر مردم بد باشند، رهبران و اداره کننده گان آنان نیز بد خواهند بود...." کدام یکی از گزینه های ذیل گزینه یی نیست که بتوان از متن بالا استنباط نمود؟

الف: پیامبر (ﷺ) خاطر نشان می ساختند که راه ملاقات در آخرت با ایشان، تنها با حفظ دست و زبان از گناه ممکن خواهد باد.

ب: پیامبر (ﷺ) توضیح می دهد که سبب بربادی و تباهی آخرت مردم رهبران و حاکمان ظالم می باشد؟

ج: پیامبر (ﷺ) می خواهند که در مورد انتخاب زعیم مملکت باید دقیق بود و حاکمان عادل را باید در رأس قرار داد.

د: پیامبر (ﷺ) می خواهند که از ارتکاب گناه باید ترسید و به سبب ارتکاب گناه آخرت خود را محو نباید کرد.

۱۵. رسول الله (ﷺ) می فرمایند: «پرودگارا! من تنها یک بشر هستم. اگر بر هر یکی از مسلمانان سخن سخت و درشتی گفته، یا زده و یا لعنت کرده باشم، تن آن را برای او وسیلۀ اجر، پاکی و رحمت قرار ده!» از این سخنان گهربار رسول الله (ﷺ) کدام یکی از نتایج ذیل را قابل استنباط نیست؟

الف: رسول الله (ﷺ) ما را در موضوع بسیار مهمی یعنی حق بنده، برای آخرین بار ما را هشدار داده اند.

ب: برای این که ما نباید با حق بنده از این دنیا عزم سفر نماییم، ایشان به صورت عملی این کار را برای ما آموزش داده است.

ج: ایشان برای ما نشان داده است که از کسانی که در طول عمر نتوانسته ایم، بخشش بخواهیم باید چگونه با آنان برخورد نماییم.

د: پیامبر (ﷺ) خواستند که از حق تعداد زیادی از اشخاصی که در حق آنان ظلم کرده بودند، رهایی یابند.

۱۶. کدام یکی از گزینۀ های ذیل از حادثاتی نیست که پیامبر (ﷺ) در آخرین روز های وفات شان با آن بسیار ممنون و خشنود شده بودند؟

الف: به نماز جماعت ایستادن همۀ اصحاب کرام پیامبر (ﷺ) به شکل جمعی توأم با آرامش و حضور.

ب: از خود به جا گذاشتن انسان هایی که اسلام را زنده گی می کنند و آن را زنده نگهمیدارند.

ج: مشاهده نمودن اصحاب صفه (رض) که از فقر و تنگدستی نجات یافته اند.

د: مواصلت خبر تقسیم چند دینار باقی مانده ایشان برای فقرا.

۱۷. از این ابیات شعر آقای عزیز محمود خدایی کدام یکی از حکمت های ذیل قابل استنباط نیست؟

چه کسی از تو انتظار وفا را دارد

آیا تو همان دنیای دروغین نیستی؟

آیا تو همان دنیایی نیستی که

محمد مصطفی (ﷺ) را ربودی؟[۱۵۶]

الف: دل بستن به زنده گی دنیا انسان را به خسران مواجه می سازد.

ب: زنده گی دنیا جایی است که دوست دارانش دیر یا زود آن را ترک خواهند نمود.

ج: عشق و محبت حقیقی با اتمام این زنده گی پایان نمی یابد.

د: علامت ایمان برای کسی که شایستهٔ آن است، محبت و برای دیگری نفرت می باشد.

۱۸. بعد از وفات پیامبر ص بیانیهٔ یی که حضرت ابوبکر (رض) با خاموش ساختن حضرت عمر (رض) برای اصحاب کرام رسول الله (ﷺ) ایراد نمود، چه تأثیر بر آن انداخت؟

الف: قسماً آنان را تسلی نمود.

ب: آرام و راحت شدند.

ج: حقیقت را درک و آن را قبول نمودند.

د: سراسیمه گی و ترس آنان افزایش یافت.

۱۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله هایی نیست که اصحاب کرام (رض) به وسیلهٔ آن با پیامبر (ﷺ) اظهار محبت ننموده اند؟

الف: تنها تقلید عینی اعمال آنان.

ب: تبادل افکار روی احادیث شریف ایشان.

ج: همیشه برای ایشان صلوات و درود فرستادن.

د: بحث روی سخنان ایشان که آیا با قرآن کریم همخوان است و یا نه.

---

۱۵۶. ترجمه:

Kim umar senden vefayı
Yalan dünya değilmisin?
Muhammedü'l Mustafa'yı
Alan dünya değil misin?

۲۰. پیامبر (ﷺ) در آخرین لحظات عمر شان خطاب به اهل بیت شان چنین فرمودند: « ای فاطمه (رض)! ای صفیه (رض)! در پیشگاه خداوند متعال اعمال خوب و درست را انجام دهید! {اگر اعمال خوب و صالح ندارید، به من اعتماد نکنید.} چون شما تا {زمانی که بنده گی خداوند را انجام ندهید} من نمی توانم شما را از عذاب الهی نجات دهم!" کدام یکی از گزینه های ذیل از بهترین نتایجی است که بتوان از متن فوق استنباط نمود؟

الف: ایشان از ضعف دیانت اعضای خانوادۀ شان بعد از وفات شان در هراسا بودند.

ب: ایشان می خواستند خطاهایی را که اهل بیت شان در ارتباط به بنده گی خداوند متعال انجام می دهند، اصلاح نمایند.

ج: ایشان می خواستند که اهل بیت ایشان چنان زنده گی نمایند که الگوی خوبی برای دیگران باشند.

د: ایشان می خواستند که اهل بیت شان هیچ گاهی در مورد بنده گی به خداوند متعال دچار رخوت نشوند.

سوالات فصل هفتم

سرچشمه ها

عبدالرزاق بن همام، مصنف، ج، ۱ـ۱۱، بیروت ۱۹۷۰.

علی المتقی، کنز العُمّال، ج، ۱ـ۱۶، بیروت ۱۹۸۵.

عاصم افندی، قاموس، ج، ۱ـ۴، استانبول ۱۳۰۵.

عینی، ابو محمد بدرالدین، محمود بن احمد، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج، ۱ـ۲۵، بیروت، ادارة الطباعة المنیرية، تاریخ طبع نامعلوم.

بلازوری، ابوالعباس احمد بن یحیی، انساب الاشراف، مصر ۱۹۵۹.

بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، السنن الکبرا، ج، ۱ـ۱۰، دارالفکر، تاریخ طبع نا معلوم؛ شعب الایمان، ج، ۱ـ۹، بیروت ۱۹۹۰؛ دلائل النبوه و معرفت الاحوال صاحب الشریعه، ج، ۱ـ۷، تعلیق، عبدالمطیع قلعه چی، بیروت ۱۹۸۵؛ کتاب الزهد الکبیر، بیروت ۱۹۹۶.

بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ج، ۱ـ۸، استانبول ۱۹۹۲؛ ادب المفرد، بیروت ۱۹۹۰؛ التاریخ الکبیر، ج، ۱ـ۹، حیدر آباد ۱۹۵۸؛ التاریخ الصغیر، ج، ۱ـ۲، قاهره ۱۹۷۷.

دارمی، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن، سنن دارمی، ج، ۱ـ۲، استانبول ۱۹۹۲.

دیلمی، ابوشجاع، شیرویه بن شهریدار، الفردوس، بمأثور الخطاب، ج، ۱ـ۶، بیروت ۱۹۸۶.

دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج، ۱ـ۲، بیروت تاریخ طبع نا معلوم.

ابوداود، سلیمان بن اشعث السجستانی، سنن ابی داود، ج، ۱ـ۵، استانبول ۱۹۹۲.

ابو نُعیم، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، ج، ۱ـ۱۰، بیروت ۱۹۶۷؛ دلائل النبوه، حیدر آباد ۱۳۶۹.

المه لِلی، محمد حمدی یازر، حق دینی قرآن دیلی، ج، ۱ـ۱۰، استانبول ۱۹۷۱.

فواد گونل، دایرۀ المعارف اسلام، مادّه «حراء»، ج، ۱۸، استانبول ۱۹۹۸.

حلبی، ابوالفرج علی بن ابراهیم، انسان العیون، ج، ۱ـ۳، مصر ۱۹۶۴.

حمید الله، محمد، غزوات پیامبر (ﷺ)، ترجمه: صالح توغ، استانبول ۱۹۹۱؛ الوثائق السیاسیه، بیروت ۱۹۸۵؛ پیامبر اسلام، ج، ۱ـ۲، استانبول ۱۹۹۵.

هیثمی، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج، ۱ـ۱۰، بیروت ۱۹۸۸.

ابن عبدالبَر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج، ۱ـ۴، قاهره، تاریخ طبع نامعلوم. الدُرر فی اختصار المغازی والسیر، شوقی ضیف، قاهره ۱۹۶۶.

ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، المصنف، ج، ۱ـ۷، حیدر آباد ۱۹۷۶.

ابن اثیر، ابوالسعادات، المبارک بن محمد، النهایه، ج، ۱ـ۵، قاهره، تاریخ طبع نامعلوم.

ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج، ۱ـ۱۳، بیروت ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲؛ اُسد الغابه، ج، ۱ـ۷، قاهره ۱۹۷۰.

ابن حبیب، کتاب المُحبِّر، محقق. (Eliza Lichten-Stadter) حیدر آباد ۱۹۴۲.

ابن خلدون، ابوزید ولی الدین، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ج، ۱ـ۷، مؤسسۀ جمال، بیروت ۱۹۷۹.

ابن حجر الاسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ج، ۱ـ۲۸،. دار الفکر، نشر فواد عبدالباقی، تاریخ طبع نا معلوم؛ الإصابه فی تمیز الصحابه، ج، ۱ـ۴، بیروت ۱۳۲۸؛ المطالب العالیه، ج، ۱ـ۴، کویت ۱۹۷۳.

ابن هشام، ابومحمد عبد الملک بن هشام، سیرت النبی، ج، ۱ـ۴، بیروت ۱۹۳۷، دارالفکر.

ابن حذیمه، ابوبکر محمد بن اسحاق، صحیح ابن حذیمه، ۱ـ۴، بیروت ۱۹۷۰.

ابن قیم الجوزیه، محمد ابی بکر، زاد المعاد، ۱ـ۶، بیروت ۱۹۹۵.

ابن کثیر، عماد الدین ابوالفداء، تفسیر القرآن العظیم، ج، ۱ـ۵، بیروت ۱۹۸۸؛ البدایه و النهایه، ج، ۱ـ۵، قاهره ۱۹۹۳.

السیره النبویه، ۱ـ۴، قاهره، ۱۹۶۶.

ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی، سنن ابن ماجه، ج، ۱ـ۲، استانبول ۱۹۹۲.

ابن سید الناس، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، ج، ۱ـ۲، بیروت ۱۹۹۲.

قاضی عیاض بن موسی، الشّفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج، ۱ـ۲، استانبول، تاریخ طبع نامعلوم.

کامل میراث، ترجمۀ و شرح صحیح بخاری مختصر التجرید الصریح، ج، ۱ـ۱۳، انقره ۱۹۷۲.

قاسانی، ابوبکر علاء الدین بن مسعود، بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع، ج، ۱ـ۷، بیروت ۱۹۸۲.

قسطلانی، ابوالعباس احمد بن محمد، ترجمۀ المواهب اللدنیه، ج، ۱ـ۲، مصر، ۱۲۸۱، ترجمه. شاعر عبدالباقی، تورگوت اولوسوی، استانبول ۱۹۸۴.

قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، الجامی لاحکام القرآن، ج، ۱ـ ۲۰، بیروت ۱۹۸۵.

محمد پارسا، ترجمهٔ فصل الخطاب: مقدمهٔ توحید، مترجم. علی خسرو اوغلو، استانبول ۱۹۸۸.

نسائی، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب، سنن النسائی، ج، ۱ـ۸، استانبول ۱۹۹۲.

السمهودی، وفاء الوفا، ج، ۱ـ ۴، بیروت ۱۹۹۷؛ ج، ۱ـ ۲، مصر ۱۳۲۶.

سهیلی، ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله، الروض الانف فی تفسیر السیره النبویه لابن هشام، ج، ۱ـ ۴، محقق. طحا عبدالرؤف سعد، بیروت ۱۹۷۸.

طبری احمد، بن عبدالله بن محمد، الریاض النضرة، بیروت ۱۹۹۶.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج، ۱ـ ۳۰، بیروت ۱۹۹۵؛ تاریخ، ج، ۱ـ ۱۱، مصر، تاریخ طبع نامعلوم.

ترمذی، ابو عیسی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج، ۱ـ۵، استانبول ۱۹۹۲؛ الشمائل المحمدیه، بیروت ۱۹۶۸.

واقدی، ابوعبدالله محمد بن عمر، کتاب المغازی، ج، ۱ـ۳، بیروت، ۱۹۸۹؛ مصر ۱۹۴۸.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، تاریخ الیعقوبی، ج، ۱ـ ۲، بیروت ۱۹۹۲.

ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، سیر اعلام النُبَلاء، ج، ۱ـ۲۳، بیروت ۱۹۸۶ـ۱۹۸۸.

زمخشری، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر بن محمد، تفسیر الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، ج، ۱ـ ۶، محقق. محمد مرسی امیر، قاهره ۱۹۸۸.

فهرست

فصل اول
عهد مدنی نبوّت / ۵

سال اول هجرت.. ۷

ورود پر افتخار پیامبر (ﷺ) به مدینهٔ منوره ۷

ابوایوب انصاری، میزبان و مهماندار رسول الثقلین حضرت محمد مصطفی (ﷺ)..۷

حضرت انس بن مالک (رض) در حضور سردار کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ)..۹

اسلام دین آزادی، برابری و برادری ۱۱

فضائل مهاجرین و انصار...۱۴

مدینهٔ منوره و عهد نامهٔ آن..۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم ۲۶

رسول الله (ﷺ) شهر مدینه را حَرَم قرار می دهد ۲۸

بازار مدینه و بر قراری انضباط تجاری در این شهر ۳۰

مسجد النبوی و اعمار لانهٔ سعادت ۳۲

تشویق مؤمنین به ادای نماز با جماعت.................................۳۹

نخستین ندای ملکوتی از مسجد نبوی ۴۴

اصحاب صفّه شاگردان مکتب علم و عرفان ۴۷

ازدواج پیامبر (ﷺ) با مادر مان حضرت عایشه صدّیقه (رض).........۵۰

حکمت های تعدّد زوجات پیامبر (ﷺ) ۵۱

وضعیت ناهنجار در مدینه..۵۵

صدور جواز جنگ برای مسلمین........................۵۷
جهاد در راه خدا ۶۰
سریّهٔ سیفُ البحر...۶۳
غزوهٔ ابواء ۶۴
سال دوم هجرت...۶۶
بعضی از غزوات و سریّهٔ بطن النّخلة.........................۶۶
تغییر جهت قبله ۷۰
روزه، صدقهٔ فطر و زکات ۷۲
اعتکاف...۷۹
غزوهٔ بدر...۸۲
فرشتگان آسمانی به مدد می رسند...........................۹۵
شیران غزوهٔ بدر ۹۹
بازگشت از غزوهٔ بدر ۱۰۵
برخورد مسلمین با اسیران غزوهٔ بدر.........................۱۰۶
جایگاه اسارت و برده گی در اسلام ۱۰۷
نزول حکم الهی در مورد غنائم جنگی.........................۱۱۲
مقام و مرتبهٔ شهید...۱۱۴
حضرت زینب (رض) در راه رسیدن به پدر بزرگوارش.........۱۱۸
یهودیان و غزوهٔ بنی قینقاع ۱۲۱
ازدواج حضرت علی کرم الله وجه با حضرت فاطمه (رض) ۱۲۶
اهل بیت و محبّت شان ۱۳۰
سوالات فصل چهارم...۱۳۲

فصل دوم
سال سوم هجرت / ۱۴۷

سال سوم هجرت..۱۴۹
اُحد؛ غزوه یی مملو از تجلّیات عبرت..........................۱۴۹
اشتیاق شهادت در اصحاب رسول الله (ﷺ)..........................۱۵۲
سالار شهداء حضرت حمزه (رض)..........................۱۵۹
شهدای غزوهٔ اُحد..........................۱۶۸
حکمت های غزوهٔ اُحد..........................۱۷۵
غزوهٔ حمراء الاسد..........................۱۷۷
مسئلهٔ میراث..........................۱۷۹
سال چهارم هجرت..۱۸۲
سؤ قصد به جان دعوت گران یا واقعهٔ رجیع..........................۱۸۲
واقعهٔ بئر معونه..........................۱۸۵
پلان خائنانهٔ بنی نضیر..........................۱۸۸
تحریم شراب و قمار..........................۱۹۳
ذات الرّقاع..........................۱۹۸
بدر صغری..........................۲۰۱
سال پنجم هجرت..۲۰۴
مسلمان شدن و آزادی حضرت سلمان فارسی (رض)..........................۲۰۴
فرض گردانیده شدنِ ستر عورت..........................۲۱۳
غزوهٔ مریسیع یا غزوهٔ بنی المصطلق..........................۲۱۶
اتهام کار نا مشروع بر حضرت عایشه (رض) یا واقعهٔ اِفک..........................۲۱۹
غزوهٔ خندق: مصاعب پیاپی و مشقت های طاقت فرسا..........................۲۲۶

نزول مژده در غزوهٔ خندق ۲۳۰
مسلمانان و دشواری های غزوهٔ خندق ۲۳۱
قهرمانی ها و رشادت های مسلمین در غزوهٔ خندق ۲۳۵
حرب حیله است ۲۴۰
غزوهٔ بنی قریظه ۲۴۳
سوالات فصل پنجم ۲۴۷

فصل سوم
سال ششم هجرت / ۲۵۹

سال ششم هجرت ۲۶۱
صلح حُدیبیه: رمز پیروزی و کلید فتوحات مسلمانان ۲۶۱
سفری در حسرت و هیجان زیارتِ خانهٔ کعبه ۲۶۱
بیعت الرضوان: بیعتی که رضایت الله متعال را در پی داشت ۲۶۷
صلح حُدیّبیه و مرحلهٔ جدیدی از دعوت ۲۶۹
افزایش روز افزون هدایت شونده گان و فتح مبین ۲۷۶
سال هفتم هجرت ۲۸۱
دعوت حکمروایان به دین مبین اسلام ۲۸۱
فتح خیبر: ضربهٔ نهایی بر یهودیان مکار و فتنه انگیز مدینه ۳۰۱
محتاط بودن در خصوص حق بنده گان خدا ۳۰۹
بازگشت مسلمانان حبشه ۳۱۱
تلاش و تشبث یهودیان برای زهر دادن به پیامبر (ﷺ) ۳۱۱
تحریم نکاح موقت یا مُتعه ۳۱۳
واقعات بعد از فتح خیبر ۳۱۶
قضای حج عمره ۳۱۸

سال هشتم هجرت... ۳۲۵
وفات حضرت زینب (رض) دختر گرامی
حضرت محمد مصطفی (ﷺ) ۳۲۵
سرّیهٔ مؤته؛ سرّیه یی که اصحاب کرام رسول الله (ﷺ)
با ایمان داری و رشادت شان در آن صفحات تاریخ را زرین نمودند.. ۳۲۶
نبوغ حضرت خالد بن ولید (رض) در فرماندهی سپاه ۳۳۵
فتح مکه.. ۳۳۸
تجلی عفو و گذشت بی بدیل پیامبر (ﷺ) ۳۵۱
بیعت مردمان مکه.. ۳۵۶
وفای راسخ پیامبر (ﷺ) با انصار ۳۵۸
غزوهٔ حنین ۳۵۸
تقسیم غنائم... ۳۶۵
استنباط جزای قتل عمدی یک مسلمان بر اساس حادثهٔ قتل
عامر بن عبدات در سفر نجد ۳۷۲
سوالات فصل ششم ۳۷۵

فصل چهارم
سال نهم هجرت / ۳۸۷

سال نهم هجرت... ۳۸۹
غزوهٔ تبوک؛ آزمون بزرگ ایمان و پایداری ۳۸۹
آماده گی های رفتن به غزوه تبوک و انفاق اصحاب کرام (ﷺ) ۳۹۵
ساعة العسره یا هنگام سختی ها و دشواری ها ۴۰۰
خیانت های منافقین و مسجد الضرار.................................... ۴۰۷
از جهاد اصغر، بسوی جهاد اکبر... ۴۰۹
سه صحابهٔ گرامی توبه های شان بعداً مورد قبول واقع شد ۴۱۰

در دین بی عبادت خیری نیست! ۴۱۴
وقایع بعد از بازگشت از غزوۀ تبوک ۴۱۶
سال سفیران ۴۱۷
فریضۀ حج ۴۲۰
سال دهم هجرت ۴۲۳
حجة الوداع؛ نخستین و آخرین حج فخرکائنات
حضرت محمد (ﷺ) ۴۲۳
سال یازدهم هجرت ۴۳۶
وداع بزرگ و سفر بسوی معشوق حقیقی و دوست ابدی ۴۳۶
انفاق پیاپی و بی انقطاع ۴۴۴
الگوی شایسته ۴۵۴
(اسوۀ حسنه) ۴۵۴
سخن پایانی ۴۶۱
سوالات فصل هفتم ۴۶۲
سرچشمه ها ۴۷۷
پاسخ نامه ۴۸۷

پاسخ نامه

پاسخ سوالات فصل اول

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. حضرت زینب (رض)
۲. اخوت و برادری
۳. بیست و نه / نود و یک / یک صد و بیست
۴. غزوهٔ ابواء
۵. حضرت عمر (رض)
۶. سه سد و سیزده / هزار
۷. سید / شریف
۸. سال دوم
۹. بدر
۱۰. فقر و تنگدستی / عید

ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

۱: ج ۲: ب ۳: د ۴: د ۵: ب ۶: ج ۷: د
۸: ج ۹: ج ۱۰: د ۱۱: الف ۱۲: ج ۱۳: الف ۱۴: د
۱۵: الف ۱۶: ب ۱۷: ب ۱۸: ب ۱۹: د ۲۰: ج

پاسخ سوالات فصل دوم

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. قزمان
۲. اُسیرم (رض)
۳. عمرو بن اُمیه
۴. مُریسیع
۵. بنی قریظه
۶. سعد بن ابی وقاص (رض)
۷. بئر ماعونه
۸. چهارم
۹. پنجم
۱۰. مشرکین / پنجم

ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

۱: ب ۲: ج ۳: ب ۴: د ۵: د ۶: ج ۷: د
۸: ب ۹: د ۱۰: الف ۱۱: الف: ۱۲: د ۱۳: ب ۱۴: ج
۱۵: ج ۱۶: ج ۱۷: ب ۱۸: ج ۱۹: ج ۲۰: الف

پاسخ سوالات فصل سوم

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. خالد بن ولید (رض)
۲. جعفر (رض)
۳. مُتعه
۴. عباس (رض)
۵. خمس (پنج و یک)
۶. یهودیان
۷. سرّیهٔ مؤته
۸. هشتم هجرت
۹. مشرکین / مسلمانان
۱۰. خِبار بن اسود

ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

۱: د ۲: ب ۳: ج ۴: ج ۵: الف ۶: ب ۷: الف
۸: ب ۹: ج ۱۰: ج ۱۱: ج ۱۲: الف ۱۳: ب ۱۴: ب
۱۵: الف ۱۶: الف ۱۷: ج ۱۸: الف ۱۹: د ۲۰: الف

پاسخ سوالات فصل چهارم

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. غزوهٔ تبوک / سال نهم هجری
۲. جیش العسره
۳. علی کرم الله وجه / محمد بن مسلمه (رض)
۴. اصحمة نجاشی پادشاه حبشه
۵. حجة الوداع
۶. ۱۲۰ هزار
۷. ۱۲ ربیع الاول
۸. ابوبکر (رض)
۹. استعمال مسواک
۱۰. اخلاق

ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

۱: ج ۲: د ۳: ج ۴: ب ۵: الف ۶: د ۷: د
۸: الف ۹: د ۱۰: د ۱۱: ب ۱۲: د ۱۳: الف ۱۴: ب
۱۵: د ۱۶: ج ۱۷: د ۱۸: د ۱۹: د ۲۰: د

....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....